

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



تاریخ نادرشاهی

« نادرنامه »



تألیف
مجموعه شعاع سمرانی
« وارد »

بر اهتمام
رضا شعبانی



آشیا و فرنگ ایران
۹۷۰

132954

از این کتاب
۱۵۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۴۹ در چاپخانه‌های زر و خانه چاپ
چاپ شد

فهرست مطالب

پیش گفتار	یازده - بیست و شش
متن	۲۵۸-۳
ابتدای حال نادر	۴
شرح حالات طهماسب میرزا	۶
فرار طهماسب میرزا به یزد	۸
حرکت طهماسب میرزا به آذربایجان	۱۰
جنگ طهماسب میرزا با رومیان	۱۰
حرکت طهماسب میرزا به طهران	۱۱
حرکت اشرف افغان به طهران	۱۲
جنگ اشرف با طهماسب میرزا	۱۳
حبس و قتل ملک محمود	۱۵
ابتدای کار ملک محمود	۱۸
فتنه ملانوروز	۱۹
پایان کار ملانوروز	۲۳
فرار نادرقلی به ایورد	۲۴
نبرد مورچه خوار	۲۵
حرکت نادرقلی به شیراز برای دفع افغانه	۲۷
فرار اشرف	۲۹

نادر نامہ	شش
۳۱	محاصرہ بغداد
۳۱	طغیان محمدخان بلوچ
۳۲	محاصرہ ہرات
۳۳	حرکت شاہ طہماسب بہ بغداد
۳۵	تعقیب احمد پاشا
۳۷	شکست و فرار طہماسب میرزا
۳۷	بازگشت نادرقلی از ہرات
۳۸	خلع طہماسب میرزا از سلطنت
۳۹	سلطنت عباس میرزا بہ جای طہماسب میرزا
۳۹	حرکت نادرقلی بہ صوبہ بغداد
۴۰	شکست سپاہ احمد پاشا
۴۱	کشتہ شدن تغال بہ دست نادرقلی و شکست سپاہ روم
۴۲	بازگشت نادرقلی بہ آذربایجان
۴۳	اجتماع سران مملکت در دشت مغان بہ دستور نادرقلی
۴۳	پیشنہاد سلطنت بہ نادرقلی
۴۴	جلوس نادرقلی بر تخت سلطنت
۴۶	فتح بلخ
۴۹	لشکر کشی نادر بہ ہند
۵۲	لشکر کشی برہان الملک بہ شاہجہان آباد دہلی
۵۳	سرکوبی حسین خان افغان حاکم قندھار
۵۳	حرکت نادر بہ صوبہ لاہور
۵۴	فرار برہان الملک از پیش نادر
۵۵	شرحی دربارہ ہندوستان
۶۷	حملہ افواج دکن بہ اکبر آباد
۶۸	جنگ افواج دکن با اعتماد الدولہ
۶۹	مراجعت و اقامت اعتماد الدولہ بہ پرکنہ دتیا
۷۱	جنگ راجہ رامچند بندیلہ با افواج دکن و کشتہ شدن او
۷۳	مراجعت افواج دکن بہ اوطان خود

هفت	فهرست مطالب
۷۶	حرکت امیرالامرا به سرزمین راجه ادھراج
۷۸	جنگ مجدد امیرالامرا با افواج مرہتہ دکن
۸۴	صلح باجی راد با امیرالامرا
۸۵	غارت شہر سا بنہر
۸۸	کشتہ شدن تیر انداز خان
۸۹	مصالحہ امیرالامرا با غنیم
۹۰	تقاضای راجہ ابھی سنگہ
۹۷	تاراج خطہ کوالیر
۹۹	کشتہ شدن حسن خان
۱۰۱	جنگ سعادت خان برہان الملک با باجی راد
۱۰۶	شکست سپاہیان باجی راد
۱۱۰	عزیمت باجی راد بہ صوبہ دہلی
۱۱۲	محاصرہ دہلی
۱۱۵	زخمی شدن میر حسن خان کو کہ
۱۱۷	کشتہ شدن شیو منکھہ
۱۱۹	ورود اعتماد الدولہ قمر الدین خان و فرار یاغیان
۱۲۲	مریض شدن برہان الملک
۱۲۴	ورود نادر شاہ بہ خطہ ہندوستان
۱۲۵	اسیر شدن برہان الملک
۱۲۸	فرستادن نادر محمدخان ترکمان را بہ رسم رسالت بہ دربار ہند
۱۲۹	تسلیم شدن سران خطہ ہند پیش از تصرف ہندوستان
۱۳۰	تسخیر کابل بہ دست نادر
۱۳۲	گوشمالی مردم جلال آباد
۱۳۳	کشتہ شدن سفیران پادشاہ
۱۳۴	انتقام پادشاہ از قاتلان سفیران
۱۳۵	قلعہ وقمغ افاغنہ
۱۳۷	فتح پشاور
۱۴۰	اسیر شدن ناصر خان حاکم پشاور

- ۱۴۱ آهنگ فتح هندوستان
- ۱۴۲ راینی محمدشاه باامیران
- ۱۴۳ فتح لاهور
- ۱۴۴ توطئه سرداران علیه یکدیگر
- ۱۵۱ ورود نادر به بلده کرنا
- ۱۵۲ اشغال دهلی به امر نادر
- ۱۵۵ برخ حالات شاه شرف شوعلی قلندر
- ۱۵۹ قتل و غارت بوره کیهره به دست سپاهیان نادر
- ۱۶۰ ورود برهان‌الملک به دارالخلافت شاهجهان آباد
- ۱۶۲ جنگ برهان‌الملک با سپاهیان نادر
- ۱۶۵ جنگ امیرالامرا خان دوران با سپاهیان نادر و شکست او
- ۱۶۶ کشته شدن مظفرخان برادر خان دوران
- ۱۶۸ زخمی شدن امیرالامرا خان دوران
- ۱۷۳ شرح بقیه احوال برهان‌الملک
- ۱۷۵ ملاقات نظام‌الملک با نادرشاه
- ۱۷۸ شمه‌ای از احوال کبک‌خان پادشاه ماوراءالنهر
- ۱۸۱ بقیه احوال نظام‌الملک
- ۱۸۲ مرگ امیرالامرا خان دوران
- ۱۸۲ انتصاب نظام‌الملک به سمت میربخشی‌گری
- ۱۸۳ ملاقات نادرشاه با محمدشاه پادشاه هندوستان
- ۱۸۵ فتنه‌انگیزی برهان‌الملک نسبت به نظام‌الملک
- ۱۸۶ دستور تاراج غله وسیله محمد شاه
- ۱۸۷ تسخیر دارالخلافت شاهجهان آباد دهلی
- ۱۸۹ مرگ برهان‌الملک
- ۱۹۰ شورش و بلوای مردم دهلی
- ۱۹۳ امان دادن نادرشاه به مردم دهلی
- ۱۹۵ شرح قتل و غارت سپاهیان نادرشاه در دهلی
- ۱۹۷ علل فرمان نادرشاه درباره قتل عام دهلی

نہ	فہرست مطالب
۲۰۰	اوضاع و احوال مردم دہلی پس از فتح نادرشاہ
۲۰۸	اقدام بدن سنکھ، سردار جاٹان برای فروش غلہ بہ مردم دہلی
۲۱۲	تحمیل باج بر مردم دہلی
۲۱۷	دستور تنبیہ مردم شاہ گنج از طرف نادرشاہ
۲۱۹	ذکر بعضی حالات و صفات نادرشاہ
۲۲۲	ذکر حالات محمدشاہ پادشاہ ہندوستان
۲۲۸	بقیہ احوال محمدشاہ پادشاہ ہندوستان با نادرشاہ
۲۳۲	ازدواج میرزا نصراللہ پسر نادرشاہ
۲۳۸	تفصیل جواہر و اشیائی کہ نادر با خود بہ ایران آورد
۲۴۰	سخن نادر با محمدشاہ در مصالح امور مملکتی
۲۴۶	مراجعت نادر بہ ایران
۲۴۸	بازگشت نادر بہ ایران
	حواشی و تعلیقات و فہرستہا
	۲۵۹-۲۷۸
۲۶۱	ابتدای حال نادر
۲۷۰	محمود غلزہ
۲۷۷	ملک محمود سیستانی
۲۸۱	سید احمد نوہ میرزا داود
۲۸۴	شاہ طہماسب
۲۹۵	مقاومت مردم یزد در برابر افغانہا
۲۹۶	اشرف افغان
۳۰۲	طغیان محمدخان بلوچ
۳۰۹	محمدشاہ گورکانی
۳۱۴	غلزہ
۳۱۷	علوی خان حکیم
۳۱۸	نبرد کرنال
۳۲۳	شورش دہلی
۳۳۰	ازدواج نصراللہ میرزا
۳۳۱	تخت طاووس

نادرنامه	ده
۳۳۳	ارمغان هند
۳۳۶	ارتش ایران
۳۴۶	تسخیر ترکستان
۳۵۴	هنرمندان هندی که به ایران آمدند
۳۵۸	طاهرخان
	اعلام (اشخاص)
۳۶۱	اعلام (اماکن)
۳۶۵	مآخذ و مراجع
۳۷۱	

به دوستم ، عمیق ترین الهام بخش
زندگیم و عزیزترین کسانم
شعبانی

پیش گفتار

برای آن عده که در زمینه تاریخ ایران تحقیق می کنند ، این نکته آشکار است که حوادث تاریخی ادوار مختلف عمر ملت ما تا کنون ، آنچنان که باید توجه نشده و بهرشته تحریر در نیامده است ، و این مسئله پیش از هر چیز معلول کمبود منابع دست اولی است که می توانند بحد زیادی راهنمای محققان برای درک صحیح حوادث و چگونگی وقوع آنها باشند . این نقیصه بزرگ که بدلائل مهاجمات متعدد اقوام بیگانه ، از بین رفتن متون اصیل ، سهل انگاری مردم در نگاهداری گنجینه های ادبی و علمی و تاریخی ، پراکندگی جغرافیائی مناطق مختلف فلات ایران ، روی کار آمدن حکومت های ناپایدار و چندروزه که نه تنها مشوقی برای ایجاد و پایه گذاری ترتیبات حفظ اصول نبوده اند ، بلکه خود دانسته و نادانسته ، عوامل مناسب موجود را نیز از میان برده و بی اثر ساخته اند و دلایل متعدد دیگری که بحث از آنها را به جای دیگری موکول باید داشت و در طول همه دوره های حیات ملت ما به چشم می خورد ، موجب شده است که حقیقت زندگی و گذشته این ملک و ملت ، به طور صحیح بررسی نشده باشد .

بدیهی است آنچه که امروز در عرصه دانش ، تاریخ خوانده می شود و خود به صورت علمی اساسی و منطقی با ضوابط و قاعده های بالنسبه مشخص در آمده است با ترتیب سنتی نگارش آن که از دیرباز در کشور ما مرسوم بوده است ، به یکبار اختلاف دارد و همانگونه که شش سده پیش ، مورخ بزرگ اسلامی ابن خلدون با درایت و روشن بینی خاص اعلام داشته ، پیش از هر چیز « اندیشه و تحقیق درباره حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست . و علمی است درباره کیفیات وقایع و موجبات

وعلل حقیقی آنها...»^۱

جای سخن در اینجا نیست که چرا و چگونه تمدنی که اینگونه نشانه‌های بزرگ خردمندی و کاردانی دارد و مورخانی چون بیهقی و محققانی همسان رازی و ابن سینا... داشته است، اینک باید ریزه‌خوار خوان نوآوران باختری باشد و در همه زمینها، حتی تاریخ و درک خویشتن و شناسائی موجودیتش به دست‌های بیگانگان نگاه کند. چون برآستی یکی از مشکلات اساسی بررسی‌های حوادث و پیشامدهای تاریخی زندگی‌های ملل خاوری، هم‌اینست که اعتقاد مردم از آنچه که خود دارند، سلب شده است و غالباً نوشته‌ها و اظهار نظرهای خارجیان که بیش و کم از درک روح حقیقی این جماعات عاجزند، ملاک قضاوت و سنجش قرار گرفته است.

تردید نیست که هرگز نمی‌توان منکر خدمات صادقانه شیفتگان درستکار علم و فرهنگ بود که طبیعتاً در میان همه ملتها یافت می‌شوند ولی تعداد این قبیل علاقمندان بی‌غرض و جوینده حقیقت معدود است و گاه موجب تأسف بسیار می‌شود که برخی از همانها هم بملاحظه دور بودن از محیط و پیشامدها و اتفاقات، درک نکردن روحیه اصلی و اصیل یک قوم و ملت، مسلط نبودن بر زبان بیگانه، و تشخیص ندادن ضابطه‌های فراوان عمیق و کهنی که بر شرق حکمفرماست، در انجام نیات انسانی خویش کامیابی کامل به دست نمی‌آورند و بالطبع تاریخی نیز که بوسیله آنها نوشته می‌شود، نمی‌تواند نمودار درست و بی‌کم و کاست احوال مردم مورد مطالعه باشد.

مشکل اساسی ما در زمینه «شناسائی خودمان» آن نیست که دیگران از هر کجا و به هر نیت در کم و کیف وجودی ما دخالت ورزند، بلکه گرفتاری دردناک این است که معیاری برای درک صحیح از سقیم در میان نباشد و عقب‌ماندگی صنعتی مردم خاور، ملاک تعالی و بی‌عیب و نقصی و «درستکاری» باختریان از جهت بررسی فرهنگ و تمدن و تاریخ و ماحصل معرفی ما به خودمان قرار گیرد. نتیجه این می‌شود که محقق جوان ایرانی نیز فی‌المثل قدرت اندیشیدن و تحقیق و تفحص را از خود سلب می‌کند و دست کم در همه جا، راهنمائی‌ها و خطوط مشخص مطالعاتی و اظهار نظرهای بیگانگان را نصب‌العین قرار می‌دهد. در آن وقت ما «ترجمه» و یا چنانکه معمول است «اقتباس و نگارش»^۲ و یا الهام گرفتن از فراهم ساخته‌های دیگران را موجب افتخار خویش می‌شماریم و ترک جوشی را که بدین-

۱- ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد ۱ ص ۲

۲- آنطور که خود اعلام می‌کنند.

نمط تدارك دیده‌ایم ، هم به‌عنوان «اسناد اصیل» و « آئینه‌های تمام نما » به ابناء وطن عرضه می‌داریم ۱

بهر طریق مراد آن است که برای نگارش تاریخ زندگی يك ملت که « نماینده جدول ارزش‌های او است »^۱ باید در بار نخست از منابع معتبر و اصیل وی استفاده جست و با استفاده از شیوه‌های درست علمی که در نقد متون ، مرسوم است ، حقایق را بازشناخت و اعلام نمود . بدون شك این روشی است که بیش از همه به واقعیت نزدیک است و دست کم از لغزشهایی که به عمد یا سهو لطمه‌های سنگین بر حیثیت مردمان وارد می‌آورد ، جلوگیری می‌کند.^۲

و اما کتابی که اینک از نظر علاقمندان می‌گذرد و با مساعدات بنیاد فرهنگ ایران به طبع رسیده است ، از روی نسخه‌ای خطی که در کتابخانه ملی پاریس است عکس - برداری و تحشیه و تصحیح گردیده است .

بلوشه که کتاب‌های خطی کتابخانه مزبور را تنظیم نموده است ، در ذیل شماره 233 Supplement Persan نویسنده آن را طاهر بیگ هم وطن نادر شاه معرفی می‌کند که کتابش در عین حال مورد استفاده Gentil مؤلف Soverain de l'Indoustan ou Empire of Mogol قرار گرفته است^۳ . بطوریکه خواهیم دید این نظر درست نیست ، مؤلف کتاب شخص دیگری است و قرینه‌ای نیز در دست نیست که Gentil از آن استفاده کرده باشد.

کتاب ژانتهی که ذیل شماره 219 . 24 Mss. Fr. نسخه‌های خطی فرانسه کتابخانه ملی پاریس ضبط شده است و اینجانب با نهایت دقت آن را مطالعه کرده‌ام ، حاوی شرح حال مختصر پادشاهان هند ، به ویژه از روزگار سلطنت جانشینان تیمور است . بخشی از آن که مربوط به روابط خاص ایران و هند در زمان نادر شاه افشار می‌باشد

۱- فردريك ویلهلم نیچه ، چنین گفت زرتشت ، ترجمه حمید آبرو نویسنده
جلد ۱ ص ۴ - ۲- نگارنده بخصوص این نکته را در مورد بسیاری از نسخه‌های خطی آن
قدیم و جدید اروپائی «تاریخ افشاریه» بررسی کرده است که چگونگی آن را در مجموع
مجلداتی که تحت عنوان «تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه» در دست نگارنده
دارد ، بیان خواهد داشت .

3- Blochet, *Catalogue des Manuscrits Persans*, vol. I.P. 328.

صفحه‌های ۳۸۰ تا ۴۰۷ کتاب را دربر می‌گیرد که شرح به قدرت رسیدن نادر شاه و وقایع سالهای نخست زندگی وی تا عزیمت به هندوستان را توجیه می‌کند. آنگاه مجملی از حوادث اتفاقیه در شبه قاره هند را بیان می‌دارد و پس از ذکر وقایع سال ۱۱۵۲ دنبالاً حوادث را تا سال ۱۱۷۳ ه. ق. می‌نگارد. کیفیت بیان مطالب و نحوه استنباط‌های او نیز با شیوه نویسنده کتاب حاضر تفاوت فاحش دارد، به اضافه که مؤلف ما سلسله اتفاقات را فقط تا سال ۱۱۵۴ ه. ق. تعقیب نموده است.

واما از این که بگذریم مؤلف در چندین جای کتاب به کنایه از خود یاد می‌کند. نخست در صفحه ۱۲، به هنگامی که از عزیمت طهماسب دوم از تهران به سوی مازندران سخن می‌گوید، می‌نویسد: «بعد از وقوع این اتفاق (شکست طهماسب از افغانها در نزدیکی تهران - ش) شاهزاده مضطرب الاحوال، تأمل را در دارالایمان طهران که وطن آبای مسود این اوراق است و در خوبی بکتای آفاق، سرمایه چندین آفات دانسته، از راه حزم و احتیاط طریق کوه دماوند که مسلک دشوار العبور (کذا) بود، آسان تصور نموده قدم به راه توکل گذاشت...»

از اشارات دیگری که وی در خلال برخی صفحات نموده است، پیداست که اساساً از ایرانیان مقیم هند بوده و در خدمت بزرگان ایرانی که مصدر امور مهم در دربار پادشاهان هند بوده اند بسر می‌برده، و هم به موجب تکلیف آنها و از جمله «خان سراپا فضل و احسان، مشفق احوال دردمندان، نواب عالیجناب انتخاب امیران گردون مآب، جان خوبی، نواب بیرم خان بن بیرم خان بن روح الله خان بن خلیل الله خان بن میر میران نعمت اللهی» به تألیف کتاب حاضر مبادرت ورزیده است^۱.

متأسفانه مؤلف در هیچ جای کتاب به روشنی از خود نام نمی‌برد و با اینکه بسیاری از اشعار کتاب را خویشن سروده است، تنها در چهار جای آن است که می‌توان نام یا تخلص مکرری را به اسم «وارد» یافت که همانها نشانه‌هایی را برای شناسائی بهتر وی بدست می‌دهند.

ابتدا در بیان قتل عام دهلی است که در مقطع قصیده‌ای می‌گوید:

مکن «وارد» از حد خود پا دراز

چو بر جای خویشی به عالم بساز^۲
و بعد ضمن اندرزهای حکیمانه‌ای در تأیید نیکبختان می‌سراید:

۱ - کتاب حاضر، ص ۴۹ ۲ - کتاب حاضر، ص ۱۹۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خداوند می که این بادشاه
بود از حکمت خاصش نشان
چو تقدیرش کند در باده افنون
بمرد زک از رخ عقل ناطون
چنین کرد اقتصانا که قضایش
که از فرمان و ایمانی ز فاشش
بر آید از خراسان افتابش
بخت سلطنت عالیجا پیش
نماید روز افغان بخت تبار
ز ایران دور سازد لوت اغیار
بکلام بخت افغان شمره ریزد
که تا محشر صد از ور بکشد
کند فتح صفایان بار دیگر
خراق آید برون از قید شتر
بزنلی کوشش رومی را آید
که کردد کوشش هوشش کلان بسیار
بی کشورستانی چون کند غم
نه توران پیش او مانده خارزم
حصار قندار از دست او
بود همسرخا که راه یکدست
بکابل تیغ او بر که رسم شد
بفرمانش مالک طاعت هم شد

صفحه اول کتاب

بفرق جسته تا اندلس ساید / بود از دست ستان و ستمایه
 نلوز آتقانی و بدیع و آتسه که در سنه هزار و یکصد و پنجاه هجری در
 سواد اعظم و یولایخ چهار دانگ ممالک وسیع هند و ستان فردون^{نشان}
 تیخ از مای مکرر اظهار کردید بوالعجب داستان و طرفه تقریر و بیست
 که در معرض اظهارش عقل عظمای قباحست شناس عرفان سیاس
 آینه دار عارض شاه چیرانی و کلک صدق است ملک حقیقت بکاران
 و قلم راستی رسم اخبار نویسان هنگام تکرر این ماجرای بدیع
 و سرگذشت غریب عبارت از ای معنی بی نبانی بلا تشبیح و تکلف هر گاه
 چشم حقیقت بین را بتماشای صورت حال این بهکاره مختصر انگار
 میکشایند از رسائی ادراک مرآت صفحی ضمیرشان عکس پذیر میگرد
 که یکدام صورت شاهد رعنائی این گفتگو را درونمای راسته بازار
 مسطورید ستیاری تسلیم کرد اند از سنجیت که تا شکست طرفی بکارش
 نیاید شکوه فتح طرف ثانی رسم پذیر اظهار نمیکرد و نمود مقدمه
 نخستین مجال کلی و ثانوی و افعی جباچه مفضل اینجمل از بیعالم موعود ارا
 عرضه بیان است که میرزا نادر تسلی نام جوانی از بهر دوازده دکان
 جریک افشار که والد نامدارش شکیب آقاسی سلطان بلده
 ابلی و زرد من اعمال خراسان از زمان قدیم بود و نادر تسلی

الهی براین «وارد» رو سیاه

ز عرفان خود برگشا شاهراه^۱

و آنگاه در توضیح مراسم عروسی نصرالله میرزا پسر نادر با دختر یزدان‌بخش،

برادر زاده محمد شاه می‌نویسد :

«و این احقرالعباد، یعنی محرر این احوال نیرنگی مآل آشوب آغاز جمعیت

انجام چندبار تاریخ برای کدخدائی شاهزاده ایران میرزا نصرالله ولد شاهنشاه، یعنی

نادر شاه ظفر دستگاه، سریر آرای ممالک عراق و خراسان، که امروز نزدیک چهار

کشور، تابع امرونی اواست، موزون نموده، جهت تفریح خاطر صاحبان معانی سنج

نکته‌رس می‌نگارد. قطعه اول تاریخ این است.

لمصنفه :

... بهر تاریخ چنین جشن معلی «وارد»

هاتف غیب شد از پرده دل مژده رسان

که به صدعیش و طرب، دوش مبارک دیدم

با سلیمان زمان، وصلت بلقیس عیان

قطعه دوم تاریخ، لمصنفه :

... از پی تاریخ عروسی رقم

کرد چنین «وارد» شیدای هند

گفت به ده سال از ایس بیشتر

طرفه سروشی طرب افزای هند

باد مبارک به هزاران نشاط

یوسف ایران و زلیخای هند»^۲

بدین قرار سرنخی بدست می‌آید که بتوان بوسیله آن به جستجوی نام مؤلف

پرداخت. او خود در چند جای کتاب نیز ذکر از تألیف دیگرش به نام «مرآت صادقین»

یا «مرآت صادقین» می‌برد و مثلاً بعد از بیان شمه‌ای از تلاش‌های نادر به‌منحام انصراف

۱- کتاب حاضر، ص ۲۲۸ ۲- کتاب حاضر، صفحه‌های ۲۳۸ - ۲۳۷

از خدمت ملك محمود سيستاني مي نويسد : « ومفصل اين مجمل در تاريخ مرآت صادقي كه متمم دو جلد تاريخ فرشته ، تأليف اين رقم سنج صفحهٔ هيچمدانسي است ، مندرج است از اين راه در اين مكان به همين قدر احوال اکتفا نمود . »^۱

ودگر بار آنجا كه از سبب تأخير در تأليف كتاب سخن مي راند ، چنين مي گويد : « ليكن درسنة هزار ويكصد و پنجاه و شش روز يكشنبه آخر ماه جمادى الثاني ، باز به موجب تكليف خان سراپا فضل و احسان ... كه در نخست احوال باعث تحرير و ترقيم تاريخ مرآت الصادقين متمم تاريخ فرشته ، ذات خجسته صفات آن والادودمان است باز مكلف تسويد اتمام تاريخ مذکور بر احوال اقبال مال شاهنشاه خورشيد كلاه گردون بارگاه نادر شاه ظل الله و خلد الله ملكه و دولته و عمره بايد گردانيد . »^۲

لازم به ياد آوري است كه تاريخ فرشته كه مؤلف ، مدعي نگارش كتابي در تكمله آن است تأليف محمد قاسم هندوشاه (گلشن ابراهيمي) ، ملقب به فرشته است كه در آن وقايع سرزمين هند تا سال ۱۰۱۵ هـ . ق . (۱۶۱۲ م .) توضيح داده شده است و اگر چنين باشد لامحاله مورخ ما ، حوادث بعد از اين تاريخ را تا زمان خود (۱۱۵۶ هـ . ق . = ۱۷۴۳ م .) در آن شرح داده است .

با جستجوئي كه اينجانب در فهرستهاي تنظيمي كتب بلوشه ، استوري ، ريو ، جيمز مرديث اونز ، محمد تقى دانش پژوه (نسخههاي خطي كتابخانه مركزي دانشگاه تهران) و ديگران كرده و شخصاً در برخي از مراكز علمي معتبر فرانسه ، انگلستان ، تركيه و ايران به تفحص پرداخته ام ، نه از كتاب حاضر تحت هيچ عنواني و نه از «مرآت صادقي» يا «مرآت صادقين» اثرى به دستم رسيده است ، ولى در كاتالوگ Rieu ذيل عنوان «مرآت واردات»^۳ توضيحاتي بدين نحو به چشم مي خورد :

« اين كتاب تأليف محمد شفيع وارد است و در تاريخ تيموريان هند نوشته شده است .^۴ اين نسخه مانند آن ديگري (شمارهٔ 2055 or . بر كه هاي ۴۰ و ۷۷) با عبارات : « جهان جهان ستايش و آفرين پادشاهي را سزاست » آغاز مي شود . قسمت

۱ - كتاب حاضر ، ص ۲۴ - ۲ - كتاب حاضر ، ص ۴۹

3- Rieu, Catalogue of Persian Manuscripts, vol. 3, P. 924.

۴ - ريو به نسخهٔ ديگري از همان كتاب در صفحه ۲۷۵ كاتالوك خود نيز ارجاع مي دهد .

عمدهٔ مقدمه آن نیز با نسخه‌ای که ذکرش رفت و به نام «تاریخ چغتائی» به جای «مرآت واردات» موسوم است هماهنگی دارد... مختصر آنکه نسخهٔ مورد بحث حوادث اتفاقیه تا سال ۱۱۵۲ هـ. ق. و حملهٔ نادر شاه به هندوستان را شامل می‌گردد و بخش آخر آن نیز در صفحه‌های ۲۴-۲۱ جلد هشتم «تاریخ هند» تألیف Elliot ترجمه شده است. چنین بنظر می‌رسد که عنوان «مرآت واردات» به نسخهٔ قدیمی‌ترین کتاب که تاریخ یازدهم رمضان ۱۱۳۹ هـ. ق. بر آن است، داده شده است (کتاب شمارهٔ Or.20.55). نسخه‌های دیگر خطی این کتاب که به تسخیر هند بوسیلهٔ نادر شاه ختم می‌شوند، غالباً نام «تاریخ چغتائی» دارند.^۱

با وجود قرائنی که میان اعلام مؤلف از باب محتوای کتاب «مرآت صادقی» با «مرآت واردات» مورد بحث وجود دارد باز بزحمت ممکن بود که تألیف آن دو را به اضافهٔ کتاب حاضر به یک نفر نسبت داد تا این که کتابی از سرکار مورخ مشهور هند بنظر رسید که در آن از «محمد شفیع وارد طهرانی» به عنوان نویسندهٔ «تاریخ چغتائی» یا «مرآت واردات» نام برده بود^۲ و بدین طریق بر این بنده محقق گردید که مؤلف طهرانی-الاصل کتاب حاضر که تخلص «وارد» را برای خود برگزیده است «همان محمد شفیع وارد طهرانی» است و یکسان بودن سبک نگارش مرآت واردات با کتابی که اینک به طبع رسیده است نیز بر این امر دلالت دارد.

تاریخ تألیف کتاب:

آنچه که از خود کتاب می‌شود استنباط کرد این است که مؤلف در حدود سن ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۲ هـ. ق. آغاز به کار نموده باشد، بخصوص که کتاب «مرآت واردات» وی نیز وقایع این ایام را تا سال ۱۱۵۲ هـ. ق. (۱۷۳۹ م.) ثبت کرده است و از طرفی می‌دانیم که به قیاس دیگر کتبی که بوسیلهٔ مؤلفان معاصر وارد نوشته شده، برای مورخان

1- Rien, *Catalogue of Persian Manuscripts*, vol. 3, P. 924.

2- Jadunath Sarkar, *Fall of Mughol Empire*, vol. 1, P. X.

همین مؤلف نویسندهٔ کتاب دیگری تحت عنوان *History of Nadir Shah's*

invasion Calcutta, M.C. Sarkar & Sons. 1922 جلد اول.

هندی کسب خبر از حوادث جاری ایران و فی‌المثل ظهور نادر شاه و ضرورت نگارش کتابی در شرح حال وی کمتر داعیه‌ای سوای اقبال شاه مزبور به هند می‌توانسته داشته باشد.^۱

در آغاز کتاب، وقتی که از تسخیر بلخ بوسیله طهماسب‌قلی خان جلایر و رضاقلی میرزا صحبت می‌کند، می‌نویسد: «نوعی گریه ازبکیه را از آن ملک اخراج فرمودند که تا امروز که سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش است از ابتدای سنه هزار و یکصد و چهل و نه آن حضرت، احدی را یارای دخول شهر بلخ یا تماشای سواد بلده مذکور به خاطر ازدور نمی‌گذرد.»^۲

و باز همانگونه که پیشتر تذکر داده شد در بحث از سبب فترت در نگارش کتاب، «در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش» مجدداً تشویق به ادامه کار می‌گردد.^۳ یادآوری‌های متعددی که در صفحه‌های دیگر کتاب نموده، همه مؤید این هستند که کلیه مطالب را در سال ۱۱۵۶ ه. ق. به رشته تحریر درآورده است^۴ و با توجه به این که توضیح وقایع را از حدود سال ۱۱۵۴ ه. ق. (۱۷۴۱ م.) پیشتر نبرده، و به اضافه، آن بخش از وقایع مربوط به خروج نادر از هند تا پایان ناقص کتاب را هم به اختصار تمام یاد کرده است، باید اطمینان داشت که منابع متقنی برای کسب خبر نداشته است.

قطع مندرجات کتاب بدین صورت که حتی عبارت «پس از تنسیق و تنظیم آن بلاد مرد خیز توسن تسخیر سرزمین داغستان را» ناتمام گذاشته است، نشان می‌دهد که اگر نسخه کنونی منحصر به فرد و اصل تصور شود، باید اتفاق دور از انتظاری چون بیماری و یا مرگ برای وی پیش آمده باشد که فرصت تکمیل عبارات را نیز به «محرر و مسود» نداده باشد. از طرفی در صفحه مقدم بر سر آغاز کتاب نیز مهر «بهادر جنگ غضنفر بیرمخان

۱- برای مثال رجوع شود به تألیفات محمد علی بن محمد صادق حسینی نیشابوری نجفی پرهانپوری تحت عنوان‌های:

الف - مرآت‌الصفاء به شماره‌های 39 . Add. 65 . 40 , Add. 65 . 40

ب - برهان‌الفتوح به شماره 84 . 18 . or

نسخه‌های خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن.

۲- کتاب حاضر، ص ۴۶ ۳- کتاب حاضر، ص ۴۹ ۴- برای

مثال رجوع شود به صفحه‌های ۶۱ و ۱۰۸ کتاب حاضر.

۱۱۵۹» منقوش است که اگر بتوان آن را دلیل برسال حیات حامی مؤلف و یادراختیار گرفتن نسخهٔ مکتوب به شمار آورد، زمان تألیف و یا استنساخ نسخهٔ فعلی را از این حد بالاتر نمی‌برد.

اهمیت کتاب :

شاید گفتگو از اهمیت، دربارهٔ کتابی که دارای نقائص فراوانی از نظر سبک‌سخن و موضوع و محتوی است، چندان خوشایند بنظر نیاید، ولی با توجه به کمبود منابع مطمئن و دست‌اول برای بررسی دورهٔ کوتاه سلطنت افشاریه و نیز پیچیدگی و تعقیدی که در نگارش‌های مؤلفان این عصر وجود دارد، بتوان کتاب حاضر را حائز اعتبار مخصوصی دانست. برای بررسی تاریخ این دوره از حیات ایرانی، اگر از کتاب‌های معروف «جهانگشای نادری» اثر میرزا مهدی‌خان و یا «نامهٔ عالم‌آرای نادری» تألیف محمد کاظم که اخیراً به حلیهٔ طبع آراسته گردیده، بگذریم، باید اعتراف کرد که متأسفانه منابع اصیل تحقیقی بسیار کم است و در مورد بزرگترین فاتح آسیا و اقدامات متعددی که وی در دوران پرماجرایی ظهورش در صحنهٔ سیاست ایران و جهان، انجام داده، اطلاعات مختصری داریم. مورخان ایرانی که بعد از میرزا مهدی‌خان آمده‌اند، اکثر ابدواقدا داشته‌اند و در بسیاری از موارد همان نوشته‌های وی را با پیش و کم کردن عباراتی چند، ذکر کرده‌اند. این است که با ملاحظهٔ معاصر بودن مؤلف و شاهد برخی از اتفاقات بودن خود او از یک سو، و درباری نبودن و روح مجامله‌کاری نداشتنش از جهت دیگر بتوان ادغان داشت که هر چه هست مجموعه‌ای اصیل از همه آنچه که دیده و شنیده و استنباط کرده، به یادگار گذاشته است.

بدیهی است به قیاس آنچه که ما امروز از آن به عنوان «روح‌علمی» برای تاریخ‌نویسان در نظر می‌گیریم، مؤلف این کتاب را مورخ نمی‌توان نامید، ولی این نقص عظیم هنوز خیلی کار دارد تا در کشور ما و اساساً در جهان تاریخ‌نویسی مرتفع شود و آنچه به این قبیل آثار از نظر شناسائی اعصار و جوامع و روحیات مختلف مردمان، که در خلال نکات مختلف آشکارا می‌گردد، اهمیت می‌دهد، از دیدهٔ تیزبین محققان دور نمی‌تواند باشد.

صادقانه باید ادغان داشت که از نقطه نظر توضیح مسائل داخلی اجتماع و آنچه که برای مردم طبقهٔ متوسط قابل درک بوده، کتاب کنونی حائز اعتبار بسیاری است. «وارد» با دید ساده و بی‌تکلفی به حوادث می‌نگرد، آنچه را که می‌شنود، آنچه را که می‌بیند، آنچه را که به عقلش می‌رسد و آنچه را که ضروری می‌پندارد با همان روشنی و بساطت نظریک فرد عادی به تمام بیان می‌دارد. اعتبارات و سنن جوامع را محترم می‌شمارد و با این

همه گاه از تذکر بجای عیوب و نقائص دریغ نمی ورزد.

بر روی هم می توان گفت که در کتاب کنونی توضیحاتی درباره برخی مسائل وجود دارد که در هیچ يك از نسخه های خطی و چاپی مربوط به این عصر نیست . درست است که مؤلف ما در برخی از موارد مرتکب اشتباهاتی شده و فرضاً تاریخ وقوع پاره ای اتفاقات را دقیق ذکر نکرده و یا اسامی را آنچنانکه لابد شنیده ، یادداشت کرده است ولی این مطلب را علی الاصول باید در نظر داشت که متأسفانه در اکثر کتاب های این زمان ، حتی در تألیفات مرد مطلعی چون میرزا مهدی خان که خود مورخ و منشی نادر بوده و بالمآل در همه مسافرت ها در رکاب شاهی حاضر می شده است ، به چنین مواردی برخورد می کنیم . «وارد» در نگارش این کتاب کوشیده است که از کلیه امکانات خود استفاده نماید و مسائل اجتماعی و اندیشه های مردم را با دیدی موشکافانه بررسی کند. فی المثل جائی که از به تخت نشستن نادر در سال ۱۱۴۸ ه . ق. سخن می گوید مطالب را با کمال بی نظری توضیح می دهد ، و نیز از کیفیت ارتش ایران ، روحیه افراد ، تشکیلات حکومتی ، نفوذ فرامین شهر یاری ، اقدامات نادر در هند ، برخوردهای وی با سران لشکری و کشوری محمد شاه و شخص امپراطور ، بواعث این لشکر کشی ، انحطاط اخلاقی هندیان ، سوء تدبیر امراء و بزرگان درباری آن سرزمین و دلایل هر کدام ، به تفصیل تمام سخن می گوید .

جائی که از برخورد دو پادشاه ایران و هند حرف می زند ، با اینکه اکثر مورخان معاصر وی از نصایحی که شاهنشاه ایران به امپراطور شکست خورده اظهار داشته ، ذکر کرده اند ، اوچنان توصیف بجا و معقولی از صحنه می کند که اندر زهای بزرگمهر حکیم را در کشورداری به خاطر می آورد ، و آنچنان استادانه و ماهرانه به توضیح مطالب می پردازد که اگر هم تقریرات دقیق نادر شاه نبوده باشد ، بی شک تعبیرات صحیحی از وضع موجود می تواند به شمار آید .

در توصیف حوادث جنگ تاریخی کرنال و عواقب آن ، از حامی خود مدد جسته است و این شخص که مقام عمده ای را در سپاه هند عهده دار بوده ، و به ادعای مؤلف ، در نبرد مزبور نیز شخصاً شرکت داشته ، توضیحات دست اولی در این باره داده است .^۲ گذشته از این ها ، بی طرفی او را در توجیه حوادث باید در نظر داشت که حتی در بیان سوانح فاجعه ای چون قتل عام دهلی نیز به هیچ وجه پا را از جاده عدالت و انصاف بیرون

۱- کتاب حاضر ، صفحه های ۴۵-۴۳ ۲- کتاب حاضر ، ص ۱۶۸

132954

نهاده‌است و با وجود دلسوزیهای بسیار از این پیشآمد تلخ و فلاکت‌های ناشی از آن که وی به‌رأی‌العین شاهد بوده، می‌نویسد: « و قتل عام شهردارالخلافة متعلق به ذات آن شهریار نبود، بلاشك و به‌صد دلیل روشن که چون آفتاب عالمتاب در پیشگاه نگاه جهانیان شعشه افروز فروغ افزائی است که در این مقدمه جهان خرابساز، مطلق‌شاهنشاه را در آن دخلی نبود، بلکه او باش بدمعاش سراپا پرخاش ورجاله کم بغل‌بی‌خانمان‌مصدر بلوای عام‌گردیده، دو سه هزار کلاهپوش نادری^۱ را ازهر کوچه که سر بر آوردند و به‌هر بازار و کوئی که پا گذاشت بی‌سروپا گردیده، رهنورد وادی فناگردانیدند و مطلق‌برالحاح و عجز و زاری او نظر نفرموده، بی‌دردانه و بی‌ترحمانه اقدام به قتل او می‌نمودند.»^۲

با اینکه در تعلیقات همین کتاب، کوشیده شده‌است با اتکاء به نظرات کلی مورخان و بویژه‌هندیان چگونگی این پیشآمد سهمگین بررسی شود و فی‌الحقیقه نه‌از جهت بری‌الذمه ساختن نادر، بلکه صرفاً برای درك عللی که منجر به چنین حادثه شومی گردید، مطالعه‌ای تحلیلی و دقیق به‌عمل آید، به‌نظر نیامد که هیچ نویسنده‌ای اینگونه بی‌طرفانه و تا این حد مشروح و عینی به‌توصیف حادثات پرداخته باشد.

سبک نگارش:

روش تحریر مؤلف با توجه به‌اسلوب معتد و پیچیده مورد قبول زمان، درخور بررسی است. او که طبع شعر نیز داشته و چنانکه می‌بینیم گاه با تخلص « وارد » آنها را مشخص ساخته‌است، نویسنده‌ای نسبتاً زبردست است که گرچه از گرفتاری غامض نویسی رها نمانده، ولی با اینهمه در این فن نیز هرگز به حد میرزا مهدی خان^۳ به‌مبالغه نگراییده‌است.

آشنائی او به‌اسلوب سخن قابل‌اعتناست و گاه به‌تقلید سخن سرایان نامی عبارات مطنظی چون « آن گجرات که شاه بازار مصر درمقابل پس‌کوچه‌اش دکان همسری را تخته‌بند انفعال ساخته و حلب در معرض روکشیش آئینه‌مصنوع افتخار خورد را به‌زنگ تیره روزی پرداخته»^۴ آورده‌است.

باامعان نظر به سبک‌رایج نگارش این عصر که نظم و نشر آن آنگونه از تعویبات مستحکم

۱ - طبق تقریر آقای دکتر فرهاد آبادانی استاد دانشکده ادبیات مشهدیان.

هندیان هنوز هم خارجیان و به‌ویژه ایرانیان را به‌نام «مغول» خطاب می‌کنند.

۲ - کتاب حاضر، ص ۱۹۷ ۳ - رجوع شود به دره نادر، به نوشتن دکتر شهیدی

۴ - کتاب حاضر، ص ۵۵

است و درهند و ایران رواج تمامی داشته ، باید اذعان نمود که مؤلف سعی فراوانی در زینت الفاظ و باریکی و پیچاپیچی معانی آنها نموده است. شیوه عبارت پردازی سبک هندی، در اینجا جلوه آشکاری دارد و هم در آن می توان مواردی از استفاده لغات ترکی نا آشنا به ذهن چون چپقلش^۱، کو کلتاش^۲ و تزک^۳ و... را به چشم دید .

با اینکه کتاب بصورت کنونی خود از نقائص ادبی و نارسا بودن عبارات دور نیست و بسیاری از مواقع « کلک هرزه سلک^۴ » به ترکیبات نامأنوس پرداخته ، و هم احتمال دارد که در حین استنساخ در نگارش لغات و ترکیب جمله هادستکاری هائی رخ داده باشد ، مع الوصف می توان انسجام کلام آن را ستود، سعی فراوانی را که برای آرایش سخن بکار رفته است، در نظر آورد و با توجه به کمبود نسبی آثار ادبی این دوره، در ردیف منشآت خوب و قابل توجه عصر محسوبش داشت .

نام کتاب :

متأسفانه در هیچ جای کتاب ، ذکری از نام آن نرفته است و با اینکه بنیاد فرهنگ ایران به ابتکار خود عنوان مناسب « نادرنامه » را برگزیده و همانگونه که دیده می شود در سر صفحات متن ، چاپ کرده بود ، چون پیشترها کتابی تحت همین نام وسیله آقای محمد حسین قدوسی به طبع رسیده است^۵، با موافقت مقامات محترم بنیاد فرهنگ ایران، در نظر گرفته شد که عنوان دیگری موافق معمول عصر مؤلف برای آن برگزیده شود . به قراری که در فهرست تفصیلی کتاب های مورد استفاده در آخر همین کتاب به نظر می رسد ، بسیاری از تاریخ های منتشره به سبک هندوان ، مثلاً « تاریخ محمد شاهی » و « تاریخ اکبر شاهی » و از این قبیل اطلاق شده اند، این بود که با توجه به نام های کتبی همانند « تاریخ نادری » و یا « زندگانی نادر شاه » که هم اکنون وجود دارند ، بهتر دیده شد که مسمی به « تاریخ نادرشاهی » شود و بین الهالین از آن به « نادرنامه » مندرج در متن ، یاد کرده آید. امید است که این انتخاب، از لحاظ خوانندگان گرامی کتاب ، حسن قبول یابد و هرگونه نارسائی آنرا به عین الرضا تلقی فرمایند^۶.

- ۱- کتاب حاضر، ص ۱۰۷ ۲- کتاب حاضر، ص ۱۱۵ ۳- کتاب حاضر، ص ۵۸ ۴- کتاب حاضر، ص ۱۴۹ ۵- محمد حسین قدوسی، نادرنامه، نشریه انجمن آثار ملی خراسان ، ۱۳۳۹ ۶- لازم به یاد آوری است که برخی از نویسندگان ایرانی چون هادی هدایتی نیز از کتاب حاضر به اسم « تاریخ نادریه » یاد کرده اند، رجوع شود به تاریخ زندیه ، فهرست کتب .

روش تصحیح کتاب :

در بدو امر نظر این بود که توضیحات کتاب به دو دسته تقسیم شود ، نخست آن سلسله از لغاتی که معنای مصطلحی نداشتند به همراه مطالبی که نیاز به تصحیح ساده و یا توضیح مختصری داشتند ، با شرح لازم در ذیل هر صفحه ذکر شوند و دو دیگر آنکه مطالب تفصیلی در تعلیقات گنجانیده آید . بر این پایه کوششی به کار آمد و نسخه‌ای مرتب گردید ولی با اصلاح دیدم تصدیان محترم بنیاد فرهنگ ایران توضیحات لغوی به همراه حواشی ذیل صفحه‌ها حذف شد و ترتیب کنونی معمول گردید . اندیشه‌ی اساسی این است که برای خوانندگان گرامی «تاریخ نادرشاهی» که قطعاً در زمره‌ی اهل نظر می‌باشند ، شرح معانی لغات زائد می‌نماید و گذشته از آن از بروز اشکالات ناشی از نبودن نسخه بدل جلوگیری می‌کند .

بهر طریق ، ترتیب زیر برای تنظیم عبارات کتاب برگزیده شد :

۱- تمامی مطالب کتاب در متن گنجانیده شود .

۲- در صورت لزوم تصحیح ، تغییر ایجاد شده در متن ، در زیر نویس یاد آوری

گردد .

۳- هر جا که کلمه و یا حرفی برای تکمیل عبارات ضروری باشد در میان کروشه

[] قرار گیرد .

۴- حتی الامکان سیاق اصلی کلام حفظ شود و فرضاً لغاتی چون «لاچار»^۱ ،

«بمعه»^۲ ، «توابعات و لواحقات»^۳ و غیره با وجود نادرست بودن آنها ، از آنجا که

نشانه‌های مورد استعمال خاص در هند آن زمانند ، عیناً نوشته آید .

در نگارش تعلیقات ، سعی شده است که نام و مشخصات کتاب‌های مورد استفاده

در پاورقی‌ها نقل شود ، با اینهمه در فهرست کلمی اسامی کتب نیز توضیحات تفصیلی

بیشتری یاد شده است که بخصوص بتواند برای نسخه‌های خطی نامی و نامی

باشد

۱- برای مثال رجوع شود به صفحه‌های ۳۶ و ۴۰ کتاب حاضر ۲- برای

مثال رجوع شود به صفحه‌های ۴۰ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۷ کتاب حاضر ۳- برای مثال

رجوع شود به صفحه ۲ کتاب حاضر

همچنین اتفاق افتاده است که از يك كتاب مانند جهانگشای نادری دو نسخه در دسترس بوده ، بنابراین هر جا که مراد از نسخه تصحیحی آقای انوار است عیناً بهمین طریق یادآوری شده و در سایر موارد که ذکرى از آن به میان نیامده ، همان چاپ هند منظور بوده است .

از کتاب‌های « نادرشاه » لکهارت و جیمز فریزر نیز ترجمه‌هایی در دست است که عنداللزوم از اصل و یا ترجمه‌ها استفاده به عمل آمده است .

تذکر این نکته را به جا می‌داند که در ترجمه متون از زبانهای بیگانه نیز روش ترجمه آزاد که وافى مفهوم بوده باشد، ترجیح داده شده است .

درخاتمه آرزومند است که خداوندان دانش ، در آنچه فراهم گردیده است به دیده انتقاد و اصلاح نگرند و از توضیحات عالمانه خود که موجب رفع عیوب و بهبود حقیقی است ، دریغ نفرمایند .

رضاشعبانی

تهران ، شهریورماه ۱۳۴۹

تاریخ نادر شاہی
یا
نادر نامہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خداوندی که این نادر فساند
 چو تقدیرش کند در باده افیون
 چنین کرد اقتضا ناگه قضایش
 برآید از خراسان آفتابی
 نماید روز افغان را شب تار
 بدکام بخت افغان سرمد ریزد
 کند فتح صفاهان بار دیگر
 برنکی کوش رومی را دهد تاب
 پی کشورستانی چون کند عمامه
 حصار قندهار از دست او بست
 بد کابل تیغ او هر که تا هم شد
 بدفرق هند تا افکند ساریه

نادرانقایی و بدیع واقعدای کند در سواد اعظم دیولاخ چهاردانک مهابت وسیع هنده سنان فر دوش سنان دروغ آرمای

۱ - متن : ایمانی ۲ - متن : خازرم

معرکه اظهار گردید. بوالعجب داستانی و طرفه تقریر و بیانی است که در معرض اظهارش عقل عقلائی قباحت شناس عرفان اساس، آئینه دار عارض شاهد حیرانی، و کلک صداقت سلك حقیقت نگاران، و قلم راستی رقم اخبار نویسان، هنگام تحریر این ماجرای بدیع و سرگذشت غریب عبارت آرای معنی بی زبانی، بلا تصنع و تکلف هر گاه چشم حقیقت بین را به تماشای صورت حال این هنگامه محشر آشکار می گشایند، از رسائی ادراک مرآت صفحه ضمیرشان عکس پذیر تحیر می گردد، که به کدام صورت شاهد رعنائی این گفتگو را رونمای راسته بازار سطور بدستگیری قلم گرداند؛ از این جهت که تاشکست طرفی به نگارش نیاید، شکوه فتح طرف ثانی رقم پذیر اظهار نمی گردد، و نمود مقدمه نخستین محال کلی و ثانی واقعی؛ چنانچه مفصل این مجمل از این عالم معرکه آرای عرصه بیان است که میرزا نادرقلی نام جوانی از سردارزادگان چریک افشار که والد نامدارش یشک آقاسی سلطان بلده ایبورد من اعمال خراسان از زمان قدیم بود؛ و نادرقلی در ابتدای احوال به چندین رنگ برآمده، آخر کار موجب نوازش خالق کریم و عطای عمیم فیاض قدیم، در کمتر زمانی و مختصر مدتی رایت شوکتش آسمان پیوند و صدای کوس دولتش بلند گردید. خصوص در آن ایام که محمود مردود غلزه از حصار قندهار به راه کرمان با بیست و چهار هزار افغان، که بر دوازده [هزار] شتر فی شتری دو کس سوار ساخته، عازم تسخیر دارالسلطنه صفاهان گردید و علم فتور و کوس آشوب را در هر بلده از بلاد ایران زمین که عبارت از کنار دریای جیحون تا ساحل بحر فرات است فلک رفعت و رعد خروش گردانید؛ چنانچه در هر سری هوای خود سری و شهبی، و در هر دلی خیال سروری و فرماندهی جا گرفت، چنانچه شاتر زده تن به هوای سریر آرائی و حکومت، سر تمنا از جیب خود رائی بر آورده خویشان را پادشاه مستقل نافذ فرمان بدیقین می دانستند؛ به همان مثل که: «بیشه چون خالی بود رو باه شیری ها کند».

ابتدای حال
نادر

چنانچه گروه افغان ابدالی با سی هزار سوار در بلده دارالحکومت هرات علم
 انه ولاغیری را مرتفع داشت. و در مشهد مقدس طوس ملک محمودخان سیستانی
 که خود را از جمله اولاد صحیح النسب کیان می گرفت، صاحب خطبه و سکه
 گردیده بود. و در شیراز میرزا داود مسند آرای خودکامی بود. بدهمین دستور
 هر که در هر مکانی اقتدار و اعتبار بهم رسانید لب بد دعوی نامداری گشوده
 دیگری را معدوم الوجود می دانست. قضا را نادر قای افشار از مشاهده نیرنگی
 روزگار شعبده آثار و بوالعجبی گردش لیل و نهار یعنی تسلط سراپا تغلب گروه
 افغاند بر دیار عراق عجم، [که] از عدم اتفاق بلك از عین نفاق امیر و وزیر روداده
 و چمن پیرای خون یک جهان سادات ستوده صفات سلاطین صفوی کد بد آبیاری
 تیغ ظلم آن گروه انبوه بر گشتد شکوه در بهارستان مظلومی بدرنگ و بوی
 بی کسی گل کرده بود و زبان حال روزگار در آن دم مترنم بداین تراند می گشت:
 همچو من بیکس شهیدی هیچ کافر دیده است

صبح محشر بر دمید و خون من جو آید است

با عالم عالم تایید آسمانی، و جهان جهان بخت و اقبال کشورستانی، تبع
 انتقام بدعزیمت استرداد دلت و مال بر کمر عمت بستند. بر سینه دولت مینهادند
 آفتاب عالمتاب از مطلع مشرق ایی ورد، کد حکم دل دارد، و حرانسان بر
 سیند روی زمین گفتداند، آن جان جهان طالع انظار فرمود. از آنجا که اقبال
 لایزال خالق بی عدال در جمیع احوال شمال حال آن مؤید منصور بود که
 مدتی سپاه کیندخواه عدو که بسیار همگان توپش بود. آن سپهسالار جهان را
 و ظفر گردیده یافتند بر تو ساند نشین آن بود کشند. خود را در حال غلبه
 بدخود سری و خودکامی، فرس تاز میدان جدال و قتال تا درین کسب آن صدع
 گردیده، علم اشتها را خورشید بر چم کرد آید و آخر کار بدست آمدن سپاه او
 ۱ - متن : چمن پیرائی .

سیادت جناب طهماسب میرزا بن شاه سلطان حسین ، ختم السلاطین والانثراد صفوی، کوس موافقت را رعدخروش ساخته تیغ آزمای معركة تدارك گشت .
 بنا بران بدشرح حالات نیرنگی آیات پادشاهزاده عالی گوهر فرخنده آغاز نکبت انجام می پردازد و سرگذشت نخستین آن نورالعین تاج و نگین به این صورت رونمای مرآت وقوع گردیده که در هنگام محاصره صفاهان سنه هزار و یکصد و سی و چهار هجری قرعه تقدیر به این نوع نقش بند تدبیر گردید که یکی از شاهزاده های صاحب عزم را روانه بلاد ابرر باجان باید گردانید تا در آن ضلع که محل اجتماع سپاه کینه خواه است به تحصیل جمعیت افواج محیط امواج پرداخته، رایت امداد از این جانب^۱ برافرازد؛ و اگر جنود تقدیر مساعدت این تدبیر نماید، باری بطور خویش هنگامه آرای سلطنت گردیده، شاید آب رفته را بدجو باز آرد .

شرح حالات
 طهماسب
 میرزا

بداین خیال درست تمثال طهماسب میرزا را که ارشد و افضل فرزندان شاه سلطان حسین شهید مظلوم بود از قلعه^۲ بر آورده، در شهر داخل خانه ای که لیاقت جلوس چنین عالی مکانی داشت نموده، بفکر سرانجام سفر مذکوره توجه مبذول داشتند . قضا را از برگشتگی طالع دشمن کام، چنین مقرر گشت که این شاهزاده و الاجرات را در این وقت، از خود جدا ساختن و بدست خود عالی دستگاه گردانیدن جهت خویشتن دشمنی قوی پیدا کردن است. درین صورت بهتر آن است که این شاهزاده را به درون حصار طلب داشته، بدستور سابق پابند کنج زندان باید گردانید و بجای او دیگری از فرزندان^۲ بی جوهر که بدجز نام سلاطینی استعداد شخصیت نداشته باشد باید فرستاد بداین مشورت دورازکار پیام طلب درون حصار، شرف صدور پذیرفت . از آنجا که در آن ایام محمد علیخان قلی آقاسی ولد اصلان خان که از جمله امیرزادگان

۱ - متن : از ینجاب ۲ - متن : فرزند .

قدیم خاندان صفوی بود، معاملہ روزگار را برخلاف قیاس عزیزان مشاهده کرده شاهزادہ طہماسب میرزا^۱ را نگذاشت کہ بار دیگر بہ خدمت والد بزرگوار خود رفتہ مقید زندان ابدی گردد . از این جہت کہ رھائی از آن محبس خواہی بود فراموش، شباشب با سہ چہار امیر دیگر کہ در آن ساعت خلاصی از آن مہلکہ جانفرسا [را] حیات دوبارہ می دانستند، بدہم رکابی شاهزادہ مضطرب الاحوال رو بہ راہ آوارگی آوردند . اگرچہ شاهزادہ مجبور ، در آن روز آتش افروز کہ بلا تکلف محشر بیدادی بود آشکار، مفارقت از خدمت والد نامدار بر خود گوارا نمی نمود ؛ لیکن موجب صوابدید رفیقان کہ مکرر در آن ساعت بد این تقریر محفل آرای تدبیر گردیدند کہ : افاغنه ملاغنه عنقریب بر شہر و حصار مستولی گردند و غلبہ آن گروہ انبوه بد صد دلیل متیقن و مبرہن ، وامداد و اعانت محصوران بعید الوقوع ، در این وقت کہ ہر فردی از افراد بنی نوع بشر بد فکر انجام کار خویش، حیرت پرست آئیندخانہ تقدیر است بدہمان مثل :

ہر کہ را دیدیم در عالم گرفتار خود است

کار حق بر طاق نسیان مانده از کار خود است

کیست کز دوش کسی باری تواند برگرفت

گر ہمد عیسی است در فکر حر و بدر خود است

در این ایام کہ ہر احدی نوعی مستغرق در خیال انجام کار خویش گردیدہ

کہ پدر از فکر چگونگی احوال پسر مستغنی مزاج است و مادر از فکر احوال

دختر فراغت دستکاد ، در چنین حالتی اگر بدطرفی از اطراف مسافر حرم

رسانیدہ، مأمنی دوردست بدست باید آورد تا ہنگام رسول آفت امن پہنچی

باشد .

امید قوی است کہ بعد از استقرار در آن ضلع، کسب اربابہ مدد امانی و امان

۱ - متن : مرزا .

از سحاب افضال خالق غریب نواز، طراوت از سر گیرد و یقین که در این حرکت سراپا برکت، بدکتر ترددی آب رفته باز به جو می آید.

شاهزاده حیرت دستگاه مطابق وانمود رفقا هنگام شام بمعه زن و فرزند و سیصد کس از صداقت پیمان طریق رفاقت، از شهر صفهان نهانی رایت نهضت به صوب بلده دارالعبادت یزد مرتفع گردانید و در تاریکی شب، نوعی سرمه آسا از رهگذر مخوف باریک گردیده، قدم در طریق دشت نورددی گذاشت که دیده اطلاع طلایه افغان از غبار فرار آن جمع پریشان آثار کحل بینش ندید چنانچه بعد از سه چهار روز محمود نامسعود از پرواز آن شاهباز آشیان فرمانروائی اطلاعی پذیرفته، فوجی گران سنگ جهت تعاقب آن گوهر اکیلی سلطنت با کمال استعجال از قفا رهگرای وادی یزد گردانید و در آن روزی که افواج افغانه گردباد آسا غبار اظهار را فلک پیوند گردانیدند ساکنان آن شهر کرامت بهر، از نمود این حال سراپا اختلال رفیقان شاهزاده نو رسیده را که میهمانان عزیز بودند و در عرض راه کمال استعجال را کار فرموده و هنوز نفسی راست نکرده، از تکلیف قتال و تردد جدال معاف داشته، هم نبردی فریق افغانه را بر ذمه همت خویش گرفته، صف آرای میدان سر بازی و جانستانی گردیدند.

خصوص شیربیشه شجاعت و مردانگی و نهنگ دریای تهور و فرزانی عنایت الله بیک منک باشی حاکم آن بلده نوعی قدم در معرکه کارزار با آن گروه انبوه گذاشت و بدرنگی در آن عرصه جانستان، و میدان خون چکان، چمن پیرای گلشن تردد گردید که فتح و ظفر بدو دست گل های بلند نامی، بر گوشه دستارش چید و دشمن و دوست بر تیغ و بازوی آن یکه تاز میدان جوانمردی لب تحسین و زبان آفرین گشود و افغانان کثیر البیان با وجود افزونی چندین درجه افواج و نصرت اندوزی چندین معارك به قسمی شکست خورده رو به راه انہزام آوردند که از آن قبیح تر وضعی نخواهد بود.

فرار
طهماسب
میرزا
به یزد

از وقوع این فتح نامدار که سرمایه فتوحات بسیار گردیده ، مردم در محافظت شاهزاده فیروزی قدوم به جان و دل کوشیده مستعد کارزار آینده گردیدند به تحقیق پیوسته که افغانه از وقوع این شکست فاحش که در عالم کارزار تدارک درستی پذیر نبود به قسمی مضطرب آهنگ ساز انتقام بودند که مافوق آن در عالم خیال محال می نمود .

آخر کار محمود بعد از مشورت همدیگر فوجی دریا موج ، و جنود نامعدود که به چندین درجه مضاعف سپاه سابق بود با بسیاری آلات مضاربت که جهت محاصره شهر مقرر نموده بود فرستاد و هنگام رخصت به پایداری حرب و کمال جهد در تسخیر شهر مذکور وصیت فرمود، در این مرتبه میرزا عنایت الله بیک منک باشی که پلنگ کوهسار جوانمردی بود از استماع اخبار نزول اعداء بلا تأمل علم نصرت بر افراختد با مردم شهر که دست تولا بدقتراک سمند هم عنانی او زده بودند از مقام حرب سابق به چندین درجه سبقت اندوز گردید و در آن روز نوعی کانون قتال و کوره جدال مشتعل گشت که ساز و برگ طاقت افغانین از تاب شعله آن رزمگاه، تمام و کمال سوختد، خاکستر ادبار بر فرق آن قوم مذل زال سریع الزوال فرو ریخت و در آن روز عنایت الله بیک ظفر دستکده تنه بدذات خویش مصدر تلاشی گردید که از شش جهت صدای تحسین و آفرین گوشزد اهل عالم گردید. افغانند لاچار خایب و خاسر ازین فرسنگی بدون مشاهده عمارات شهر سر به گریبان شرمساری دزدیده قدم در طریق فرار گذاشتند از حد شاهزاده بعد از اقامت سه چهار ماه اوای نهفت به جانب بلاد اندرین چون تبریز بر افراشت لیکن عنایت الله بیک صاحب اقبال تا چندین سال در آنجا نامعدود محمود مردود ، صف آرای عرصه سربازنی و تیغ آزمای معرکه جانفشانی با آن فئه کثیره می گشت چنانچه مدام اسیم می وانی بر شقه علم آن ۱ - شاید: مذل ضال.

سراپا جگر و تمام دل می وزید و هرگز چنان نشد که گاهی افغانان رایت غلبه برافراخته يك قدم از رزمگاه پیشتر گذاشته باشند. باز قلم راستی رقم به سرگذشت روداد احوال فرخنده فال شاهزاده بی همال می پردازد که هرگاه از بلده یزد، کوس رحیل را به صوب ابزر بایجان بلند آهنگ ساخته وقتی که به سر منزل مدعا سایه نزول افکند افواج بحرامواج ترکمانان از اخبار فرحت آثار قدوم عشرت لزوم پادشاهزاده غربت دستگاه اطلاع پذیرفته از چهارسو روی ارادت به موکب والای شاهی آوردند چنانچه در کمتر ایامی و مختصر مدتی بسیاری از فریق سپاه در ظل رایت ظفر کنایت مجتمع گردیدند. از قضای ربانی و نیرنگ آسمانی هنوز آن شهریار غربت شعار نفسی به راحت نیارمیده بود و دمی به فراغت نکشیده که افواه آمد آمد افواج روم روز روشن ساکنان آن ضلع را تیره تر از شام ظلمت پیام گردانید. به مجرد بلند آهنگی این اشتها محشر آشکار، شاهزاده شجاعت شعار مطابق مصلحت دید رفیقان، نخست دفع رومی را که دشمن پهلو نشین آن ضلع بود، مقدم بر تسخیر عراق عجم و دفع افغانان دانسته، علم نصرت و رایت فیروزی به مقابله رومی مرتفع گردانید و در عرض مدت شش سال چندین قتال قیامت اتصال فی مابین عراقی و رومی صف آرای عرصه اظهار گشت. و در این مدت مکرر کارزارهایی معظم، تیغ آزمای میدان وقوع گردید که مافوق آن متصور خیال از عالم محال است، لیکن چون بخت و دولت از آن خاندان می خواست که رو برتابد آنهمه تلاش و تردد نفعی نبخشید و به غیر از نقصان خویش نفعی عاید نگردید، چنانچه در سال هفتم نوعی شکست بر اعضای طاقت آمد که امید درستی در هیچ عضوی از اعضای تدبیر نماند.

از تماشای این نیرنگی روزگار که در هر نفس چون حربا و بوقلمون به چندین رنگ جلوه فرمای دیده اهل تماشا است، پادشاهزاده حیرت دستگاه، به دستور معارك سابق، همت به جمعیت سپاه برگماشت. از کوتاه دستی اقبال دست

هرکت
طهاسب
میرزا
به آذر بایجان

جنگ
طهاسب
میرزا
بارومیان

بهم نداد، بلك در این مرتبه بعضی از رفقای قدیم که در این مدت رفاقت با وجود وقوع صعوبت، قدم اخلاصشان هرگز لغزش نپذیرفته بود جاده پیمای مسلك بی وفائی گردیدند. از نمود این صورت حال و مخالف آهنگی قانون طالع ناکام، شاهزاده حیرت انجام به یقین دانست که الحال از این حرکت مذبوحی^۱ نفعی فساد مترتب نمی گردد، بلك اقامت این مکان سرمایه برخاستن چندین جان ریاست.

آخر کار بایک جهان ندامت و حیرت، دست امید از سر آن سرزمین برداشته به هر صورتی که در خور آن ایام بود خود را از تبریز خونریز، طریق طویل پیموده، بدارالامان طهران که حاکم نشین ری و شهریار است بایک جهان پریشان حالی رسانید و جهت دفع کلفت سفر مشقت اثر چندی در آن مکان فیض توأمان رحل اقامت افکنده شب و روز در فکر انجام کار خویش قرعۀ تدبیر بر تخت خیل می افکند و هر نفس در انتظار الطاف خالق کریم بنده نواز چشم امید بند راه لطیفه غیبی داشت که آیا از کدام جانب ابواب فلاح بر روی روزگار این جانب خواهد شد که بناگاه خطوط نیاز مضامین عقیدت و عبودیت معالی سرداران خود در ممالک خراسان که از ابتدای شورش افغانند و بدو ایجاد حوادث بدخوردانه می قدم در میدان دعوی می گذاشتند چنانچه در این مدت ده سال خود را حاکم با استقلال و مالک ملک یقین تصور کرده، دیگر حکام قریب و جوار خویش را تا لطمه نپداشته، وجودی نمی گذاشتند متواتر بر تو ورود افکند و شهادت می دادند در آن نزدیکی از تسلط اشرف ارازل^۲ نسبت که بعد از معدومی محدودیت^۳ سریر آرای تمامی ممالک^۴ عراق عجم و بلاد فارس گردیده بود، و از آن بختی روزگار علم شوکتش نسبت به محدودیت بدتوقیت بدست در حجه مرتفع گشته و اکثر بلاد دور دست را که در ایام دولت محدودی در تصرف اقامت برآمده بود، در

۱ - متن : مذبوحی ۲ - متن : ارازل ۳ - متن : ممالک تمامی .

حرکت
طنیناسب
میرزا
به طهران

زمان اشرف در قبضه اختیار درآمد ، و اشرف از اطلاع نزول موکب شاهی به دارالایمان طهران باوجود پریشانحالی و بی سامانی به فکر این معنی افتاد که آن غزال رمیده خصال را به هر نوعی که وقت اقتضای آن نماید اسیر دام اختیار و پابند سلسله اقتدار خویش باید گردانید ، از این جهت که به غیر از این يك تن ، دیگری از نژاد سلاطین صفوی امروز جلوه فرمای سریر اظهار نیست و یقین حاصل است که این طایر بلند پرواز از دام جستد ، هر گاه گرفتار قفس قدرت ما گردید جمیع فتنه و آشوبی که در این ایام خرابی اظهار و سرمایه عدم انتظام است یکباره معدوم الوجود و مفقود الاثر می گردد .

به این خیال دور از کار ، در فکر مقید و یا مقتولی شاهزاده سرگرم تلاش و قدم فرسای کوی تردد گردید . لیکن قبل از آنکه خدنگ کید اعدا بر هدف مدعا نشیند شاهزاده حیرت سرانجام نیز جهت حفظ جان و پناه ناموس ، اراده حرکت به طرفی که دست تسلط مخالفان از دامان قرب جوار آن کوتاه باشد ، شب و روز می جست که بناگاه عرایض حکام خود کام خراسان متواتر رسیده . سلسله جنبان عزیمت آن ضلع گردید و بعد از وقوع این اتفاق شاهزاده مضطرب الاحوال ، تأمل را در دارالایمان طهران که وطن آبای مسود این اوراق است و در خوبی یکتای آفاق ، سرمایه چندین آفات دانسته از راه حزم و احتیاط طریق کوه دماوند که مسلك دشوار العبور بود ، آسان تصور نموده قدم به راه توکل گذاشت و اشرف وقتی که خبر اقامت آن سریر آرای بی خانمانی را در بلده مذکور دانست از عالم یلغار و استعجال نهانی عازم آن صوب گردید و در عرض راه به زبان حال نغمه سنج معانی این ابیات می بود ، لمؤلفه :

سحر برزند از گریبان شام
دهم ملك و آفاق را انتظام

گر این مرغرم کرده افتد به دام
شود منعدم فتنه یکبارگی

۱ - متن : خبر وقتی که .

حرکت اشرف
افغان
به طهران

شاهزاده از اخبار متواتر آمد آمد و تصمیم عزیمت اشرف بدین صوب
نوعی سیماب فروش کانون اضطراب گردید که از عدم فرصت، قبایل و متعلقان را
در دارالامان طهران گذاشته جهت حفظ ناموس تأکید بلیغ بداشرف آن مقام
و رئیسان خاص و عام فرموده، بلا تأمل داخل دره کوه دماوند گشت. طرفدتر
آنکه صبح شاهزاده بی خانمان داخل کتل آن خیل معدوم الجاده گردید و
پیشقدمان جنود اشرفی هنگام شام سایه نزول برسواد شهر افکنده بدسراغ
آن طایر تیزپرواز، هر طرف بال تفحص گشودند. از آنجا که آهوی گذشته
و بدغیر از غبار وحشت پیام آثار از آن رمیده خصال جلوه فرمای میدان اظهار
نمود، لاچار از بی دستگاہی طاقت، در آن شب تیره بدتعاقب سلطان فرس تاز
توکل و یکد تاز وادی بیخودی گردیدن، دور از طریق تدبیر و مخالف راه جزیه
و احتیاط دانستند بدغیر از اقامت، مصاحبتی دلنشین نگشت. لیکن شرفی بلده
دارالامان طهران در همان شب مسلک تردد را خالی از وجود متعرضان تصور
نموده متعلقان شاهی را محفوظ از تشویش اطلاع مخالفان، در کنف حر است
ایزدی از شهر بر آورده بد مأمونی دوردست کد دست قدرت اعدا از دامن آن
مکان کوتاهی داشت رسانیدند و بعد از چندی کد طریق تعرض از سبک راه، یعنی
هستی مخالفان پاک دانستند آن جمع پریشان خاطر را از عالم مختلف الوجود
از آن مرکز دایره عافیت، نهانی بر آورده در رخ اسان بدو الاخذت شاهد مناسب
میرزا بن شاه سلطان حسین شهید مظلوم شرف اندوز دولت ملامت در دستند و
این همد سعی و تلاش در پاس ناموس و عدم هتک حرمت مردم حر و شاهان از آن
دارالامان طهران واقع گردید. و حقایق رویداد و مقدمات کد در این راه
صورت جلوه فرمای مرآت اتفاق است کد روز نخستین از بیم تعاقب دشمن
صاحب اقتدار، اول صبح صادق داخل کوه آسمان شامه گردیده، بانگ جویان
۱ - متن : وقوع .

حمت اشرف
بالمیاس
ممر را

استعجال و عالم عالم اضطراب قدم در طریق دشت نوردی و کوه پیمائی گذاشت .
 غصه همزانو الم هم خواب و کلفت همنشین
 مرگ در پس آرزو در پیش و حسرت در کنار
 پادشاه اهل دردم خوش بدحشمت می روم

فتنه پیشاپیش و محنت دریمین، غم در یسار
 لیکن جهت سد راه اعدای گران سنگ، چند نفر از تفنگچیان قادر انداز
 که دیده مور را در شب تار نشانه ساختند، بد تیر بندوق از مژگان اثری
 نمی گذاشتند و حذقه دیده را آسیبی نمی رسید، بداین سبکدستی در فن مذکور
 ید بیضا می نمودند، بر دهن دره در کمینگاه نشانیده مانع مدعیان قفا تاز
 گردانید و روز دیگر که افواج افغانه نزدیک بد کوه، رایت اظهار مرتفع
 گردانیدند تفنگ اندازان قوی بازو در آن دم ید طولائی^۱ بد عرصه ظهور
 آوردند که دست از دامان تجسس شاهزاده در آستین بی اختیاری واکشیده پای
 ندامت فرسای بدصوب بازگشت گذاشتند. اگر چه تمام روز افغانان از هر جانبی
 تک و تاز نموده، چپقلش های جانبازان بد عرصه نمود آوردند. از آنجا که مقام
 قلب و برق اندازان رعدخروش بی خطا، هر گاه افغانه یک قدم سبقت اندوز
 جرأت می گردیدند از تیزدستی آن آتش افروزان صد فرسنگ راه عدم
 می پیمودند. و در آن ساعت که سواد شام کحل مایوسی در گلوی آن گروه انبوه
 فرو ریخت، افغانان نادم و پشیمان از گرد و جوانب کوه پا واکشیده رو به جانب
 مقام اقامت خود آوردند و بدین نوع تا سه روز هنگامه جانفشانی و معرکه
 سر بازی گرمی کامل^۲ داشت. روز چهارم اشرف خود بر سر آن منفذ متعذرا العبور
 رسیده، سرگرم تماشای محاربه رهنوردان عالم سفلی با ساکنان جهان علوی
 نموده، بدیقین دانست که بدغیر از سر به سنگ زدن دسترسی نیست بادل مایوس و

۱ - متن : طولانی ۲ - متن: کمال ۳ - اصل: دست داده رونمود « رونموده » .

کف افسوس روبہ جانب صفاهان آورد و شاهزادہ بعد از مشقت فراوان و محنت بی پایان کہ در عرض راه بہ ملازمان آن سلطان بی خانمان رو نمود^۱ آخر سر از گریبان ممالک خراسان بر آورده قدم در کوی امنیت گذاشتند از تشویش استیلائی افغانہ بر آسود ، و سرداران آن ضلع ہریکی از مقام اقامت خویش قدم فرسای وادی ملازمت شاہی گردیدند .

در آن ایام خان معظم و سپہسالار مکرم نادرقلی بیگ افشار قدم در طریق ہم رکابی گذاشتہ دست بدامان ہم عنانی زدہ مطابق استدعای خویش ، مخاطب بدطہماسب قلی خان سپہسالار گردید و نخست از ہمد استیصال ملک محمودخان سیستانی کہ از ابتدای شورش افغانہ مطابق احکام پادشاہی بد حکومت تون و طبس من اعمال خراسان کار فرمای خود کامی بود و بعد از آن موجب کام بخشی روزگار ، نوعی کہ در حالات ملک محمودخان رستم نژاد رقم برد از تحریر خواہد شد ، بدارائی بلدہ طیبہ مشہد مقدس معلی ، علم اقتدار را فہم شدہ ساختہ بود ، وجہہ^۲ ہمت خویش و پیشنہاد خاطر والای شاہزادہ مجبور گردانید . وہب محمودخان از نزول ہوکب جلال شاہی اطلاع پذیرفتہ جناب صف را^۳ و خود قدرت و نیروی طاقت سوء ادب و دور از عالم نعمت خواری کی داشتہ بر کرد سپہ مورچال کوہ تہمال بستہ جہت محافظت خویش اقدام^۴ بدہمدام نمود و چون بعد از محاصرہ مدتی کہ در تہال رخ حال ہو قوہ قیام صداقت رقم مورچان^۵ ہوا کردیدہ ، افواج نصرت امتزاج شاہی را بدانتضاد بازوی تہالہ^۶ و تہالہ سپہسالار افتتاح ابواب شہر میسر کردیدہ چنانچہ داخل ان دست انحصار^۷ تمامی شہر اولیای دولت را مسخر گشت و شاہزادہ سید جہان^۸ شہر پریشان حالی داخل کوہستان کردیدہ ہو روز قطع مہار و عقب و مسافت صعب می نمود . و در آن زمان کہ آن طریق دشوار العبور^۹ و افغانہ جداوند ہوا

۱ - متن : دست دادہ رونمود ۲ - متن : اقدام ۳ - ۲ - ۱

حبس و قتل
ملک محمود

طی گردید و آن شهریار پریشانی آثار بمعنه رفیقان سر از گریبان سرحد خراسان بر آورده سایه چتر بلند پایه بر فرق ساکنان آن ضلع افکند ، چندی از امیران خودسر آن بلاد از استماع اخبار نزول موکب شاهی چنانچه بعضی از راه نمک خوارگی قدیم و بعضی از دست ستم شریکی همسایدهای قوی که هر روز خود را در معرض فنا و زوال به یقین می دانستند به ملازمت والای آن شهریار فلک اقتدار رسیده از تسلط اعداء مطمئن خاطر گردیدند . قضا را در همان ایام خان معظم قدم در طریق هم رکابی گذاشته دست به دامان هم عنانی زده و ملک محمودخان باتمامی متعلقان و اخوان خود را به حصار ارك رسانیده به دفعاً مخلصان همت مبذول داشت و بعد از چندی که آثار عجز و علامات بیچارگی در خویش مشاهده نمود ، لاعلاج از در مصالحت و مدارا درآمده فیض اندوز ملازمت گشت و به استدعای خان معظم و سپهسالار اعظم جم چشم هماندم مقید و محبوس با جمیع اقربا که قریب بیست و دو تن بودند و هر فردی خود را ثالث رستم و اسفندیار روئین تن می دانست به زندان شاهی [روانه] گردید .

قضا را بعد از مختصر مدتی و قلیل زمانی روزی شاهزاده کشورشکار به عزم صید افکنی فرس تاز میدان نشاط گردید ، و سپهسالار نامدار یا از پیش خویش یا مطابق فرمان شاهی در اردوی کیهان پوی اقامت ورزید . به تحقیق پیوسته که سپهسالار جم اقتدار از آنجا که پی به سر منزل ضمیر منیر شاهزاده نیک خصال برده بدصد علامات و آثار یقین می دانست که عن قریب ملک محمود خان بمعنه تمامی اخوان ، کامیاب دولت می گردد از وقوع این اتفاق، در آن روز که آن شهریار بی اختیار کم اعتبار به عزم شکار صحرا نورد وادی دور دست گردیده بود ، سپهسالار کامل عیار فرصت وقت را از دست نداده آن سردار قوی بازو را که هر یکی از اخوانش تهمتنی بود در میدان شجاعت بمعنه بیست

و دو تن دريك نفس پايمال جنود فنا گردانید و بعد از قتل آن گروه سهراب شکوه وقتی که شاهزاده بی دستگاہ کم قدرت نزدیک خیمه گاه پرتو نزول افکند سپهسالار فلک اقتدار پیاده قدم فرسای استقبال گردیده بدعرض والا رسانید که متعددی چنین خرابی و مرتکب چنین امری بدون حکم اقدس و رضای مقدس گردیدن کمال ابرام است از آنجا که این معنی را خیر خواه دولت ابد پیوند بنصد دلیل متیقن و متحقق می دانست که ذات ستوده صفات پادشاه ترحم دستگاہ هرگز راضی بدهلاک این بندگان خودسر که تربیت و نوازش دو صدساله خاندان رسالت و امامت را بدانند تغییر روزگار کالعدم پنداشتند، خطبه و سکه این دیار را بدنام خویش بلند آوازه و رایج العصر گردانیدند و سوای این معنی برجسته زمانی که اخبار میمنت آثار نزول موکب والا در این سرزمین و استماع سریر آرائی ذات مقدس بر اورنگ موروثی، حلقه فکن گوش نزدیک و دور گردید، مطلق تن بدانصاف در نداده، سر تکبر و گردن تجبر بر افراشتند. نیست تا آنکه سایه لوای گردون ساي برفرق ساکنان این صاع و دیار نور کستر گشت و غبار مراکب جنود معلی، کحل بینش در دیده خود بینان این مقام و اکشید چنانچه جبل المتین تسلط اقبال بی زوال این دولت ابد پیوند دست و کردن گردانان و سرتابان تمامی بلاد خراسان را یک دست، دست بر بسته و بسیاری از صعب و کبیر بی باکان تبه رای که عمری در تبه کمراهی بدخوردگامی که می زدند بی اختیار خود را منسلک در زمره ملازمان فلک آستان والا، پس از آن معلوم که مطلق تن بدقبول اطاعت در نداده در بادیه غوایت و کسب هیبت جهان نخوت و غرور سیر می نمودند، اقامت درین عینه قوت یافته معنی کشیدند، از و اینک این فدوی صادق العقیدت و بافت رؤیت اعدای این دو دمان رسالت نشان ولایت توأمان ندارد فرصت را از دست نداده، بیام، والا، چرات از ما

۱ - متن : عطبه .

سوء ادب^۱ گشت .

پادشاهزاده معدوم الاختیار از راه آنکه یارای بازخواست و قدرت انتقام نداشت بدظاهر غیر از قبول، چاره‌ای ندانسته در باطن به یقین دانست که این سرافراز ساخته خداوند یکتا و برافراخته کریم بی همتا طاقت همسری و همچشمی احدی ندارد و این معنی به صد دلیل روشن متحقق گشت که از آثار و علامات اقبال این امیر صاحب سریر عن قریب جهانگیری می‌گردد . با وجود عدم دستگاہ اگر دست از سرهستی این بی‌سرو پا برداشته در زمره احیا نگاه دارد احسانی است بالادست از آنجا که استعداد تدارک از انقلاب تقدیر آسمانی ضعیف الاحوال بود با وجود تشخیص این صورت حال، نقاب بر رخسار شاهد مدعا افکنده تن بدتقدیر در داد . لمؤلفه :

گذارد گر فلک یک دم مرا یارب به حال من

بهشت عافیت خواهم شمرد این کهنه دنیا را

و حقیقت عروج و نزول ملک محمود خان سیستانی از این عالم جلوه فرمای میدان وقوع گردیده ، که در آخرهای سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که افغانه سر بد شورش برداشته بودند جهت استیصال گروه مذکور و استخلاص حصار قندهار اسمعیل قلی خان سپهسالار از دار السلطنه صفاهان رایت نهضت برافراخته سرادقات ابهت در بلده طیبه مشهد مقدس برافراخت از آنجا که در آن ایام منقلب- الاوضاع، نوعی تسلط افغانه بر دل‌های خاص و عام ساکنان عراق و خراسان استیلا پذیرفته بود که شرح وقوع آن حالت خالی از غرایبی نیست، از آن جمله از عالم مثل شمدای بیان می‌نماید که از اتفاقات نیرنگی زمانه بدیع فسانه شبانی چوبی در دست در صحرا تنها به گله چرانی^۲ اشتغال می‌ورزید ، به یک ناگاه فوجی از گروه قزلباشیه مسلح و مکمل که همه یکه سواران میدان شجاعت

۱ - متن : سوی ادب ۲ - متن : گله چرانی .

ابتدای کار
ملک محمود

بودند نمودار شد به مجرد نمود آن گله بان بی اختیار از خانه زین قدم بر زمین گذاشته مطابق اشاره آن خرس صحرائی تمامی آن پلنگان کوهسار تیغ آزمای، بی دست و پا گردیده، به دست همدیگر دست‌های خود می بستند و آن یکد مالک تمامی اموال و افراس آن جمع می گردید و حاکم بر جان آنها بود. هرگاه شکوه صولت گروه بد این نوع علم اشتهار مرتفع گردانیده اسمعیل خان سپهسالار بدبهاغه بعضی سرانجام ضروری تا دو سال رحل اقامت دوام در مشهد مقدس معلی افکنده مسند آرای حکومت آن ضلع از پیش خویش گردید و در آن زمان که افغانده بده حاصره صفاهان اشتغال می داشتند و [در] تمامی ممالک ایران آشوب اظهار گشت غلامان سپهسالار بدخیال ناقص خویش صفحه خیال را از نقوش بازخواست و تعرض متعرضان مصفا دانسته، دست تصرف بر مال و جان ساکنان آن مکان مقدس در از گردانیدند که خاص و عام بعد از نومیدی باز پرس و عدم عدالت سپهسالار یکدست سر از گریبان خود سری بر آورده، بدستگیری همدیگر همدست گردیده یکباره مستعد پر خاش و آماده مخالفت گشتند.

فتنه

الانور روز

قضای در آن ایام آشوب سرانجام فتنه ای بدنه ملا نوروز، که یکی از آحاد الناس ساکنان محله طوس بود قدم سبقت از تمامی مستعدان این کار فراتر گذاشته زیاده از حوصله طاقت سعی می نمود. و این قتال بلا انفصال و این حال تسلسل اتصال تا نصف سال، هر روزی هنگام آرای غریبه مخالفت می نمود چنانچه مردم شهر از دم صبح صادق تا سرشام بر در ملا نوروز مجتمع گردیدند مانند بنی سقیفه بنای کار و پیش آمد روز کار خویش را به نیت صریح اعلام مشورت می نمودند تا آنکه کار از صالح و مدارا گذشته عمدتاً به نیت صریح اعلام گشت و مردم شهر آخر کار غلام بقی و اولاد او را فرشته کوش و مخالفین را بلند آهنگ گردانیدند و زمانی که مردم سر از بر حیل و حشمت سپهسالار و اسامی بر افراشتند اقامت آن سردار در فریب و جوار آن دهر معلوم الاجرا گردید و مردم

شهر نیز از تقلب رعایا و خودسری برآیا اندیشه ناک‌گردیده بدغیر از فرار چاره کار روزگار حوادث آثار ندانسته جهت حفظ مال و ناموس نخست تا چند روز منزوی در کنج خمول گردیده هنگام فرصت پنهانی برآمده قدم بدکوی صحرانوردی گذاشت . از وقوع این اتفاق خاص و عام مشهد مقدس معلی روز جمعه در مسجد جامع اجتماع پذیرفته قرعه تدبیر جهت نصب حاکم در میان افکنده مدار کار به این نقش درست صورت گرفت که هرگاه در زمان طغیان حشم سپهسالار که حرمت و ناموس صغیر و کبیر و وضع و شریف در معرض تلف بود ملا نوروز هر روز قدم سبقت در میدان هجوم عام گذاشته کارفرمای تدبیرات خاص می‌گردید .

در این ولا که وجود نامسعود حاکم معدوم الاظهار است، به غیر ازو دیگری استحقاق این امر بزرگ و لیاقت این دولت سترگ ندارد. بعد از درستی مشورت ملای نکبت‌آشنای بی‌سروپای قدم بر چهاربالش حکومت گذاشته نوید امن و امان در داد . من کلام مولوی معنوی :

چون فلک آهنگ نیر نجات کرد روستائی شهرئی را مات کرد

از نوازش زمانه دون نواز کوس دولش بلند و شقه رایت شوکتش فلک پیوند گردید . چنانچه در مختصر ایامی حاکم نافذ فرمان و امیر سلاطین نشان گشت بد تحقیق پیوسته که هر گاه سوار می‌شد پنجاه کتل با ساز مرصع جنبیت کشان پیش پیش او می‌کشیدند . از این قیاس تجملات دیگر باید نمود و سوای شهر مشهد مقدس معلی دیگر توابعات و لواحقات آن ضلع تمامی داخل قلمرو فرمان او گشت و هر فردی از ملازمانش خود را امیر صاحب اقتدار می‌شمرد و صولت شکوهش نوعی در دل‌های حکام قرب و جوار رعب‌افزا گردید که يك نفس خواب فراغت‌ازیم جنود او نمی‌نمودند. لیکن از لعبت بازی زمانه شعبده باز و نیرنگ سازی لیل و نهار فتنه‌آغاز در آن ایام که روزگار به کام و سلطنت در استحکام و

دولت را کمال قیام و اعدا گم نام و طایر مدعا پابند دام بود که بناگاه اراجیف شهر و فتنه انگیزان دهر اخبار وحشت آثار توجه افاغنه غلزه بدصوب خراسان نوعی بلند آهنگ ساز اشتها گردانیدند که تسکین خاطر ازاعلی وادنی رمیده آهوی صحرای وسیع عدم گردید از وقوع این اتفاق ملا نوروز سیدروز باریقان در باب مدافعه افاغنه انجمن آرای مشورت گشت بعد از گفتگوی دور و دراز و قطع طریق نشیب و فراز چنین مقرر گردید که بدغیر از صولت کوه شکوه ملک محمود خان بنای کاخ جرأت افاغنه پامال جنود فنا نمی گردد بهتر آنست که بدهر نوعی که میسر گردد ملک محمود خان مذکور را با خود متفق ساختند محفوظ از آسیب اعدای قوی قدرت باید بود و در آن زمان که این مصلحت دور از کار دانشین تمامی سرداران آن دیار گردید ملای عاقبت شناس مکرر خطوط طلب بدجناب ملک ارسال داشت و بدنوید امیرالامرائی و سپهسالاری خویش مستظهر گردانید اگر چه در پیام نخستین از عالم پختدکاری قبول حرکت از مقام اقامت خویش ننمود از آنجا که مکاتیب طلب بدصد خواهش از جانب ملا نوروز پرتو ورود افکند و مکرر آمد و شد سفیران تسلی افزای خاتمه گشت و نهایت آن که کوه کیخسروی و دبدبه رستمی از تون و مینس رایت بهفت بدصوب مسهد مقدس معلی برافراختند وقتی که بر چهار فرسنگی آن بلند مینیه مقدسه سرادقت اجال را آسمان شده گردانید از عالم تدبیر عرض داشتی بداین مضمون بدعالیخده ملا نوروز نکبت اندوز ارسال داشت و خلاصه مضمون آنرا این عالم دهم هیچ معنی اظهار بود که این احقر فدوی مطابق طلب آن جناب بدین مضمون بدعالم دهم بدقدم صداقت پیموده بد این مقام فرخنده ایچدم بد تون و تون افسان راه خاص توانزی فردا قدمی چند بد استیصال این فدوی داسج الکرم باد بد مقام موعود ملازمت در نجه فرمایند سر مرید سرافرازی مینا بندگان خواهش بد

حافظ شیراز :

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند
 ملانوروز که صبح اقبالش همنفس شام ادبار گردیده بود ، روز دیگر
 مطابق استدعای ملک تایک فرسنج راه از شهر به استقبال با کمال شوکت و اجلال
 توجه مبذول داشت و در آن ساعت که ملانوروز حسرت اندوز روبروی ملک
 محمودخان جلوه فرمای توسن اظهار گردید غلامان ملکی به زور بازوی
 جلادت ابرام و خشونت تمام از سمنند دولت بدزیر [ش] آورده تکلیف بوسیدن
 رکاب ملک نمودند . از آنجا که در آن حالت عنان اختیار از دست ، و پای
 تمکین از رکاب بدررفته بود ، به غیر از قبول چاره کار ندانسته طوعاً و کرهاً
 سر بر قدم ملک گذاشت و ملک محمودخان جهت شکست بازار اعتبار آن ناکرده کار
 تایک فرسنج راه پیاده در جلو خویش در کمال خفت و خواری به راه پیمائی
 واداشت^۱ لیکن هنگام داخل شدن شهر موجب التماس بعضی از رفیقان
 خویش حکم سوار شدن فرمود و در آن ساعت که سایه تزل بر در دارالامارت
 افکند ، خود به دولت و اقبال بر مسند حکومت جلوس اجلال فرموده نخست نوید
 عدل و داد بد ساکنان شهر و آن بلاد در داد و ملای مفلوک را در پیشگاه نگاه
 تمامی اصاغر و اکابر آن مقام سعادت فرجام مقابل نظر هیبت منظر خویش بر پا
 در صف غلامان خویشتن داشت و تا آخر مجلس حکم نشستن فرمود . اگر چه
 از وقوع این اتفاق ملانوروز مانند مار سر کوفته بر خود می پیچید لیکن طرفدتر
 اینکه هرگز بد خاطرش خطور ننموده که ملک محمودخان چنین ادای خفت نما
 بد کمترین ملازمان و غلامانش تواند رسانید تا به خودش چه رسد که به یک ناگاه
 بر خویشتن مشاهده نمود به همان مثل که :

۱ - متن : راه پیمائی داشت .

132954

با هر که حرف دوستی اظهار کرده‌ام

خوابیده دشمنی است که بیدار کرده‌ام

آخر کار هنگام شام رخصت انصراف بدخانه قدیم خویش که در محله

طوس بود یافته، خایب و خاسر نادم و پشیمان تا سدروز خاندن نشین گردیده در

خیال انجام کار خویش بود که بدناگاه روز چهارم اول صبح غلامان ملک محمودخان

بدر وقتش رسیده آن ساده دل دور از شعور را با یک جهان بی اعتباری پیاده

در جلو خویش تا در دولت سرای ملکی که یک فرسنج راه بود آورده مطابق اشاره

ملک محمودخان مقید بدزدان ابدی گردانیدند.

از نمود این صورت حال تماشاگران صاحب هوش را طرفه عبرتی سرمدکش

دیده تحقیق گردید. لمصنفد :

امروز بداین خفت و خواری پامال

دیروز بدان شوکت و شأن و اجلال

صدسال اگر بود غلامت، اقبال

بر وضع زمانه اعتمادی منما

اگرچه ملک محمودخان با آن نادان عالم حرم و احتیاط بی وقوع سببی

از اسباب مخالفت چنین سلوک ناهموار و ظلم دور از کار بدعرصه ظهور آورد.

از آنجا که قضا و قدر هر نفس چشم بدرآمده مکافات دارند، بعد از مختصر ایامی در عین

کامرانی و کمال شکوه و ابهت تماشاگران جمال شاهد ناکامی گردید و خود نیز دید

آنچه دید و کشید آنچه کشید گویند که بعد از محبوس بی‌شماره احوال بد

مال ملانوروز حسرت اندوز بد تحقیق پیوست که بدجدرانک به درستان حیاتش

گل افشان گلشن اختتام گردید و ملک محمودخان در شام برود بدکامه ایام که در

توابعات مشهد مقدس معلی را بدقلیل توجهی مسخر کرد بدعه حمله و مسکه را

بدالقاب خویش مزین ساختد کمال استقلال بهم رسانید و بعضی از ساکنان بلاد

خراسان قایل این قولند که در آن ایام نادر قایل افشار به در زمانه ملانوروز

ملکی انتظام داشت و تا چندی در سلاک رفیقانش مشغول بود و آخر از ابدان

پایان کار
ملانوروز

کردار و همت بلند و عزیمت آسمان پیوند آن مقبول درگاه خداوندی اطلاع پذیرفتد در فکر انهدام بنای قصر دولت خداداد توجه برگماشت . از آنجا که هنوز پرده موافقت فیما بین حایل بود و به یک روئی کار مخالفت نکشیده، خواست که در عالم نهانی دام تزویر گسترده ، آن شاهباز فلک پرواز را پابند اختیار خویش گرداند که از امداد بخت و تأیید غیبی در پیشگاه ضمیر منیرش این معمای سر بسته رونمای مرآت انکشاف گشت . نادرقلی که در کنف حمایت خالق خیر و شرم محفوظ از کید اعدای مایوسی انجام می بود از هوای سلوک ملک محمودخان پی به اصل کار برده روزی که قابوی کار و فرصت وقت اقتضای آن تدبیر داشت از عالم اختفا با رفیقان صداقت پیمان خویش رهنورد کوی فرار گردید و در همان روز و شب طریق طویله پیموده سایه نزول بهمکانی افکند که از بیم تعرض متعرضان مطمئن خاطر گشت و بعد از رسیدن ایبورد و مرور ایام رفته رفته کار بدجائی کشید که سپهسالار نامدار اکثر مواضع متعلقه ملک را نوعی می تاخت که بعد از تاراج آن آبادی را آتش به مساکن آن مقام در زده ، دل ملک محمودخان را کباب خام سوز آتش حسرت و ندامت می گردانید و ملک از نمود آن آتش غول، هر قدر بر جناح استعجال فرس تاز میدان تدارک می گشت ، به غیر از غبار آهوی رمیده کحل بینشی از عالم سراغ میل تردد در دیده طلبش نمی کشید، لاچار خایب و خاسر با جهان جهان خجالت عنان بازگشت به صوب معاودت می آورد و این معامله مدت ها فیما بین ، رایت عناد را مرتفع داشت و آثار غلبه مدام از جانب سپهسالار جلوه فرمای میدان اظهار می گردید و مفصل این مجمل در تاریخ مرآت صادقی که متمم دو جلد تاریخ فرشته، تألیف این رقم سنج صفحه هیچمدانی است مندرج است از این راه در این مکان به همین قدر احوال اکتفا نمود .

از آنجا که تأیید خالق بنده نواز هم عنان سمند اقبال نادری بود در

فرار نادرقلی
به ایبورد

قلیل زمانی افواج کثیر به هم رکابی آن یکه تاز میدان جوانمردی و در عالم خودسری فتح‌های عمده و تسخیر بلاد متعدده به قوت بازوی خویش تیغ آزمای عرصه اظهار گردانید و بعد از آن که شاهزاده والا گوهر طهماسب میرزا را دست‌مایه مدعای خویش ساخت، شمشیر جهانگیری از نیام همت برافراخت، دست جرأت به تسخیر بلاد و استرداد ممالک صفوی دراز گردانید بدهمان مثل :

همت اگر سلسله جنبان شود مور تواند که سلیمان شود

بد هر تقدیر آن شهسوار میدان جوانمردی دل از چگونگی حالات خراسان جمع نموده ، بد مجرد اطلاع حرکت اشرف به اراده هم نبردی شاهزاده بدصوب خراسان خان معظم و سپهسالار مکرم سکندر حشم جم‌خدم بقایل سیاهی که بیش از شش هفت هزار سوار موجودی رایت هم‌عنانی بر نیفر افتد بود کوس استقبال افغند را رعد خروش گردانید و بلاوسواس دلبرانده قدمه در کوی نبرد گذاشته ، تا بلده مورچه خوار که مابین صفهان و مشهد مقدس معلی در وسط راه آباد است اتفاق مقابلد افتاد اگر چه اشرف بر کشته بخت با جهان جهان سرانجام نیرو و عالم عالم سپاه کینه خوار رو به وادی قتال آورد و سپهسالار سکندر اقتدار که در آن ایام بد والا خدمت قورچی باشی صدر آرای ایوان اقتدار بود مطابق از تشخیص صورت حال مخالفان مراتب ضمیر را از انک پذیر و هن و احتیاط نگردانیده رستم‌اند قدم را در میدان سر بازی و جانستایی گذاشته ، همسر سرد اسکندری گردانید . بد تحقیق پیوسته که در آن روز آتش افروزان در میدان و سپه‌دار کوه وقار با همان قدر فوجی که در برابر انکسار تیغ قورچی در کوب افروز آسمان نبرد گردانیده بودند ، بالا هسل صف آرای معرکه هسل گشت . گویند که در آن روز قیامت افروز جهان سوز لب تیغ مجاهدان بدری بدقتانور سوره : انا فتحنا لک... ضبط می نمود و زبان خنجر جوانان و سپهسالار بدقتانور

۱ - در اینجا دو کلمه شبیه به انجام ساعت ، بود که مفهوم نشد .

نبرد
مورچه خوار

اعدا نوعی دراز گردیده که خصمان را به غیر از آنکه دم در گلو بر بندند^۱ یارای نفس کشیدن نماند. اگر چه قبل از آن مدت هشت سال کامل يك افغان بر یکصد^۲ قزلباش را یت غلبه و علم تفوق می افراشت در آن روز بد دولت صاحب اقبال سپهسالار نامدار يك قزلباش بر هزار افغان تیغ آزمای نصرت می گشت با وجود کمال پایداری که از اشرف دون نژاد در آن روز معرکه آرای عرصه جدال گردید ، از آنجا که بخت برگشته بود و اقبال به مخالفت برخاسته آن همه سعی و تردد نفعی نبخشید آخر کار بعد از پایداری بسیار و تردد ، رو از میدان کارزار بر تافته با صد جهان حسرت و ناکامی رو بد صوب صفاهان آورد و در آن ساعت که این خبر بهجت اثر بد ساکنان صفاهان رسید دست جرأت از آستین بیباکی بر کشیده به تیغ انتقام اقدام بدقتل افغانان باقی مانده که در شهر اقامت داشتند فرمودند ، اگر چه دو مرتبه در زمان محمود مردود افغانه به قتل عام مردم شهر صفاهان تیغ آزمای جرأت گشتند و سه مرتبه در عهد اشرف ، لیکن صفاهانیان در این يك مرتبه عوض هر پنج مرتبه را يك بار بد عمل آورده بر یکی از آن فریق ابقا نمودند و در يك روز در تمام شهر احدی از فریق افغانان را زنده نگذاشته جمع مخارج و مداخل شهر را بددمد مدهای جنگی مضبوط کرده مستعد قتال گردیدند . از این خبر کدورت اثر اشرف ناکام به یقین دانست که الحال تماشای دارالسلطنت صفاهان مگر در عالم ارواح میسر آید و گرنه به چشم هستی خوابی است فراموش . لاچار بادل حسرت منزل عنان توسن عزیمت را گردانده به جانب بلده شیراز که در آن ایام محل اجتماع تمامی افغانه سرزمین ایران بود معطوف داشت و بعد از نزول منزل مذکور به سرانجام حرب ثانی همت برگماشته چند فرسنج

۱ - این لغت ناخواناست و ظاهراً (دروند) نوشته شده است که روشن است حرف یا حروفی از آن در کتابت ساقط شده است .

۲ - متن : و یکصد .

از شهر برآمده به طرف صفاهان دمدمه‌های کوه تمثال راسخ بنا ، و بر آن توپ‌های رعدخروش نصب نموده در انتظار ورود قزلباش چشم بدراه نشست و از طرف ثانی خان معظم و سپهسالار مکرم اسکندر حشم جم‌خدم بعد از حصول دولت فتح از منزل مورچدخوار ، علم اقبال برافراختند سایه رایت نزول بر صفاهان افکند و صفاهانیان از این خبر بی‌بخت‌تر شهر را آئین نشاط بستند تا چند فرسنگ راه به استقبال پرداختند ، از آنجا که هنوز کار عمده یعنی استیصال اشرف و افغانه مطابق دلخواه بدعرضه ظهور نیامده بود ، شاهزاده طهماسب را بر سریر فرماندهی جلوس اجلال فرمود و خود با فوج ظفر موج لوای نصرت فیروزی را جهت مستأصل ساختن افغانه بد جانب شیراز خورشیدپرچم گردانید و در آن زمان که از هر دوسو سپاه‌کینه‌خواه کمر قتل همدیگر بر میان جان بستند صف‌آرای میدان نبرد گردیدند زمین از خون کشتگان طرفین حکیم‌کان بدخشان پیدا کرده ، آینددار عارض شفق گشت و نهال خون افغانه نوعی ریشه بد تحت آثاری دوآند که اگر آن‌مکان را تا بدکاوند مشت خاکی بدغیر از گل ارمنی و شنکرف حاصل نگردد . لراقمه :

ز خون یلان اندر آن رزمگاه زدی در شفق غرورده در ننگه

بدگلگون قبا خنجر تیز بود بدگف تیغ‌دین شاخ‌دار بود

هر قدر افغانه درین معرکه خیال فرار را از دهنه جوشن‌مهر کنی
افراط تالطم^۱ دریای خون مجوساخته بدتعمیر از خود رانی تالطم و آن
که دوره اهل ظلم و مظلومان رو بداختتام آورده بود و عهد مشرتبه بدتعمیر و آن
انصاف‌گزین ، در اول ظهور ، جانبازی و پایداری آن سالاران کیستان سهم‌پرست ،
سرمایه فیروزی بد دست نیامد و از آن تلاش و تردد بدغیر از خود شکنی ، درستی
حاصل نکشت . گویند که درین نبرد قیامت وارد شد | از اشرف جدا شد بدعرضه

۱ - متن : تالطم .

حزکت
نادرقلبی
به شیراز
برای
دفع افغانه

ظهور جلوه فرمای دیده تماشائیان گشت که اگر رستم دستان آن چستی و چالاکی و زور بازوی همت مشاهده می نمود بلا تکلف لب به تحسین می گشود . گویند که در این مرتبه قورچی باشی سپهسالار توپی از صفهان با خود آورده بود که به یک سردادن آن ازدهای آتش فشان جهانی بی پاوسر و خلقی با خاک راه همسرمی گشت . و در آن زمان که کوس قتال رعدخروش را بلند آهنگ میدان کارزار گردانید و تفنگ برق آهنگ پرده در گوش سامعان گردید و در آن ساعت که شمشیر دو دم از کوچه بند نیام قدم بیرون گذاشته ، به یک روئی دمزدن گرفت و کمان با وجود قد دو تا در معاوضه تیر افکنی نوعی راست ایستاد که اهل خلاف با هزاران خم و چم بدون آنکه مانند خدنگ پهلو به خاک گذارند دسترسی نبود قضا را در آن ساعت فرنگی که بر آن توپ مأمور بود ، پرسیاخته ، خواست که سردهد ، در آن دم که دست بالا نموده اراده کرده که ماشه خوابانده بناگاه نظر اشرف ارادل^۱ بر آن فرنگی افتاد^۲ بلا تکلف و تصنع به یک چستی و چالاکی سمندزیران را برانگیخته به سروقت آن فرنگی خود را رسانیده به قسمی کار فرمای تیغ آزمائی گردید که تا خبردار شدن صف نادری ، دو پر کاله ساخته ، به همان سرعت خود را به فوج خویش رسانید که تماشائیان هر دو صف را تحیر دست داد و از زبان^۳ اکثر مردم شیراز که در آن معرکه پابرجای تماشا بودند به تحقیق پیوست که اشرف با تمامی افاغنده که از اخبار تعیناتی قزلباش باردیگر در شیراز اجتماع پذیرفته در مقام دیگر مسکنت نداشت و صغیر و کبیر آن قوم در یکجا بودند و احدی از آن فریق برگشته توفیق مجتمع گردیده ، در آن عرصه جان را با صف آرای میدان جانبازی نگشت . اگر چه سردار و سپاه در معرض سربازی پا قایم نموده داد ثابت قدمی دادند ، اما از آنجا که اقبال و دولت سراز گریبان مخالفت بر آورده دست از دستگیری آن برگشته بختان واکشیده بود آن همه سعی و تردد

۱ - متن : ارادل ۲ - متن : زبانی .

فرار اشرف

نفعی نبخشید و بدجز خودشکنی مقدمه نبرد درستی نپذیرفت و آخر کار با جهان
جهان حسرت و ناکامی رو از معرکه قتال بر تافتد قدم در وادی فرار گذاشتند ، و
آن خزاین و اموال سلاطین صفوی که اندوخته دو صد ساله آن خاندان سیادت
عنوان بود و اشرف قبل از آنکه بد محاربه خان معظم از صفاهان بد جانب
مورچدخوار رایت نهضت بر افرازد از راه دور بینی [از] اموال و خزاین آنچه
بدان دسترس او رسید بر اشتران^۱ بادرقتار و شتران بار بردار قطار قطار بار
کرده بد جانب شیراز فرستاده بود و بعد از شکست ثانی آن اموال و ائصال را به
خود برداشته از راه بیابان کرمان که محمود نام سعود از همان طریق عازمه
تسخیر صفاهان گردیده بود راهنورد وادی فرار گشت . خان معظم و سپهسالار
مکرم تا بلده شیراز بد تعاقب شتافتند یکی از اقربای قرینه خویش را که بد صفت
شجاعت و جگرداری و تدبیر و بردباری اتصاف داشت از قفا فرس تاز وادی
تعاقب گردانید . گویند که بدون اسیری و یاقوتی اشرف معودت از عالم مستع
الوقوع شناسد و در عرض راه مکرر چپقاش های رستمانه بد عرصه ظهور جوده
فرمای معرکه تیغ آزمائی می گردید تا آنکه روزی بعد از قطع چندین منزل
دره کوهی تنگ منفذ ، از پیش و از پس پشت ، افواج نادری کویک افروز تیغ برق
شعاع از نمود جنود اعدا و عبور از آن مکان | با | یات جهان اضطراب در کمال
ثانی متعذرا العبور بود ، بد غیر از این اشرف و افغانند ، و بدحتی که در افغان
طریق نجات باشد ندانسته تمامی اموال بحیره آن را در صحرا حیره
از پشت اشتران بر زمین افکندیدند ، و دهن دره را بدست این و درین مسدود
گردانیده بلا وسواس قدم بدصوب کوه بیستانی و دشت وردی گذاشتند و در آن
ساعت که سپاه نلغز پناه سپهسالار معظم قدم در آن صحرا گذاشته تمامی دشت
را از خزاین و اموال لبالب یافتند و دهن دره کوه را از کوه های زرد و سفید
۱ - متن : اشتران .

پراز جواهر مسدود دیده به غیر از آنکه آن دولت باد آورد موفور و مال نامحصور که به هر طرفی پراکنده افتاده بود، مجتمع ساخته متصرف شوند، طریق صواب دیگر رونمود، لاچار سردار و سپاه، همت برگرد آوردن آن اسباب پراکنده برگماشتند، قضا را تا دوسه روز تلاش آن نقد و جنس متفرقه که تا یک روزه راه به هر طرفی رایگان افتاده بود، بدسر برده بعد از فراغ اینکار وقتی که پی بدسر منزل آن آهوی رمیده و طایر پریده بردند بدیقین دانستند که الحال به تعاقب آن نسیم خرام برق پیام قدم فرسای طلب گردیدن باد بهمشت و آفتاب بدگزیمودن است. همان بهتر که دست از دامان جست و جوی آن گم گشته بادیه آوارگی که سراغش پی به آشیان عنقا برده، واکشیده، قدم به صوب بازگشت باید آورد. بداین تدبیر مطابق تقدیر عنان معاودت به صوب شیراز بمعنه اندوخته تمامی بحر و کان رایت مراجعت برافراشت وزمانی که خبر نزول آن جنود سراپا مسعود شنود معروض جناب والای خان معظم و سپهدار مکرّم گردید، سه چهار فرسنگ راه بداستقبال آن فوج و اموال توجه مبذول داشته، در حین ملاقات سرادق اقامت مرتفع ساخته تمامی غنائیم لاتحد و لاتحصی^۱ را در همان صحرای وسیع عریض یکجا مجتمع نموده، سردار آن جیش را مخاطب به این خطاب گردانیده معاتب ساخت که غرض این جانب از تعاقب افغانه، مدعا ذات اشرف دون خصال یا سران برگشته اقبال بود. هر گاه به طمع اموال دست از سر تلاش واکشیده نظر بر این مال که در پیشگاه اهل همت مشتی خاکستر بیش نیست افکنده، چشم از مشاهده جمال شاهد همت و غیرت پوشیده باشد. هر گاه این مزخرفات دنیوی را بهتر از آن مدعی سلطنت دانستی همان بهتر که با این مال کوه تمثال تا محشر توامان باشی بعد از ادای این تقریر [با] موجب حکم سردار زوی الاقدار یعنی سپهسالار نامدار، آتش در آن نقد و جنس از شش جهت زده شعله ور

۱ - متن : لاحد ولانحننا .

گردانیدند و زمانی که التهاب آن آتش فلك نصب گشت سردار سپاه تعاقب را دست و پا بسته در آن آتش افکندند، چنانچه در يك نفس بمعه اموال خاکستر گردیده برباد فنا رفت .

بعد از وقوع این اتفاق بداستیصال گروه بختیاری^۱ همت ملوکانه برگماشته، آن خودسران سیدبخت را در عرض مختصر مدتی نوعی پا مال جنود انتقام گردانید که بار دیگر از بخت و طالع، اثری مشاهده ننمودند . و بعد از فراغ این کار علم دولت و رایت اقبال بد صوب بغداد رفعت پیرا^۲ گردانیده توجه بد محاصره شهر و حصار مبذول داشته ، نبردهای معظم و کارزارهای کبری بد عرصه ظهور آورد و زمانی که افتتاح ابواب حصار عن قریب در نشاط بر روی روزگار مجاهدان نادری می گشاد که بناگاه خبر بغی و طغیان محمد خان بلوچ حاکم فارس متواتر گوش آشوب خان معظم و سپهدار مکرّم گردیده . صراحتاً بدید وقت راهنمای طریق این مشورت گردید که الحال دست از سر تسخیر دارالاسلام بغداد برداشته قدم بدجانب گوشمال آن کافر نعمت که قدر فلاح حال خویش ندانسته در بادیه غوایت آورده کوی گمراهی است ، به بدگذاشت . بددل نشینی این تدبیر پای جهان پیمای از سرزمین بغداد وا کشیده ، روی توجه بد سوی انتقام و تدارك اعمال آن بدفرجام آورد . و در آن ساعت که تقرب فریقین قریب المقام واقع شد ، سیهسالار نامدار بد ذات والای خویش دره نالی در بعد مسافت داشت سرادقات اقامت را خورشید کله گردانیده افواج بجز امواج و جنود مسعود ظفرانود را بمعدّ چند سردار جان نثار بد استیصال آن بدگشتن افراشته داشتند و نامزد فرمودند وجهت سرانجام کار ، اندر زوایای ماله نالی دره نالی فرموده ، بیشتر از خویش معرکه آرای نبرد گردانید ، در این محراب و محبت از طرف ثانی بد اجتماع سپاه کینه خواد عن قریب تلاش گردیده بعد از احاطه با افواج

۱ - متن : بختیاری . ۲ - متن : پیرا .

محاصره
بغداد

طغیان
محمد خان
بلوچ

بحرامواج موفور به استقبال سپاه ظفر دستگاه آن مقبول الله از شیراز تا يك هفته راه سبقت اندوز گشت . و در آن روز آتش افروز که از هر دوسو جنود نامعدود صف آرای جانستانی گردیدند . از نیرنگی روزگار میزان کارزار از هر دوسو مساوی الاوزان بوده هنگام شام بدقایمی از هم دیگر کشته خیمه گاه اقامت برافراشتند. از نامساعدی بخت بناگاه افواج محمدخان که در پرده ظلمت شب فرار را مغتنم شمرده به هر طرفی که فلاح حال خود متصور بود، راه پیمای طریق بیوفائی گشتند و در آن زمان که سفیده صبح از مطلع مشرق طالع گشت، به غیر از سدهزار کس قدیم که بسیاری از آن پیاده و کمتری سوار بودند با محمدخان بلوچ هم عنان موافقت نماید لاچار از آن منزل ویرانی آثار روی توجه بدصوب آوارگی آورد و عساکر نصرت اثر خان معظم از استماع پریشانی احوال آن برگشته اقبال بلا تأمل دشت نورد تعاقب گردیده ، بعد از تلاش فراوان و سعی بی پایان روزی به سر وقت آن بی سر و پا رسیده دمار از روزگارش بر آورده، سر پرشورش را که هوای سروری در دماغ داشت بریده، از نظر انور کیمیا اثر خان مؤید منصور گذرانیدند. بعد از فراغ این کار لوای فلك فرسای عزیمت پادشاهان را بدتادیب و تنبیه قوم بلوچ و تسخیر هرات آفتاب شعاع ساخته رایت نهضت را بدصوب خراسان در جنبش آورد . چنانچه تا مدت هشت ماه به محاصره حصار و بلده طیبه دار السلطنه هرات توجه ملوکانه مصروف داشته، آخر کار کوس نصرت و علم فیروزی را رعد آهنگ و آسمان پیوند گردانید و در استیصال گروه افغان ابدالی که از مدت سیزده سال بر آن شهر و بلاد مستولی بود، کمرا انتقام نوعی بر بست که، دیگر طاقت دعوی سرداری و گردن فرازی از آن قوم معدوم الوقوع و مفقود الاظهار گشت، و الله یار خان پادشاه مستقل آن مقام و فرمانروای آن گروه انبوه دست عبودیت بر بسته، گردن به طوق بندگی آن جناب سلطنت مآب در داد. و پس از فراغ [از] تسخیر هرات به استیصال گروه بلوچ سمند عزیمت را گرم عنان

محاصره
هرات

و گران رکاب گردانید و به حدی در مالش آن خودسران پای توجده را همسر سدسکندری ساخته ، دست تأدیب از آستین طاقت بر آورد که آن قوم حیوان نژاد جبهه ساری کوی بیچارگی گردیده قبول بندگی درگاه آسمان جاه را سرمایه نجات و باعث بقای حیات دانستند . و در آن ایام که سپهسالار نامدار یعنی قورچی باشی والا اقتدار بدتسخیر بلده طیبه دارالسلطنه هرات صاندالله عن الافات و تنبیه بلوچان شیرالذات همت ملوکانه مبذول داشتند ، بعضی از مقربان درگاه طهماسبی معروض پایه فلک سایه سلطنت گردانیدند که سپهسالار نامدار با وجود قدرت و طاقت تسخیر دارالسلام بغداد و گوشمال احمدپاشا ، اغماض عین را کارفرموده بدببانه بغی و طغیان محمدخان بلوچ دست از آن کار عمده واکشیده قدم بدصوب بازگشت گذاشت . اگر آن یادگار سلاطین صفوی علم نهضت بدان ضلع مرتفع سازد بدکمتر توجهی احمدپاشا مستأصل و بغداد مسخر می گردد شاه طهماسب میرزا بداین افسون بلند فریب ارکان دولت از جرقتند ، بدعزیمت این کار مرجوعه از صفاهان رایت ره نوردی برافراشته سرداقات^۲ ابیت و اجلال را هم قبده جوزا گردانید و تا در بند شروان که مسمی بددر بند آهنین است و خسرو عادل نوشیروان دری از آهن تعب کرده ، بداین تعب شہرت سازد آفاق گردانید و از آن پیش به باب الابواب مخاطب بود فرس تاز میدان خود نامی گشته در جمیع مقامات و بلاد ، رایت قنر برافراخته در هیچ مناسب حیثه اقامت قایم نفرموده یث راست تا ساحل دریای دره که عیدت از باب الابواب است عنان توسن عزیمت را وانکشید و آخر کار بد موجب مدد دولت رفقای دولت که دریای خاطرشان موج زن این تدبیر گشت گدازد امر و فریاد محیط ایسایی عبور فرموده ، بلاد آن ضلع را در قبضه تسخیر خود پس و پس آورد که از تأیید آسمانی درین مرتبه دعوات و شکر و شکر و الا بومس

۱ - متن ، حبه ۲ - متن : سرداقات .

حرکت
شاه طهماسب
به بغداد

رعب افکن ضمیر مخالفان گردیده که تا نزول این مکان که سرزمین متعلقه روم است افواج معاندین بدعزم هم نبردی غبار اظهار را فلک پیرا نگردانیده اند همان بهتر که در چنین وقتی که اعدای شیرخصال مانند روباه محیل سر از سوراخ نمی توانند برکشید^۱ فرصت وقت را مغتنم دانسته دست از سر تسخیر آن روی آب نباید برداشت به این اراده دور از کار از آن آب عبور فرموده تا چند منزل در تاخت و تاراج از خود مقصر بماند ، لیکن در ضمن این فتح آثار شکست از مرآت اظهار رونمایی آغاز نمود ، به علت اقتضای تقدیر خداوندی ، افراس اکثر از سپاه شاهی روبه تلف آورد چنانچه در قطع منازل وطی مراحل پیاده روی را کارفرما گشتند و در طویله سلطانی نیز عدم افراس وجود تمام پیدا کرد اگرچه بعضی از رفقای عاقبت بین خردسکال معروض داشتند که الحال فرصت وقت راهنمای طریق بازگشت عساکر گردون مآثر بد جانب سرحد قلمرو خویش است همان بهتر که قبل از اشتہار پریشانی ، جنود رکاب نصرت انتساب خود را بدهامن عافیت رسانند که غفلت تمامی مخالفان را دلیل جبن و ناتوانی نتوان نمود بلک در کمین فرصت قابو طلب باشند^۲ :

تغافل کردن او بی سبب نیست فریب صید باشد خواب صیاد

اکثری از امیران حضور که تصرف تمام درمراج شاهی داشتند قبول حدیث مستحسن عبارت صدر نموده ، بد دلایل دور از صواب اقامت ملک غنیم را موجب ازدیاد شوکت و استحکام بنای دولت دانسته آن شهریار بیپوده اطوار را مشغول چند موضع آن سرزمین داشتند تا آنکه احمد پاشا حاکم بغداد خبر نزول آن شاه گم کرده راه را در سرحد قلمرو متعلقه روم بد جناب والای قیصر برنگاشت تا آنکه جنود نامعدود با سرانجام حرب سلطانی رسیده تقویت افزای احمد پاشا با چندی دیگر از امیران کثیر الاحشام گردیدند. احمد پاشا بعد از اجتماع سپاه

۱ - متن : نمیتواند برکشید ۲ - متن : باشد .

دلخواه از دارالسلام بغداد علم تقابل شاهی مرتفع ساخته ، نخست سایه نزول بر بلاد ابزرجان که حاکم نشین آن شهر تبریز است افکنده ، درخرابی ملک و ویرانی بلاد تقصیری ننمود و در آن زمان که این خبر کلفت اثر معروض جناب شاهی گردید ، لاعلاج دست از سر تسخیر بلاد روم برداشته قدم به صوب متعلقه خویش جهت استرداد مواضع قلمرو قدیم برداشت و احمد پاشا با وجود افزونی لشکر و بسیاری سرانجام حرب و کمال قوت و قدرت ، عنان معاودت از استماع توجه شاهی به آن ضلع بر تافته طریق آواره روی را شعار خویش گردانید ، و شهریار ایران مراجعت او را به اطراف ملک خویش تصور زبونی و ناتوانی نموده ، رایت تعاقب آن حریف پخته کار قوی قدرت را سهل پنداشت . و آن صیاد فسون پرداز تا چند ماه موکب والای شاهی را به اطراف بلاد نزدیک و دور سرگردان و حیران می نمود به همان مثل که : «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود». اگر چه سپاه ایران درین سفر نوعی پریشان حال و خراب احوال گردیده بود که اکثری از عمدهای دولت شاهی پیاده قطع طریق طویل این سفر می نمودند و کمتر کسی رنگ آسودگی بدروی خویش داشت جمعی از هواخواهان این دودمان از روز اول مانع این حرکت بیجا بودند ، خصوص در آن روز که از دریای کره در بند عبور به متعلقه روم واقع شد چندان موانع و بدفرجامی آن عزیمت را بد زبان صریح در معرض تقریر خاطر نشین صغیر و کبیر گردانیدند که مافوق آن نتوان بیان نمود از آنجا که مقتضی تقدیر در آن ایام تغییر اوضاع قدیم و استحکام آثار جدید بود ، صوابدید عقلانی عاقلان و خاطر نشین متنفسی نکشت . باز در وقتی که از تبریز به اراده ما شای احمد پاشا و تنبیه عساکر روم عالم تعاقب با وجود عدم استعداد و پریشانی لشکر بدست وقوع سفر عسرت ایجاد می افراختند همان خردمندان دورین از تشخیص مسورت امیران و سپاه باردیکر در منع عزیمت بیجا که شایده نفع و ضرر آن را آنجا دار عارض

اعقب
احمد پاشا

شاهد اظهار گردانیدند .

از آنجا که کدکک قضا در فکر صورت سازی صفحه تازه، رقم پرداز ایجاد بود پنبه غفلت از گوشی بر نیامد بلک آن تقریر کیمیا تأثیر ، حکم سیماب پیدا کرد . لمؤلفه :

فلک چون کند عزم نیرنگها ز یک پرده آرد برون رنگها
گهی زهر بخشد گهی شبد ناب گهی جلوه سایه گد آفتاب

برخلاف اهل هوش و فطرت کوتاه بینان پست همت قول دانایان را در پیش نادانی خویش نپسندیده ، به توجهات ناموجه در رد آن کوشیدند، تا آنکه شاهزاده تنگ حوصله به اندک جلوه شاهد اقبال چشم از قباحت انجام کار پوشیده به همان حالت خرابی آشکار روی توجه به مقابله غنیم صاحب استعداد والاقدرت آورد . اگرچه در نخستین ایام احمد پاشا با حشر انبوهی از سپاه مستعد کارزار گاهی از صف آرائی با وجود قرب جوار ، پهلو تپی کرده به غیر از هشت فرسنگ و ده فرسنگ سر اداق اقامت نصب نمی نمود ، و ناقص استعدادان این جیش خسته حال خراب احوال حمل بر فرار آن سردار کامل عیار می کردند . از وقوع چنین اتفاقات ابله فریب شاه و سپاه با وجود عدم قدرت و قوت و ناتوان حالی فوج ، دلیر تر گردیده در تعاقب سرگرم تر از سابق گردیدند، و زمانی که دوسه ماه برین منوال به هر طرفی تا کوتاژ نموده نزدیک به بغداد رایت نزول بر افراشتند حریف قوی بازو دست بدقتال دراز ساخته به یک ناگاه خود را بدسروقت آن غفلت پرستان مغرور رسانید .

از آنجا که افواج قزلباش از پریشان حالی وعدم سواری به پیاده روی طی مراحل می نمود به کمتر آویزشی کناره گزین کوی سلامت گردید لاچار شاد طهماسب سخن نشنو به همان مثل که قدما گفته اند :

هر کس فنهد گوش سوی پند عزیزان

بسیار بدندان گزد انگشت ندامت

شکست و فرار
طهماسب
میرزا

از بی استعدادی لشکر طاقت تحمل شاید حرب رومی نیاورده قدم
بدصوب وادی فرار گذاشت و تا در دارالسلطنه صفاهان درهیچ مقامی سرادق
اقامت نیفراخت . خان معظم و سپهسالار مکرم بعد از محاصره هشت ماه کامل
وقتی که کامیاب دولت فتح و ظفر گردید بناگاه اخبار شکست شاهی متواتر
گوش آشوب آن والا عزم سراپا غیرت گردیده ، کدورت بخش خاطر گشت . از
وقوع این اتفاق محشر اشتقاق ، بیتاب انتقام گردیده بلا تأمل رایت نبضت
صفاهان را در حرکت آورده ، پس از قطع طریق طویلہ ما بین روزی کد سایه نزول
بر آن دیار افکند نخست در باغی کد متصل شهر چمن پیرای بهارستان گل افشانی
بود سرادق اقامت مرتفع گردانید .

باز شکست
نادر قلی
از هرات

از آنجا که غضب اظهاری سپهسالار علم اشتبار بر افراشته بود و شاه و سپاه
از استماع این خبر در معرض توهم بدسرمی بردند . در آن روز شاه طهماسب میرزا
جهت دلدهی و خاطر جوینی خان معظم و سپهسالار مکرم خود سوار گردیده سوار
نزول بر آن باغ افکند . سپهسالار از اطلاع قدم شاهی پیاده از خیمه خویش
بد استقبال تا بیرون لشکر شتافت . در رگاب شهر پرده نمود و اشتبار تا در باغ پیاده
راه پیمای گشته ، شاه نوجوان نادان را درون باغ صدر آرای ایوان اقامت
گردانیده و از عالم سیافت سراپا آفت ، ترحم مبدول داشت و سب در میان
باغ ، شاه طهماسب میرزا را نگاه داشتند روز دیگر هنگام بعد از ظهر در
باد پیما بعد از اکل طعام میل بدستراحات فرمود ، سپهسالار سوار بیرون باغ
در خیمه خویش اجلاس امیران و درویشان و دربانان هم در آن مکان برپا نمود
زبان بدتشخیص پادشاه تازه کد لیاقت جوس سر بر سلطنت داشتند ، گنود ،

از آنجا که دوسه تن از اکابر^۱ قوم را تهمت آلود جرمی ساخته ، بلا توحاشی بردار کشیده بود و بعد از آن به این تقریر انجمن آرای اظهار گشت که این شاهزاده معدوم الغیرت^۲ بی جرأت که هنوز مادر و خواهر در تصرف افغانه در زمره کنیزی بدسرمی برند و او از عالم بی حمیتی روز و شب به مداومت شراب و هماغوشی با پری پیکران رشک ماه و آفتاب شغلی دیگر ندارد عزیمتش ازین عالم و عقل و تدبیرش به این رنگ که با وجود عدم استعداد حرب و پریشانی لشکر و خرابی ملک و تغافل غنیم آن همه به تعاقب قدم فرسای وادی نبرد گردید که اعدای صاحب قدرت فزون قوت برگشته صف آرای قتال و معرکه پرداز جدال گشت ، چنانچه شکست فاحش به افواج ایران زمین که مکرر بر سپاه روم ظفر اندوز بود در آن روز به قسمی رو به هزیمت آورد که خیل شغال از مشاهده جمال شیرو پلنگ و این همه به ساکنان عراق به دولت کم خردی این شهریار ناکرده کار رسید. بلا تکلف اگر چندی بر سریر فرماندهی جلوس فرما باشد یقین که آبروی یک تن از مردم عراق عجم^۳ برجا نخواهد ماند .^۴

خلع طهماسب
میرزا
از سلطنت

اگر فرمانروا این شهریار است^۴ خرابی ها بسی بر روی کار است همان بهتر که بد جای این نامبارک قدم دیگری از خاندان صفوی را بر اورنگ سلطنت جلوس داده ، به تدارک شکستی که بهیچ وجه در این عهد^۵ درستی پذیر نیست باید پرداخت ..

حضار محفل از تماشای سر بلندان دار ، و مشاهده شکم چاکان پیش دربار ، بدغیر از قبول مسلك خلاصی [ندیده] و طریق جانبری از شش جهت مسدود و معدوم الاظهار دیده بایک جهان نشاط و طرب و عالم عالم طوع و رغبت این امر والا را به ذات معلی صفات آن سردار گردون اقتدار وا گذاشتند ، چنانچه همان

۱ - متن : اکابران ۲ - متن : عدوم الغیرت ۳ - متن : عراق و عجم

۴ - متن : اگر فرمانروای شهریار است ۵ - متن : در عهد این .

زمان سکه شاهی و خطبه جهان پناهی بداسم عباس میرزا ولد شاه طهماسب^۱ که در آن ایام دوماهه بود، رایج الوقت و بلند آهنگ قانون اشتهار گشت و طهماسب میرزا در همان باغ مقید و محبوس گردید اگرچه یکی از همشیره‌های طهماسب میرزا ولد شاه سلطان حسین میرزا را قبل از آن در عقد ازدواج خویش داشت. در این ولا [عقد] همشیره دوم شاه طهماسب میرزا [را] با پسر خویش منعقد گردانید و بعد از چندی با دو صد مرد افشار عباس میرزا را بدلبده دارالسلطنت قزوین فرستاده و خود بدولت و اقبال بدانتقام آن هزیمت و تدارک آن شکست، کمر همت بر بسته علم توجه بدصوب بغداد فنک رفعت گردانید.

در آن ضمن تغال نام وزیر ممالک و سیه روم مطابق احکام قیصر رایت نزول در عراق عرب^۲ بر افراخت. گویند که هم رکاب وزارت پناه در آن سفر نکبت اثر بیش از صد هزار سوار که بدعبارت هندوستان یاک لک نامند بود و سوای آن تمامی افواج متعینه آن ضلع بدهمعنائی او مأمور بودند.

در آن ایام که سپهسالار سرادق دولت را در سواد دارالسلام بغداد آسمان شکوه و آفتاب کله گردانید، احمد پاشا بدهم رکابی تغال وزیر و عالم عالم سپه کینه خواه از عزیمت پادشاهان^۳ سپهسالار نامدار کامکار نصرت شعار اطراعی پذیرفتد رایت مقابلد و مقاتله بر افراشتد، صف آرای میدان نبرد گردید از اتفاقات روزگار شعبده کردار نیرنگ آثار بعد از پیکار محشر آشکار و قتال قیامت اتصال که در آن دشت و صحرا هر طرف چشم حقیقت بین می کشود سوای لاش آدم و اسب که بر همدیگر افتاده بود چیز دیگر بد نظر نمی آمد و این لاله محشر که تا چند فرسنج در سر زمین رزمگاه گل کرده بود، لهمنگه

بدحدی در آن دشت افتاد مرد
محاسب ز تشخیص آن کشتگان
که تا حشر گمان کفن گشت کرد
فرمانده در کله تعداد آن

۱ - متن: طهماسب میرزا ۲ - متن: عراق و عرب ۳ - متن: پادشاهان.

سلطنت
عباس میرزا
به جای
طهماسب
میرزا

حرکت
نادرقلی
به صوب
بغداد

غباری که برخاست زان رزمگاه
 ز بس کشته افتاد بر روی هم
 در آن رزم خان معظم چو شیر
 در آن عرصه خان فلک اقتدار
 بسی سر جدا از تن دشمنان
 از آنجا که با قضا سرپنجگی نمودن خود را بی دستگاه ساختن است؛ و در
 پیش سیلاب قدر، پا قایم کردن دست از سرخویش برداشتن است؛ و در آن زمان
 که بسیاری از رفقای سپهسالار نامدار در آن کارزار کشته و افکار گردیدند، و
 مابقی تاب ثبات قدم بدولت غلبه اعدا در خود مشاهده ننموده، دست جرأت
 در آستین بی دستگاهی و اکشیده قدم بازگشت بدصوب فرار آورده بودند لاچار
 تن بدتقدیر در داده، بلك رخساره طاق را بدگلگونه زخم شجاعت آراسته
 رایت توجه بدجانب همدان که از آن مکان بعد راهی داشت بدتنها و یکه
 برافراشته، قدم بدقطع طریق طویل گذاشته، بی خوف و هراس بیابان نوردی
 می فرمود تا آنکه در منزل سیم یکدسواری از جنود [به] آن شهسوار میدان
 یکد تازی، دچار گردیده فرس زیر ران خود را بایک جهان ابرام و فراوان الحاج،
 پیشکش نمود از آنجا که فحوای^۳ کلامش از حسن ارادت نشانی داشت التماس
 او بدمعرض قبول اقتراں پذیرفت و بمعنه آن رفیق بعد از طی طریق سایه نزول
 برفرق بلده همدان افکنده سواد آن سرزمین را بدنور طلعت خویش رشک
 مطلع مشرق آفتاب عالمتاب گردانید. بدتحقیق پیوسته که در عرض چهل روز
 چنین شکست عالم آشوب را درستی و چنین پریشانی را که تا سه روز تنها
 بیابان ها بریده و بادیدهها پیموده بدرنگی جمعیت بخشید که عقل عقلائی دورین در
 وقوع این مقدمه نیرنگ آثار حیرت پرست مرآت استعداد این سردار اسکندر
 ۱ - متن : گردید . ۲ - متن : دوچار ۳ - متن : فحوای .

شکست سپاه
 احمد پاشا

آثار ارسطو کردار گردیده، بدهر صورت بعد از اربعین خود را و افواج ظفر امتزاج بحرامواج را نوعی آب بر روی کار آورد که مافوق آن مقدور قدرت بشری، و معدوم الوقوع است، و از همدان علم تدارك محاربه سابق را بدرنگی فلك رفعت گردانید که بديك ناگاه کوس رعد خروشش پرده در گوش مخالفان گشت و تا آنکه خود را جمع نموده صف آرای معركة قتال کردند که سپهسالار رستم کردار در دل شب خود را بر در خیمه تغال که در آن دم باد و صد هزار سوار موجودی، بی خبر از نیرنگ روزگار و بی تشویش از انقلاب لیل و نهار، اقامت داشت رسانیده پیاده بدررون خرامیده سر پر غرور وزیر گم کرده تدبیر را بیدست مبارک خویش از بدن جدا ساختد طرف دشوری و عجایب محشری در آن لشکر بی سر گریز پا افکنده رایت فیروزی را آسمان پیوند گردانید و در آن شب تیره صبح محشری برپا نمود که باقیامت صغری^۱ همسری داشت و از آوازه چنین فتح معظم، طاقت هم نبردی از افواج بحرامواج روم یکسر معدوم الوقوع گردید.

کشته شدن
تغال بدست
نادر قلی
و شکست
سپاه روم

گویند که تغال اسبی داشت مشکین رنگ که هر روز سی فرساج راه را بدقسه می پیسود که گویا همدین ساعت از آخور^۲ و اگر دیده و قدم در راه نکند نشد. داخل خاصه سواری سپهسالار کامکار گردید چنانچه اکثر اوقات بر آن فرس بود رفتار سوار می گردد و کمتر بر دیگر اسبان سواری خاصه خویش توجه میداد می دارد. و بعد از کشتن تغال بر کشته اقبال درماش سرداران قیصر و امیران بلاد سرحدی قلمرو روم^۳ نوعی کوشش را کار فرمود که بطریق شرح آن در رومی باجمیع وجوه آئیندار شام ادبار با رأی العین گردید. از آن پس در روز سیاهی بدشیر از فروتنی و عجز و انکسار حریفان بدست آمدن و شکست و خم ساختد جبهدسای وادی قبول تمایف مدعی غالب گشتند. انصاف:

۱ - متن : صفرا ۲ - متن : آخر ۳ - متن : دوم.

شود خصم غالب چو روز مصاف
رود طاقت و تاب از دل برون
گر افراسیاب است ور پور زال
ز تیغ عراقی چو رومی شکست

بریزد ز هم شوکت کوه قاف
چو بیند به میدان علم سرنگون
که روز هزیمت شود پایمال
کمر را دگر از پی کین نبست

سپهسالار نامدار و خان معظم مکرم بعد از حصول این فتح کبری ، هوای سروری در سر و خیال شاهنشاهی در دل جا داده زمانی که مطابق دلخواه خویش مقدمات آن ضلع را صورت انجام بخشید و خاطر عاطر از حرکات بیجای لشکر روم جمع نموده عنان معاودت به صوب بلاد ابزر باجان که از چندین سال پایمال عساکر طرفین می بود ، خصوص از لگدکوب جنود روم که در این ولا از نزول وزارت پناه تغال که با دوصد هزار سوار جرار در خرابی متعلقه ایران زمین درازدستی را کار فرموده بود ، سپهسالار عالی وقار نخست احکام قضا توأمان جهت اجتماع سرداران و رئیسان ایران زمین که عبارت از کنار دریای جیحون تا ساحل بحر فرات است ارسال داشته ، سزاو لان شدید از برای آوردن گروه مذکور برگماشت چنانچه در عرض مختصر مدتی تمامی سرداران فارس و عراق عجم و خراسان و گیلانات و شروانات^۱ و مازندران در بلده چول مغان^۲ من اعمال ابزر باجان مجتمع گردیدند . بعد از وقوع جمعیت روزی در سنه هزار و یکصد و چهل و هشت انجمن آرای اجلاس گشته اول بار در حضور ایلچی روم که جهت بنای مبانی^۳ مصالحت از پیش قیصر رسیده بود دو کس از مشاهیر لشکر خویش را که [از] سرداران کثیر الحشم و امیران عالی شوکت بودند ، طلب داشته بی موجب تقصیر و بی وقوع گناهی مصدر عتاب و منشأ^۴ خطاب ساخته ، حکم بدقتل آن اجل رسیدگان فرمود چنانچه همان ساعت یکی بر سلم دار پا گذاشته

بازگشت
نادرقلی
به آذربایجان

۱ - متن : شروانات
۲ - متن : چون مغان
۳ - متن : مبانی بنای
۴ - متن : منشأ .

عازم سیر افلاك گشت و دویم راکه شكم چاك نموده بودند مسند آرای عرصه خاك گردید . وزمانی که ازین کار مصلحت آثار فراغت دست داد روی توجه بدسوی سرداران هر قوم ورئیسان هر شهر وامیران حاضر الوقت با جهان جهان غضب و عالم عالم قهر آورده در باب تعیین^۱ پادشاه نافذ فرمان و قهرمان و الاشان نکته سنج عنوان بیان گردید . گویند که در آن روز خاص و عام خلایق راکه در آن مکان اجتماع پذیرفته بودند^۲ آئیندار عارض حضور ساختند آثار و علامات سیاست در پیشگاه نگاه جهانیان جلوه فرمای عرصه اظهار گردانیده سخن از عزل و نصب حاکم مستقل فرمانفرما در میان آورد . تمامی حضار محفل والا بلا تأمل معروض داشتند که امروز در تمام روی زمین که عبارت از هفت اقلیم است، بد غیر از آن جناب عالم مآب دیگری سزاوار سریر سلطنت و جهان آرائی نیست. همان بهتر که الحال خود قدم میمنت توأم با جهان جهان دولت و اقبال و عالم عالم شکوه و اجلال بر آوردنک فرماندهی گذاشتند ، ممالک متعلقه ایران راکه از عمری ، منزل آشوب و مکان فتن گردیده مأمن عافیت و محل امن و امان سازند ، از این جهت که درین ایام بخت و دولت رو از خاندان صفوی بر تافتند ، چنانچه با هزاران دست و پا زدن دامان شاهد مدعا بادستان نمی آید و بایک جهان تلاش و تردد ، پاینده تخت بخت آنها در ایوان استقلال استقرار نمی پذیرد ، درین صورت نظر بر فلاح حال خلایق که بدایع و دایع حضرت خالقاند ، فرموده از شکنجه حیرانی خلاصی بخشند ، از این رو ، که شکوه دولت از خاندان صفوی معدوم الاظهار گشته و اندامی خالی میدان تعرض را خالی دیده ، در خرابی رعایا و پریشانی برای تمدن و دولت و سعادت را کار نمی فرمایند و در استیصال مظلومان روز و شب مستعد ، هر گاه صورت حال روزگار بد این رنگ نقش بند صفحه اظهار است بهتر آن است که خود متکفل

۱ - متن : تعیین ۲ - متن : بو .

اجتماع سران
مملکت در
دشت مغان
به دستور
نادر قلی

پوشنهاد
سلطنت
نادر قلی

امور^۱ ملکی و مالی گردیده بلاشريك و سهیم فرمانروای ملك و ملت گردند و یقین حاصل است که بدمجرد اخبار جلوس ابدمانوس جناب والا بر وساده سلطنت، شورافزایان آفاق وقتند انگیزان دوران، ترك زیاده سوری را کار فرموده قدم از سرحد طاقت خویش فراتر نخواهند گذاشت و جهان پر آشوب یکباره بدامنیت خواهد گرائید. موجب التماس سرداران و سروران ملك و بلاد که بدون اظهار این معنی خان و مان را در معرض فنا و زوال مشاهده می نمودند، همان روز پای فلك فرسای را بر اورنگ خلافت گذاشته حکم قرائت خطبه و ضرب سکه از پیشگاه فرمانروائی شرف نفاذ پذیرفت.

گویند که روزی شیری جهت شکار از بیشه برآمده، به هر طرفی سیر می فرمود قضا را در عرض راه به گرگی و روباهی دچار^۲ گردیده بعد عرض نیاز به همراهی مأمور گردیدند. در همان اثنا آهوی جوانی گرفتار کمند شیر گردید، و به يك سر پنجه که بران آهوزد غزال رمیده خصال، صحرانورد وادی عدم گشت. شیر خشم خصال رو بدصوب گرگ بد نفس نموده ایمای تقسیم آن فرمود. گرگ طامع بدعرض والای شیر رسانید که دل و جگر با جوارح نفیسه دیگر که سریع الهضم^۳ و نافعند بد دولت خود تناول فرمایند و مابقی ما هر دو خدمتکار پس خورده بکار خواهیم برد. بدمجرد استماع این تقسیم خیانت اظهار شیر غضب آلود گردیده به يك افشاندن دست سرگرگ را صد قدم از بر و دوشش دور تر افکند بعد از آن روباه مکار را مخاطب ساخته در باب تقسیم اعضای آهو امر فرمود. روباه عاقبت بین بدعرض والا رسانید که دل و جگر و دماغ با دیگر اعضای زود هضم^۴ صبح، از عالم ناشتا بکار برند و دیگر هر دو دست و گردن و سینه هنگام نصف النهار حاضری فرمایند و هر دو ران و پشت، وقت شب تناول نمایند. شیر

۱ - متن : امورات ۲ - متن : دوچار ۳ - متن : سریع الحضم

۴ - متن : حضم .

از این قسمت دلخواه به نظر التفات در حال روباه نگریسته با کمال بشاشت و مهربانی فرمود که: «ای روباه دون همت چنین تقسیم مستحسن از که آموختدای؟»^۱ روباه بعد از ادای زمین بوس معروض داشت که: «عمرو دولت شهریار کاهکار معدلت آثار تاابد پاینده باد! این حسن خدمت از این گریک سر بریده فرا گرفتم!»^۲ این مثل بدان آورده شد که بعیند حقیقت نادرشاه در روز جلوس سلطنت آئیندار عارض صورت حال گریک و شیراست از این جهت که نخست دو تن از امیران عمده را بی موجب تقصیر سیاست فرموده در باب تعیین^۳ سلطنت سخن در میان آورد. دیگران از ترس جان خویش یک زبان و یک دل بدعرض و الا رسانیدند که سوای ذات کرامت صفات امروز کسی دیگر مستحق این امر معظم نیست. از آنجا که جهت همین کار حشر انبوهی از عظیمای دیار و سروران روزگار را مجتمع ساختند بود مطابق معروضی امیران و رئیسان محضری در این باب درست نموده و خط قبول این امر بدعبر اکابر قزیم و شرفای قبایل بدت مخورد جداگانگرفتند و منت موفور بر آنها گذاشته مرتکب امور^۴ تاجداری گردید و در آن ساعت که خاطر از چگونگی حالات آن ضاع جمع گردانید و ایت استیصال افغانه قندهار را آسمان رفعت ساختند همت بر تسخیر حصار و دفع مخدومین برگماشت. چنانچه نخست ملهاسب میرزا را در بلده سیروار از عالم نظر شد در اختیار سه چهار هزار افشار خونخوار خشونت کردار و ادا داشتند بدت در پاس خاطر جوئی شهریار برگشته روزگار و صیبهی مولایی فرمود و از نظر لسان باطنی خداوند عالم الغیب آگاه است که بدکدام نوع سینه بر سر خویش برگشته بختان کم کرده دولت زبانه از شادک داند و سینه بر سر خویش بر زبان «الخیر فی ماوقع»^۴ و روی دوم نقش تعیین دقت و سن مجریه نقش کردید و قرار

۱ - متن : آموخته ۲ - در سراسر این متن همه - ا لغت تعیین پیودت تعیین نوشته شده است ۳ - متن امورات ۴ - متن : وقعه .

از محاصره قندهار به موجب صوابدید بخت و اقبال طهماسب^۱ وکیل که با وجود عدم حوصله ذاتی خود را وارث ملك بیقین می دانست همراه مهین اختر برج فرمانروائی رضاقلی میرزا که خلف ارشد ارجمند اوست جهت تسخیر بلده ام البلاد بلخ، رخصت فرمود، چنانچه طهماسب^۱ وکیل السلطنت به همعنائی شاهزاده اسکندر اقبال، رایت نهضت به صوب بلخ افراشته بلاممانعت غیر و بلا تعرض متعرضان بلخ را به قبضه اختیار خود در آورده نوعی گروه انبوه از بکیه^۲ را از آن ملك اخراج فرمودند که تا امروز که سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش است از ابتدای سنه هزار و یکصد و چهل و نه آن حضرت احدی را یارای دخول شهر بلخ یا تماشای سواد بلده مذکور به خاطر ازدور نمی گذرد.

و شاهزاده بعد از تسخیر بلخ یکباره یا به موجب^۳ اشاره والد بزرگوار نامدار یا از پیش خویش رایت تسخیر بخارا مرتفع ساخته، و فراوان کشتی بر ساحل دریای جیحون مجتمع گردانیده، با حشر انبوهی شاهزاده شجاعت شعار بی وجود طهماسب^۱ وکیل که چندی قبل از حرکت شاهزاده مطابق طلب نادرشاهی به صوب قندهار رهنورد کوی ملازمت گردیده بود رضاقلی میرزا از جیحون عبور فرموده تاقرشی که چهار منزل از بخارا به جانب بلخ آباد است رایت نزول بر افراشته عنان معاودت به صوب بلخ منعطف گردانید. و ساکنان عرض راه اکثری گردن به کمند بندگی در داده قبول اطاعت نمودند و بعضی به علت مکان قلب و بعضی به دولت مانی ترادان به زاد رقم تصویر ساز اظهار کردند به صد دست کاری و تراکت نگاری شمه ای از آن رونمای صفحه نمودند نتوانند نمود از آن ساعت که رایت این ماجرا بلندی گرفت و به عرض والای شهریار فلك اقتدار رسید تمامی امیران حضور فیض گنجور در پیشگاه نگاه اقدس اعلی و مجتمع گشته هر یکی مطابق رایت خویش مرآت تدبیر را عکس پذیر شاهد بیان می گردانید از آن جمله بعضی بی جگران نرم دل بنای

۱ - متن : طهماس ۲ - متن : اذبکیه ۳ - متن : یکباردا یا موجب .

مشورت را به بستن در قلعه و کشیدن چوبهای پل خندق به درون حصار تعمیر فرما گشتند لیکن مبارز الملک سر بلندخان بهادر که در آن ایام از او عمده تری در حضور نبود قفل دولتخانه مصلحت صواب اندیش را به کلید این قسم گفتگو گشود که در بستن در حصار ابواب انواع محن و بلا یا بر روی ساکنان شهر گشودن است یقین که غنیم لئیم جرأت دخول شهر یکایک نخواهد نمود لیکن اجامره و او باش بدرنگی فساد اندیش و آشوب افکن خراهند گردید که خزان غارت و قتل آن مخالفان در معرض گلچینی مردم شهر رنگ هم رنگی نداشته باشد بهتر آنست که چندی از امیران موجود را جهت حراست شهر و قیام ساکنان آبادی مردم بیرون شهر باید فرستاد که آن خود سران بی باک دست تاراج نتوانند دراز گردانید از درستی این تدبیر نخست ذات اشرف اقدس عمده الملک امیر خان ولد عمده الملک امیر خان ناظم دار الملک کابل که مانند او حاکمی بلك پادشاهی در آن دیار نافذ فرمان نگشته به حضور سعادت گنجور طلب داشته چنانچه نکتہ سنج مضمون این معانی گردید که امشب در پایان دیوار حصار بسر برده پیش از آن که طایعه جنود سحر در فضای عرصه آفاق تاز و تاز نماید باید که با سپاه کینه خواد خویش بیرون رفته شهر را پس پشت نهاده صف بسته ایستاده باشند و نگذارند که آن قوی حدنگان از پس پشت بد شهر دخول نموده قباحتی نمایند و جهت پاس این علت تمامه باید که نوعی بد حراست شهر قیام و اقدام نمایند که در آبادی آن ضلع خلی بیفتد و در از دستی آنها کوتاهی پذیرد به این دستور چندی دیگر از امیران مأمور پاسداری شهر و عدم وقوع کارزار گردیدند و در باب خوردن و آشامیدن سبقت اندیشی مبالغهها زبانه زد اظهار فرمودند قضا را عمده الملک امیر خان و دیگر از زمره امیران حضور هر که مأمور بد صف آرائی و منع تیغ آزمائی گردیده بود در آن صبح قیامت علامت خود را بدان وادی رسانیده صف مسانعت مزاحمت را تسلسل بسته مستعد تیغ آزمائی از شهر بر آمده و دیوار پشت آبادی را پشت پناه خورد

ساخته ایستادند قضا را میر حسن خان کوکه، که به منصب عمدۀ پنجہزاری پنجہزار سوار مفتخر و مباهی و بدداروغگی جوکیخاص اختصاص داشت باعالم عالم غرور و جهان جهان نخوت خصوص در آن صبح ظلمت آثار بیدیک نوعی بر خود غلط راه می پیمود که در عرض راه به هر امیری که دوچار می شد، سر بسته عدم خبر می داد مشغول تادیب و تنبیه آن فرقه ضالہ گمراه بوده، بعد از فنای وجود بسیاری از سرداران و عالمی توابع و لواحق که برباد نیستی رفته رخت هستی را به سیلاب آب شمشیر در دادند و قدری که مابقی از آن صافی مکدر بازمانده، تن به اطاعت در داده نطق اطاعت را در ربقہ جان افکنده در زمرة رعایای باج گذار خود را منسلک ساختند و ابقاء نوع آن صنف به دولت قبول او امر و نواهی شاهنشاهی جانی تازه از زیر دم شمشیر شجاعان لشکر منصور بدر بردند.

بعد از حصول انتقام از آن گروه کالانعام^۱ رایت نهضت باردیگر به صوب بلده دارالملک کابل در اهتزاز آورده هنگام نزول منزل مذکور نوید عدل و انصاف که سرمایه جمعیت خلائق و موجب رضای خالق است بلند آهنگ ساز اشتہار گردانید و در آن شهر فردوس بہر چندی سکونت ورزیده گوش بر آواز حرکت و سکون افواج بحرامواج هندوستان نشسته تا پنج ماه دیگر از چگونگی حالات نکبت آیات این ممالک دیولاخ سواد اعظم هند اطلاع کلی پذیرفته قدم سبقت پیش گذاشته، نخست سایہ علم نزول بر سواد بلده پیشاور کہ حاکم نشین آن ضلع از چندین سال مقرر گردیده بود افکند و حقیقت صورت حال این ماجرا ازین عالم مرآت تقریر را رونمای شاهد اظہار می گرداند کہ در آن زمان کہ کلک حقایق نگار بہ این مقام رسید بہ سبب بعضی موانع روزگار دست از ترقیم این مقدمہ ندرت آثار و اکشیدہ قدم بہ دامان اقامت پیچیدہ دیدہ جهان بین از سیر و تفرج گلستان تحریر و ترقیم فرو بسته در خامہ قلمدان

۱ - متن : کالانعام .

واخواهید و تا مدت چندسال و چند ماه مطلق توجه به این عالم مبذول نداشت. لیکن در سنه هزارویکصد و پنجاه و شش روز یکشنبه آخر ماه جمادی الثانی باز بدموجب تکلیف خان سراپا فضل و احسان مشفق احوال دردمندان نواب عالیجناب انتخاب امیران گردون مآب، جان خوبی، نواب بیرم خان بن بیرم خان بن روح الله خان بن خلیل الله خان بن میرمیران نعمت الاهی که در نخست احوال باعث تحریر و ترقیم تاریخ مرآت الصادقین متمم تاریخ فرشته، ذات خجسته صفات آن والا دودمان است باز مکلف تسوید اتمام تاریخ مذکور بر احوال اقبال مال شاهنشاه خورشید کلاه گردون بارگاه نادرشاه مثل الله و خدایه ملکه و دولته و عمره باید گردانید. از وقوع این ایما بار دیگر قلم صداقت رقم راستی شیم سرگرم تحریر و ترقیم گردید چنانچه حقیقت آمدن نادرشاه بی ممانعت اغیار و بی مزاحمت غیر که نخست بدغزنین و کابل و بعد از اقامت قلیلی که بیش از دو سه هفته نبود در آن شهر محفوظ از آفات اقامت جایز نداشتند رایت نهضت بدتسخیر بلاد لاهور و دارالخلافه شاه جهان آباد دهلی مرتفع ساخته کوس رعدخروش را بلند آهنگ ساز رحیل گردانید و بی تصدیع و تعب از معبر غیر متعارف موجب و انمود ساکنان آن ضلع چهار پنج فرسخ بالاتر از گذر قندهار که سلطین هندوستان درین مدت دو صد و چند سال بدغیر از هسان معبر متعارف راهی دیگر عبور از آن دریا نفرموده اند مگر شاهنشاه سکندر اقبال درین و مطالع از بالا روید آب بددوات راهنمایی ساکنان آن را در دریا با آب معبر متعارف عبور فرمود:

هر آن کس را که مطالع شد مددگار نه دریا سد در کوه سده لاهور
 به هر جا پا گذارد بر سر خاک بر آید کسج از آن خاک مله لاهور
 جهانی را به یاک عزم جهان گیر کند خون سپهر در وقت روز تسخیر
 بعد از عبور دریای نیلابات حکم والا بدشرف نادر بدوست که از کوه

اشکر کشی
 نادر به هند

این دریا تا ساحل راوی که در پایان شهر لاهور موج خیز تالطم^۱ اظهار است هر آبادی و قریه^۲ عرض راه پی سپر تاراج ساخته ساکنانش را بهسرافشانی تیغ تیز خونریز یکدست بی پا و سر ساخته رهگرای وادی عدم سازند و بر هیچ بنی نوع ترحم را کارفرمای جان بخشی نگردانند و این حکم قضا نفاذ مطابق امر جلیل القدر نوعی به عمل آمد که سرموئی فرو گذاشت نشد. چنانچه از درازدستی لشکر شاهنشاه خاك آن سرزمین هم برباد فنا رفت و اثری از ساکنان آن بلدان بر روی زمین باقی نماند.

هنگامی که قلم حقیقت رقم کاروان گفتگو را بدین مقام رسانید از عالم ربط کلام و سلسله سخن لازم شد که سطری چند از صورت حال پادشاه هندوستان و امیران صاحب سامان این عهد و دوران رقم پرداز صفحه بیان گرداند تا بر جویندگان حقیقت این عصر، مآل احوال طرفین آئینه پرداز صفحه اظهار گردد. بنا بر آن مرآت تجلی بینات حقایق گفتگو به این وجه رونمای شاهد تقریر می سازد که در روز نخست، زمانی که حقیقت تسخیر کابل و غزنین به عرض اقدس اعلی پادشاه دوران سلطان روشن اختر محمد شاه رسید موجب مشورت دید امیران حضور خصوص امیر الامراء خان دوران صمصام الدوله منصور جنگ بخشی الممالک که ازو عمده تری در پیشگاه حضور سلطانی امیری دیگر نبود و از چندین سال حکومت کابل بمعنه تمامی متعلقه آن ضلع به نام او مقرر و ناصر خان به نیابت او مسند نشین ایوان انتظام آن ممالک بود و جمیع امیران حضور و دور گوش بر آوازش می بودند چنانچه وزیر یارای آن نداشت که سرموئی تجاوز از مصلحت دید او تواند نمود.

از آنجا که آن بلاد متعلق به ذات آن عمده روزگار بود شهر یار نوجوان که چنین مقدمات را تا آن زمان به دیده عبرت بین هرگز مشاهده نفرموده بود و بر

۱ - متن : طالطم ۲ - متن : قریه جات .

تدبیرات او کمال و ثوق^۱ داشت عنان توسن این آفت را در قبضه اختیار آن والا امارت گذاشته ، آنچه صوابدید او بود ، بدقبول مقترن می گردید ، و مال حقیقت این ماجرا از این عالم آئیندار عارض شاهد وقوع گردیده که از استماع خبر نزول شاهنشاه خورشید کلاه بد خطه دارالملک کابل و تسخیر حصار آن شهر ، مطابق وانمود امیران بد تاریخ مختار که بد موجب تشخیص اهل تهجم و رصد بدان زیج فهم اصطراب شناس مقرر گشته بود ، پیشخانه والا بد دستور قدیم که جمیع رایات شهریاری ایستاده ، رده نورد وادی شوکت بمعده نقاره و تغییر که پیش پیش زایت نصرت آیت نوا ختدمی رفتند ، اول روز از قبعه بر آمده بد همان شکوه و تجسس بربیک فرسخی حصار دارالخلافه ، فلت رفعت و خورشید کلاه گردید ، لیکن هشت ماه کامل آن خیمه ها خالی در آن صحرا ایستاده رو بد لپتگی آوردند و سوای فراشان و چندی از برق انداز^۲ که جهت حر است آن اسباب مقرر گردیده بودند ، دیگر احدی در آن مکان قدم نزول نگذاشت .

هرگاه اخبار استیلای شاهنشاه متواتر بند آهنگ سراسر شهر می گردید ، ارکان دولت و اعیان سلطنت درون دولت خانه معلی مجتمع گردیده در همه تدبیر بر تخته گفتگو با هم می افکندند ، آخر کار هنگامه مشهورت در حصار و مقبول تمامی اهل مجلس می گشت بنای کار گذاشته ، معاودت بحدود حصار خویش می آوردند و باز بطلان معصحت دیروورد را حدود نشان می دادند و باز بد تازکی محفل آرای تدبیرات می گردیدند و این مقدمه تا روزی که در محفل اسکندر سپاه سلیمان دستکام سایه نزول بر دارالسلطنت لاهور افتاد ، بیادری زکریا خان احراری هوای کار را بدست داده بود و بعضی از اهل محفل را بد گردیده خود را بمعده شهر و توابع محومه ط از آفت داشتند و بعضی از اهل محفل در زمانی که این خبر وحشت انگیز آشوب شده و وزید و بعضی از اهل محفل که در

۱ - متن : وسوق ۲ - متن : برق انداز ۳ - متن : در آن مکان

تدبیر گردید به غیر از آنکه سرکن و پرکن از دارالخلافت برآمده بی قرارداد مشورتی رو به راه آرند دیگر مصلحتی رونمای مرآت خاطر احدی از ارکان حضور موفورالسرور نگردید. اگرچه یکی از امیران حضور را جهت آوردن برهان الملك سعادت خان نیشاپوری^۱ که از جمله نواخته و سرفراز ساخته دوران محمدشاهی بود، مرخص فرمودند چنانچه آن امیر در کمال استعجال خود را به بلده اوده کور کهپور که دارالحکومت سعادت خان برهان الملك بود رسانیده سرگرم تقاضا گردید.

از آنجا که در آن ایام برهان الملك بدعلت وقوع امراض مختلفه، تکید بر بستر ناتوانی داشت و طاقت حرکت از مقام اقامت متعذر، بنا بر آن تا چند ماه آن امیر سزاول در همان مقام مسکنت ورزیده بعد از قدری تخفیف که در آن امراض شدید روداد، برهان الملك باده هزار سوار و پانزده هزار پیاده موجودی قدم در طریق دارالخلافت گذاشته، هر روزی يك فرسج یادو فرسج از وقوع ناتوانی و ضعف مزاج می پیمود و اکثر اوقات از اشتداد مرض در منزلی چهارم مقام پنج مقام واقع می شد، بلك در بعضی منازل عرض راه يك هفته و دو هفته اقامت دست بهم می داد. آن امیر نیز بدهمعنانی برهان الملك در آمدن تعلل و تمکن می ورزید، چنانچه بعد از پنج ماه که قریب دوماه در عرض راه بد حرکت و سکون گذشت بر دارالخلافت، سایه رایت افکند^۲:

اگرچه از مقام اقامت برهان الملك که عبارت از اوده کور کهپور باشد تا دارالخلافت شاه جهان آباد دهلی بیش از يك ماهه راه که در کمال تانی و آرام توان قطع طریق مابین نمود نبود لیکن بدعلت وقوع چندین مرض مزمنه مشدده این همه توقف و تأمل رو داد و در آن ایام که سلطان محمدشاه [به] موجب تقاضای شدید امیران که متعبد صف آرائی باشهنشاه ظفر دستگاه گردیده بودند،

۱ - متن : نیشاپوری ۲ - متن : سایه رایت بر محل افکند .

لشکر کشی
برهان الملك
به شاه جهان
آباد دهلی

لاچار با دل ناخواسته و باطبع متنفر از حرکت ظل ظلیل شوکت و حشمت بر سواد
 بلدۀ کرنال که چهار منزل راه بدجانب دارالسلطنت لاهور آباد است افکند و
 شاهنشاه آسمان بارگاه که از سرحد روم نخست انتظام بخش بلاد مردخیز
 ابرر باجان، وبعد از فراغ آن ضلع روی توجه به صوب تنسیق عراق عجم و فارس
 آورده رایت توجه به صوب خراسان رفعت پیرا گردانید، و زمانی که خاطر
 متعلقۀ ممالک خراسان جمع ساختد به محاصرۀ حصار فلک شکوه کوه بنیاد توجه
 مبذول داشته، شعلدافروز کانون قتال وجدال ساختد، تا مدت یات و نیم سال
 دایره وار گرد آن نقطۀ راسخ البنیان حلقه زده در تسخیر آن کمال اهتمام داشت
 تا آنکه حسین خان نبیره میرویس^۱ افغان غزوه حاکم مستقل قندهار و بلاد توابع
 آن که از مدت هشت سال صاحب سکه و خطبۀ آن دیار بود عاجز گردیده تن
 بزبونی درداد، تا آنکه ساکنان درون حصار از حلول محاصرۀ بدجان آمده،
 دل بدموافقت شاهنشاه یث جهت گردانیدند و در روز موعود از دری که متعلق
 به اینها بود فوج نادرشاهی را داخل قلعہ گردانیده بی خبر برادر حسین خان
 مذکور رسانیده ناگهانی او را دست بسته در پیشگاه نگاه شاهنشاه برپا ایستاده
 ساختد، بعد از تشبیر تمام لشکر ظفر آثر، محبوس زندان ابدی گردانیدند،
 و زمانی که فراغ خاطر از تنظیم و تنسیق آن بلاد دست داد | بد | موجب اغوائی
 ساکنان غزنوی و کابل علم آفتاب پرچم به صوب مسالمت مذکور فکات پیوسته گردانیدند
 در کمال آسانی بی ممانعت و مزاحمت مسخر ساختند رایت استیلا بدوستان دارالسلطنت
 لاهور در اهتزاز آمد، چنانچه بعد صبح از سرحد این بلاد مسخره گردانیدند
 توسن فلک تازرا بد مقابله و مقاتله شب یاز هندوستان خود شجر آمده اند و در آن
 روز سیوم که هر دو لشکر مجازی هند یکسر ادقبات ارباب اجال را آسمان سینه
 گردانیده، در انتظار صف آرایی بودند، ساکام برهان المذات سعادت جان
 ۱ - حسین برادر محمود و فرزند میرویس است.

سرکوبی
 حسین خان
 افغان حاکم
 قندهار

حرکت نادر
 به صوب
 لاهور

دارالخلافت شاه جهان آباد دهلی که بیش از یک شب در بلده مذکور اقامت نورزیده در کمال استعجال و باجهان جهان سرعت ، چنانچه از ده هزار سوار که هم رکاب خویش داشت ، قریب دوسه هزار سوار هم عنان رسیده لوای فلک فرسای را بر ساحت صحرای قتال افکند و عساکر بی جگر هندوستان را طرفه دلگرمی و جانسردی در آن دم حاصل شد .

بد تحقیق پیوسته که یقین مردم از رسیدن سعادت خان برهان الملك بر فتح و نصرت متیقن و متحقق گردید و نوعی شادمان شدند که گویا بر شاهنشاه ظفر یافته رایت فیروزی افراخته از چگونگی نیرنگی روزگار و دورنگی لیل و نهار فارغ بال گشته اند ، از آنجا که نظر از حق سبحانه و تعالی و تقدس که جمیع کارهای عالم وابسته تقدیر اوست ، دوخته ، دیده امید بداعتضاد و امداد او گشوده ، مطمئن خاطر گردیدند ، از وقوع این اتفاق مرآت لایزال تقدیر خداوندی بر عکس شاهد تدبیر این گروه ، رونمای وقوع گشت ، چنانچه چشم دل عبرت بینان را از نمود این صورت حال کحل الجواهر بینهش بصر افزای مردم سواد نشین وادی شهرستان دیده گردید . آری هر که از خالق بر حق خویشتن رو تافتد ، وقوع استمداد و اعانت از مخلوق داشته باشد آن گم کرده طریق راستی مبتلا به چندین بازی معظم کبری^۱ گردد که مردم لشکر هند را از نزول جنود نامعدود نادرشاهی رسید و مفصل این مجمل عنقریب رقم پرداز صفحه ایجاد می گردد .

فرار برهان
الملك از
پیش نادر

از آنجا که قدری از شکوه و عظمت این ممالک وسیعه که به چهار دانگ هفت اقلیم علم شهرت را فلک رفعت ساخته^۲ نگاشتن واجب نمود ، تا بی انصافان عالم خود رانی که به کور باطنی و حروم از تماشای عالم تحقیق اند ، هنگام مطالعه این صورت حال از سواد هر سطرش ، میل در دیده خود بین خود واکشیده حسن رخسار اصل حقیقت را مشاهده نمایند . بنابراین قدری از چگونگی حالات این سرزمین فردوس آئین

۱ - متن : کبرا ۲ - متن : ساخته .

شرحی
در باره
هندوستان

که به خرمی و سرسبزی بر تمامی ربع مسکون تفوق دارد و بدولت آبادی ، هندوستان را سیاحان صاحب تحقیق ، راستی تقریر صحرای آدم گفتداند ، فی الحقیقت نسبت به هر هفت کشور آبدان تر است ، چنانچه رونده راه در هنگام سفر هر جا که سر برداشته هر گاه بدچپ و راست خود نظر نماید^۱ نگاهش گدچین گلشن آبادی می گردد و در تمامی هندوستان یک فرسنج راه بی کشت و زراعت و بی قریه و دهات یافتد نمی شود. بر عکس این عهد که عالم عالم قریهجات و قصبهات و دهات که از دوصد سال و سیصدسال روی خرابی را در خواب هم مشاهده نکرده بودند درین دوران یکسر پی سپر خرابی و دستخوش تاراج بد نوعی گردیدند آنکه که بد صد امعان نظر و با هزار غور [و] تفکر آثار^۲ آبادی از آن سرزمین معدوم الاظهار و مفقود آثار است . چنانچه از کنار دریای فریده تا سواد شهر مستقر الخلافة اکبر آباد سر بسر از طغیان^۳ افواج مرهته^۴ دکن یافتد نشس هستی آن بلدان از صفحه روزگار محو گشته و ساکنانش بدرنگی در شکنجه خزان خود پابند ، که شجر وجودشان نام ساز و برگ خرمی^۵ و شادابی را یقین کند بعد از صد سال دیگر هم بد گوش نخواهند شنید تا بدیدن حد رسد و مراتب و سعادت گجرات که ضرب المثل [و] زبانزد اهل عالم بود یعنی بد تعریف هر چه بد گجرات نکند سنج تقریر می گردیدند کمال توصیف آنند لالی گجرات است . و آن گجرات که شاه بازار مصر در مقابله پس کوجدش دکان^۶ همسایه آنجا بد گجرات ساختد و حلب در معرض رو کشیش آئینه مصطلق افیخار خود را بد گجرات بد گجرات پرداختد و آن گجرات امروز که سنه هزار و یکصد و بیجده و سترصد و بیست و ازمدهت بیست سال سابق قسمی په مال جنود آفات از استیلا بد گجرات بد گجرات

۱ - متن: نمایند ۲ - متن: آثاری ۳ - متن: طغیانی ۴ - مرهته، این کلمه به صورت مرتهه، مرتیه و مراته نیز بکار برده شده است از اقوام ساکن دکن هستند . مؤلف و جغرافیای هند ، ۵ - متن: خورمی ۶ - متن: دوکان .

که ساکنان دوصد ساله و سیصد ساله آن شهر و تمامی توابع و لواحق دست از سرخانمان قدیم برداشته قدم در وادی غربت گذاشته و محل اقامت خود از ترس آن غارتگران بی باک بربیک ماهه راه و دو ماهه راه قرار داده، آری، مظلومان معدوم القدرت و ستم رسیدگان مفقودالطاقة به غیر از آن که ترك سکنای^۱ وطن اختیار نموده قدم فرسای طریق بی خانمانی گشته، خود را به مأمنی رسانند، دست تلاش و ترددشان به دامن تسکین و پنجه تمناى جمعیت خاطرشان به گریبان شخص آسایش نمی رسد. لمصنفه :

چه کند عاجز مسکین بدجز از ترك وطن

چون کند ظالم بی باک ستم بر ضعفا

غیر حق منتقمی نیست دگر در عالم

که به داد غربا وارسد از عدل بجا

وممالك^۲ صحت مسالك بنگالا که از چندین قرن ماضیه، و فراوان سال، نقش پای بیگانه بر خاک نمناک آن سرزمین نبسته بود مگر در این چند سال پیش که افواج مرهته دکن از راه ترکتاز دریای شور عمان، بعد قطع طریق بلاد چهارگنبد که بر ساحل دریای مذکور آباد است و تمامی صحرای مشرقی و مغربی و شمالی آن^۳ نوعی از اشجار پر خار درختان صحرائی بی شمار کثرت پذیرفته که تردد پیاده به غیر از صعوبت کلی متعذر است تا به سوار چه رسد ! آن اولاد یا جوج و مأجوج که در حقشان صاحبان عالم تحقیق چنین فرموده اند : « نمیرد یکی تا نزاید هزار » این گروه مرهته دکن هم این حکم دارد که به هر طرف رایت توجه می افرازند کم از هشتاد هزار سوار و صد هزار نمی باشند. به این قرار چندین افواج به هر طرفی از اطراف بلاد متعلقه هندوستان بعد از انقضای موسم برسات و مفقودی باران و صاف شدن راهها از گل و لای

۱ - متن : مسکنت ۲ - بعد از ممالك (و) اضافه در متن آمده است ۳ - متن : او

و کمی آبخارهای مابین منازل منتشر می کردند، چنانچه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری از راه مذکور بعد از طی منازل و قطع مراحل سراز گریبان سرزمین ملك گنگ که عبارت از بلاد جکتات اوريسه^۱ باشد، بر آورده دست بدتاراج قراء و قصبات عرض راه دراز ساخته، خود را بد بلدة مخصوص آباد که حاکم نشین دوماهه راه کامل ممالک بنگالاست رسانیده سراقات اقامت بر افراختند. اگرچه در نخستین محاربه، غلبه غنیم لئیم رایت تموق بر افراشت، چنانچه تا مدت چهار پنج ماه در آن سرزمین رحل سکونت^۲ افکنده بدتاراج گرد و جوانب آن ضلع، نشاط افزای خاطر می گردیدند و عیب وردی خان مهابت جنگ ناظم الملك نخست بد جنگ صف جرأت آزمای تیغ انتقام گردید، لیکن از کثرت آن فئه^۳ یاغید پی بد اصل کار برده از میدان رو بد سپر آورد و نوعی مداخل و مخارج شهر را از آلات و ادوات توپخانه استحکام بخشید که مجال عبور آن منافذ، معدوم الوقوع گشت و تا مدت چندین ماه اکثر^۴ اوقات بد مقابله و گاهگاهی بد مقاتله گذشت و بعد از آن که طرفین طاقت و توانائی خود را بد رأی العین مشاهده نمودند | تن بد صلح در دادند چنانچه مهابت جکت قبول ادای مبلغ کلی نموده در چند روز بد وصول رسانید | تن | آن غارتگر از جهان خراب کن، بعد از تحصیل زر، رو بد صوب اوطان خود آوردند. بد تحفه پیوسته که قریب دو سه هزار شتر از اطراف آن مسافت بد دست آورده بودند بر از زر نقد بمعده دوسه و چند فیل و هزاران گاو پر بار، بجز زر و جواهر اجناس نفیسه که بد از زر و گوهر توان گفت نبود و از عالم سده مسدود بر سر اسبان خود زر نقد بار کرده، خود پیاده قطع چنین طبعی که بد در دسترس حصول چنین دولت باد آورد، بر خود گوارا و سهیل بد داشتند رو بد اوردند.

۱ - متن: ادویسه ۲ - متن: مسکنت ۳ - متن: فیه ۴ - متن: اللئی ۵ - متن: خودها .

از نقد و جنس آنقدرها به وطن خود رسانیدند که در هیچ عصری از اعصار آن مقدار مال در خیالشان نگذشته بود که به دستشان افتاد .

از آنجا که در مرتبه نخستین از تاراج يك ضلع که بیش از چند ده و پنج و شش بلده مختصر، از دست اندازشان به تاراج رفت ، تمام بلاد مشرقی و مغربی و شمالی بنگالا از آفات آن بقیه افواج جنکری محفوظ و مصون مانده بود ، در سال آینده باز سرداران مجتمع گشته از همان راه رو به آن ممالک زرخیز بی شور و شر آوردند ، از آنجا که بار اول ناگهان نزول این ستمگران دراز دست ، دست داده بود مهابت جنگ بی دست و پا گردیده به حکمت عملی خود را نگاهداشت به همان مثل که : افعی گزیده می رمد از شکل ریسمان ، در این سال قبل، آمدن آن گروه انبوه نوعی استعداد حرب و تزک سپاه به عرصه ظهور آورد که آن بی باکان قوی قدرت را یارای آن نماند که دست تصرف و ید قدرت به تاراج بلاد توانند گشود ، لاچار به هر قدر زری که مهابت جنگ بر آنها مقرر نمود راضی گردیدند ، لیکن مهابت جنگ تا دو سه ماه آنها را به وعده امروز و فردا فریب داده روزی که وعده ادای مبلغ مذکور مقرر بود ، تمامی سرداران ، آن غارت پیشگان را جهت بعضی مشورت ضروری طلب داشته هنگام رخصت بدمجرد آنکه قدم از سرادقات مهابت جنگ بیرون گذاشتند یکسر، سر بر باد فنا در داده ، تمامی سرداران بی سر گردیدند و افواج متعلقه آن مقتولان از نمود این صورت حال دست و پا گم کرده به غیر از آنکه سر به صحرای آوارگی برزنند فلاح حالشان متصور نگشت .

از وقوع این اتفاق ، نادم و پشیمان روی ادبار به جانب ممالک خویش که سد ماهد و دوماهد راه از متعلقه بلاد دکن بود آوردند و به هزار خرابی و پریشانی ، جانی مفت بدر بردند و مهابت جنگ بعد از قتل بیست سردار ذوی الاقدار مصدع احوال لشکر آنها که مانند مور و ملخ از تعداد و شمار

افزون بودند نگریدید، چنانچه آنها به خاطر جمع رو بدراه اوطان خود^۱ آوردند. باقی باید دید که سال آینده مقدمه مذکوره به کدام رنگ در گلشن وقوع گل خواهد کرد.

و آنچه از تواریخ معتبره هندوستان بدوقوع پیوسته، از این عالم جلو فرمای محفل تحریر و تقریر است که چهار دانگ دیولاخ سواد اعظم هندوستان جنت بنیان، مقام و محل حکومت چندین رای^۲ و راجه کثیر الحشم صاحب خزاین بوده، و این معنی مقرر است که اقلیم هند از چندین کان زر و جواهر تفوق بر اقلیم سبعت دارد، و زری که از محصولات زراعت این سرزمین به حصول می پیوندد از قید تحریر هندسددانان رقوم سنج و حشت خرام است و هر مشت خاکش با زر خالص همسری پیام، و آنقدر زر که هر سال داخل خزاین سلاطین هندوستان می گردد نذقیصر روم و نذ شاه ایران و نذ خان توران و نذ خاقان خت^۳ و نذ مالک مصر و نذ نجاشی حبش و نذ امام یمن و نذ شریف مکه و نذ خبیفه مغرب که طلای عمل کیمیا در آن سرزمین معمول است و کمتر کسی از ساکنان آن بلاد فسحت^۴ بنیاد از علم کیمیا سازی مجرب خواهد بود، و از بسیاری از مقیمان مغرب زمین این عمل را دست فرسود خورش دارند، لیکن زر بود که خرج مایحتاج نمی سازند، حاصل هندوستان را هر که در جواب هم مساجد نکرده اند چنانچه هر کف خاک مزروع این سرزمین حاصل زر مسکه بود سالی دوبار داخل خزانه ملوک می شود و افواج و اشک در این مساله مزروع مسالک از پنج شش ات سوار افزون، چنانچه هر کس صد هزار سوار در مالزمان شهریاری و توابع امیران پنج هزاری و هفت هزاری که در حین سحر از سر کار پادشاه می یابند نوکر نگاه می دارند، و سواد ای آن بعد از قطع چهار

۱ - متن : خطا

۲ - متن : داد

۳ - متن : خودها

۴ - متن : فسحت

فرسنگ و پنج فرسنگ راه فوجدار علیحده^۱ که بعضی از آنها صاحب پانصد سوار و چارصد سوار می باشد و بعضی از فوجداران بلده بزرگ صاحب دوهزار و چهار هزار سوار مسند آرای ایوان حکومت است و ناظران چهارده صوبه متعلقه هندوستان که بعضی از آنها مالک پنجاه هزار سوار و بعضی چهل هزار و بعضی سی هزار و بعضی بیست و بعضی ده و بعضی پنج هزار سوارند سوای شش صوبه ملک دکن که امروز در تصرف نواب نظام الملک آصف جاه بمعه دیگر بلاد متعلقه راجهای موفور الحشم که در قبضه اختیار آن والا دودمان است به یکتائی رایت استیلای آن بلاد بر افراخته، تمامی گردنکشان خودسر را نوعی پابسته سلسله اطاعت خویش گردانیده که در معرض خودکامی و طغیان خیالی یکسر بی دست و پا اند و امروز از کنار دریای شور که عبارت از سرحد جزیره پیکو و سرانندیب است تا کنار دریای نریده که فیما بین چهار ماهه راه مقرر است به تنهایی فرمان فرمای سروری و سرداری است و از فضل الهی تمامی بلاد متعلقه او آباد و ساکنان آن ضلع محفوظ و مصون از آفات روزگار و ارزانی غله در آن سرزمین به حد کمال و در این مدت سی سال که علم تسخیر آن ممالک را آصف جاه مذکور خورشید رفعت ساخته هرگز حادثه خشک سال در آن دیار حادث نگشته و متوطنان آن^۲ همه از صغیر تا کبیر و از اعلی تا ادنی بی تشویش خاطر با دل جمع اوقات عزیز خویش بسر می برند. بر خلاف ساکنان هندوستان که به مجرد آمدن ستاره سپیل و کمی آب های عرض راه جان در قالب این ستم دیدگان آفت رسیده حکم سیماب پیدا می کند و در انتظار آفات رنگارنگ چشم جهان بینشان حیرت پرست انظار می باشد. فی الواقع کسانی که هر سال یکسر پامال جنود غارت و دست فرسود عساکر تاراج می گردیده اند^۳ چگونه تسکین خاطر و جمعیت دل نصیب آنها خواهد بود و این همه افواج بحرامواج از متعلقه عساکر سلطانی است سوای

۱ - متن : علیحده ۲ - متن : او ۳ - متن : می گردیده باشند.

سپاه رانا و رای^۱ و راجها که زمین داران متعلقه هندوستان اند، سوای ممالک دکن و بنگالا که قریب دوصدهزار که به عبارات اهل هند دو لک نامند، زیادہ می باشد چنانچه نزدیک بدیک لک سوار در سرکار رانا که سرآمد تمامی زمین داران بلاد هند و دکن و بنگالا است موجودی هم رکاب آنها فرمان پذیر احکام اند و بعد از رانا زمین دار بلده جوده پور و میرتدکه ملقب بد راتهور اند کم از هفتاد و هشتاد هزار سوار جنگی که در تمامی اقوام راجیوتید بد شجاعت و جہالت مشہور آفاقند و دیگر راجد اپنروسا نکانیر که قبل از این در سندھ حال که هزار و یکصد و پنجاه [و] شش هجری است در ماه ربیع الثانی بمقر اصلی خویش رو آورد.

اگر چه اسم قدیمش بجی سنگد علم اشتہار بر افراختد، لیکن محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی عادل، کفر کاد بت شکن بتخانہ سوز، لفظ سوائی را بر نام قدیمش افزوده، چنانچه بجی سنگد سوائی زباتر د آفاق بود و در عہد فریح سیری بد خطاب ادھراج یعنی راجد قدیم و سردار تمامی راجہب مخاطب گردانید و عظمت و شوکت آن کافر مسند و بی باک خود سر پنجائی رسیدہ بود کہ تمام راجہب پنجادہ هزار سوار ملازم رکاب کفر اتساب او می بودند و قریب یکادہ دست اندر حاکم نشین کہ بعضی حکام آن مکانات پانصد سوار و چہارصد سوار مدام وجود می داشتند و سوای وقت کار موافق آن مہم، سیام [و] نوک می گرفتند سعادت ساری از راجها کد آنها را کشتد بلاد متعلقہ مقتولان را بدتلف و حدود آوردند، راجہب طغیان و تیغ بی باکی را بر افراختد بلا خوف باز بر سر سطہ بی باکی و جسارت نریدہ کہ مابین هندوستان و دکن، سرحد از زمان قدیم مانع سیرت شدہ احدی و قوت قدرت و ند ضعیف الاستعداد را بدجا گذاشت و ہمسرا اسلحت، بی سرو پا راجہب دھکرای وادی ممالک عدم گردانید و بدقتی در موضع وسیع آنها حیدر و بازش را

۱ - متن : راد .

کارفرمای عرصه وقوع نمود که اثری از آن برگشته بختان معدوم الاقبال بمعنای اولاد خویش واقربا در جلوه گاه وجود موجود نماند، وهمه را یکقلم نقش هستی از صفحه روزگار حاکم گردید و گروه مرهته دکن به اغوای آن جهنم سرشت از آب نریده گذشته قدم نخست به ملک مالوه که حکومت آن بلاد تعلق به ذات او داشت گذاشته، دستخوش تاراج گردانیدند، و سال آینده مطابق راهنمایی آن مدلل ذال^۱ بعد از تاراج و غارت، بر بعضی از قصبات آن ضلع نایبان خود [را] نشانیده رو به صوب اوطان خود^۲ آوردند، و نایبان راجه ادھراج به موجب^۳ اشاره آقای خویش بی جنگ و جدل مکانات اقامت خود را به گروه مرهته وا گذاشته پای فرار به صوب بلاد خویش گذاشتند و در سال سیوم نایب سوائی راجه مذکور که در شهر اوجین می نشست مطابق مزاج شناسی سردار خویشتن بدون جنگ زرگری به مجرد استماع نزول آن ملاعین از آب نریده، ترک اقامت دارالحکومت خویش نموده قبل از آنکه آن غارتگران نزدیک شهر خیمه ورود برافرازند آن^۴ همت باخته با تمامی سپاه متعینه دست از آب آبرو شسته روی غیرت^۵ از مشاهده حمیت راجپوتیه بر تافته، راه وطن پیش گرفت و تمامی بلاد مالوه که قریب بیست روزه راه تواند بود به تصرف آن ملعونان وا گذاشت، چنانچه تا امروز که قریب هجده سال گذشته، در قید تسخیر آنهاست و به همین دستور سال دیگر خود را تا بلده نرور و قلعه کوه بنیاد فلک رفعت کوالیر که بر چهار منزلی مستقر الملك اکبر آباد آگره است رسانیده آنچه از ناطق و صامت یافتند مال موروثی آبابی خود بیقین دانسته متصرف شدند و بر هیچ متنفسی چه هنود و چه اهل اسلام کارفرمای ترحم نگردیده^۵ جهانی را به گدائی محتاج ساختند و بعد از انقضای دو سه سال که

۱ - احتمالا : مزل ضال ۲ - متن : خودها ۳ - متن : موجب .

۴ - متن : که آن ۵ - متن افتادگی دارد و جمله چنین است « کارفرمای ترحم

..... و برضعیف نگردیده .»

هر سال موافق معمول در موسم سیر و شکار خویش دست غارت و تاراج تا دو منزلی
 و سه منزلی مستقر الممالک اکبر آباد دراز ساخته ، عملی که در دیگر بلاد
 متصرفه خویش بدفعل آورده بودند، در این مکانات نیز مستمر گردانیدند، چنانچه
 ساکنان آن سرزمین یکدست بی سر و پا گردیده غنی و فقیر یکدست ، دست
 به گدائی بر آورده ، همدست یکدیگر گردیدند و دست از سر خانمان قدیم
 برداشته ، در کمال بی سرو سامانی دشت نورد وادی غربت گشته با جهان جهان
 بی نوائی نوای طلب را دستمایه اظهار احوال خویشتن ساختند .

از وقوع این اتفاق شهریار فراغت شعار کم آزار که فدای وجود مروت و مروت
 را روا نداشته تا بدقتل و قمع جنود نامعدود بشری که فدای وجود جهانی در آن
 وابسته ، چگونه طبع والای مروت پسند دردمند سراپا فضل و احسان اجازت
 بخشد . آری ایزد تعالی و تقدس خاطر غاصر شهریاری | را | بدحدی مهربان
 بر بنی نوع انسان که در حقیقت بدایع و دایع خالق کریم اند ، ساختند که اگر
 احدی بدقتل جمعی کارفرمای تیغ بی باکی گردد و در پیشگاه شریعت غر
 به اثبات پیوندد و وارثان مقتولان در بازخواست خون های ناحق کمال تاکید
 داشتند باشند ، پادشاه ترحم دستگاه بدقتل آن یکتای عرصه ستم ایجاد می نماید
 فرمان نداده و نمی دهد و نخواهد داد . لیکن از وقوع کمال شوخی افواج دکن
 مزاج و هجاج صاحب تخت و تاج نوعی بر آشفت که سر ادوات ایهت و احاطت در
 بیرون شیر دار الخلافه فلان پیوند گردانیده بداستیصال آن حیدر مسالین در اوردند
 رایت عزیزت بدصوب مستقر الممالک اکبر آباد آفتاب شعاع دادند و بعد از آن |
 مقام در سواد بلده فرید آباد خیمه گاه برپا کردند و چندی در آنجا ماندند
 شاه جهان آباد دهلی آباد است پرتو افکند . پس از انقضای چند روز مجدداً
 از آن مقام حرکت فرموده ، بر ترفیق فریاد و سحر افسانه ای

۱ - متن: جهالی

دوسه هفته جهت تشخیص راه که از کدام طریق قطع منازل و طی مراحل باید فرمود ، تمکن واقع شد . آخر کار مطابق مصلحت دید امیران صواب اندیش و ارکان دولت خیریت کیش ترك مسلك شاهراه نموده از دریای جمنه که در ایام سابق از قدیم طوفان خروش اشتهار بجون بود عبور فرموده ، علم حشمت و شوکت در آن روی آب مرتفع گشت و تا دو هفته جهت سرانجام بعضی اسباب ضروری اقامت در آن طرف دریا واقع شد . آخر کار دولت خواهان سلطنت عظمی باز رو از آن طرف بر تافتند معاودت این طرف دریا بدراه شارع قدیم آوردند . در این ضمن وزارت پناه اعتمادالدوله قمرالدین خان چین بهادر نصرت جنگ بن محمد امین خان بهادر اعتمادالدوله وزیر اعظم از مافی الضمیر سلطان خاقان نشان قیصرشان اطلاع پذیرفته به عرض والا رسانید که سرانجام مهمی تا از ما غلامان تواند انجام پذیرفت ذات ملکی صفات حضرت شاه را مناسب دولت و ناموس کبرای سلطنت نیست . در این صورت اولی^۱ و انسب آن است که این غلام فدویت کیش را مأمور گوشمال آن گروه بدانند سازند . قضا را شهریار فراغت شعار آسایش اندیش که در انتظار چنین لطیفه غیبی چشم بدراه داشت همان ساعت بدستار خاص که در آن ساعت برفرق مبارک شرف اندوز افتخار بود سرفراز فرموده رخصت نهضت به صوب محل اقامت غنیم لثیم ارزانی فرمود . و روز سیم خود به دولت و اقبال راه پیما گردیده سرادق اقامت دیوان اعلی را مهبط انوار تجلی گردانید . و بعد از تمکن ساعتی عنان توسن فلك خرام را به صوب بازگشت گردانیده ، داخل دولت خانه معلی گشت ، چنانچه روز دیگر وزارت پناه شوکت دستگاہ قدم به راه نوردی و کوه پیمائی گذاشته بعد از قطع منازل متعارف زمانی که سایه نزول برفرق سواد مستقر الممالک اکبر آباد افکند از آنجا که غنیم لثیم از اخبار توجه وزیر اعظم به استیصال آنها از مقام

اقامت خویشتن که در جوار مستقر الممالک اکبر آباد مقرر نموده بودند حرکت به صوب اوطن خود آوردند. لیکن از بسیاری اسباب و اموال تاراجی از بس که گرانبار بودند، در طی طریق طویله اهمال می ورزیدند اعتماد الدوله چین بهادر از این خبر اسباب زیادتى را بمعنه مردم حرم سرا در مستقر الممالک گذاشته جریده توجه به یلغار مبذول داشت، لیکن آن غارتگران جهان خراب کن از تعاقب وزیر مختصر تدبیر معتدل شمشیر مطاع گشتند، ظروف^۱ مس را که از اهل اسلام به دست آورده بودند^۲ فی روپیه چهار آثار و سد آثار در عرض راه به دست ساکنان بلاد متفرقه که از چند سال^۳ پیش از جمله رعایا و مطیعان آنها بودند بسعه دیگر اشیای تاراجی به قیمت سبیل فروختند، خود را سبک بار گردانیدند و در قطع طریق طویله کار فرمای استعجال گشتند، از تشویش مقابله و مجادله مطمئن خاطر گردیدند.

به تحقیق پیوسته که اعتماد الدوله با سپاه مغولید^۴ که هم رتب خویش داشت، وقتی که هشت منزل از اکبر آباد به طرف ممالک مالو که از هزاران سال آباد است منزل گزیدند منبیهان اخبار در شان متواتر خبر نزدیکی غنیمتیم که در دست کرده شیطان رجیم اند نقاب تشکات از رخساره شاهد یقین بر افکند و در و در دیگر اعتماد الدوله بدغمزم رزم سوار سمند اقبال گردیدند رو به تهمینه آن مفسدان آورد و در آن ساعت که خود را به مقام اقامت دوشینند آن ملائین رسد حسوسان صداقت کفتار به عرض آن سردار ذوی الاقدار رسانیدند که آن گزیر و آن چهار فرسخی این مکان را بت اقامت بر افراخته منزل گردیدند و آن روز سپاه اعتماد الدوله بدعت قطع راه طویله بی وقت رسد که در راه بودند جرأت حرکت از آن مکان متعذر دانسد حسد که تسکین بر افراخته و در دیگر بعد از طلوع طلایعه سحر غریبت تعاقب را مضموم گردانیدند و بت تعاقب تبع

۱ - متن : ظروف ۲ - متن : آورده بود ۳ - متن : مغلیه .

ساختند . وزمانی که به آن مقام که محل اقامت دیروزه آنها بود علم نزول را آسمان رفعت گردانیدند مخبران تجسس شعارخبر آن گروه بدکردار که بریک منزلی از عساکر وزارت دستگاه پیش می رفتند رسانیدند . قضارا به همین دستور وقتی که سد چهار منزل راه پیموده شد بدناگاه در عرض راه فرمان طلب پادشاهی با کمال تأکید طلب ، شرف نزول افکند اعتمادالدوله نزول فرمان را در حق خویش فوزی عظیم و دولتی معظم بدیقین دانسته از همان مکان که فرمان طلب رسید بعد از مطالعه ، عنان معاودت به صوب بازگشت گردانیده ، در کمال استعجال خود را بد حضور موفورالسرور رسانیده ، شرف اندوز ملازمت والا گردید .

قضارا سال آینده وقتی که اخبار نزول آن ملاعین بر چهار فرسخی شهر مستقر الممالک اکبر آباد گوش آشوب ارکان سلطنت گشت مظفر خان برادر خرد اعیانی امیرالامرا صمصام الدوله خان دوران منظور جنگ بخشی الممالک متعهد دفع آن بد بختان گردیده از پیشگاه حضور رخصت نهضت یافت .

بد تحقیق پیوسته و بد رأی العین مشاهده نموده شد که مظفر خان در آن روز بدیک تندی و تلخی از قلعه مبارک که محل اقامت شهر یاری است برآمده راه نورد وادی سرادقات خویش ، که در بیرون شهر برپا ساخته بودند ، گردید که تماشا ئیان آن صورت حال بد یقین دانستند که این امیر غضب اظهار تصویر که عقده چین ابرویش در هیچ حالی نمی گشود و مدام بدهیئت غضب آلود جلوه فرمای عرصه نمود می گردید ، چنانچه ملازمان مقرب الحضرت او جرأت عرض مقدمات مرجوعه یکایک نداشتند ، خصوص در آن روز که از پیشگاه حضور سلطانی چهره افروز غضب سوار سمند برق خرام گردیده رو به جانب پیش خانه خویش که در سواد دار الخلافه بر افراختد بود آورد که بد صد دلایل بدیهه ظاهری ۱ - متن : خورد .

شاهد این معنی بند نقاب از چهره خود می گشود یعنی بداین شکل و شمایل و به این سرعت رفتار بد غیر از آنکه سران سپاه غنیم رحیم را پامال جنود افواج خویش گرداند دست از برق خرامی نخواهد برداشت و یقین حاصل که در دوسه روز راه طویله دو هفته را با کمال استعجال پیموده تیغ آزمای فرق آن گردنکشان خود سر خواهد گردید لیکن برعکس اوضاع و اطوار روز نخستین داخل پیش خانه خویش تا مدت یک ماه نوعی اقامت سنج کوی تغافل بود که منبیهان خبر کوچ آن ظلم پیشگان غریب آزار بد جانب بلاد خویش آوردند از استماع این اخبار بهجت آثار در کمال تانی و تمکین رو بد راه مقدمه مرجوعه آورد و زمانی که خیمه گاه نزول در سواد مستقر الممالک اکبر آباد بر افراخت غنیم سید بخت تیره اقبال از کریوه دشوار گذار کتل بلده فرود که بر هشتاد منزلی اکبر آباد واقع شده گذشته بود بداین نوع کمر تعاقب آن برق تازان باد خرام بسته قطع طریق و طی اراضی می نمود . و روزی که یث منزل بیشتر از آن مکان که وزیر اعظم اعتماد الدوله [بد] موجب نزول فرمان شهریاری و طغرائی غزای تجداری برگشته رو از تعاقب بر تافتد راه پیمای طریق دار الخلافه گردیده بود . بداین دعوی که یک منزل بیشتر از وزارت پناه علم سبقت بر افراخته شد جهت اشپار عالم افتخار کفایت است . بداین خیال زایت بازگشت بدصوب دار الخلافه رهگرای گردانید و روزی که شرف اندوز ملازمت شهریاری گردید مستخدمه مذکوره زبازرد اظهار نمود که تلاش و سعی بنده در قلع و قمع آن مارد در جهنم سرشت بدحذی کرسی شین انجمن و فروع گردید که در وقت مسافرت از مکان معاودت دیوان عالی سبقت اندوز تعاقب گشت . در وقت مسافرت از غنیم غاقبت و خیم در امور تاراج بلاد دایره گردید و در سوادین مستقر گشت و در سال آینده باز وزیر متعهد و مستعدی گردانید آن گردنکشان خردسار خیره چشم گردیده بد دستوار سابق اسباب و اسوال و ایضا استوار نمودند

حمله افواج
دکن به
اکبر آباد

در اکبر آباد آگره گذاشته رو به جانب مقام اقامت آنها آورده بعد از رسیدن بلده کوالیر جاسوسان صداقت بیان ، به عرض وزارت پناه رسانیدند که مخالفان ملت ودین و معاندان ملك و دولت از شاهراه متعارف يك سو گردیده، در بلاد بنديله كهند در جوار ایرج بهاندير اقامت دارند.

از گوشزد این خبر مابقی کارخانجات رکاب را در کوالیر گذاشته جریده بد آن ضلع رایت توجه برافراخت و بعد یلغار پنج شش روز بهسروقت آن سگان پاسوختد رسیده بد جنگ صف تیغ آزمای معركة قتال گشت و بسیاری از آن بی باکان دلیر در آن روز رهگرای وادی فنا گردیدند . آخر کار هنگام نماز عصر عنان معاودت بد صوب مکان اقامت خود گردانیده بعد از نزول به منزل خویش و گذشتن يك پاس شب نوعی سبك خرام گشته تا صبح قریب بیست فرسخ راه دیگر تا سرشام قطع کرده که از تعاقب فارغ بال نشستند و روز دیگر اموال و اسباب و خزاین تاراجی را در مکانات قلب متعذرا ل عبور مستحکم ساخته ، عنان بد صوب مقابله و مقاتله وزیر اعظم معطوف داشته به يك ناگاه رسیدند . از قضا این مقدمه هنگام کوچ در عرض راه واقع شد بنا بر آن در آن روز قدری غلبه غنیم اتفاق افتاد ، اگرچه به دولت پاسداری و خبرداری اعتماد الدوله کاری نساخته تهیدست رو به منازل خود آوردند در آن روز نخست اگرچه آن بی باکان خیره سر به حدی رایت غلبه را آسمان پیوند گردانیدند که راجه به دوریه که بر میسر راه پیما بود نوعی فیل سواری او را از چهار سو در میان گرفتند که نزدیک به گرفتاری رسید . آخر کار از نمود این حالت سراپا مالالت محشر علامت ، راجه مردم خود را که در آن وقت دنبال فیل جا داشتند طعن و تهدید بلیغ نموده به این عبارت نکته سنج معنی عبرت افزائی گشت که در این ایام سرداران عساکر این جانب مردی و نام و ننگ را

۱ - متن : خودها .

جنگ افواج
دکن با
اعتماد
الدوله

فراموش کرده بی غیرتی را شعار خویش ساخته‌اند. از استماع این نوای غیرت افزا چندی از سرداران راجه مذکور با جمعی از سپاه موجودی از قفای فیل فرس تاز میدان گردیده پروانه‌سان خود را بر آن لثیمان زده، شعله‌وار، گرم‌جدل گشتند و غنیم و خیم العاقبت را از گرد و جوانب فیل پراکنده ساخته از پیش روی خویش برداشتند. در این اثنا عظیم‌الله خان بنی عم و یزئه وزیر خود را بدمدد راجه رسانیده، آن محصوران را خلاصی بخشید و آن جهنم‌سرشان عالم خراب‌ساز آخر روز از میدان نبرد رو بر تافتد بد جانب منزل خویش معاودت نمودند و طرفه‌تر از همه آنکه هر قدر افواج وزارت پناه می‌خواستند که مصدر صف آرائی گشته تیغ آزمای نبرد گردند در این مدت مقابله هرگز میسر نگشت. از این راه که بعد از فراغ قتال برگشته بر ده فرسنج یا هشت فرسنج اقامت گزین کوی آسایش می‌گردیدند و منبیهان اعتمادالدوله را یک هفته می‌بایست تا پی به سرمنزل آنها برده خبر برسانند و آن سرصر بر قدرقتار قبل از رسیدن جواسیس بدیك ناگاه فرس تاز میدان حرب می‌گشتند و تا هنگامی که خود را غالب مشاهده می‌نمودند با عالم‌عالم پایداری و استقامت کارفرمای سیف و سندان مسند آرای دیوانی اعلی رسانیدند لیکن بدغیر از قدری عهد و چند جزایر و بندوق شکسته ناکاره، واصل سرکار وزیر، نقد و جنسی نگردیدند.

وزیر بعد از آنکه بد دست آوردن آن زاغ کمان دیده | را | متعذر آمد
معدوم الوقوع دانست چندی در آن سرزمین توقف جایز دانست بعد از آنکه در
سد چهار هفته بخشی سرکار خویش مسمی به میر میرزاخان را برده و از سرزمین
من جمله ملازمان رکاب به حکومت آن سرزمین و اسیران و پناهگاه بی‌اراده
مقرر ساخت جهت مدد بخشی راجه را همچند والد ولایت بندوبست زمیندار پرکنند
که از عهد عالم‌گیر در زمره امیران حضور منسلک می‌بود و بعد از رحلت
۱ - متن : کماندیده متعذر .

مراجعت و
اوامت اعتماد
الدوله
پر که دنیا

خاقان معظم بهادرشاه و کشته شدن سلطان محمد عظیم الدین عظیم الشان بهادر که راجه مذکور در زمره هواخواهان آن جناب انتظام داشت از پیشگاه حضور سلطانی رهنورد گردیده مسند آرای اقامت وطن تامدت بیست سال می بود . در این ولا که وزارت مآب رایت نزول بر سرزمین متعلقه او برافراخت راجه رامچند بندبیله شرف اندوز هم عنانی گردید و بعد از آنکه بخشی را به بودن آن مقام مفوض گردانید راجه را نیز بهمدد او هم رکاب رفاقت ساخته، علم معاودت به صوب دارالخلافت مرتفع ساخته فیض اندوز ملازمت سلطانی گشت. لیکن بعد از چند ماه دیگر بهکونت ارارو از استماع خبر بی خبری بخشی و طلب داشتن فوجی که جهت حراست مکان و سد راه گردیدن غنیم قابوطلب مانند ساحل برکنار دریا تمکن داشت و هرگاه سپاه مخالف از آن طرف آب طوفان خروش بحراظهار می گردید آن فوج بدموج خیزی جوهر شمشیر سراعدا حباب آسا بر باد فنا می داد . در این ولا از تلاطم محیط تقدیر از کنار بحر کناره جو گردیده مانند گرداب سر در گریبان تغافل فرو برده بههم رکابی بخشی قدم از کوی احتیاط و تجسس و اکشیده مقیم کوی فراغتند. در آن روز که منہیان صداقت گفتار به اظهار ماجرای مذکور نواسنج بیان گردیده بودند بهکونت ارارو بلا تأمل از آب دریا عبور فرموده مانند بلای ناگهانی بهسروقت بخشی ، سایه تیغ و سنان نزول حوادث افکند و زمانی که بر بخشی عبور از آن دریا متحقق و متیقن گشت به همان مثل لمنصفه :

جستم از دیده سراغ دل گم گشته خویش

گریه ای کرد و نشان داد کزین آب گذشت

لاچار در آن حالت بی ترک افواج و با عدم سرانجام حرب و کمی توپخانه

که به علت دوری گاو ان عرابه کش که جهت چرا بر چهار فرسخی و پنج فرسخی

اقامت گزین وادی دوام بودند که به يك ناگاه چنین اتفاقی دست و گریبان وقت گردید . از این حالت قیامت علامت از شهر رو بدمیدان نبرد آورد .

راجهرامچندبندیله از گوش آشوبی این اخبار وحشت آثار کد بخشی سرکن و پرکن رو به میدان قتال آورده معرکه آرای عرصه تیغ آزمائی گردید . از سنوح این حادثه ناگهانی بلاتامل سوار فیل گردید و از قفای بخشی فرس تاز دشت کارزار گشت از آنجا که تقدیر قبل از رسیدن راجدرامچندبندیله کارفرمای نیرنگی گردیده بود از قفای یزدانی بدکتر محاربه افواج بخشی رو از معرکه بر تافتد يك راست قدم در وادی دارالخلافت گذاشته در هیچ مقامی از متعلقه غنیم لثیم اقامت گزین کوی آسایش نگشتند آخر کار و ما بعد کارزار بخشی نیز با دل مأیوس و با کف افسوس سرخجالت در پیش ، رو بدر راه هزیمت نهاد و زمانی که راجدرامچند صف آرای میدان سر بازی گردید اثری از سپاه وزارت پناه و نشانی از بخشی جلوه فرمای معرکه اظهار نگشت . لاجرم بد تعصب همچشم ، رو از معرکه تیغ آزمائی بر تافتن شرط مردی و غیرت ندانسته ، خود را بر صف غنیم لثیم زده نخست صف هر اول را از پیش برداشت لیکن بد علت کمی رفقای جانباز وقتی که [از] چهار سو فوج مخالف رسیده ، بر روی پرگار گرد آن نقطه شجاعت حلقه زدند لاجرم خود را از فیل امکنده ، بر روی زمین گرد از افلاک و انجم بر آورد ، آخر کار بد همان مش مشهور که از اسب و زبانزد تقریر است :

چو پروانه خود را زند بر چراغ زهد بر دل از هستی خود شسته

دست و پائی زده بی سرو پا گردید و نقد حیات مسند و از اندوه آج حیدر دقت

در داد ، سپاهش بعد از کشته گشتن سردار ، دست از کارزار و اکشته ، هفت

بدصوب فرار گذاشتند و بیکدلت چهیم سرشت باز دید ، در بلاد و معانی پادشاهی

مستولی گردیده ، دست ظلم بد تاراج متمولان شهر و قصبات دراز ساحله ، دست

جنگ راجه
رامچند
بندیله با
افواج دکن
و کشته شدن
او

آن بی‌دست و پایان‌گوی نامرادی را تہی‌دست از دستمایہ خویشتن گردانید و در مرتبہ ثانی کہ وزارت‌مآب را در بلاد بندیلہ کهند با غنیم عاقبت‌وخیم مرہتہ دکن اتفاق محاربه افتاد ، چنانچہ قبل از این رقم‌پرداز تحریر گردید و در عرض دوہفتہ سه‌چہار قتال محشراتصال تیغ‌آزمای معرکہ سرافشانی گشت و ہر مرتبہ بہ‌مقامی ازہم جدا گردیدند ، نہاین را ظفر و نہ آن را شکست ، لیکن وقوع جنگ وجدل در اختیار آن خیرہ‌سران چیرہ‌دست مقرر بود ، از این راہ کہ بعد از انفصال قتال آن گریزپایان بادرقتار ، تا خبردارشدن کہ آیا در کدام سرزمین رحل اقامت خواهند افکند قریب بیست کرورہ راہ طی کردہ آسایش‌گزین منزل می‌گشتند و قبل از آنکہ جواسیس اخبار ، تعیین مکان آن بی‌خانمانان صحرانورد معروض جناب وزارت‌مآب نمایند کہ ، آن شغالان آہوخصال خود را در عرض راہ ہنگام کوچ بہ یک ناگاہ از چارسو رسیدہ کارفرمای معرکہ آرائی می‌گشتند. از وقوع این حالت پیش از آنکہ غارتگران دست بہ تاراج احدی دراز سازند اعتمادالدولہ و دیگرامیران ہم‌رکاب موافق تدبیر وزیر خجستہ تخمیر ، نوعی بنگاہ را در میان گرفتہ برگرد و جوانب اسباب واموال افواج حلقہ بستہ و در پیش‌روی سپاہ آلات توپخانہ مانند جزایر و بندوق ورہکلہ و توپہای خرد^۱ و بزرگ تعبہ کردہ از اول منزل تا آخر منزل بدہمین طریق قطع مسالک بوطی طریق مہالک می‌فرمود و از ہر طرفی کہ آن برگشتہ بختان فرس تاز میدان اظہار می‌گردیدند تیزدستان توپخانہ ، بہممانعت افکندن بآن و رہکلہ‌ها و جزایر نمی‌گذاشتند کہ قدم فراتر نہادہ دستبردی نمایند و از ہر طرفی کہ ارادہ دخول می‌نمودند بہ ضرب آتش افروزی توپخانہ رعدخروش برق‌آہنگ ، شرار تفرقہ در خرمن جمعیت آن ملعونان می‌افکندند و زمانی چندین نبرد بہ ہمین عنوان صف‌آرای میدان وقوع

۱ - متن : خورد .

گردید بر آن گروه شقاوت سرشت، متیقن و متحقق گشت که بیهوده سر به باد
 فنادادن است لاچار دست از کارزار واکشیده رو به صوب اوطان خود آوردند و
 اسباب و اموال که اندوخته زمان ماقبل محاربه وزیر بود به خاطر جمع در بلاد
 عرض راه فروخته در کمال تانی و آهستگی طی راه نموده در بعضی منزل دو
 مقام و چهار مقام کنان می رفتند و تا جائی که قدم آنها رسیده، باج و خراج
 خویش بر زمه ساکنان آن مکان مقرر نموده، یکی از برهمنان خود را بد طریق
 حکومت جهت تحصیل زر مقرر می خویش گذاشته، خود بدکن می رفتند و
 سال آینده باز معاودت بدهمان سرزمین نموده، دست بد تاخت و تراج دیگر
 بلاد که در سال گذشته قدم در آن مکان نگذاشته بودند در ایام حال
 نخست بد غارت پرداخته بعد از حصول اسباب و اموال و زر نقد که از عالم تعدی
 خویش متصرف می گردیدند هنگام مراجعت حاکمی از جانب خویش در آن
 سرزمین گذاشته، عنان بازگشت بد طرف دیگر معطوف می داشتند و افواج
 پادشاهی هر گاه جهت گوشمال آنها از حضور مأمور می گردید هنگام مقابله
 و مقاتله در فکر نگاه داشتن خویش سعی بلیغ می نمودند تا بد خیال استیصال آنها
 کوجرات و کرایارای گوشمال بد هزار تلاش چند وزیر و چند امیر بد غیر از محافظت
 ذات خود طاقت زیاده از این معدوم الاستعداد می شمردند بد عکس دوران
 عالم گیری که صد سوار پادشاهی بر هزار سوار غنیمت را بیت غنیمت بر می افراختند
 و هرگز چنین رو نمی داد که هزار سوار مرهته دکن بر صد سوار هندوستان
 تیغ آزمای سبقت گردیده باشند و مدام این صد سوار بد عنوان نوبت بد آن فرج
 کثیره تاخته شمشیر خون ریز را از سر افشانی آن تیردیده ان سید دل سناح کبر بر
 می گردانیدند و سنان نیزه راست قامت را سرو حرامان حمدیان منفر ساخته،
 عندلیب نغمه سنج گوش نصرت صدا را بلند آهنگ نوای فتح و قیروزی می نمودند

۱ - متن: خودها.

مراجعت
 افواج دکن
 به اوطان
 خود

برعکس این عهد و زمان که هزار سوار سرکار شهریاری به مجرد نمود صد سوار مرهتہ دکن مانند خیل زاغ که از دیدن کمان پر پرواز می گشایند راه فرار پیموده به غیر از آنکه در مقابل آن زبردستان پشت دهند پای تدبیرشان قایم نمی گشت و دست همت آنها به جایی نمی رسید .

از وقوع چنین اتفاقات آن گنریز پایان هزیمت خصال الحال نوعی پا در میدان قتال قایم می سازند که در زمان سابق افواج پادشاهی می نمودند .

باز خامه عنبرین شامد به سر سخن آمده به ترقیم مابقی احوال وزارت دستگاہ که بعد سه چهار نبرد سرسری که در عرض راه به طریق دستبرد رو می داد از این عالم جلوه فرمای عرصه اتفاق است که از روز فرار بخشی و کشته شدن راجدرا می چند بندیلد تمامی متعلقه پرکنات پادشاهی که قریب بیست لک روپید جمع [عایدات] آن می شود در قبضه اختیار به کونت ارارو بود در این ولا از خاطر عاطر وزارت پناه خواهش استردا ممالک مذکور و استیصال آن خیردسر خودرأی سر برزد . از این جهت گد بر چهار پنج منزلی آن سرزمین رایت نزول مرتفع ساخته نبرد آزمای معرکه افواج دکن گشته بود از آنجا که بعضی موانع سد راه این عزیمت که در عالم غیرت و حمیت مقدم بر جمیع امور واجبی بود گردید چنانکه از همان مکان لوای فلك فرسای معاودت را در اهتزاز آورده فیض اندوز ملازمت مجلای سلطانی گشت و از قضای سبحانی و اقتضای گردش آسمانی در این مرتبه امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله بخشی الممالک که به منصب هشت هزار سوار در دو اسبه و سه اسبه افتخار اندوز زمره امیران حضور و دور بود و در دودمان بابری به غیر از ابوالحسن آصف جاه ولد ارشد خواجه غیاث اعتماد الدوله که در ابتدای عهد حضرت اعلی شهاب الدین محمد سلطان خرم شاه جهان پادشاه غازی عادل صاحب قران ثانی به منصب

۱ - متن : امورات .

هشت هزاری مفوض گشت و بعد از آنکه بمعنه هر سه سلطان والا عنوان یعنی فرزندان صاحبقران ثانی و دیگر سلاطین مقیده در اکبر آباد شرف اندوز دولت ملازمت گردید بد منصب نه هزاری نه هزار سوار سه اسبه و چهار اسبه بر اخوان و اقران شرف فضیلت اندوخت و سوای او دیگری بد این منصب سرافرازی نیافته مگر نظام الملك آصف جاه و امیر الامرا خان دوران که این دو امیر گردون سریر بد منصب هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه امتیاز داشتند .

در يك روز وزارت پناه و امیر الامرا هم عنان یکدیگر از حضور موفور السرور رخصت تنبیه افواج دکن که درایت شوخی و بی باکی را فدای ارتجاع ساخته عالمی را پامال حوادث رنگارنگ ، در این مدت چند سال بی خوف و هراس نموده ، علم تفوق بر افراشته بودند ، یافتند ، رایت نبضت بر افراختند ، و بعد از هم عنانی سد منزل راه امیر الامرا رو بد صوب او ملتان فریق راجپوتیه آورد و وزارت مآب فرس تاز طریق اکبر آباد گشت چند چرخه سرگذشت دیوان عالی اعتماد الدوله قبل از این رقم سنج صفحه ترقیم گردید و در این مقام صورت حال امیر الامرا مدار المسام تسامی سلطنت که وزیر و وکیل مطلق گوش و هوش بر احکام او داشتند می بردارد یعنی زمانی که امیر الامرای منصور جنک از هم رکابی وزیر عنان بد صوب دیگر منعطف ساخته راجپوتی وادی مدعا گشت. از آنجا که راجد جینک دهر اراج، راجه بلاد آریه و ... که در عهد فراغت مهید سلطان روشن اختر محمد شاه یک فرسخ بسطت آن ... ششصد سال دار الحکومت اجداد اوست شهری بد صوب ... شاه جهان آباد دهلی مسمی | بد | یکی مدار آباد ساخته که در ... کمی از دار الخلافه ندارد و کاتبان جمیع کتساب در آن شهر ... صنعت طراز فنون پیشه خویشند و سوای آن شهر ، پناه و سواری راجه ...

در کمال استحکام برگرد شهر مذکور برپا گردیده که باکوه دعوی همسری دارد و هر برجش که مانند گنبد هرمان مصر خیال انهدام را بر طاق بلند گذاشته از کثرت توپ و تفنگ شعله افروز کانون همسری باکره اثیر^۱ اگر گردد چراغ دعوی خود را بدصد دلیل آتش افشانی روشن می تواند نمود .

امیرالامرا بعد از قطع ده پانزده منزل راه ، وقتی که سرادقات ابهت و اجلال در سرزمین راجه ادراج کجوه آسمان رفعت گردانید ، از آنجا که راجه مذکور از دوران سلطان فرخ سیر دست گرفته و از خاک برداشته و بر افلاک رسانیده امیرالامرای حال بود و جمیع خطاهای^۲ بزرگ او در پیشگاه حضور نوعی بدحسن کردار برعکس مقدمه واجبی رونمای مرآت شاهد اظهار می گردانید که موجب نوازش تازه و سزاوار عطایای عالی می گشت و به دولت دستگیری امیرالامرا خان دوران دست قدرتش^۳ همدست ید بیضای خودکامی گردیده یکدست ، دست بسیاری از قوی دستان بسته ، دست تصرف بر بلاد متعلقه آنها دراز ساخته ، مالکان را تهی دست^۴ از دست مایه ملک و مال و اوطان گردانید . چنانچه از کنار دریای نریده تا دارالخلافت شاهجهان آباد یکسر سران ملک را ، دوش از بار سر ، سبک گردانیده سراسر بلاد و مواضع آن سرگشتگان کوی برگشته بختی را متصرت گردید و تا مدت سی و چند سال کامل بدیکتائی رایت تفوق بر جمیع اخوان و اقران رفعت پیرا و فلك پیوند گردانید و مالکان ملک را بدهر قسمی که وقت اقتضا کرد از پا آورده بنای قدیم راجگی آنها را از روی زمین بر کند و احدی از وارثان بلاد مذکوره را جلوه فرمای عرصه شهود و نمود نگذاشت و سوای مواضع و قراء^۵ زمین داران خرد و بزرگ یکصد و بیست موضع حاکم نشین ملک پادشاهی که هر موضعی از آن حاکمی

حرکت
امیرالامراء
به سرزمین
راجه
ادراج

۱ - متن : اسیر ۲ - متن : خطای ۳ - متن : دست قدرش .

۴ - متن : قریه جات ۵ - متن : خورد .

جداگانه داشت به یکباره به تصرف خویش درآورد . زمین داران ستم رسیده و حکام تظلم دیده تا مدتی فریاد الغیث را گوش آشوب امیران حضور گردانیدند لیکن احدی گوش به حرف آنها نداشته مرهم تسلی بردل مجروحشان نگذاشت . آخر کار مایوس گشته ناامید و حرمان اندوز ازپا نشستند و دست از دامان توقع واکشیدند و بعضی از زمین داران که از شکنجه عقوبت و کمند ستم پیوند او مانند آهو از دام جسته خود را به حضور رسانیده بعد از تلاش و تردد فوق طاقت ، وقتی که دانستند که به علت جانب داری امیرالامرا در این عهد بد کام دل نخواهند رسید و یارای برگشتن و رو بدوطن آوردن از بیم هلاک که در خاطرشان از آن سفاک بی باک به یقین نقش کالحجر^۲ گردیده بود نداشتند اقامت گزین دارالخلافه گردیده ، ایمن از بودن حضور می بودند ، آخر کار بدهمداستانی امیرالامرا شبی مردم ادھراج بی خبر بد سروقتش رسیده ، آن سایدنشین ظل یزدانی [را] که بد دولت بودن حضور معدلت گنجور مطمئن خاطر از تشویش کید اعدا می بود ، یکباره پاردپاره کرده ، بی تعرض متعرضان و بی تشویش بازپرس محاسبان ، رو بد مقام خویش آوردند و بعضی را در روز روشن بد درون حرم سرای آن مظلوم ، قدم فرسای کوی طلب گشته ، ناگاه آن مقیم کوی بی خبری را تاخبردار شدن بی خبر از اخبار حیات مستعار گردانیدند .

از این قبیل چندی از راجدهای بی خاندان که سرزمین متعشقه آنها در تصرف خویش داشت بد این نوع خاطر خود را از تشویش هستی آنها فارغ گردانیدند و این همه بد دولت حمایت امیرالامرا بدوقوع انجامید و دیگر آنکه در سال بیست سال خاندنشین گردیده ، هرگز از وطن رو بدمازندران نرفتند و در مکرر بد تماشای جنک فیلان که از مدت ششصد سال معسول سالانین تحت تسلیم بوده و دیگری یارای این شوخی و جرأت چنین نداشت و راجت مدکسور

۱ - متن : نخواهیم ۲ - متن : کل حجر .

می پرداخت. و اگر چه منہیان به عرض والای شہریاری می رسانیدند لیکن از جانب داری امیرالامرا جمیع اداهای ہم سری او را یکسر به تغافل بسر برده ، ناکرده می انگاشت و هرگز حرف باز پرس و سخن عتاب آمیز بلند آہنگ قانون اظهار نمی گشت. در این ولاکہ امیرالامرا قدم در سرحد سرزمین وطن او گذاشت قدری راہ از مقام اقامت خویشتن از عالم استقبال توجہ مبذول داشته بعد از ملاقات ہمدیگر امیرالامرا عنان اختیار خود را در این سفر بہ دست آن کافر مشدد متعصب دادہ خود را در جمیع امور معذور داشت. و ہر گاہ از آن منزل کوچ فرمودہ قدم فراتر نہاد بسیاری از راجہہای بلاد راجپوتیہ خود را بدمالزمت امیرالامرا رسانیدہ بہ امید فلاح حال بہ ہم رکابی رهنورد وادی رفاقت و بہ ہم عنانی جادہ پیمای کوی موافقت گشتند .

از کهن سالان جہان دیدہ بہ تحقیق پیوستہ کہ امیرالامرا خان دوران با کثرت احشامی از پیشگاہ حضور علم عزیمت استیصال کردہ ، مرہتہ دکن را آسمان نورد گردانید کہ در زمان قدیم محی الدین عالم گیر و بعد از آن خاقان معظم بہادرشاه علیدارحمہ و در این عہد امیرالامرا بہ شوکتی و ابہتی رایت نہضت برافراشت کہ راجہ ساہو پادشاہ تمامی ممالک دکن کہ جملہ غنیم در زمرہ ملازمان او منسلکند و موجب حکم او بہ تاخت و تاراج ہندوستان قدم فرسای وادی جہان خرابی می گردند ، از استماع اخبار نہضت امیرالامرا ، باجمعیتی کہ کویہ از بار آن گروہ بہ ستوہ آمدہ ودشت و صحرا بہ تنگ فضائی مطعون گردیدہ نوعی سراسیمہ و پریشان خاطر گردید کہ بہ ہزار دلیل بر استیصال خویش متیقن گشت . و در خاطر نظام الملک آصف جاہ کہ در صحرای خود سری بہ شکار غزال مدعا می پرداخت ، نشطی راہ یافتہ از این راہ کہ قریب ہفتاد ہشتاد ہزار سوار راجپوت بہ معہ چندین راجہہای صاحب حشمت و سوای آن نزدیک بدچہل ہزار سوار اہل اسلام در رکابش از دارالخلافہ بر آمدہ

جنگ مجدد
امیرالامرا
با افواج
مرہتہ دکن

مستعد جان فشانی و تیغ آزمای سرافشانی بودند که بدناگاه تمامی امور^۱ آن مهم [را] موقوف بر صوابدید راجه ادھراج وا گذاشت. چنانچه مطابق وانمود او امیرالامرا بدعمل می آورد و تخلف از فرموده او بدصدق تمام کافر ماجرائی می شمرد.

از وقوع این اتفاق لشکر اسلام غیر التیام با جمعیت تمام عرق انفعال برجین آورده، روز و شب از تغافل سردار و مدار کار بر سر گروه کفار چون مار هر نفس بر خویش می پیچیدند و چاره کار بدجز صبر و تحمل نمی دانستند. لیکن در این مدت که راجه ادھراج زشت کردار همدست موافقت و همپای موافقت بود هر چه از عالم تدبیر انجمن آرای وقوع گشت بدجز خفت امیرالامرا و بی اعتباری سلطنت و سبک وانمودن اسلام مدعی دیگر رونمای آئینه ضمیر صغیر و کبیر نبود و مفصل این مجمل از این عالم جلوه فرمای عرصه وقوع گردیده که نامکنند دره در هیچ مکانی افواج دکن صف آرای میدان انبار نگردید، مگر بعد از عبور دره مذکور بد نمود آمد. لیکن بد تحقیق پیوسته که نخست از مرهتد دکن چهار هزار سوار از دریای بریده گذشته فاس تار میدان نمود گردید، و از کنار دریای بریده از هر بلده ای و دهی دو سوار و چهار سوار کمر رفاقت آن ملعونان بستد بد تمنای اموال غارت، هم نشان رفیقان می گشتند تا آنکه نزدیک بد هشت هزار سوار که چهار هزار اصل و چهار هزار سلاح مجتمع گردیده بدین ناگاه از موضع شهر یونندی دو سده منزل راه بی سار گشتند که غبار اظهار آن خیره سران چیره دست کحل بینش در دست داشتند و از فرج سلطانی کشید. گویند که بد مجرد نمود آن فوج قهرمان بد حسب بعضی امیرالامرا خان دوران، بیست و یک حصه می نمود. بد از اقبال لشکر و تاسان اردو جهت استیصال و پایمال ساحل آن سارکشان کشتن داشت ایکن راجه

۱ - متن : امورات ۲ - متن : ارازل .

ادهراج بدرنگی از انهدام بنای وجود شقاوت آمود آن گروه قلیل ترسانید که نگاه گرم بر روی آنها مژه در دیده زندگانی خویش شکستن است. یعنی کشتن و دستگیر نمودن اینها چندان کاری نیست لیکن فردا که به طلب انتقام خون قوم خویش زیاده از مور و ملخ رو بداین وادی آورند کدام والاحشم عالی سرانجام امروز در عرصه شهود رونمای مرآت نمود است که از عهده کارزار آن فریق گم کرده طریق تواند برآمد.

هرچند سرداران عساکر پادشاهی از حمیت اسلام و غیرت دین، چندان نکته سنج بزم مشورت گشتند که از نواب ایمائی و از ما تیغ آزمای معرکه سرافشانی گشتن، وان شاء الله تعالی و تقدس در کمتر زمانی و مختصر مدتی تامنهای دکن که ساحل دریای عمان است در حوزه^۱ تصرف ملازمان عالی درآمده جمیع گردنکشان آن ضلع سر نخوت برپای کمترین متوسلان^۲ این آستان نهاده باد غرور از بروت بیرون خواهند نمود و از اخبار نهضت جنود ظفر آمود، زلزله بیم و هراس در بنای خاطر ادنی و اعلی افتاده، چنانچه خواب راحت از چشم، و تسکین دل از طبایع سردار و توابع^۳ آن سرزمین رمیده و طایر هوش و طاقت نوعی پر پرواز گشاده که بجز شاخسار هوای عالم بی چارگی آشیان ساز اقامت نمی گردد و جهت فنای هستی این ممت ناکس که به صد خیرگی و بی باکی، موجب اغوای راجه ادهراج که به ظاهر در اظهار دوستی و هواخواهی جلوه فرمای محفل نمود است و در باطن به سرانجام اسباب دشمنی تمام و کمال سرگرم تلاش و تردد اقامت گزین کوی پایداری اند اگر به کمترین ملازم سرکار امر عالی به نفاذ پیوند، در یک نفس بد فشار گلو حبس نفس آنها می تواند نمود و بعد از فنای وجود نامسعود مردود این گروه سنگ تفرقه بر شیشه خانه مابقی افواج گران سنگ دکن افتاده، نوعی پریشان و مضطرب آهنگ ساز تفرقه خواهد گردانید که تا

۱- متن : حوضه ۲ - متن : متوسلان ۳- متن : تابع .

قیامت سلسله بند محبس عدم خواهند بود و آنچه راجه‌دھراج از عالم مشورت نکته‌پرداز عبارت دیوان دغل است ، بر آن عمل نمودن دیده و دانسته ابواب خسران دو عالم بر روی خود گشودن است و آبروی دین و دولت بر خاک مذلت ریختن ، و خود را به بی‌غیرتی و انمودن ، و سراسر مطعون خلق به بی‌حمیتی گردیدن ، و درحقیقت مصلحت‌سنجی راجه مذکور بالاتردد آبی است در تداکاه پنهان ، پا گذاشتن همان ویک نیزه آب از سرگذشتن همان ، اعتماد بر دوستی اونمودن ، بدست خود شمشیر بدست قاتل خویش دادن است .

هر قدر رفیقان صاحب‌غرض از این عالم عبارت پیرای معانی فدویت گردیدند از آنجا که امیرالامرا قول راجه‌درا گفتار افلاطون و تدبیرش را زیاده از صواب دید ارسطو می‌دانست و حدیث دولت خواهان را محض واهی و لاطائل شمرده ، بر اقوال دوستان صداقت اظهار عمل نمود و آنچه آن کافر مردود فرمود به صدق تمام سمعاً و طاعتاً را کافرهای وقوع گردانید ، چنانچه روز اول که آن ملعونان کفر مشرب ، صف آرای میدان نبرد گردیدند، از این طرف مغلان کلاهپوش که قبل از نادرشاه به هم‌عنانی علی‌مردان خان شده بود نخست بدعنوان رسالت از پیش شاهنشاه ظفر دستکاه به والاحجاب سلطان روشن‌حشر محمدشاه فیض‌اندوز ملازمت گردید و بعد از او، محمدعلی خان قلی‌آقاسی ولد اصلان خان قلی‌آقاسی نیز بطریق سفارت به هندوستان آمد و بعد از آن در بندر تپتهدبهدر و دیعت حیات مستعار سپرد و قریب به صد روز در آنجا اقامت از هم‌عنانی آن مرد و ایلی اقامت‌گزین بلاد هندوستان گردید و در آنجا قریب سیصد سوار در سر کار امیرالامرا منسلک بودند که در آن روز، دوباره تکرار شده است .

۱ - متن : اصلان ۲ - بعد از این کلمه عبارت : و در سر کار امیرالامرا منسلک بودند که در آن روز، دوباره تکرار شده است .

گردیده خود را بر آن فئه کثیره زده ، تیغ آزمای فرق مخالفان گشتند . از آن جمله يك تن از آن چهارسوار سر درپی بد، جلوی برباد فنا داده مابقی سدسوار دو سر غنیم لئیم عاقبت وخیم را از تن زشت پیکر آنها جدا کرده ، با کمال چستی و چالاکی خود را به صف جنود خویش رسانیدند و در همان روز يك سوار دیگر از بابت غنیم بدمعه اسب، زنده دستگیر افواج اسلام گشت . لیکن موجب پیغام راجه، آن اسیر عساکر اسلام را به اعزاز تمام رخصت انصراف به سوی خیمه گاه خویش داده ، و او جانی به دولت مربی گری راجه ، مفت بدر برده و مطابق وانمود آن مشفق کفار و رضای آن زشت کردار آن هر سه سوار کلا پوش که خود را بر افواج اعدا زده از میان ده هزار سوار، دوسر سرکشان بریده، به امید آفرین و تحسین آورده ، نذر سم سمند آقای خویش ساخته بودند مورد عتاب و مستوجب خطاب گردیدند .

از نمود این ماجرا بعضی سرداران لشکر اسلام کباب خام سوز آتش غیرت و حمیت گشتند لیکن امیر الامرا به قسمی تابع احکام راجه گردیده بود و به صریح می دانست که از وقوع این امور شیعه، دست از سر نام و ننگ برداشتن و شرم و غیرت مردی را الوداع گفتن است . از آنجا که عنان توسن اختیار در کف آن غدار داده خود را در جمیع امور بی اختیار مطلق داشت و آن بی انصاف هرگز نظر بر خفت و بدنامی او نکرده در تمام هندوستان به بی جرأتی و بی جگری تشهیر نمود و امیر الامرا از اول روز ملاقات تا هنگام معاودت هیچ امری از پیش خویش نافذ نگردانید و خود را تمام و کمال پیش کش راجه ساخته هر فعل قبیح که از او در ظاهر و باطن سر بر می زد امیر الامرا همه را به تن بر می داشت و هرگز پی بداصل کار او نبرده آن شقی مخالف را دوستدار يك رنگ خود می شمرد . لیکن آن بدبخت جهنم سرشت مطلق پاس آبروی چنین یار وفادار

۱ - متن : افعال .

به کار نداشت و هر چه کرد سبب رسوائی و علت بدنامی او گردید و اصل حقیقت آن است که غنیم از بیم افواج بحرامواج اسلام، جرأت گذشتن از آب نبرده نداشت، لیکن مطابق طلب راجه که متعهد آبرو و نقد زندگی آنها گشته، بحدی خیره سر و چیره دست گردانید که آن ضلالت کیشان^۱ گریزپا با وجود آنکه عشر عشر از لشکر اسلام نبودند، به مقابل سرادق ابیت برافراخته به صد شوخی و بی باکی متصدی طلب چهارم حصه محصول تمامی هندوستان گردیدند و آخر کار مدار صلح بر این معنی صورت انجام پذیرفت که مبلغ بیست و پنج لک روپید هر سال از خزانه عامره شهرباری بدسرداران آن گروه می رسیده باشد. لیکن باجی راد^۲ رأس و رئیس فریق مرهتد با وجود آنکه از قوم برهمن بود^۳ جرأت آزمای هم نبردی با جنود نامعدود سلطان انجم حشم گشت و مدام رایت تفوق بر جمیع امیران و ارکان سلطنت برافراشته و احدی از سرداران حضور شهرباری را وجودی کالعدم^۴ می پنداشت و فی الحقیقت قیاس^۵ آن برهمن راه تحقیق می برد از این جهت که هر گاه بد جای زنگ تیغ دو دم را بدیک روئی حمایل افکنند شمشیر جرأت امیران پادشاهی یب قم زنگ بسته قدم از کوچه تنگ غلاف بیرون نکذاشت و از آب نبرده تا کنار سواد دارالخلافت شاهجهان آباد دهلی که در معنی دو ماهد راه است جمیع راجه و رانادراد و دیگر ساکنان صاحب استعداد عرض راه تمام سیر مزاحمت جهان جهان عجز و نیاز در پیشش افکنده قبول اوامر و نواهی آن برهمن را جپوت خصال نمودند. چنانکه^۶ راجه ادهر اج چنگد با وجود جهان برهمن هزار سوار موجودی که مدام در رکاب او حاضر می بودند و در این سوار مدام

- ۱ - متن : ذلالت کیشان ۲ - بعد از این اسم «که» زائدی در متن آورده شده است.
- ۳ - در اینجا بعد از فعل «بود» فعل وصفی «گردیده» نیز آمده است که اضافه است
- ۴ - متن : کل العدم ۵ - متن : قیاس ۶ - متن : چنانچه .

استعداد توپخانه او به جایی رسیده بود که به آن ساز و سرانجام اگر قصد محاربه قیصر و خاقان می نمود استبعادی^۱ نداشت. با این همه ساز و برگ قتال، ابواب مصالحت گشوده از مدت ده دوازده سال هر سال مبلغ پانزده ، بیست لک روپیه از خزانه عامره شهر یاری ، به وطن خود ، به معرفت امیرالامرا از عالم نهانی طلب داشته آنچه به خاطرش می رسید به مامی رام سردار مرهته دکن می داد و مابقی زر مذکور [را] خود متصرف می گشت. و زمانی که دوازده سال به این منوال گذشت و مقدمه مسطور استمرار پذیرفت به همان مثل که چاشت خور بتر از میراث خور^۲ گفته اند در این ولا که امیرالامرای خان دوران متعهد قتال و جدال آنها گشته با شوکتی و حشمتی که از حساب و کتاب افزون بود و از قیاس و تخمین^۳ بیرون از آنجا که بردوستی راجه منافق خصال اعتماد نموده سر رشته اختیار خویش را در کف او نهاده بر اقوال صواب اتصال هواخواهان معتمد یک سر پشت داده ، روی قبول به سخن مخالفانه راجه آورد تا آنکه بعد از قیل و قال فراوان بنای صلح بر این وجه رونمود که چهل لک روپیه در وجد مواجب سی هزار سوار فوج مرهته هر سال از سرکار سلطانی به آنها تنخواه می شده باشد و آن فوج خود را در احکام پادشاهی مطیع و منقاد ساختند بدهر کاری که مأمور گردند به جان و دل کوشیده تغافل و تهاون نورزند و چنان مقرر گردید که باجی راد به مععه دیگر سرداران موجودی بزم آرای هم کلامی با امیرالامرا گردیده سخن مصالحت را بی وجود میانجی روبرو در میان آورده رایت مراجعت بدصوب اوطان خود برافرازند .

به این قرار روزی که وعده ملاقات رونمای مرآت تحقیق گردیده بود امیرالامرا در تمام روز از دم صبح تا سرشام در انتظار آن گروه مغرور منکر بسر برده بعد از گذشتن یک پاس شب ، از ملاقات آنها ناامیدی دست داد چنانچه

۱- متن: ابعادی ۲- منظور چشته خور بتر از میراث خور است ۳- متن: تخمیناً.

صلح
باجی راد با
امیرالامرا

روز دویم با وجود قرب جوار که مقابل یکدیگر سرادق نزول برافراخته بودند آخر روز به ملاقات امیرالامرا توجه مبذول داشته ، چهار سردار که در زمره ملازمان باجی راد [در] دیوان اعلائی راجه ساهو منسلک بودند از جانب باجی راد جهت استحکام بنای مصالحت رو به سرادقات امیرالامرا آوردند . وقتی که چهار سردار معتبر مصاحب خان دوران از فریق هنود رفته از عالم گروگان در خانه آنها نشستند آن زمان بی خوف و هراس سوار گردیده به خیمه گاه امیرالامرا به معرفت راجه دهر اج جلوه فرمای محفل اتحاد گردیدند و هر وعده که فیما بین ایجاب و قبول پذیرفتند بود . در این صحبت از تقریر زبانی رقم سنج صحیف تحریر گشت و قضا را چند روز که ایام صلح و صلاح بود سه چهار هزار سوار غنیم بد تاخت و تاراج بلاد پادشاهی فرس تاز عرصه غارت گشتند . از این خبر صداقت اثر راجه دهر اج موافق مصالحت دید خویش از امیرالامرا بد همدلی ملازمان پادشاهی که در آن روز در زمره متعینه او مقرر گشته بودند روی توجه بد صوب وطن خویش آورد . قضا را روزی که بر دو فرس سنجی پادشاهی که در تمام هندوستان بدسیر حاصلی زبانه خلاق بود خیمه گاه ابهت برافراخته بود که پنهان منہیان راست گفتار خبر تاراج آن شهر کثیر الشہر زرخیز آوردند ، راجه مددگار مطلق گوش بد اخبار این مقدمه نداشته سخن جواسیس معتبر را حیوان فراموش انگاشت و روز دیگر عنان توسل عربست را از آن طرف مدد صرف ساختد با کمال استعجال راییت توجه بد صوب وطن نمود کرد پید و ان زمان بی باک نوعی مطابق اغوای راجه در تاراج آن صوب معذور بود و در آن وقت گشتند که خاندهای بسیاری از انقبای را | جهت اسیر کردن در آن رسانیدند خصوص خانده قاضی آن مقام که از چندین پشت مستدارانی ایوان شریعت بود بد اشتہار تمول خشت خشت اسیر کرده باد فنا دادند و آن

۱ - متن : دیوان اعلائی راجه ۲ - متن : مضموری .

در آن وقت
سازیدند

پیر منحنی را در شکنجه تویخ و تعزیر^۱ کشیده هر خفتی که مقدور طاقت آن ملعونان جهنم سرشت بود جلوه فرمای دارالمظالم بی ایضاح گردانیدند و یک خانه مفلوک از دستخوش تاراج آن ستمگران محفوظ نماند و زمانی که سه چهار روز به خاطر جمع اقامت گزین آن مکان گردیده پی سپر غارت و دستخوش تاراج نمودند و هنگامی که این معنی متیقن آن مردودان گشت که الحال هیچ احدی در این بلده آباد سلامت از دستبرد آنان^۲ نمانده و به روز سیاهی گرفتار گشته که نان شبینه آنها به جز قرص ماه پیدا نیست .

بعد از تحقیق این ماجرا دست از خرابی آن شهر واکشیده قدم بدصوب مقام اقامت خویش که محاذی سرادقات امیرالامرا فلك رفعت گردانیده بودند گذاشتند و راجه لعین از دوفرسنجی آن مکان غارت زده که هنوز جنود خرابی بر آن موضع نتاخته بود به تغافل گذشتن دلیل رضای آن کافر مشدد به وضوح می پیوندد ، خصوص در آن روز آتش افروز، که چهل هزار سوار موجودی بد هم رکابی او فرس تاز میدان رفاقت بودند ، سرسری از سر آن سرزمین گذشته رو بدوطن خویش آورد و فوج اسلام که امیرالامرا بدرفاقت راجه مقهور مردود ، مقرر نموده بود به موجب اظهار راجه خرج سه چهار روزه برداشته بودند و در این ولا که ده دوازده روز گذشت و جنود سلطانی جهت قوت هر روزه کمال تصدیع کشیدند سرداران اهل اسلام مکرر به عرض راجه صورت تهیدستی خویشتن را نقش بند جراید اظهار گردانیدند و هنگامی که این ماجرا به تکرار انجامید و بد غیر از تغافل جوایی از راجه مذکور مسموع آنها نگشت لاچار چندی از سرداران فریق احدی و خاص جوکی و خاص جلو و دیگر فرقه های^۳ معتبر پادشاهی مجتمع گردیده با راجه نکته سنج انجمن بیان

۱ - متن : تعزیر ۲ - متن : میان ۳ - در متن : قبل از «فرقه های» حرف
که ، آمده است .

گشتند چنانچه فیما بین سخنهای پست و بلند زبانزد تقریر گردید . آخر کار بر زبان راجه گذشت که جهت خرج کمال تصدیع روداده پیش سردار خود رفتند ظاهر سازند و اگر شش ماه دیگر در این مقام اقامت گزین کوی احتیاج خواهند بود يك دام کسی به شما نمی دهد . و از مراجعت بهترامری^۱ جهت فلاح حال شمایان متصور نیست، بعد از گوش آشوبی این سخن بعضی از سرداران قریب دو سه هزار سوار از عساکر راجه با خشونت و سخت گوئی تمام جدا گردیده جاده پیمای وادی مراجعت به جانب خیمه گاه خویش کد در لشکر امیرالامرا برپا بود گشتند . از آنجا کد با راجه بدرستی سلوک مخالفان در میان آورده بودند موجب اغوای آن دشمن اسلام فوج گران سنگ غنیم در عرض راه سدّ طریق آن بیچارگان کوی بی خبری گردید ، و با وجود آنکه مخالفان به چندین درجه مضاعف فوج اسلام صفا آرای معرکه قتل گردیده بودند لیکن به قوت دین متین نوعی تیغ تیز را کوب افروز دیده آن سیدبختان تیره روز گردانیدند که کاری نساخته هنگام شام عنان انصراف به صوب مقام اقامت خویش آوردند . از آنجا کد قرب مقام بدوطن راجه داشت از این خبر کدورت ثمر شباشب فوجی بزرگ با عالم عالم اسباب تو بخاند ، هنگام سحر رسیده آن خوف زدگان عرصه جدال را قوی دل ساخته رو بد میدان معرکه آرائی آوردند .

در این روز تیراندازخان سردار بسیاری از فریق احدی غیرت و شجاعت حمیت اسلام را کار فرموده نوعی پا را در آن میدان جان ستان هسر سد اسکندر گردانید که دوست و دشمن بر تیغ و بازو و پردلی و صاحب جگری او نغمه سنج قانون تحسین و بلند آهنگ ساز آفرین گردیدند لیکن از دم صبح تا جلوه فرمائی لعبت شام ظلام دستبردی نمود کد بد بیضای شجاعت از لطف

۱ - متن : اموری .

کشته شدن
تیرانداز
خان

دستش شعشه افروز دیده اعدا گردید . از آنجا که قلت رفقا و کثرت فوج مخالف در آن روز از حساب افزون بود تیراندازخان وقتی که از رفیقان کم کسی را پا برجای جانبازی مشاهده نمود و امداد اعداء هر نفس در افزایش بدرای العین دیده ، دست از آب حیات مردانه شسته پا را قائم گردانید تا آنکه نقد زندگی را بدتاراج عساکر نیستی در داده مردانه روی توجه به صوب عالم عدم آورد و سرخرو پیش خالق و خلق خود را وانمود . و سوای او بسیاری از سرداران^۱ در آن روز حسرت اندوز بی کسانه بر خاک هلاک افتادند که کسی به سر وقتشان توجه مبذول نداشته به کفن و دفن آنها نپرداخت و مفت بدعلت اغوای راجه قریب پانصد تن به این خواری و خفت جاده پیمای وادی عدم گردیدند و قریب پانصد تن از تنگی عرصه کارزار خود را پیاده ساخته پلنگ پا از آن معرکه جانی مفت بدر بردند . و بسیاری را اسب و سلاح^۲ و لباس که در بر داشتند از دست رفته عریان و تهیدست گدائی کنان بعضی زخمی و بعضی صحیح و سالم ، خود را به خانه خویش رسانیدند و آنها که رو به لشکر امیرالامرا آورده عرض احوال خود را در جناب آن امیر زنگ بسته شمشیر ، معروض داشتند . لیکن جهت رضای خاطر راجه ظلم کیش آن بیچارگان تاراج گردیده را در معرض عتاب و خطاب مستوجب گوناگون گناه ، و سزاوار انواع جرایم گردانیده حکم اخراج آن بی خانمانان ستم کشیده از لشکر خویش فرمود و بعد از آنکه آن ظلم دیدگان^۳ در پیشگاه سلطنت خود را به حالتی که گدایان در بدر بر آنها تفوق داشتند رسانیده صورت احوال خویش را آینده وار شاهد اظهار گردانیدند ، شهریار دوران محمدشاه روشن اختر [فرمود] که جمیع کسانی که مصدر پرخاش باراجه ادهراج گشته معرکه آرای

۱ - متن : هر سرداران ۲ - متن : سلاح ۳ - متن : تظلم دیدگان .

افواج غنیم گردیده اند يك قلم بر طرف و اسمشان از دفتر خانه پادشاهی محو سازند .

و بعد از تحریر سرگذشت ملازمان سلطانی به نگارش صورت حال مصالحه امیرالامرای خان دوران با غنیم عاقبت و خیم می پردازد که آن هر چهار سردار که از جمله ملازمان باجی راد ، ملازم راجدساهو ، بعد از ملاقات امیرالامرا و استقرار مواعید طرفین ، عنان معاودت بدخیمدگاد خویش معطوف داشته حقیقت صلح معروض باجی راد گردانیدند دیگر موجب وانمود راجدادهراج سند مبلغ مواجب سی هزار سوار مرهتد از سر کار پادشاهی و سند حکومت بلاد مالود که از چندین سال متعلق بد راجدادهراج بود و غنیم مطابق اغوا و راهنمایی او متصرف گشته در این ولا بد نام باجی راد ، سردار افواج مرهتد مرقوم نموده هر دو سند را بد معرفت راجد مذکور پیش باجی راد ارسال داشت ، اگر چه غنیم محتاج سند امیرالامرا نبود و از راد خود سری از پنج شش سال [پیش] ، تمام ممالک مالود بمعده دیگر بلاد قرب جوار با کمال استیلا در قبضه تسخیر خویش داشت و بر هر بلده جداگانه حاکمی از جانب خویش نشانیده محصول آن مواضع را که قبل از این در سر کار پادشاهی داخل می شد از روز تسخیر تا امروز که خود متصرف می شود الحال صاحب سند گردیده روز دیگر کوچ نموده بد تاراج بلادی که تا این زمان دست قدرت آن گریز پایان بد دامان قرب وجوار آن ضلع نرسیده بود بعد از وقوع صلح بی خوف و بیم و هراس علم ابهت را فلک ارتفاع ساختد بعد از تاراج سران مواضع نیز از طرف خویش حاکم نصب فرمود و بعد از افراج مقدمه مذکورده امیرالامرا بد خاطر جمع سرادقات معاودت را بد جانب دار الخلافه همسر فلک قمری گردانید . لیکن امیرالامرا بدیقین می دانست که راجدادهراج در پرده لعبت دغل می بازو ومدعای او بدغیر از بی اعتمادی سلطنت و اشیاء بی حوصلی

مصالحه
امیرالامرا
با غنیم

ارکان حضور دیگر ماجرا رونمای مرآت شاهد اظهار نمی‌گردد .
از آنجا که بر اتحاد راجه کمال اعتماد و بر دولت خواهی او وثوق کلی
داشت و به تحقیق می‌دانست که او به غیر از دغل و مکارگی فعلی دیگر بعمل
نخواهد آورد ، می‌دید و یارای دم زدن نداشت . لیکن رفقای امیرالامرا چه
از زمرة امیران و چه از سلك ملازمان عمده خانگی از غیرت این صلح
به زور که از جانب مدعیان تمام غرور و سرکشی و با وجود صلح هر روزی
به تاراج يك طرفی علم عزیمت را مرتفع ساخته ، از صامت و ناطق اثری در آن
آبادی نمی‌گذاشتند ، و امیرالامرا این همه خرابی ملك را به دیده ظاهرین
می‌دید و می‌شنید و از بیم آزردهی راجه ادهرج یارای ممانعت با وجود کمال
قوت و جهان جهان قدرت نداشت . اگرچه راجه ابهی سنگه زمیندار جودهپور
میرتهد سردار قوم رانهور که باسی هزار سوار در آن ایام بدهم رکابی امیرالامرا
دشت نورد کوی رفاقت بود مکرر به عرض رسانید که این احقر بی‌استدعای
مدد و اعتضاد افواج پادشاهی به نیروی بازوی خویش مطابق حکم عالی
بداستصال این گروه فتنه‌انگیز آشوب‌افکن می‌پردازد و متعهد انهدام بنای
هستی این گروه انبوه می‌گردد امیرالامرا از استماع این ماجرا به جواب دور
از صواب مبادرت نموده می‌فرمود که ما را از وقوع شوخی این خیره‌سران
بدتغافل بسر بردن مصلحتی است عالی و سرسری از سر این چیره‌دستان عالم
خراب‌کن به تأمل‌گذشتن دلیل مقدمه عمده باید شمرد . از این جهت به مدارا
ومواسا مقابل سلوک ناهموار ایشان^۱ سلوک می‌فرمائیم تا این گروه انبوه برگشته
شکوه از سر جهان آشوبی در گذشته ترك خرابی بلاد و آزار عباد نمایند . از
این جواب بعضی از نوکران خانگی که راه عرضی در خدمت آن امیر داشتند
بالاتحاشی به عرض رسانیدند که قبل از اینکه نواب اقامت‌گزین دارالخلافه

تقاضای راجه
ابهی سنگه

۱ - متن : او شان .

بودند این قدر جرأت آزمای بی باکی نمی گردیدند ، الحال که فیض اندوز ملازمت عالی گردیده اند قدم جسارت پیش گذاشته دست بیداد بدتراج بلاد و آزار عباد نوعی دراز ساختند که بلاشک از ظلم این یا جوج طینتان بنی نوع انسان شاید که در این ممالک پابرجا نتواند بود . از این راه که هر سال پایمال لگدکوب این سیددلان بی ترحم گردیده ، اندوخته عمرها بر باد فنا برداده ، محتاج لب نانی می گردند و آن هم بعد از ماهی اگر مانند هلال از دور رونمای اوج اظهار گردد ، باهمدیگر به مبارکباد لب گشوده ، بدهمان رؤیت فقط دلی شاد می نمایند ! در این صورت اقامت آنها در مقام خویشتن به کدام دلیل وبرهان تصور توان نمود و یقین حاصل است که هرگاه در پیشگاه نگاه نواب نامدار بدتاخت و تاراج قرب و جوار خیمه گاه می پردازند و شبیر ساینپر را که بد دولت بسیاری محصول از جمله بلاد معظمه می شمارند در این وقت که خود بد دولت و اقبال نواب عالی جناب در قرب آن مکان سر ادوات ابهت واجلال را افلاک رفعت ساختند باشند آن بدذاتان خیردسر نوعی بدتراج آن ضلع آتش افروز بیدادی گردیدند که خاک آن مواضع را بر باد داده بنایش بد آب رسانیدند و راجد اهراج بر دوسه فرسخی آن مکان خیمه گاه تزلزل بر افراشته با فوجی که جنود غنیم لئیم دهیان^۱ آن فوج نبوده مطاق کوش بد فریاد مظلومان ستم رسیده نداشتند بدتغافل پرداخت ، و سر بیخ ملک پادشاهی را بدتغافرت داده ، خجالتی نمایان باز گذاشت و وای از آن روز که نواب برومی ترحم بد صوب دارالخلافت خواهند آورد این دون نهادان^۲ دیو حصان دل بد دولت و قرار نگردیده از پس پشت چه قیامت ها که بدفعل نخواهند آورد !

یقین حاصل است که از قفا زده دست از سر دنیال این فوج نخواهند برداشت . از این جهت که این چاشت خوران^۳ از چندین سال کوش بر اواز

۱- متن : ده بکر ۲- متن : دو نهادان ۳- دجه ۴- شود بد اواز ۵- نماند ۶- نماند ۷- نماند

راجهٔ مقهور دارند و موافق راهنمایی او بعمل آورده‌اند و می‌آرند ، و آنچه در این مدت از تدبیرات عالی راجه جلوه‌فرمای عالم اظهار گردیده به غیر از خفت اهل اسلام و بی‌اعتباری سلطنت و انفعال اندوزی ارکان دولت در پیشگاه نگاه اهل بصیرت ماحصل دیگر متمشی نگشت . از این قبیل گفتگوی فراوان هواخواهان آبروطلب زبانتزد تقریر گردانیدند لیکن امیرالامرا همه را بدتن برداشته ، باطن خود را به هواداری راجه بحدی محو داشت که نه بر خرابی ملك و نه بر تصدیع خلائق و نه بر زبونی سلطنت و آبروی خویش نظر تأمل فرمود آخر کار بدمجرد کوچ نمودن آن امیر از آن مکان همان حرف و حکایت ناصحان عاقبت بین به وقوع آمد . چنانچه بلادی که قبل از این دست تصرف آنها به آن سرزمین نرسیده بود در این ولا بعد از مصالحه به خاطر جمع در تسخیر آن مواضع کوشیدند .

لمصنفه :

چو سردار نامرد باشد به جنگ	کند کار روباه جنگی پلنگ
سپه گر بود نامدار و دلیر	وزان هر یکی همچو غرنده شیر
چو افتد به سردار مجهول کار	شود زال آن رستم نامدار
دلیری و مردی دم کارزار	چه جوئی ز سردار ناکرده کار
چو سردار باشد ز روی یقین	دلیر و بهادر به میدان کین :
دود بر صف شیر شرزه شغال	کند رستمی ها یقین پیر زال

و شهریار دوران سلطان روشن اختر محمدشاه تازمانی که امیرالامرا رهنورد وادی سفر بود مدام در روز پنجشنبه و جمعه طعام‌های لذیذ و نفیس پخته به مسجد جامع که مستحقین بسیار به دولت آثار مبارك در آن مکان متبرك بسر می‌بردند می‌فرستاد و می‌فرمود که جهت سلامتی ذات امیرالامرا دست دعا بردارند و از برای زود آمدن آن امیر نیز اشتغال می‌ورزیده باشند تا روزی

که امیرالامرا فیضاندوز ملازمت والا گردید ارسال طعام هرروز پنجشنبه و آدینه استمرار پذیرفته بود و در روز ملازمت آن همدعیش و نشاط از ضمیر منیر آفتاب تنویر پادشاه عشرت تخمیر سر برزد کند ترقیم صورت حال این بهجت و سرور مقدور نقش بندان مانی قلم و بهزاد نثرادان رنگین رقم نتواند بود .

اگرچه در این عزیمت که در مدت العمر خویش، از آن بخشی المساکت که سردار تمامی افواج بحر امواج پادشاهی بود، سراسر ناکرده کاری و ناسرداری جلوه فرمای عرصه شهود گردیده از آنجا که در مدت بیست و پنج سال ایام امارت و دارائی ومدارالمهامی خویش، حرکت مذبحی^۱ که بعمل آمد همین سفر خجالت ثمر است و سوای این مهیم بی جناب و قتل، هرگز از دارالخلافت شاهجهان آباد چند در ایام سلطنت شهید مظالم سلطان فرخ سیرین سلطان عظیم الشان فلاتون فطرت ارسطو تدبیر سلندر شمشیر، رستم ببرد و چند در این عهد بیداد مبد، قدم از آبادی بندجرا نهد و در این سفر آنچه بدلشکر نکبت اثر شهرباری رسید صدر این منجحه مخیر آن حال است، و قیاس از نهضت امیرالامرا سه چهار سال بیشتر مظفرخان برادر خرد^۲ امیرالامرا را تعهد دفع این بالای هند خراب کن آمده، تا نزدیکی بلاد سر و ج من الممالک مالود هنگام بازگشت آن مفسدان بدسوئی اوجان قدیسه خویش از هند به سوی تعاقب بدخیال خویشتن گردیده از بلاد مذکور عثمان معودت و سعادت و کمالی منصرف گردانید، چنانچه هنگام داخل شدن آن امیر مظفرخان در هند غلط یکی از طرفای این شهر تاریخی که ماده تاریخ هند و هندوستان است [است] یافتد اعداد لفظ مظفر هزار و دویست و بیست و اعداد لفظ سیرین هشتاد و پنج و فی الحقیقت این اتفاق در سنه هزار و یکصد و سی و پنج جلوه فرمای

۱ - متن : مذکور ۲ - متن : خرد

شاهد اظهارگشت^۱ و به علت تغافل امیرالامرا از استیصال گروه مرهته و دیگر مقدمات انفعال بینات ظریفان دارالخلافة قصاید غرا و غزلهای طولانی و بسیار از اشعار آبدار رنگین مضامین موزون نموده زبانه زد اشتهار گردانیدند . چنانچه در آن شهر کم کسی باشد که به زبان فارسی آشنا بوده به تقریر این اشعار بلند آهنگ ساز اظهار نگردیده و هیچ مجلسی و محفلی در آن ایام خالی از این ذکر نبود و خوش طبعان حسن معاشرت . چه نغمه های مخالف آهنگ خارج نوا که در حق امیرالامرا نکته پرداز بیان نمی ساختند ،
لمصنفه :

بہ افعال قبیح ناسزاوار	نگردد هیچ کس یارب گرفتار
هر آن کس را کند تشهیر یزدان	نخستین او شود محکوم شیطان
از او افعال چندی سر بر آرد	که رسوائیش یکسر بر سر آرد
خلایق زو شود یکباره بیزار	جهان خیزد برو از روی انکار
نماند قدر او در چشم مردم	شود صد ساله قدرش در دمی گم
هر آن کس را که حق بخشید عزت	ببیند تا دم آخر مذلت
هر آن کس را که خوار و زار سازد	دل مردم ازو بیزار سازد

و از روزی که پادشاه عهد و زمان سلطان روشن اختر محمدشاه [را] اخبار عبور آن ملاعین از دریای نر بده ، و خیمه دعوی به مقابله امیرالامرا برافراشتن مسموع [شد] اکثر ایام پنجشنبه و آدینه طعام های لذیذ نفیس پخته به آثار مبارك که در مسجد جامع موجب حکم بهادرشاه گذاشته بودند فرستاده به مساکین و مستحقین قسمت می نمود و دعای سلامتی ذات امیرالامرا

۱ - متن : پس از این مطلب دوباره چنین آورده است : « و اعداد لفظ جنگ هفتاد و سه باشد و فی الحقیقت این اتفاق در سنه هزار و یکصد و پنجاه و سه جلوه فرمای شاهد اظهارگشت » .

و به خیریت باز گردیدن استدعا می کرد و روزی که به همعنانی ابهی سنگه راجه جو دھیور میر تپه که پایتخت بلاد تارواراند مفتخر و مباهی بدملازمت پادشاهی گردید هر چند راجه ابهی سنگه خواست که حقیقت دغل بازی راجه ادھراج و وانمودن صفت شیر آن شغالان را در پیش امیر الامرا وصولت آنها در دل دیگر امیران افکندن به عرض والا رساند که امیر الامرا پیشدستی کرده به خبط دماغ و طغیان^۱ مرض ماخولیا اورا در خدمت والای شہریاری متہم گردانید و به نوعی تقریر دلپذیر خویش به برهان و دلیل دور از کار دلنشین آن صاحب تاج و تخت نمود که هر گاه راجه به اظهار آن ماجرا می پرداخت شہریار زمان بد تبسم، گرم تکلم گردیده اورا مشغول دیگر حدیثات می گردانید و نمی گذاشت که او سر سخن این ماجرا گشاید. آخر کار وقتی که متیقن و متحقق گشت که سلطان عهد نیز مانند خان دوران از استماع نیرنگسازی راجه ادھراج پنبہ تغافل در گوش است ترک اظهار مدعای خویشتن را اهم و انسب دانستند، آن مقدمہ صداقت آثار را خواب فراموش و خیال لاطائل تصور نموده از سر بیان آن درگذشت و تا مدت یک سال کامل در حضور سراپاسرور عیش کنجور اقامت ورزیده بدموجب امر شہریاری رایت مراجعت بدعوب وطن برافراشت لیکن راجه ادھراج از خبث باطن و قساوت قلب اورا در حضور پابند مطالب ضرور دانستند بدغنیم لئیم اشارہ تاراج و خرابی بلاد متعلقہ اونمود. آن بدبختان شقاوت شعار بدهمان مثل که :

در جنون دیواند را دنکی بس است

خانہ پر شیشہ را سنگی بس است

و بزرگ نژادان عالی فطرت و عالی فطرتان بزرگ نژاد فرموده اند که :

گرک را دریدن میاموز که این صفت خود، خوی اوست، جاده پیمای آن

۱ - متن : طغیانی .

سرزمین گردیده مرتبه را که بلده معظم آن وادی است به حدی جرأت آزمای غارت و تاراج گردانیدند که شرح آن بجز خرابی بصره مضمون تازه ندارد و سواى آن شهر بردیگریات^۱ قریات^۲ و مواضع دست تصرف دراز ساختند تا جائی که قدم شوم این بوم نژادان رسید، در آن مرز و بوم اثر آبادی و علامات معموری نماند و راجدابی سنکه در حضور این خبر قور و فساد استماع نموده مانند مار نیم کشته بر خود پیچید لیکن بدعت بعد مکان و طول طریق مطوله از تدارك دست بدست خود را معذور داشت انتقام این بیداد را به وقت دیگر حواله نمود لیکن آن غارتگران گریزپا، در عرض چند روز مختصر از تحصیل مدعا و پرداخته فرس تاز وادی معاودت به صوب خانمان خویش گردیدند و در عرض راه زیاده از سالهای گذشته بدعمل قبیحه خویش پرداختند، و سال دیگر هنگام عزیمت خویش از وطن مألوف به صوب هندوستان به همان دستور استمراری خود نخست قدم در بلاد مالوه گذاشته خزانه زر تحصیل آن سرزمین که در مدت مابعد جمع شده بود روانه دکن گردانیده و بدتازگی آن بلاد متعدده را تنسیق و انتظام بخشیده رعایا را در کنف حمایت خویش محفوظ داشت.

به تحقیق پیوسته که از روز اول قرارداد محصولات مواضع بلاد متفرقه آنچه فیما بین مشخص گردیده دامی و درمی سواى آن زر از رعایا به خرج نیامده، برخلاف عهد حکام شهر یازی که سواى مبلغ سرکار سلطانی دو چند دیگر اخراجات بالا دست از مزارعان و برزگران می گرفتند گویند که از عدالت پیرائی فریق مرهته بحدی رعایای آن ضلع در مهباد امن و امان آسوده حال و از کشمکش [و] زیاده طلبی حکام ماقبل فارغ بالند که در هیچ دورانی و زمانی به این فراغت و راحت نشان نمی دهند و هرگز محصل زر بر در خانه رعیت سرگرم تقاضا در این مدت چند سال نگردیده و ساکنان آن به دولت

۱ - متن : دیگر بر ۲ - منظور « قراء » است .

فرمان پذیری غنیم بی خبرند. از حدود نوایب دوران در این سال که سنه هزار و یکصد و چهل و هشت هجری است غنیم لئیم عاقبت و خیم قدم جرأت بدسبقت اندوزی و دست جسارت بدپیشدستی فراخ پای و دراز ساخته نخست از سرزمین متعلقه بلاد مالوه پیش گذاشته و هیچ مکانی اقامت گزین کوی تفکر و توهم نگردیده به تاخت و تاراج حوالی آن ضلع پرداختند و از آن مکان بدیک فرس تازی معرکه آرای سواد کوالیر که بر چهار منزلی مستقر الخلافه اکبر آباد واقع شده، گردیده بدغارت مواضع متعلقه آن پرداختند و از آن مکان که قبل از آن دو سه سال پامال سمند غارت می گردانیدند، در این سال رایت سبقت بر افراختد خود را بریک فرسخی مستقر الخلافه اکبر آباد رسانیده سر ادق نزول بی خوف انتقام و بی خیال تنبید و تدارک در آن مقام مرتفع ساختد در طلب چهارم حصه خویش که امیر الامرا نوشته عنایت فرموده بود و از آن تحصیل آن از پانزده صوبه هندوستان و بنگال و پورب و کابل و کشمیر و تبتید پیکر و ممتان و گجرات و اجمیر داده بود طلب داشتند لیکن بدسبب بعضی مواضع بدحرف و حکایت پرداخته زیاده از آن بر تقاضا نییچیده بعد از اقامت دو سه روز غنان معاودت بد صوب بازگشت منحرف گردانیدند و کرد و جوانب مستقر الخلافه را جائی که دست تصرف آن مقهوران بد آن مکان رسید کار فرمای دراز دستی گردیدند و بعد از غارت جهانی و تاراج عالمی سلم و غاتما با رایت جهان اطمینان خاطر جمعیت دل بدسوی اوطان مألوف خود با رایت جهان تسکین و تأمل در همد منزلی دو مقام وسه مقام نموده اجناس تراجی را بدو صوب و سه فروختد رو آوردند و مطلق جنبشی و تحریری از جانب افواج سپهری پسران طبايع مخالف آن بی باکان نکشت و از بیم اشک پادشاهی که از روز اول با وجود عدم سرانجام حرب و قلات رفقا و کثرت اعداء مدام عالم فیروزی و رایت

۱ - متن : غاتما .

تاراج خطه
کوالیر

نصرت و فتح را آسمان رفعت و تیغ خونریز را صاعقه بار و کوس ظفر صدا را
 رعد خروش گردانیده اند و از مدت دو صد سال مدام افواج شهریاران هندوستان
 بر ممالک دکن استیلا پذیرفته نوای فلک فرسای غلبه را تا منتهای آن سرزمین
 شش ماهه راه که از سواحل سرانندیب گذشته تا ریز باد پیکو و اجین برافراخته اند،
 بیمی در دل داشتند، لیکن از روز مصالحه امیرالامرا و مشاهده چنان فوج
 گران سنگ که کوه فلک شکوه البرز و دماوند طاقت همسنگی آنها نداشت
 و دشت و صحرای وسیع آن فضای روزگار بر آن سپاه بی دستگاہ تنگی می نمود
 بحدی دلیر و مغرور گردیدند که خیال مقابله و مقاتله لشکر پادشاهی با خویش
 معدوم الوقوع پنداشتند و به آهنگی قطع طریق نموده، اقامت سنج اوطان خود
 گشتند. و در سال آینده که سنه هزار و یکصد و چهل و نه هجریه بود با جی راد
 مدارالمهام سرکار راجه ساھو ولد راجه سینا ابن راجه سیوا که سر لشکر تمامی
 افواج محیط امواج ممالک دکن بود، در این سال خرابی منوال با صد هزار سوار
 موجودی عازم تسخیر بلادی که تا آن زمان قدم شوم آن بومان جغد خصال
 به آن مرز و بوم نرسیده بود گردید و در کمال تانی و تأمل طی مراحل و منازل
 به سبب انتظام مواضع مفتوحه قدیم که از چندین سال در تصرف داشت می نمود
 و در آن ولا که به شهر کوالیر رایت نزول برافراخته به غارت قصبات و قریات^۱
 درازدستی را کارفرما گشت. و از طرز و انداز آن ملعون به یقین پیوست که
 امسال دست از سرخرابی مستقر الخلافه اکبر آباد برنداشته، بدون دستبرد
 بالا دست، دست نخواهد کشید. ساکنان مستقر الخلافه نظر بر بی دستگاہی
 حکام خویش که از مدت بیست و پنج سال به غیر از نایب راجه ادھراج
 دیگری مسند نشین ایوان حکومت نبود و راجه ادھراج به دولت دستگیری
 امیرالامرا از دوران شهید مظلوم سلطان فرخ سیر به ناظمی شهر و تمامی متعلقه

۱ - منظور « قراء » است .

مستقر الخلافة اکبر آباد و بلدة اجین کہ دارالحکومت سرزمین مالوہ است مفتخر و مستقل می بود، آخر بعد از حکومت چندین سال کہ در هر دو جا نایبانش می بودند، با مرهتہ ساختہ تمامی ممالک مالوہ را بہ تصرف آن ملعونان وا گذاشت . چنانچہ بہ اغوای او کار بہ جائی کشید کہ در این سال باجی راد جسارت پناہ جرأت دستگاہ، خود را بہ دروازہ شہر دارالخلافتہ شاہجہان آباد دہلی رسانیدہ برسپاہ پادشاہی تیغ آزمای معرکہ مردی گردیدہ بعد از اقامت یک شب کہ در سواد مزار فایض الانوار قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار روشی کاکلی قدس سرہ العزیز بسر بردہ بہ مجرد طالبہ تحت طلیعہ جنود سحر و انہزام افواج انجم از آن مکان متبرکہ سوار گردیدہ قسیر در دارالخلافتہ گذاشتہ، بیم افکن تمامی ساکنان آن شہر کہ بدجہانی لشکری در دہ لاریدہ از آنجا کہ از مدت یک قرن کامل، مستقر اقامت سلطان فرخ سیر سہیل در عہد، سلطان روشن اختر، محمد شاہ کہ در این ولایت و سلطان بد دولت سیر در این او از مدت بیست و شش سال زینت پیر است از اخبار نزول آن مخدوم اطلاع پذیرفتہ فوجی را جہت نگاہبانی شہر بدطرفی کہ مہمبان خیر نزول | | آن ضلع رسانیدہ بودند مقرر ساختہ تا چند امیر دیگر رحمت فرمود . قسیر از بدجلوی حسنخان کو کہ داروغہ چوکی خاص پادشاہی کہ بدحال خود سیر رسیدہ این عہد و افراسیاب این دوران خود را می شمرد از عاقبت سنجی و سیر خود خود قریب پانصد سوار چوکی خاص را بی وقوع جنگ و جدال بد کسب و کسب داده از رسیدن چند زخم شمشیر لباس و سلاح ببرد را بد کسب و کسب جاکرد و قریب پانصد اسب داغ پادشاہی داخل الحیر آن مہمبان شوح حیرت با اسلحہ و لباس کہ از بدن کشتگان و بسیاری از مہمبان داران پادشاہی کہ در آن ترک لباس و یراق جنگ و اسب سواری نمودہ گردیدہ حیات دو بارہ امیر

۱ - متن : قدس سرہ العزیز .

کنندہ زند
حسن خان

شمرده بعد از تسلیم اشیای مذکور به هر صورتی که درخور آن وقت بود خود را به خانه های خویش رسانیدند .

و مفضل این مجمل از این عالم، معرکه آرای بیان است که در این سال فساد اتصال که سنه هزار و یکصد و چهل و نه هجری است در آن ولا که افواج مرهته دکن بر سه چهار فرسخی مستقر الخلافة اکبر آباد ، رایت ظلم و بیداد مرتفع ساخته دست انداز غارت گردید [ند] صرافان آن شهر عشرت بهر و دیگر متمولان صاحب سرانجام^۱ از نمود این صورت حال محشر خصال دست و پا گم کرده از بی دستگاهی به غیر از آن که رو به راه دار الخلافة آرند دسترسی نماند و زمانی که خود را به حضور سراسر سرور رسانیده حقیقت عدم قدرت و طاقت حکام و رعایای آن موضع به عرض والا رسانیدند. لمصنفه :

چو خصم قوی بست راه نجات	نویسد برات قضا بر ملمات
اگر عاقلی پیش از آن چاره جو	دگر حرف صبر و تحمل مگو
اگر پیشتر از نزول بلا	بزودی رهایی دهی خویش را
یقین دان که از مرگ جان برده ای	تن ^۲ و جان بدر رایگان برده ای
و گر پیش بینی نکردی شعار	نیابسی دمی از فلک زینهار

شهریار دوران از پریشان حالی ساکنان مستقر الخلافة و بی دستگاهی حکام که نایبان راجه ادهر اجاغند و از عدم توجه او، فوج و سپاه از آن مکان، مفقود الاظهار گردیده و بقین حاصل است که بیش از چهل و پنجاه هزار مفلوک^۳ مرده شکل هم عنان ناظم که نایب راجه مذکور است نمی باشد و این همه تدبیر مستحسن آن دشمن اسلام شقاوت سرانجام جهت بی اعتباری سلطنت و کسر^۴ شأن دین متین ابد قیام از او بدظهور آمد. لیکن در پیشگاه حضور غفلت گنجور مطلق، نه شاه و نه وزیر پی بدسر مدعای این ماجرا نبرده با کمال چاپلوسی مدام

۱ - متن : و صاحب سرانجام . ۲ - متن : تن جان ۳ - متن : کثر .

در پاس خاطر آن بدباطن سیه دل کوشیده به غیر از صوابدید او که دشمنی است دوست نما در مقدمه افواج دکن به عمل نمی آرند.

و دیگر آنکه خود با پنجاه و شصت هزار سوار موجودی در وطن که بیش از هشت روزه راه نیست به فراغت نشسته، مطلق به امداد مسکینان مستقر الخلافه که از ستم شعاری آن کافر ماجرایان گرفتار انواع بلاها و محن گردیده بودند نپرداخت. آخر کار موجب صوابدید ارکان سلطنت و اعیان دولت به این رنگ گلستان تدبیر از بهارستان تفکر گل کرد که از یک طرفی سرو خیابان وزارت، اعتمادالدوله قمرالدین خان چین بهادر، تیغ خون ریز راشاخ گل ریز سازد و از جانب دیگر گلبن ابهت و امارت امیر الامرا^۱ خان دوران صمصام الدوله منصور جنگ سنان نیزه شمشاد قامت را مانند مرگان سپی قدان بلند بالا عقده گشای غنچه دل مخالفان گردد!

به این قرارداد آن هر دو امیر انجم چشم گردون خیم سرادقات این بریت را در سوادشهر آسمان رفعت گردانیدند و بعد از اقامت دو سه روز عام نهضت را بر فیل گردون شکوه جاده پیمای طریق مدکور ساختند. از این منان عنان کمیت قلم راستی نژاد^۲ را منعطف ساختند بدصوب معرکه آرائی نعیم لثیم با شیربیشه شجاعت و نهنگ محیط شہامت، سیادت و باد سعادت خان برهان الملک غازی مجاهد می سازد. از آن جا که ربط کلام در این متن محدود بر سبقت این ماجرا واقع شده می پردازد و تفصیل این اجمالاً در معرکه آرای میدان بیان است که در این باره باجی داد بی باک است. بدجناب والای شہریاری عرضه داشتی جهت طلب چهارم حقه تسامی محصل هندوستان ارسال داشت و بعد از آن بدجمیع حمام بلاد بردیاک و دور مرہوم و ہم نخوت رقم گردانید. نواب سیادت جناب، سعادت خان برهان الملک که شجاعت

۱- امیر الامرای ۲- متن: و راستی نژاد.

جمک سعادت
خان برهان
الملک
باجی راه

را از شیرخدا که جد اعلاى او مى شد موروث داشت از وقوع این اتفاق نفاق اشتقاق برآشفته ، باسی هزار سوار جرار خونخوار به عزیمت نبرد آن سردار کفار از مقام دارالحکومت خویشان لوای فلك فرسای نهضت را صحرا نورد وادی قتال وجدال گردانید . قضارا زمانى که بر سه چهار منزلی اکبر آباد رایت نزول را فلك پیوند گردانید ، مخالفان مغرور بی خبر از آمد آمد آن ظفر دستگاه جهت تاخت و تاراج آن طرف آب دریای جمنه که در زمان سابق ، به بحر جون اشتهار داشت و در این ولا از زمان سابق از پایان شهر موج خیز تالطم^۱ اظهار است با فوجی گران سنگ عبور نموده آتش بیداد به هر قصبه و قریه آن ضلع در زده ، شعله افروز کانون تاراج می گردانیدند تا آنکه بر دو سه منزلی آن طرف آب دریا جهانی را دست فرسود غارت و پی سپر تاراج گردانیدند . در عین بزن بزن و بگیر بگیر ، بیک ناگاه غبار موکب برهان الملك کحل دیده آن مقهوران گشت . نخست دست از سر آن گرفتاران دام بیداد وا کشیده قدم به مقابله و مقاتله برداشتند و به دستور دیگر افواج امیرن حضور این عساکر ظفر مآثر را تصور نموده فرس تاز سبقت گردیدند .

از آن جا که ابوالمنصور خان همشیره زاده و داماد برهان الملك به پیشقدمی مأمور بود با آن قوم یا جوج نهاد بر خورده تیغ آزمای کارزار گردید . قضارا به مجرد غائله^۲ و شروع مقابله ، جنود شام ظلام تاخت بر لشکر روز جهان افروز آورده پرده ظلمت لیل را در پیش بصیرت هر دو لشکر حجاب گردانید . از آن جا که آن ملعونان جهنم سرشت در اکثر معارك بر لشکر امیران حضور سبقت اندیش گشته جرأت و جسارت آن سپاه را من کل الوجوه فهمیده رایت غلبه مکرر بر افراشته اند ، به همان خیال لطم تمثال این سپاه ظفر دستگاه نصرت پناه رادانستند ، یکه تاز میدان جانبازی گردیدند . لیکن از وقوع حجاب

۱- متن : طالطم ۲- متن : قابله و .

آرائی شام ظلمت پیام غالب و مغلوب متمیز نگشته هردو لشکر از هم دیگر جدا گردیده مقامی و مسکنی جهت خود اختیار نمودند و از هردو جانب تمام شب بافکندن بان و بندوق و جزایر و توپ قیام و اقدام داشتند. لیکن فوج غنیم تمام لشکر فیروزی منظر ابوالمنصور خان و برهان الملك را مرکزوار احاطه نموده ، مانند نقطه در میان داشتند و از عالم غلبه به محاصره می پرداختند . لیکن برهان الملك غازی مظفر از سر شام تا طالع شدن طلوعه جنود سحر شوخی و خیره سری و چیره دستی آن لعینان را بر خود گوارا ساخته افواج نصرت امواج خود را نمی گذاشت که قدم از مقام اقامت خویش بردارند و جهت پاس و حفظ جان و مال رفقا کمال حزم و احتیاط را کار فرمای تجسس در آن شب می بود و به مجرد دمیدن صبح آفاق فروز نخست ادای فریضه نماز بامداد بجا آورده از درگاه خالق کفر و اسلام بدو دست نیاز و عجز و زاری دعای فیروزی بر آن گروه انبوه که ظالم مظلوم آزار بودند استدعا نمود.

آری، قامت صداقت علامت هر مضطرب الاحوالی که در میدان بیچارگی مانند کمان خم گشته باشد یقین که تیر دعایش هر گاه چله نشین عجز و نیاز گردد و از گوشه خاطر محزون ، پر پرواز عالم بالا گشاید اگر بدهد اجابت جا کند بعید نخواهد بود ، و این معنی صورت حال برهان الملك فیروزی پناه است که بعد از فراغ وظایف و ادعیه با دلی واثق برفیق حضرت سوار فیل کوه پیکر فلك منظر گردیده رو به اعدای دین آورده و آنجا که وقت انتقام آن مردودان در آن روز مقرر و موعود بود ، از هردو جانب دست قتال و تیغ جدال از آستین و نیام بر آورده بر همدیگر به یگروئی تاختند. از وقوع این اتفاق جهانی از توسن حیات پیاده گردیده خاک نشین صحرای وسعت پیرای معدومی گردیدند و از هردو سو بر متنفسی ابقا نمی نمودند و

در این نبرد دست و گریبان از اول روز تا وقت زوال آفتاب عالمتاب به سر افشانی همدیگر پای همت را استوار ساخته و بازوی جرأت گشاده، داد خون ریزی دادند. آخر کار نسیم فیروزی بر شقه علم اهل اسلام وزیده رایت کفار اشرار را نگونسار گردانید و آثار فتح بر پیشگاه نگاه مجاهدان غازی گره از نقاب شاهد اختفا گشوده به رأی العین روی نمای اظهار گشت :

نسیم نصرت آمد در وزیدن	سر اعدا بد تیغ کین بریدن
ظفر شد همدم افواج اسلام	شکست افتاد بر کفر بد انجام
مخالف آن قدر افتاد بر خاک	که شد دامان دهر از لویشان باک
در آن میدان کین با تیغ خونریز	تمامی اهل ایمان گرم آویز
به دست هر یکی تیغ سر افشان	پی کافر کشی تکبیر گویان
در آن میدان کین تنهای کفار	بد پشت افتاده هر جانب نگونسار

از فضل خداوند بنده نواز در آن صحرائی وسیع الفضاء آنقدر لاش کفار بر خاک هلاک افتاد که تعداد آنرا یقین که بد غیر از حضرت عالم الغیب و الشهادت دیگری نتواند شمرد .

اگر چه در آن روز از راه غلط فهمی غلبه خویشتن بر دیگر افواج شهریار و امیران نامدار ، پای گیرو دار را بدحدی در عرصه جان ربا همسر سد اسکندری گردانیده داد دست برد و حق پایداری داده که دست از سر ستیز و آویز بر نمی داشتند آخر کار که طاقت هم نبردی در دست و بازوی آنها نماند قدم همتشان لغزش پذیرفتند رو از میدان حرب بر تافتند و جنود نصرت آمود اسلام از مشاهده زبون احوالی اعداء قوی دل گردیده بازوی خصم افکنی را همدست قبضه شمشیر ساختند و تا جائیکه نیروی طاقت هم عنانی نمود شیر مردان اهل اسلام دست از سرافکنی و جان ربائی وانکشیده از تعاقب آن شغالان گریز پا قدم واپس نگذاشتند و طرفه تر از همد آنکه هنگام عبور دریای

جمنه که بعد از فراوان تلاش ، پایابی یافته از آب گذشتند ؛ جیت نشان آن مکان و تعیین آن مقام چوب دراز کشتی که کشتیبانان بد آن اندازه عمق آب گرفته بدزور آن چوب کشتی می رانند بسیاری جمع کرده در آن مقام نصب کرده بودند تا هنگام معاودت از همان گذر کند پایاب است عبور واقع شود زمین داران و رعایای آن سرزمین که از ستم ایجاد آن گروه انبوه و بیداد نمائی آن فریق گم کرده طریق از دل آزاری بد جان آمده بودند ، بمجرد استماع خبر بهجت اثر عزیمت آن ملاعین و بویید عشرت تمهید نصرت بحسب توان برهان الملك آن چوبها را که نشان کمی آب و علامات پنهان بود از آن مکان برکنده در آن مقام که آب دریا از سر سرار می گذشت ، یک یات نیزه ، لانه ، بیت کمال اسماعیل :

امشب که دلم از غم او در تب و تاب است

از سیل سرشکم مرده یک نیزه در آب است

لمصنفه :

میدار دلپای آزرده را	مده غم دگر طبع افسرده را
که از يك دل آزاری سرسری	یقین دان که شهری بد شهر آوری
که يك دل شکن آفت عالمی است	حواین نفس شو مت که بدما نمی است
چه خوش گفت فردوسی پاکدین	بد شبنامه بینی چه در سپهر
میزار موری که داند کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است
ز آزار موری هزیران دین	حذر کرده اند ای ستم آفرین
ستمگر مکافات اعمال خویش	یقین دان که دارد بد دهن خویش

آن چوبها را که در حقیقت سنگ نشان بودند ، در معبر آب بزرگ نشانیده خود را بدکنار کشیدند . از قضا در آن دم که برق شمشیر ، حرمن سوز حیات آن جمع بدذات بود و از پیش آب دریا که مانند نینک از هر دو ساحل

دهان گشوده مستعد که يك باره هر دو فوج دریا موج دست بگریبان^۱
 همدیگر برکنار دریای عدم پهنای رسیدند، طرفه اتفاقی جلوه فرمای عرصه
 کارزار گردید که آن اجل گرفتگان را از نیرنگی قضا و قدر به این رنگ
 محیط تقدیر تلاطم^۲ بلا برداشته طوفان خروش گرداب فنا گردانید^۳، یعنی
 آبدم تیغ مجاهدان غازی از قفا و آب دریای ذخار خونخوار از پیش،
 بوالعجب حالتی در آن دم مخالفان دین را رونمای مرآت صورت حال گردید
 که از میان آن دو آب آبروی عزتشان بر خاک مذلت ریختد راه پیمای وادی
 آتش جهنم گردیدند.

لمصنفه:

شکت
 سپاهیان
 باجی راد

خضم را جز پشت دادن دسترس دیگر نماند
 روز میدان گشت تا آن شیر صفدر روبرو
 گر کشد شمشیر خونریز از نیام آن شهسوار
 توسنش بندد حنا تا سینه از خون عدو
 تیغ تیز او کند هر گه شد در خون خصم
 از سر اعدا به دست آرد در آن دریا کدو
 مصرع تیغش همین معنی سراید دم به دم
 کای عدو دیدی چورویم زندگی دیگر مجو

با هزاران برق خرامی و گرم آهنگی مانند شعله با صد تب و تاب،
 زمانیکه کنار دریا علامات و نشان مقررری موج خیز بحر اظهار گردید. دلپای
 آنها در سینه چون در در صدف از ابر تسلی آبی خوردن گرفت بی خبر از
 پیشآمد محیط تقدیر که به چه نوع کشتی حیات آن جمع پریشان حال را غریق
 گرداب نیستی خواهد گردانید.

۱- متن . دست و گریبان ۲- متن : تلاطم ۳- متن : گردید .

بیت استاد :

ما به دریای غم افتادیم وهائی برنخواست

خوش فرورفتیم ودست آشنائی برنخواست

در آن حالت اضطراب و ساعت پرپیچ و تاب به سراغ آن چوبها که در
 حقشان حکم چوب دار داشت با دل مطمئن از بیم آب تیغ يك باره خود را
 بر آن آب زدند و بعد از عبور ربع دریا به يك نگاه گرفتار دام امواج گردیدند
 که به صد دست و پا زدن رهائی از آن کمند بلا دست نداد. چنانچه بسیاری
 از افواج غنیم رخت هستی را به سیلاب نیستی در دادند و کمتر کسی کشتی وجود
 خود را به ساحل سلامت رسانید، زندگی دوباره را غنیمت شمردند و جمعی که
 تعدادشان از دوهزار گذشته بر آن کنار از چپقلش و کثرت و سراسیمگی و تعب
 پیاد روی اسیر غازیان عرصه اسلام گردیدند. از آن جمله چندی از سرداران
 آن گروه انبوه به دست افتاده بودند که آخر کار نواب سیادت جناب دست از
 سر قتل گرفتاران واکشیده هر فردی را به خرج راه نوازش نموده رحمت
 انصراف به صوب مقام و منزل آنها ارزانی فرمود.

اگر چه بسیاری از رفقای آن نهنک بحر جوانمردی به صد دلیل و
 برهان مدعی قتل آن گم کرده هوشان کوی ناامیدی گردیدند از آن جا که آن
 فرزند اسدالله الغالب، غاب کل غالب، نظر بردشمن نوازی حد ما حد خویش
 کرده سخن هیچیک از رفقا را به سمع رضا گوش نکرده آن محبوسان زندان
 مایوسی را به فضل و کرم غنیم خویش آزادی ورهائی بخشید. هر چه معنی
 از مصاحبان ملتسم این معنی گشتند که خلاصی تمامی آنها که واجب القتلند
 چه در شریعت و چه در طریقت، یقین که جایز خواهد بود از آن جا که
 جوانمردی ذات عالی نظر بر اعمال آنها فرموده مستعد خلاصی ایشان گشته اند
 بهتر آن است که دست از سر عام این فریق بی توفیق کم کرده طریق برداشته

آزاد سازند و چندی از سرداران که پابند سلسله گرفتاری اند پیش خویش باید داشت و بعد از کمال عجز و الحاح باجی راد که اینها دست و بازوی اویند و او بدون اینها وجودی است معطل خلاصی باید بخشید، برهان الملك چهارتن از آن سرداران را در کنف نوازش خویش آسوده حال داشته مابقی را به معه خرج راه رخصت مراجعت داد و سوای گرفتاران چند هزار کس که به علت عدم فرصت هنگام عبور دریا عنان توسن بی اختیاری را به دست صحرای آوارگی در داده رو به طرفی که قدری از تعاقب تخفیفی می نمود دادند. لیکن از سواد هر آبادی که عبور آنها واقع می شد ساکنان آن مکان با تیغ خون چکان بر سر آن گم کرده راهان حیرت پرست رسیده تا مقدور، ابقا نفرموده در قتل آن ستمگران خود را مقصر نمی داشتند و به این نوع خاک وجود عالمی از آنها برباد فنا رفت و از آوارگان شاید قلبی که در حیات آنها برات بقای چندی دیگر موشح به طغرای تقدیر بود جان از دست مردم آن ضلع مفت بدر برده تا امروز که سنه هزار و یکصد و پنجاه شش هجری است و از مقدمه مذکور هفت سال گذشته باز روی عزیمت به صوب آن وادی نیاورده اند و باجی راد سردار همه، از مشاهده این ماجرا دست و پا گم کرده در مال کار خویش اندیشه داشت که برهان الملك سعادت خان آیا به کدام رنگ، چمن پیرای بهارستان نبرد گردد و گلشن انجام به چه طرح گل افشان فتح و نصرت گشته بوی ظفر به دماغ که رساند که به يك ناگاه وکیل او که قبل ازین سه چهار ماه جهت طلب چهارم حصه محصول ممالک شرف اندوز ملازمت والای شهرباری به معرفت امیرالامرا خان دوران که از قدیم به همداستانی راجه ادعراج مبلغ مذکور از خزانه عامره شهرباری می رسانید گردیده و جواب و سؤال این ماجرا متعلق به ذات آن سر خیل امیران واقع می شد. در این ولایه امیرالامرا به هم عنانی وزارت پناه جهت نهیب و چشم نمائی غنیم لئیم از پیشگاه حضور موفور السرور رایت نهضت برافراشته بود وکیل نیز

در رکاب آن امارت دستگاه رهگرای آن وادی گردیده در این ولا که متواتر از اخبار ظفر یافتن برهان الملک و شکست آن جهنم سرشتان بدذات به آن رسوائی و گرفتاری جمعی از آن گروه انبوه باجهان جهان تفکر در خیال تدارک این معنی کوشید که از سالهای فراوان این شغال طینتان را به شیردلی و پلنگ خوئی مدام ستوده ام و در این ولا که پیش برهان الملک به این طریق رهنورد وادی هزیمت و گرفتاری گردیده اند بلاشک جناب اقدس اعلا به نیرنگسازی و خلاف نمائی این جانب متیقن می گردد. در این صورت بهتر آن است که به هر نوعی که دست دهد پای جرأت را در راه مدعا طلبی، دشت پیمای وادی خوف و رجا باید گردانید، شاید که آب رفته به جو باز آید و نقش قدیم بر جای خویش نشیند. به این تدبیر و کیل مزبور را رخصت انصراف بدصوب موکل - که شب در میان راه اقامت او بود - داده جمعی را از زمره ملازمان سرکار خویش جهت حفظ و حراست راه مابین هم عنان و کیل گردانید. چنانچه آن وکیل دو روزه راه را بایک جهان استعجال در یک روز قطع نموده خود را بدموکل خویش رسانید لیکن فوج امیرالامرا از آن مکان که مشاهده رایات غنیم عاقبت و حیم جویده می دیدند تماشایان می گردید، از وکیل رخصت یافتند روی بازگشت به جانب خیمه گاه خویش آوردند و روز دیگر برهان الملک مطابق خط طلب، بدمالازمت امیرالامرا بعد از غمیر درنا رسیده، مستعد کارزار باحی راه، که سردار کل فریق مرهتد دکن است گردید. چنانچه بدهمسری اوسرداری از سرزمین تنامی ممالک وسیعه دکن سر از گریبان هستی بر نیفر اخته از آب درنا غمیر نموده همان روز در خیال سهفت اندوژی می خواست که دو سه فرسخ راه پیش رفته فریاد آن صف آرای معرکه قتال وجدال گردد.

از دریافت این ماجرا امیرالامرا بدعنوان سیافت بااعمال جهد و تلاش

نگذاشت که آن پلنگ کوهسار تهور و شیربیشه شجاعت، قدم از سرادقات اقامت او پیش گذارد. از آنجا که امیرالامرا بخشی الممالک و سردار تمامی امیران حضور و دور واقع شده بود، وسوای آن از حضور سلطان مأمور بهر فاقت و تبعیت و اطاعت او گردیده بود لاچار دست از سر آن عزیمت برداشته پا به دامان اقامت پیچید و طرفه تر آنکه برهان الملك را به افسون و فسانه در پیش خویش به وعده آنکه به هم عنانی هم دیگر صف آرای نبرد خواهیم گردید نگاه داشته و در نهانی به باجی راد اشاره رفتن دارالخلافة، به استعجالی که گرد از برق و باد ستاند، فرمود. چنانچه موجب به امر مری همان ساعت که پیام امیرالامرا به گوش هوش او رسید از آن مکان کوچ نموده از مسلك غیر متعارف از شاهراه بالاتر، جاده پیمای یلغار گردیده تا دارالخلافة شاهجهان آباد دهلی، در هیچ مکانی رنگ اقامت نریخت و به يك ناگاه به همان مثل که: زمین ترقید و پیدا شد سرخر، از سواد جنوبی دارالخلافة بر يك فرسخی مقامی است ملقب به کالکا، و بسیاری از هنود اهل دفاتر و غیره، در آن روز به آن معبد رفته بودند و باجهان جهان نشاط و عالم عالم عیش بعضی در باغات، بعضی در مکانی که بیرون باغات صورت احداث پذیرفته، اقامت گزین کوی تماشا بودند که به ناگاه غنیم بر آن مجمع ریخته داد دستبرد دادند و بعضی از متصدیان سرکار والا را که به شأن ظاهری زینت پیرا بودند مقید نموده باخویش بردند. طرفه حالی و عجایب احوالی در آن ساعت که شاید ربع روز باقی بود بر تماشا ئیان آن مکان که از احاطه شمار و انحصار تعداد افزون بودند گذشت و بعضی که در دادن لباس بدنی قدری تأمل ورزیدند، به جای لباس زخم برداشته و آخر کار لباس را نیز از دست داده خود را از خوف جان، افتان و خیزان به خانه های خویش رسانیدند، و آن بی باکان هر که را یافتند به غارت لباس او پرداختند و افراس بسیاری در عالم غفلت که بیرون باغات در دست سائسان و جلوداران

عزیمت
باجی راد به
صوب دهلی

غافل از وقوع چنین اتفاقی ایستاده بودند به تاراج رفت و صاحبان آنها از ترس جان، خود را از دیوار پشت باغ بهزیر افکنده به هر نوعی که وقت اقتضا کرده خود را به شهر رسانیده خاطر پریشان خیال را اطمینان بخشیدند و زمانی که در آن صحرا از يك جهان احدی را پابرجا مشاهده نمودند و از يك محشر خالایق تا چشم بهم زدند به جز نقش پا نشانی به صد سراغ کحل بینش در دیده خود بینشان نکشید، لاچار سالماً و غالباً از آن مکان فرس تاز رحیل گردیده هنگام نماز دیگر جلوه فرمای وادی درگاه فردوس اشتباه مظلوم پناه قطب الاقطاب و غوث الغوث حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی قدس سره العزیز که بر دو فرسخی شهر مابین جنوب و مشرق فیض بخش زوار سعادت آثار واقع شده گردیدند. اگر چه به علت نزول آن ملاعین مفسدان دهات قرب و جوار در آن دم محشر شیم فرصت کار یافته کینه دیرینه را به تازگی از دل بر آوردند. چنانچه مینا بازار آن مکان را که به غیر از آن بازاری در آن جا رونق بخش نیست، بعد از غارت آتش کشیده گرمی بازار عالم دیگر در دادند اگر چه غنیمتیم یکی از ساکنان آن مقام فیض فرجام را بدست و زبان مرتکب آزاری نگشت لیکن طرفد احوالی بر آن بیچارگان از خوف پیشامد احوال که آیا این ستمگران تاراج خصال بد کدام نوع ساوک خواهند فرمود و بد چه نوع رایت بیدادشان آسمان رفعت خواهد شد. اگر چه خدم و دیگر ساکنان آن آبادی بد کمال تشقت در پریشان خاطر در انجام کار خویش بودند لیکن آن دزدان غارتگر بجز در وقت بی فروب ساوک مخالف از راه ادب در گذرند. شب در آن مکان در کوهی در پیشش یکسری پشته بود و همان در کوه و ممالع همان مملکت بود. در آن وقت که در آن مملکت حیات بود تمام المپیتر را بد جانب باغ حیات می برد تا نامدار دوران حال مسکن به حال گذرده که

ساخته و پرداخته پادشاه عهد سلطان روشن اختر محمدشاه است برافراختند .
 قلم حقیقت نگار شرح احوال غنیم بد فرجام را به این مقام رسانیده
 به صورت حال مردم حضور وساکنان شهر دارالخلافة وامیران نامدار می پردازد
 که اخبار محشر آشکار این آفت عظمی قبل از نماز عصر گوش آشوب سلطان
 و امیران و تمامی سکنه^۱ شهر اقلیم آثار که عالمی از اصناف بنی نوع انسان
 در آن سرزمین اقامت گزینند که اگر به تفریق آنها پردازد بلاشک چندین شهر
 معظم که همسر صفاهان و قسطنطنیه و چین و مصر که از عظمای بلاد اقلیم^۲ سبعة اند
 آباد توان کرد از گوش آشوبی این اخبار قیامت آشکار نوعی متردد خاطر و
 پریشان دل گردیدند که اگر به قلم سنبل و شاخ بید مجنون ، صورت حال آن
 حالت را مانی نژادان بهزاد رقم تصویر ساز اظهار گردند به صد دست کاری و
 تراکت نگاری شمه [ای] از آن رونمای صفحه نمود نتوانند نمود .

از آن ساعت که رایت این ماجرا بلندی گرفت و به عرض والای شهریار
 فلك اقتدار رسید تمامی امیران حضور فیض گنجور در پیشگاه نگاه اقدس
 اعلی مجتمع گشته ، هر یکی مطابق رأی خویش مرآت تدبیر را عکس پذیر
 شاهد بیان می گردانید . از آن جمله بعضی بی جگران نرم دل بنای مشورت
 را به بستن در قلعه و کشیدن چوبهای پل خندق به درون حصار تعبیر فرما گشتند
 لیکن مبارزالملك سر بلند خان بهادر که در آن ایام از او عمده تری در حضور
 نبود ، قفل دولتخانه مصلحت صواب اندیشی را به کلید این قسم گفتگو گشود که
 در بستن در حصار ابواب انواع محن و بلا یا بر روی ساکنان شهر گشودن است .
 یقین که غنیم لئیم جرأت دخول شهر ، یکایک نخواهد نمود . لیکن اجامر و
 اوباش به رنگی فساد اندیش و آشوب افکن خواهند گردید که خزان غارت و
 قتل آن مخالفان در معرض گلچینی مردم شهر رنگ هم رنگی نداشته باشد

۱ - متن . سکنای ۲ - متن : اقلیم .

بہتر آن است کہ چندی از امیران موجود را جهت حراست شهر و قیام ساکنان آبادی مردم، بیرون شهر باید فرستاد کہ آن خودسران بی باک دست تاراج نتوانند دراز گردانید .

از درستی این تدبیر نخست ذات اشرف عمدة الملک امیرخان ولد عمدة الملک امیرخان ناظم دارالملک کابل کہ مانند او حاکمی بلکه پادشاهی در آن دیار نافذ فرمان نگشته ، بہ حضور سعادت گنجور طلب داشتہ چنانچہ نکتہ سنج مضمون این معانی گردید کہ امشب در پایان دیوار حصار بسر بردہ پیش از آنکہ طلوعہ جنود سحر در فضای عرصہ آفاق تک و تاز نماید باید کہ با سپاہ کینہ خواہ خویش بیرون رفتہ شهر را پس پشت نہادہ صف بستہ ایستادہ باشند و نگذارند کہ آن قوی حملگان از پس پشت بدشہر دخول نمودہ قباحتی نمایند و جهت پاس دادن این علت تامہ باید کہ نوعی بدحراست شهر قیام و اقدام نمایند کہ در آبادی آن ضلع خللی نیفتد و درازدستی آنہا کوتاہی پذیرد . بدین دستور چندی دیگر از امیران مأمور پاسداری شہر و عمدہ وقوع کارزار گردیدند و در باب خودداری و نہی سبقت اندیشی مبالغہ از یاد اظہار فرمودند .

قضا را عمدة الملک امیرخان و دیگر از زمرہ امیران حضور ہر کہ مأمور بدصف آرائی و منع تیغ آزمائی گردیدہ بود در آن صبح و امت علامت ، خود را بدآن وادی رسانیدہ صف مدافعت از | مزاحمت را تمایل بستہ مستعد تیغ آزمائی از شہر برآمدہ دیوار پشت آبادی را پشت سپاہ خود ساختہ ایستادہ . قضا را میر حسن خان کوہ کہ بد منصب عمدہ پنچہزاری پنچہزار سوار متعجب و مباهی و بدداری و غنکی جوہر خاس اختتام داشت با عالم غرور و جہان جہان نخوت ، حضور در آن صبح طلعت آثار بدین نوعی بر خود غلط راہ می پیمود کہ در غرض راہ بدہر امیری کہ دوچار می شد بد گوشہ چشم بد جواب

سلامش می پرداخت و مطلق وجودی نمی گذاشت . لمصنفه :

اگر میر لشکر بود پخته کار
 یقین دان که گردد ظفر آشکار
 به ناکرده کاران مده سروری
 که از خام ناید بجز ابتری
 مکن طالع خامکاری تباہ
 که روز سفید تو سازد سیاه
 به ناکرده کاران مفرمای کار
 که کاری نیاید ز ناکرده کار

در آن روز نوعی به بدسلوکی کارفرمای سلوک گردید که طبایع جمیع امیران و سرداران از او متنفر گشت اگر چه عمدة الملک امیرخان با سپاه موجودی خویش و دیگر امیران که به پاسداری و حراست شهر از پیشگاه درگاه سلطانی مأمور بودند، در آن دم پشت به دیوار شهر داده و رو بدسوی اعدا آورده زمینگیر آن مکان گشتند، لیکن میر حسن خان کو که که خود را برادر رضاعی سلطان می گرفت و از وقوع این نسبت کمال تقرب در جناب سلطانی داشت، ساعتی برابر امیران اقامت ورزیده به یک ناگاه سبقت اندوزی و پیشقدمی را کار فرمود. از وقوع این اتفاق عمدة الملک امیرخان پیغام فرستاد که: « دیشب حضرت شهربار و الاوقار نامدار در باب حراست و منع بدجلوی چقدر تأکید بلیغ به عرصه ظهور آورده اند، ما را بهتر آن است که موجب حکم اشرف اعلیٰ به عمل آریم و سرموئی سر از فرمان اقدس پیچیدن سر از گریبان خود سری کشیدن و هدف تیر ملامت هم چشمان گردیدن». آن مغرور نادیده کارزار میدان رزم را مقام راحت بخش بزم شمرده، جواب فرستاد الحال که سبقت خرامی دست داده قدم از این مکان پس نهادن، غنیم را پیش طلبیدن است از این جواب دور از صواب عمدة الملک امیر خان لاعلاج فیل سواری خویش را پیش رانده برابر آن جوان متکبر ایستاد، بعد از ساعتی وقتی که تمامی امیران به هم پائی خویش برابر مشاهده نمود به ناگاه هم چشمان را غافل ساخته از فیل فرود آمده سوار اسب صبا خرام گردید به یک ناگاه از آن مکان سبقت خرام گشته به حدی

پیش رفت که پس ماندگان را به صد پیشاهنگی نگاه غبار موکب آن بیپوده پاسرمه کش دیده جست و جو نمی گشت. ناچار عمدة الملک و دیگر امیران از آنجا که به قدر يك میدان از دیوار بست شهر دور افتاده بودند از آن مقام بدهم عنانی او پیش رفتن از پس غافل شدن بود. و از جناب معالی شهر یاری بدحراست شهر مأمور خیال خام سبقت اندیشی از دل آهوی زم کرده تصور نموده هر يك در مقام و مسکن خود قدم جرأت فشرد.

از آن جا که افواج آن ملاعین کسوکنتش او باش معاش را دور از رفتن تنها با سپاه قلیل در آن میدان یافتند از راه آنکه هیچ سواری از افواج دکن بی نیزه نمی باشد و حربه روی دست آنها همین نیزه از قدیم واقع شده سر نیزه ها را در هر دو گوش اسبان خوابانیده بدین جستی و حالگی از چهار سو شکاری وار، آن بی سرانجامان حربه نبرد را در میان گرفته تا خبردار شدن بی خبر از خویش گردانیدند چنانچه از بدجنوی و بیپوده حرامی سردار فریب پانصد سوار منصبدار شهر یار نامدار در آن ساعت با کمان بی دستکدهی و حیرانی بعضی برخاک هلاک افتاده، جان بدر ایستادند و بعضی اسب و سلاح و اسب را داده و بد جای آن زخم برداشته، افتان و حیران روی بیسوی حرمه های خویش آوردند و اکثری از وقوع زخم های کاری طاقت را در پیوستن در حرمه های بردوش نفران خود را بد شهر رسانیده، روی خائمان را مشاهده نمودند و تقدیر یزدانی و نیرنگ آسمانی میر حسن جان کسه که بدین حرمه دست و کار فرمائی حربه از وقوع دوسه زخم کم جراحت اسب و سلاح فرمودند و در برداشت بر آورده و در آن صحرا در میان کشتگان حرمه را در پیوستن جان را مفت از دستبرد آن قوی دستشان بدر برد و این قصه بعد از آن که تازة او شد.

میر حسن جان
کم که

لمصنفہ :

چو تدبیر بر وقت خیزد زدل
 چو تدبیر بر وقت ناید بکار
 کجا فرصت از دست عاقل دہد
 ز دانا مجو فوت وقت ای پسر
 یقین دان کہ پایت بر آید ز گل
 برو تا ابد ماتم او بدار
 مگر مرد نادان جاہل دہد
 یقین سیف قاطع بود وقت اگر

اگر چہ در نخستین ساعت بدجز خام کاری و افعال شرمساری بہ وقوع نیامد لیکن آخر کار کہ سایہ شمشیر اعدا را بر سر خویش مشاہدہ نمود حرف^۱ و حکایت دردمندانہ کہ دشمن را بر سر ترحم آرد از او سر برزد . گویند کہ یکی از سواران غنیم کہ مدتی بدامید منصب پادشاہی بدنبال میرحسن خان کوکہ دویدہ بود و در آخر مایوس گردیدہ بہ ہمراہی غنیم دکن تیغ آزمای فرق سپاہ شہریاری گردید . گویند کہ در آن ساعت بدسر وقت میرحسن خان رسیدہ اعدا را مستعد قتل آن امیردید لیکن میرحسن خان بدزبان عجز ترجمان، معروض آن غارتگران سرگذشت احوال خویش می نماید کہ این احقر العباد از سادات برہ، بدامید نوکری پادشاہی بدارالخلافت رسیدہ ، در مدت مختصر بدغیر از این برکسی نماند و امروز محض جہت تماشا بداین مقام رسیدہ، گرفتار دام اجل گردیدہام . اگر بعد از اخذ لباس و فرس و سلاح نبرد ، جان بخشی فرمایند احسانی است کہ تمام عمر مرہون منت تمام خواهد داشت . در این اثنا آن سوار کہ بدوجہ احسن اورا می شناخت آہستہ در گوشش فروخواند کہ : «تو میرحسن خان کوکہ نیستی کہ تا مدت يك سال کامل بندہ بہ تمنای منصب سلطانی بدموجب وعدہ سامی سرگرم خدمت بودہ بعد از خرابی بسیار وعدم طاقت اقامت ترك امید از آن آرزو نمودہ راہنورد سفر دکن گردیدم و ترا شناختہ الحال نخواستم کہ مفت و بیہودہ در دست این گروہ انبوه بسمل تیغ

۱ - متن : برد ۲ - متن : بحرف

بیدادگردی . بنابراین^۱ آمده‌ام که ترا از دست این ظالمان بی باک خلاصی
بخشم . باقی یادداشتد باش که از تو بجز نقصان در حق این جانب بد عمل
نیاید لیکن مردان میدان مردی در مقابل بدی بدجز نیکی نمی‌اندیشند . «
این سخن گفتند ، افواج مخالفان را از سرکشتن او باز داشته بدسیرف
دیگر پراکنده گردانید و هنگامی که میرحسن خان کوکه پیشقدمی را کارفرمای
آن ساعت گردانید ، شیومنکبه سردار فریق رساله عنبری که صاحب چهارصد
سوار و پانصد پیاده بود بدضبط خویش سپرداخته جو ریز بدطرف دیگر فرس تاز
گشت و آن منتظران چنین شکاری مفت از هر جانب مرکزوار احاطه اش |
نموده مانند نقطه درمیان گرفتند و تا چشم بدهم‌زدن چشمش را از تماشای جمال
شاهد زندگی فرو بستند . چنانچه قریب چهل کس از رفتاری او از توسن حیات
قدم بر خاک ممان گذاشتند و باقی از مشاهده چنین حالتی رو بدصوب فرار
آورده بجز خاندهای خویش اقامت نوزیدند . از کشته کشتن این سردار و
زخمی شدن میرحسن خان و غارت زدگی تمام فوج جو شیخس حالتی بر مردم
مردم و امیران که در آن ساعت تماشای این ماجرا بودند روداد داد . باسیران
رنگ اقامت از رویشان بال پرواز کشود و حیال بی‌آری از دایره بی‌آری
اعلی و ادنی و صغیر و کبیر رمیده ، کد مسکنت در چشم نه آزان بر حجت ،
آری هنگامی که خوف هوش ربا بر خاطر ها مسئولی گردید تماشای کار و هوش
کارزار خوابی است فراموش .

لنصفه :

در آن دم که غوغا و شور غنیم
نماند دگر طاقت و تاب و هوش
نیاید از ترسندگان کارزار
به دل‌ها کشید در خوف و غم
بشد در سماع و سحر و کوش
از آن جمیع جسم تشع و سحر

لیکن عمدة الممالک امیرخان باجهان جهان بدستار و دایم عالم هوش

۱ - متن : بنابراین .

کشته شدن
شیومنکبه

در آن میدان اقامت ورزیده باعث سکون دیگر امیران و افواج پریشان گردید فی الحقیقت اگر آن امیر ابن الامیر در آن روز تقویت افزای خاطر متردد دیگر امیران بدولت استقامت خویش در آن میدان جانستان نمی گردید کار به رسوائی منجر می گشت و تمامی آبادی آن ضلع به علت غارت و تاراج رو بدویرانی می آورد . وسوای آن دیگر آبادی شاه گنج که مدار غله تمامی شهر بر آن گنج منحصر است و دیگر رکاب گنج که در پهلوی آن کفرکیشان در آن روز واقع شده بود بدولت صف آرائی عمدة الملك امیرخان که مانند کوه در آن صحرا پای همت را همسر سدسکنندری گردانیده دست جرأت مانند برق از ابر آستین بر آورده شعله افروز خرمن نگاه اعدای بدخواه نموده بود بدجا ماند، اگر چه چندین بار آن گروه نابکار تیغ تهور آختد قاصد جولانگری پیش آمدن کرده ، بدمجرد تماشای استقلال و تمکین آن والاقدر شجاعت قرین از دور عنان انصراف را به صوب بازگشت آوردند . آری در عالم امتحان و جهان تجرب به این معنی مکرر بدوضوح پیوسته که استقامت يك تن در میدان نبرد باعث برگشتن و جرأت اندوزی سپاهی برهم خورده و پریشان گشته گردیده و بدجای شکست که در اول جلوه فرمای دیده ظاهر بین گشته آخر بدفیروزی علم برافراخته اند .

لمصنفه :

بسی دیدم در دم کارزار در آخر ز پا داری يك سوار
که گردید اول شکست آشکار ظفر جلوه گر شد ز نیلی حصار

در آن روز از عمدة الملك این معنی برجسته صورت ساز مرآت اظهار کردید و از افضال ایزد متعال والطف خداوند بی همال در آن ساعت که شیوسنکه سردار رساله عنبری به همراهی جمعی نقد زندگی را به تاراج عساکر فنا در داد پسر بزرگش بامابقی سپاه رو به هزیمت آورده بدجز خانه خویش برگشته ندید

ومیر حسن خان کوکہ با تمامی منصبداران چو کیخاص بدان صورت ، خاک نشین
 کوی مذلت گردید از نمود این حالت اراده آن داشتند که الحال نخست بر سر
 عمدة الملك که با کمال تمکین و وقار پشت به شہر داده و رو بہ مخالفان ایستاده منتظر
 تیغ آزمائی است با دیگر امیران کہ بایٹ جهان تزلزل در انتظار فرارند
 رسیده و بدیک حمائے کود گسل او را از پیش برداشتند اول بدتاراج شاه گنج کہ
 چندین گنج زر و جواهر بر روی دست دارد پرداخته و بعد از آن تاجائی کہ
 دسترس باشد پای تردد را نباید کشید بد این خیال درست تمثال می خواستند
 کہ فرس تاز میدان کارزار گردند کہ بدنا گاه از قضای سبحانی و بیرنگ آسمانی
 منہیان راستی اظهار و اخبار رسانان صداقت گفتار رایت آمد آمد اعتماد الدولہ
 قمرالدین خان چین بہادر وزارت پناہ | را | رسانیدند کہ الحال بعد از طوف
 مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب بر کنار حوض شمسی جہت خوردن معدوم
 کہ در این چند روز یلغار کمتر بہم رسیده تامل و تمکین واقع شدہ لیکن
 بہ مجرد شستن دست سوار توسن برق خرام گردیدہ شعاعہ افروز خرمن وجود
 اعدا بعد از ساعتی می گردد ، از گوش آشوبی این خیر مرگ پیام بد بیکار
 وحشت خرام گردیدہ از پروین صفتی بنات النعش کشتہ رہندوادی فرار و اہرام
 آوردند ، چنانچہ در یٹ نشن تاحشم بہم خوردن مہ شد سر ہمہ از دید | د | ہنی
 تماشا ئیان آن مکان معدوم الاظہار و مقتود ال تارک دیدند ، از وقوع این اتفاق
 ناکہانی امیران بہمعد دیگر سرداران حیرت پرست آنشدہ این ہر صحت کہ
 جاسوسان را از برای تحقیق این مہ ، جرا فرستادند کہ مساوات از این حیرت پرست
 تاب گردیدہ بر طرف شہر دیگر ریختہ فباحثی ہستند از ہر طرف ہر طرف
 اخبار صحیحہ نزول ہو کب وزیر اعظم و امیر معلوم ہستند ، بعد از آن دل حاکمان
 بی جگر بجز فرار چارہ کار و فلاح احوال خویش ندانند ، چنان بدردن دلاکہ
 فتح و فیروزی تصور نمودہ از نظر ہا بہان گشتند و حقیقت میدان وزارت ہا را

ورود
 اعتماد الدولہ
 قمرالدین
 خان و فرار
 باغمان

عالم واقع شد که موجب صواب دید همدیگر امیرالامرا و دیوان اعلی در عرض راه از هم جدا گردیدند هر یکی بديك طرفی رو آورد، چنانچه امیرالامرا بر چهار فرسخی مستقر الخلافه اکبر آباد سرادقات ابهت و اجلال مرتفع داشت و اعتماد الدوله راه کنار دریا پیش گرفته بدبلده شیرکده من اعمال اسلام آباد منہرا کہ مولد قدیم کفار و مولد منشائی کشن است رسیده گوش بر آواز منہیان داشت کہ بديك ناگاہ خبر آواره شدن غنیم بدفرجام استماع نموده از این اندیشه درست کہ در حضور عیش گنجور از سپاه آثاری باقی نمانده مگر چند امیر مفلوک کم بضاعت فیض اندوز دولت حضورند و تمامی افواج بحر امواج در بیرون جهت تنبید مخالفان دشت نورد دوری گردیده مبادا در این وقت اگر به اغوای یاران رو بدار الخلافه آرد! خجالتی است کہ تدارک آن به هیچوجه رونمای خاطر نمی گردد بهتر آن است کہ خود را در این وقت رسانیده سرمایه اعتضاد و استظهار و موجب حراست شهر باید گردید. بد همین تدبیر درست به مجرد استماع ماجرای مذکور سوار سمند صبا خرام گشته با جهان جهان استعجال سراغ جویان از دنبال غنیم قدم فرسای اضطراب و یلغار خود را در آن روز رسانید لیکن بد علت قلت رفقا کہ از دنبال به استعجال قدم به قدم خود را می رسانیدند قدری در درگاه عرش اشتباه توقف رونمای آسایش گشت و بعد از رسیدن افواج پس مانده مقید بد رسیدن تمامی فوج و لشکر نگشته هماندم به عزم رزم مخالفان همت برگماشت و هنگام شام سراغ جویان و خبرگیران خود را به سر وقت آن گریز پایان رسانیده تیغ آزمای نبرد گردید، لیکن از آن جا کہ هنوز وقت استیصال آن ظالمان جهان خراب ساز در محل تعویق واقع شده بود در آن دم از اقتضای هوای روزگار ابری بر آسمان مسطح گردیده، شروع به مختصر بارشی نمود. از رونمای این دو اتفاق یکی رسیدن شام به سر وقت کارزار،

و دویم ترشح باران موجب انفصال ہر دو فوج از مقابل ہم گردید ، لیکن تا دو ساعت اول شب از ہر دو جانب بہ افکندن تیر و تفنگ و بان آتش فشان و توپ و رھکلہ سرگرم شعلہ خوئی بودند و بعد از آن غنیم در پردہ ظلمت لیل و تیرگی ہوا ی ابر از میدان نبرد دوری جستہ کنار آب جبیل آسایش گزین گردید و بعد از انقضای دوپاس شب آہستہ باریک گردیدہ نوعی بدر رفت کہ مطلق فوج وزارت دستگاہ را اخبار فرار آنها موجب اطلاع نگشت چنانچہ تمام شب اعتماد الدولہ با چندین سردار دیگر از حوضہ فیل قدم بر زمین نگذاشت و تمامی سپاہ کیند خواہ از پشت اسبن فرود نیامدہ با کمال حزم و تیقظ در آن شب بدسر بردہ زمانی کہ طبعہ سپاہ سحر از جانب مشرق طالع شد فرار آن فرقد اشراہ بدرای العین مشاہدہ افتاد . وزیر بہادر بعد از ادای فریضہ صبح بدتعاقب آن گمنامان بی نشان بایک جہان سرعت تا سرای اللہوردی خان کہ در پنج شش فرسنگی دارالخلافہ بد جانب جنوب شہر واقع شدہ رسیدہ جبہت ادای نماز عید قربان در آن مکان اقامت ورزید و بعد از ادای صلوٰات عید صبح وقتی کہ از آن غنقا آشیانان کم کردہ بی سراغی طالب داشت ، از زمین حسوسان و مخبران بدوضوح پیوست کہ آن سریع السیران بد رفتار الحول بہ سادہ منزل این مکان رسیدہ بدارادہ رفتن دو منزل دید کہ سرچشمہ ہمام بہ سررفت آنها در هیچ مکانی نفسی راست ندادہ و قطعہ ہم قدم فانی وادی استعجال خواہند گردید . اعتماد الدولہ از استماع اضطراب حرامی آہن و در آن فریضہ پیشہ و بعد کلی مفارقت بدقت با بی پرداختہ در همان منزل رسیدہ و در شام همان روز امیر الامرا بدہم غنائی بر همان لہو و لہو لہو لہو لہو لہو لہو رسیدہ باہم بدہبار کباب عید نگذاشتہ بہان کہ در آن روز عید عید

۱ - متن : تیغض . ۲ - متن : کہ بہ جانب ۳ - متن : عبدالضحی

۴ - متن : زبانی .

نصرت تدبیر ظفر مسیر قاصد حرکت منازل پیش گردید امیرالامرا خان دوران که بر تمامی امیران حضور و دور رتبه برتری داشت مانع تعاقب گردید و بدصد دلیل قبیح این عزیمت بدعلت نارسائی سپاه هندوستان به سرمنزل اقامت آنها و طی الارض آن بادپایان بی نشان که در یک روز بیست فرسخ راه طی نموده باز روز دیگر مستعد قطع همان قدر وادی می گردند باز نمود و چون افواج هندوستان که از مدت سی و پنج سال خاندنشین و از فرس تازی سر بدسر معدوم الاستعدادند یک روز اگر بدطی دو منزل راه که هشت فرسخ مقرر است و هر منزل متعارف زیاده از چهار فرسنگ نمی باشد پردازند بلاشک و شبهه نصف اسبان سواری سپاه یا در عرض راه یا بد منزل رسیده سقط می گردند از این راه بددنبال آن سگان پاسوختد رهنورد گردیدن ، آفتاب بدگز پیمودن ، و باد بدمشیت داشتن است همان بهتر که چون بد دولت نزول موکب آن عالی قدر سرمایده خلاصی ساکنان دارالخلافه از شکنجه بیداد و موجب هزیمت آن مغروران جهنم سرشت صورت بست این معنی مغتنم شمرده و نخست به ملازمت شهریار دوران و فرمانروای این عهد و زمان پرداخته بعد از آن مطابق امر جلیل القدر به عمل باید آورد . و هنگامی که سهمقام در آن مکان آسایش بخش فوج و سپاه گردید روز چهارم سرادقات نزول در سواد شهر فروغ افزای دیده اقامت گشت و موجب طلب ، نخمت از همه امیرالامرا شرف اندوز ملازمت گردیده مقدمه نصرت اندوزی برهان الملك بر آن ملاعین نوعی به عرض والا رسانید که حسن تردد او مبدل بدقبیح اعمال گشت . از وقوع این اتفاق برهان الملك از زیر دیوار شهر بدون ملازمت از راه خودسری رهگرای وادی اقطاع خویش بی حکم معلی گردیده باکمال استعجال قطع طریق می نمود ، از قضای خداوند خیر و شر آفرین در عرض راه مبتلا به مرض سرطان گردید و موجب صواب اندیشی اطبای حاذق به بریدن گوشت علاج منحصر گشت به تحقیق پیوسته که

مریض شدن
برهان الملك

قریب چهار آثار عالم گیری گوشت از پشت آن طیب فرنگی نسب^۱ بد پاکی جدا گردانید و آن شیر بیشه پردلی و صاحب جگری مطلق توجه به آن طرف نداشت و بهر نوعی که قبل از قطع اجوم مشغول حرف و حکایت بود بدهمان دستور نشسته حقه می کشید و مطلق در سلسله سخن سرائی او تأمل و تغییری رو نمود و زمانی که بد جز استخوان پارچه گوشتی باقی در تمامی پشت او نماند مطابق وانمود آن فرنگی طیب ، قریب نیم آثار باروت تند تفنگ سرمد ساختند ، بر جراحت مالید و تا یک ساعت دیگر بعد از مالیدن داروی بندوق با کمال استقلال نشسته حقه می کشیدند و وقتی که یک ساعت منتظی گشت یکباره بیهوش گردیده سر بر بالین گذاشته ، تادیری بیخودی افتاده بود و بعد از اقامت برخاسته بلا اظهار ضعف و کسل بد اکل طعام میل فرمود و با وجود وقوع این حالت هر روز در قطع منازل وطنی مسالت تأکید می فرمود تا آنکه بهمین حالت داخل دار الحکومت خویش گشت .

اگر چه این جراحت در چند روز مختصر اندمال پذیرفت لیکن امر اش شدید دیگر از وقوع ضعیفی که بدعات این مرض بر مزاج و هاج استیلا پذیرفت بود مدام گرفتار انواع تعب می داشت چنانچه جراحت سرطان اگر چه شدید پذیرفت و اندمال یافت لیکن از آن زخم در پشت اثری و آثری در ظاهر هویدا نبود و چون رفتند سرایت بدرون نموده سر از ساق پا بر آورد ، و هنگامی که این زخم رو بدبهی آورد متعل کعب جراحی ظاهر گردیده مگر بدجریان گردیده بود از چندی از عدم اثر علاج ناسور گشته ، مدام در پیش دریم و چون دایم در پیش سالی گوشت ساق پا کشیده از دهنه همان ناسور بر می آمد و چون ساق ساق قتیله در جوف آن زخم هر روزی می رفت و در آن اسهال کلسه و اسهال کلسه در عهد سلطان روشن اختر ناصر الدین محمد شاه مرندخان را در پیش او فرمود .

از قضاى خالق صحت و مرض در آن زمان مبتلای مرضى گردید که به مجرد خوردن غذا بعد از ساعتى همان قسم درست از دهانش بر مى آمد و مطلق معده او قبول جذب غذا نمى نمود تا به مرتبه کيلوس و کيموس ده بیست مرتبه رد غذا مى کرد و مطلق تغییر حالتى در طعام رو نمى داد بد صورتى که خورده مى شد به همان صورت بر مى آمد و از وقوع ناسور کعب پا طاقت ایستاده شدن مفقود گردیده بود به هر مکانى که اراده حرکت مى نمود بر پالکى خرد^۱ نشانیده مى بردند. خواه به مکانات خانگى و خواه به سیر و شکار به پای دیگران جرأت دست مى داد و قدرت قیام در پا نداشت که تواند برخاست.

از وقوع این علت دو سه ماه مریدخان فرستاده سلطان را در پیش خویش به وعده رفاقت نگاهداشته بعد از استقرار امراض مزمنه که در طبیعت به استحکام تمام جا نموده بود و اخبار آمد آمد شاهنشاه و نهضت موکب والای شهربارى از دارالخلافة به جانب مغرب^۲ هندوستان که عبارت از سر هند و لاهور است متواتر از زبان^۳ منهبان صداقت گفتار پنبه غفلت از گوش برهان الملك بر آورد لاعلاج با وجود عدم صحت مزاج و استیلای امراض مزمنه مختلفه بر مزاج و هاجش از بلده او دکور کهپور رایت کوچ بر افراخته بر طى منازل و قطع مراحل کمال استعجال مى فرمود از آنجا که حرکت سفر و طول مسالك موجب اشتداد امراض مى گردید يك روزه رهنوردی طریق طویله باعث اقامت چهار پنج مقام راحت فرجام در يك منزل اتفاق مى افتاد و در بعضی منازل يك هفته و دو هفته اقامت بد علت وقوع ضعف و ناتوانی واقع مى شد و باز بعد از قدری افاقت از مقام اقامت دشت نوردی و کوه پیمائی مى نمود تا آنکه بعد از انقضای مدت دو ماه که در عرض راه بیست روزه توقف واقع شد. هنگامی که نادرشاه جم جاد به بلده کر نال محاذی^۴ سر ادقات پادشاه انجم سپاه و سلطان

۱- متن : خورد ۲- متن : مغربى ۳- متن : زبانی ۴- متن : محاذی .

ورود
نادرشاه
به خطه
هندوستان

سکندر سامان روشن اختر محمدشاه خیمه نزول دو روز قبل از آن برافراخته بود که برهان الملك از دارالخلافت به طریق استعجال و یلغار چهار روزه راه را در عرض دو روز پیموده خود را رسانید و بی توقف ساعتی و بدون رسیدن افواج بحر امواج که از قفا می آمدند صف آرای میدان نبرد گردید ، قضا را در آن ساعت قلیل فوجی که عشر عشیر^۱ جنود او نبود هم عنان او رسیده بودند و مابقی تمامی سپاه کینند خواہ عدو گاہ از وقوع سرعت خرامی طاقت هم رکابی و هم پائی نیاورده از دنبال سراغ جویمان می آمدند که بدینک ناگاہ اخبار اسیری و گرفتاری برهان الملك بد افواج قفا تا ز دنبال خرام رسید . بسیاری بد مجرد گوش آشوبی این خبر محشر اثر از همان مکان عنان بازگشت بد صوب دارالخلافت بر تافتند و بعضی از سرداران قدیم و جدید قشقه این بی وفائی را داغ افروز جبین خویش نگردانیده و تنگ فرار را کمال عار بدیقین شمرده رو بد جانب لشکر سراغ جویمان خود را رسانیدند .

اسیر شدن
برهان الملك

ومفضل این مجمل آن که شاهنشاه ستارده سد جم جاد نادر شاه در آن ایام که بد محاصره حصار قندهار اشتغال داشت از اخبار نزول افواج مرهتد بر در شهر دارالخلافت و غارت و تاراج عرض یث و نیم مہد راه مدین و کشته شدن قریب هزار کس از اعی و ادنی از آن جمله بانعد مہندار پدہ ہی با اسب ہمراہ ، کہ از دستبرد آن دراز دستن دست از سہ حیات مہندار پدہ ہی تہیدست از دستمایند زندگی گردیدند کہ متواتر بد عرض والائی او رسیدند و دانست کہ الحال کار سلطنت ہندوستان بد حالی رسیدند اسب و اسب قدرت بد زبردستی بر آورده و گمانہان چند کہ اسبستان بر اسب گور بد گریز پائی سر بر آورده ، و نشانہان بد شیر از پغوالہ ہی کہ پسر دور دست معدوم الجادہ متعذر العبور راہ بدیدہ ہی برد ہر گاہ صاحب مہندار مہندار .

۱ - متن : عشر عشیر ۲ - متن : بدیہہ .

هندوستان گشته‌اند و طاقت تدارك و نیروی استرداد ممالک نهدرسلطان پیدا و نه در امیران بزرگ والا حشم هویدا ، هرگاه مغلوبان مدت دو صدساله در این سلطنت رایت غلبه به حدی مرتفع ساخته که تا یک ماهه راه مواضع وقرای بلاد هندوستان در تصرف خویش از چندین سال در آورده ، فارغ البال از تشویش تدارك و انتقام در بلاد متصرفه کامیاب و کامجویند^۱ و ساکنان آن سرزمین بعد از مایوسی امداد و اعانت لشکرسلطان سایه نشین رأفت و احسان اعدا گردیده باج گزار^۲ و خراج ده مخالفان گشتند و در این مدت سلطنت این شهریار عهد و فرمانده زمان هرگز به مقابله و مجادله آنها از پیشگاه حضور و از امیران عظام دور احدی مأمور نگردید و آن همه بیداد که تا چندسال بر رعایای آن مساکن از وقوع مخالفت غنیم لثیم واقع شد مطلق توجه مبذول نداشت و هرگاه مغلوبان دو صد ساله امروز غالبند بر ما لازم گردید که به ناموس سلطنت کبری^۳ که به جز تسخیر کشورهای سبعة^۴ راحت اندوزی ، الوداع گفته صعوبات و شداید این عزیمت والا را گوارا بر خود باید گردانید . از آن جا که غافل بر سرهم نبرد خویش رفتن اگر چه از عالم حزم و تدبیر است لیکن دور از همت معظمه سلاطین^۵ است بنا بر آن این جانب نخست علیمردان خان شاملو بگلریگی شیراز را بدرسالت نزد سلطان هندوستان فرستاده به ایما و اشارت نزول خود را در آن بلاد رونمای مرآت شاهد اظهار گردانیدیم و بعد از آن محمدعلی خان قلاقاسی را با نامد [ای] که ترجمان نامه سابق بود ارسال داشتیم که شاید پنبه غفلت از گوش هوششان بر آید و چشم عاقبت بین به تماشای انجام کار گشاید و در آن ولا به محاصره حصار قندهار توجه مبذول فرمودیم نخست از محاصره ، محمدخان ترکمان را بدسفارت فرستاده که طاقت و نیروی سردار و سپاه آن ممالک وسیعه

۱ - متن : کامجواند ۲ - متن : باج گزار ۳ - متن : کبرا ۴ - متن : کشور سببه
۵ - متن : سلاطینی .

را در میزان امتحان سنجیدیم ، آخر کار بد یقین پیوست کد نه شهریار آن ممالک را در این عصر دل و دماغ محاربه اعدا و نه امیران بدمست باده دولت و جاه را در دل فکر ادای حق نمک و غیرت کار ، از وقوع این اتفاق هر جا قوی قدرتی بود فرصت از دست نداده پا در میدان خودسری و گردنکشی گذاشته دست به تاراج بر آوردند و بسیاری از راجدهای هندوستان کد به منصب های والای سرافرازند و مدام در حضور سرگرم کار [و] بار مر جوعه می بودند از ابتدای سلطنت این شهریار دوران موجب اتحاد بلی از امیران حضور ، در وطن مألوف تمامی عمر نشستند به فراغت چهار نوبت توار خودسری و خود کامی می باشند ، و مطلق گوش بر آواز طاب سبطانی نداشته بدعذرهای بی جا از جای خویش حرکت جایز نمی شمارند و در عویش موجب منصب خود نردیات بد اوطن بلاد سیر حاصل در تنخواه دارند و مطلق از عدم فرمان پادشاهی جرات تغییر و تبدیل جاگیرات متصدیان سبطانی ندارند و زمینداران مذکور به فراغت از مدت بیست سال قدم از خانه به اراده ملازمت شهر باری بیرون نکندند ، هر گاه مطیعان قریب و مغلوبان عمره امروزی غالب و در میان کار و دست انداری از ملازمت پادشاهی به تنگ بانه آمدند در میدان هم باری نمی توانستند گذاشت بلکه در فکر خودداری نوعی می گویند که بد جرد حیرت بر اول غمیه ، یک ماهه راه بکند دورتر از آن هم شنیده ، خود را بدست سواد چمن در دست صاحب فراش تا هوسم بازگشت آنها می رسد و هر گاه احدی فریب از دست معاودت آن فریق بدصوب دکن می رسد بیایک جمیع امر این شهریار می یکباره از طبیعت زایل گردیده ، بد تناوران مجرب السراج و سراج می گردیدند ، احوال فرخنده قبال شهریار بد آن نوع کشت از درون شهر نمود می کشاید و حالت امیران بدان دستور برودند ، آن میبهد می نمود

در این صورت بر ما لازم گردیده که بعد از فراغ از مهم قندهار رایت عزیمت دیار هندوستان را آسمان پیوند و صدای کوس نصرت خروش را بلند سازیم قضارا در همان ایام سید درگاهی ، یکی از مشایخ زادگان دارالسلطنت غزنین که از جد و آباء مسند نشین اعتبار و فرمانده ریاست بود از مقر اقامت خویشتن با دیگر معتبران آن دیار راه پیمان گردیده ، هنگام حصار قندهار شرف اندوز ملازمت والای شاهنشاه انجم سپاه گردیده . راهنمای باغ سبزی بی تشویش و ممانعت باغبان گردیدند که بی اختیار عزیمت خاطر را که از چندی در ضمیر جهان تسخیر آفتاب نظیر متمکن بود متحرک گردانیدند و شاهنشاه آفتاب کلاه این معنی موقوف بر تسخیر حصار مذکور گذاشته ، یک سال پیشتر از نزول خویش محمدخان ترکمان را به عنوان رسالت نزد شهریار نامدار هندوستان خلدنشان بدمعه نامه کنایت آمیز مدعا اظهار ارسال داشت . طرفه تر آنکه امیران عظام این دیار را امر جلیل القدر شاهی بدشرف صدور پیوست که جواب نامه را بدوجهی که مناسب احوال طرفین باشد رقم سنج بیان گردانند از قضا در این مدت مدید القابی که لیاقت شان طرف ثانی داشته باشد یافته نشد و سفیر بیچاره هر چند فریاد و فغان جهت طلب مکتوب بلند آهنگ ساز اظهار می گردانید بر قانون نوای سابق پرده دیگر می افزود ، خصوص امیرالامرا صمصام الدوله خان دوران بهادر که پیشاهنگ جمیع نواهای امارت و سرمندل تمامی سازهای سلطنت بود در ترقیم نامه نغمه سنج ارغنون اهمال و تأمل می بود از این جهت که شاهنشاه جم جاه نادر شاه هنوز مربع نشین چهار بالش فرمانروائی به یکتائی نگشته بود ، و در بلده سبزوار هنوز شاه طهماسب ولد شاه سلطان حسین ختم السلاطین خاندان سیادت توأمان صفوی از عالم نظر بند تماشائی جمال شاهد هستی بود و بعضی تا آن زمان شاهنشاه را قبول به یکتائی سلطنت ندانسته خان معظم و سپهسالار مکرم می دانستند .

فرستادن نادر
محمد خان
ترکمان را به
رسم رسالت
به دربار هند

از وقوع چنین اتفاقات ند او را به القاب شهریاری می توانستند ستود و
 ندجهت رنجش خاطر آن قوی قدرت بدخطاب امیری، جرأت آزمای تحریر
 می گشتند بنا بر آن در تلاش الفاطی چند که مشترك میان امارت و سلطنت
 باشد و اطلاق بر دو صفت از آن به وضوح پیوند، تامت یکسال می ماندند.
 لیکن نادرشاه از سرحد روم که با ممالک ایران زمین پیوسته بود و مقرا
 یکساله راه تواند شد بددار الخلافه شاهجهان آباد رسید، لیکن این چند حرف
 اشترک آمیز بد دست نیامد!

بد تحقیق پیوسته که در ایام حصار داری قندهار سید درگهی پیرزاده
 بلده غزنین و دیگر رئیسان دارالسلطنه کابل که بد هم عهدی همدیگر را پیوسته
 گشته در قندهار فیض اندوز ملازمت والا گردیدند، در عالم معروضی تسخیر
 کابل و غزنین^۱ را در کمال آسانی و آسودگی، چند چندان داعیه سابق در این و آن
 که حصار قندهار مفتوح شد و حسین خان فرزند^۲ میرویس غمناکه از جنبش
 سال حاکم محکم و فرمانروای مستقل آن وادی بود خصوص بعد از قتل وجود
 اشرف سکه و خطب را بد اسم سدهی خویش ریج الوقت و پندار آرزو کرد تا در تمام
 بلاد متعاقب قندهار^۳ نافذ فرمان بود دست بستد در پیستاده سلطنتی هشتاد
 ایستاده ساختد بعد از تشبیه تسمی لشکر معینه بندرندان گردید و هنگامی
 موکب معنی بدصوب تسخیر^۴ این و دارالسلطنه کابل حسین خان^۱ و مولد
 مسلسل بدیگی از حصار^۱ های | دور دست فرستاده مجبور بودند به
 مطابق استدعای رؤسای آن دهر بحسب سربلای عالم آفرین^۲ بدست
 محمودی افکنده بدون آنکه حدانک جان سنان بر پاره کند و در روز
 آهنگ گردد در روز نخستین که سرادفات آهنگ و احاطه در آن مسجع است

تسلیم شدن
 سران حصار
 ه. د. پیش
 از تصرف
 هندوستان

۱ - متن : و در عالم معروضی
 ۲ - متن : غریبوی
 ۳ - متن : پیوسته
 ۴ - متن : بلاد قندهار .

شکوه گردید به همداستانی سید درگاهی قلعه دار دست از سر کارزار برداشته به ملازمت والا سرافراز گردید و جمیع سرداران آن بلده سر بر خط فرمان او گذاشتند و از هیچ طرف نگرانی خاطری نماند. چنانچه بعد از دو روز از آن مکان راه پیمای گردیده قدم نصرت توام را در خیابان کابل آئینه دار کل خورشید گردانید و شرزه خان ولد شرزه خان که از قدیم به قلعه داری کابل ازجد و آبا اقامت گزین بود در سن هشتاد سالگی ابواب ممانعت مسدود ساخته تا مدت شش روز به مدافعه پرداخت آخر کار از دغل بازی عبدالرحیم ماهی گیر نایب ناصر خان ولد ناصر خان مرحوم که از مدت بیست سال به ناظمی آن دیار کامران و فرمان فرما بود حصار به تصرف ملازمان شاهنشاهی در آمد و یکی از فرزندان شرزه خان بر سر دروازه بدعلت ایستادگی و ممانعت مداخلت کشته گردید و سبب مفتوحی حصار نوعی که قبل از این مرقوم قلم حقایق رقم گردیده از عالم تحقیق شمع افروز شبستان اظهار است اگر چه شاهنشاه نصرت سپاه اقبال دستگاه در روز ششم حصار خارا بنیاد آهنین در و دیوار دارالملک کابل [را] بی وقوع تعب و بی ظهور شیداید در دایره تسخیر در آورد لیکن از آن جا که والا خردان عالی فطرت به آغاز هر کاری که روی توجه مبذول دارند نخست نظر حقیقت بین تماشائی خط و خال و نگاه تفحص دستگاه کل نظاره چین شاهد انجام آن می گردد تا به دولت این حزم و احتیاط از طعن اهل هوش و فرهنگ مصون و محفوظ مانند اگر چه آن تأمل و تکاسل در پیشگاه نگاه ناقص طینتان کم عقل که نخست بر حسن آغاز فریفته گردیده از زشتی انجام چشم عاقبت بین را فرو بسته در کار آخر بنیان که به تانی و اهمال صورت استحکام دوام می پذیرد مطعون می سازد و این معنی صورت حال شاهنشاه فلك بارگاه است که بعد از تسخیر بلده غزنین و دارالملک حصار شهر کابل در خیال درست تمثال شهریار هندوستان و امیران نامدار قیصر حشم خاقان خدم متفکر بود که آیا به چه نوع صف آرای معرکه

تسخیر کابل
به دست نادر

کارزار گردیدہ بہ کددام استعداد و سرانجام حرب رو بہ مقابلہ و مقاتلہ خواهند آورد بہ همان مثل کہ : چرا عاقل کند کاری کہ باز آورد پشیمانی ، مردان شجاع و دلیران صاحب غیرت از عالم احتیاط جرأت پیشقدمی را در آخر حرب مستحسن شمرده اند و در اول نبرد ممنوع و نادر و ، از این جهت کہ مبادا سبقت اندوزی بہ واپس خرامی منجر گردد کہ تجربہ کاران فنون شجاعت و کهن عاملان عالم تہور فرمودہ اند کہ فیما بین مردی و نامردی بیش از ہفت قدم راہ تفاوت نشمرده اند . اگر پاپیش گذاشتہ جی ہند را قہیم گردانید گوی مردی و مردانگی از پیش اقران و امثال خویش در رہود و اگر آن پیش خرامی متعلق بہ واپس نشینی گردید بدجای سرخروئی قشقتہ معصنری بر جہتہ جرأت کشیدہ شد جہت احتیاط و پس ناموس گیری بہ عظمت دراز و سپہ زحمت افکنند گوش بر آواز و چشم بر شاہراہ تماشا گذاشتہ کہ مدت ہفت روزہ سادات ابہت و اجلال را آسمان رفعت بدھمین خیال کند را و برھندہ بدھمین داشت گردانید و جہت گوارائی شداید سفر و عدم راحت و سترہ بدھمین جہت استیصال گروہ افغاند ملاغند صافی کہ تسمی قریق میزند افغاند آن جامع ارادت بددماہان تربیت آن گمراہان جمیع مہلک کشش از رحمت پروردگار مریدی می بودند .

از وقوع بعضی اتفاقات کہ چندین سال قبل از تاریخ مذکور بود بود و در عبارات ماقبل حالات افغاند و تعبیر احوال و کیفیت آن بدھمین صفوی مفصل مرقوم فاسم راستی رقم تفید سیرہ کہ در دسترس آن بدتحریر آن پرداختن خیالی از عبارات و اندک اندک بدھمین بدتحقیق پیوستہ کہ بہت سہمناہ بدھمین بدھمین استیصال آن گروہ ایودہ بددہ تہوم کہ تہوم بدھمین بدھمین بدھمین بدھمین کارزار معلوم الان بدھمین بدھمین بدھمین بدھمین

غم و الم مکدر گردید و اقبال بی زوالشان که از چندین سال فراوان رو به صوب آن فریق بی توفیق گم کرده طریق آورده بود یکباره از نزول موکب معلا [ی] شاهنشاهی پشت داده بد دشمنی کمر بر بست و زبان غرور ترجمان آن قوم بی صلوة و صوم بجز حرف و حکایت سر بزرگی و بالادستی بد دولت پیرزادگی هرگز بر زبان آنها نگشته بود، در این ولا از زبان درازی شمشیر شاهنشاه قتل خموشی بر لب آن گروه زده، بغیر از عبارات عجز و نیاز لفظی از دهانشان سر بر نمی زد.

از وقوع این اتفاق غرور شکن تمامی صغیر و کبیر و وضع و شریف آن مغروران متکبر آغاز عجز انجام سر بر خط فرمان آن مؤید منصور گذاشته تن بد بیچارگی و بی اختیاری در داده قبول جمیع تکالیف شاقه شاهنشاهی نمودند.

از ظهور این حالت بی کسی علامت شاهنشاه نیز بر مابقی آن قوم سریزک که در همسایگی کوهستان کتور و کافری بسر می برند کارفرمای ترحم گردیده جان بخشی فرمود و بعد از فراغ آن کار بد گوشمال ساکنان بلده جلال آباد که پنج شش منزل راه بد جانب هندوستان واقع شده و در تمامی کوهستان کابل و غزنین و قندهار و کشمیر جنت نظیر و در جمیع بلاد خوش آب و هوای هندوستان خلد نشان اناری بد خوبی جلال آباد پیدا نمی شود هم بد آن رنگینی و مالیدگی دانه و تراکت تخم امروز در آفاق به یکتائی زبانه ثمر شناسان^۲ صاحب ذائقه می گردد. از وقوع کشته گشتن از ملازمان شاهنشاهی که به عنوان سفارت هند برق خرام وادی استعجال بودند و در آن زمان که به شهر جلال آباد رسیده، بد اراده نفس راست کردن و ساعتی بد راحت تکیه بر بالش خواب نمودن در مقام یکی از سرداران بلده جهت استراحت می خواستند که تأمل

۱- متن: سلوا. ۲- متن: سمرشاسان.

گوشمالی
مردم
جلال آباد

ورزیده رو به راه مقصود آرند، از نیرنگسازی قضا و فسون پردازي تقدیر از اخبار فساد اظهار نزول آن مشت اجل گرفته بدیات ناگاہ عوام شہر مذکور کہ اجل موعود گریبان آنها را گرفتہ بر سر استدعای این آفت عظمی آورد چنانچہ بہ یکبار گرد آن جانبد را مرکزوار محیط گردیدہ دست بہ قتل آن غریبان بر آوردند. ہر چند صاحب خانہ فریاد بر کشید کہ کشتن این چند تن معدود چندان کاری نیست لیکن قتل این بی گناہان غربت آشد سرمایہ سرفشایی عالمی خواهد گردید هنوز ہم عنان توسن اختیار در دست شما است.

اگر از سر این ماجرای جہان خراب کن در گذشتہ معبودت بہ صوب مقام اقامت خود آورند ہم احسان بر من است و بعد از آن بر خود و بر این نہ دکس موجودی ستم ایجادي بیش از ساعتی نخواہد بود. وانی از آن روزی کہ تیغ انتقام این بیچارگان از نیام بر آمدہ، کوشش فرود آمدن تدارک گردد و این جرأت آزمائی طبع ناقص شما بہمت اہل مہمندی ہمیشہ توسن ساکنان این بلدہ فردوس نشان است. یک نفس سرتوہی بگذارید این آفت عظیم را آغاز و انجام این کار را بددبندہ حقیقت بین مسعودیہ شدہ بددبندہ محض آشکار بہ جد صورت بلائی در قفا دارد.

ہر قدر صاحب خانہ از این نوع حرف و حدیث بددبندہ بددبندہ پیشاہنگ جرس قافلہ انہیر کردانید آن غفلت بر بیان اقل مزاج بددبندہ رضا گوش نکرده چشم از مشاہدہ جمال شہر حدیث بددبندہ بددبندہ بددبندہ نوع مصالح سودمند در دادند و تہ آنکہ آن حدیث بددبندہ بددبندہ از پا در نیاوردند دست از سر شدرافرائی نہ مسعودیہ بددبندہ بددبندہ وانکشیدند.

قضا را یکی از آن دہ تن کہ از بددبندہ بددبندہ دادند در قفا دارد.

۱- متن : خودها ۲- متن : شما بان .

بددبندہ
بددبندہ
بددبندہ

بد طرفی رفته بود^۱ بعد از انجام این ماجرا پاشنه کفش گریز را بالا کشیده، و دامن وحشت خرامی را بدکمر برزده يك راست رو بد صوب کابل آورد^۲ و پس از نزول منزل مدعا احوال قیامت اتصال سرگذشت سفیران مرگی پیام بد عرض والای شاهنشاه معدلت دستگاہ مظالم پناه رسانید .

از استماع این خبر قیامت بدبر، هماندم سوار مرکب عزم گردیده رو بد راه انتقام آورد چنانچه بعد از آنکه سایه رایت نزول بر آن سرزمین بیداد آئین افکند نخست بد تحقیق صورت حال آن مقدمد همت بر گماشته آن ستم پیشگان ظلم اظهار را بد دست آورده در عوض يك تن پنجاه نفر را بد قصاص رسانید. بدهمین دستور بر هر کد اثبات بلوای عام مقرر گشت بالاتامل بدقتل رسانید و بعضی از اکابر^۳ پیش بین کد بعد از بلوای عام از آن بلده بد معه تمامی خویش و پیوند بر آمده قدم در وادی فرار گذاشته بد کوهستان دور دست منزل و ماوی^۴ گزیده از دست ستم ایجاد جنود نامعدود شاهنشاه محفوظ و مصون ماندند و بعضی از سکنه^۵ شهر کد در آن بلیه خود را از رفاقت عوام دور داشته [بودند] در این روز در پیشگاه نگاه شاهنشاه عدالت دستگاہ بی گناهی خود را به صد دلیل و برهان ثابت نموده جان از آن مهلکه بد سلامت بدر بردند .

انتقام پادشاه
از قتلان
سفیران

بد تحقیق رسیده کد قبل از آن هرگز بر احدی از آن موضع کد چنین اتفاقی رو داده ترحم و ابقا^۶ نفرموده همه را در عوض يك تن راه پیمای وادی نیستی گردانیده، گوش بد تقریر شفاعت اظهار شفیعان عزیز القدر نفرموده، و بسیاری چنین اتفاق افتاده کد در عوض انهدام بنای وجود یکی از آحاد الناس مجبول، بد قتل جهانی و به خرابی شهر معظمی توجه مبذول داشته، مگر در بلده جلال آباد که جمال را کارفرما گشته، نخست بد تحقیق

۱ - متن : بودند ۲ - متن : آوردند ۳ - متن : اکابران ۴ - متن : ماوا
۵ - متن : سکنای ۶ - متن : القا .

احوال بی گناه و گناهکار پرداخته، در تفتیش این ماجرا کمال اهتمام فرموده، بر هر فردی که این معنی بد ثبوت پیوست همان دم رو بد راه عدم آورد و دامان زمه هر که از لوث این معاصی پاک بر آمد، گریبان حیات از پنجهٔ ممات خلاص ساختند تشریف عمر دوباره در بر کرد.

و شاهنشاه آفتاب کلاه بعد از حصول انتقام خون این چندین نامدبر، از همان مکان نامهٔ مذکور را تسلیم دیگری فرموده روانه هندوستان آفتاب توامان گردانید و در طی مراحل و قطع منازل تاکید بیغ تقریر فرموده عنان معاودت بد صوب کابل منصرف نمود و باز بد قلع و قمع دیگر مفسدان قوم افغانند تیغ آزمای معرکهٔ قتل گردید و بد حدی در استیصال آن گروه انبوه سعی و تلاش را کار فرما فرمود که در جمیع طرق وجوایب گرد و پیش دارالسلطنه کابل از وجود کثافت آلود آن فریق رهزن قطاع الطریق آذری و علامتی باقی نماند و جمیع مفسدان یکدست بی دست و پا گردیده تن نگدانی و بینوایی در دادند چنانچه امروز که هفت سال نامی از آن واقعه گذشته، سالی از آن فساد اندیشان آزار رسان بغیر از آنکه در تمام سلسله ایب مسئول گشایند در هیچ محلی و مقامی پیدا نیست و بسیاری از آن در آن گردانند که فوج و حشم مداه تابع آن می بود، الحال آنکه در تمام سلسله و در شهراد نشستند و ایب بد سؤال گسوده همکار شد و در تمام سلسله و در خوارزی و ذلت مشاهده نموده پارهٔ تن بی دست می کشیدند.

بد تحقیق پیوسته که از دروازه دارالسلطنه قتل گردیدند و در آن متصل در عرض راه در آن افغانند حاکم خوارزی و در تمام سلسله گسوده بد کسب گدائی روزی بد شب می کشیدند و در تمام سلسله گدائی و در احدی از آن گروه انبوه که عالم عام کرده و سحر از آن بد نامدبران.

۱- متن کسافت ۲- متن : کابل ۳- متن : مفسدان

قلع و قمع
افغانند

در این ولا پیدا نیست .

زهی عزم والاتردد که در این عهد و زمان از شاهنشاه اقبال پناه بد ظهور آمد، یقین حاصل است که در زمان ماقبل از هیچ شهریاری و سلطانی به وقوع نینجامیده بلکه مدام غلبه این قوم یا جوج نژاد کثیر القوم بد ثبوت پیوسته مگر در این عهد و عصر نوعی ذلیل و بی اعتبار بلکه يك قام معدوم الاظهار گردیده اند که بد صد تلاش و هزار جستجو تا ده فرسخ و پانزده فرسخ راه دست راست و دست چپ نشان اینها پیدا نیست.

چنانچه قریب دو هزار سوار و دو سه هزار پیاده، برق انداز توپخانه شهریار هندوستان بعد از وقوع مصالحت و پیمان ابیت و مصادقت از منزل کرنال جهت رسانیدن خزاین رکاب سلطان روشن اختر محمدشاه به دارالملک کابل فرستاده بود و بعد از مدت يك سال شاهنشاه به هنگام مراجعت [بد] ممالک ایران آن غریبان دور از خان و مان را رخصت انصراف وطن یعنی دهلی ارزانی داشت از آن مردم بد وضوح پیوست که در عرض راه مابین پیشاور و کابل که زنبورخانه افغانند می گفتند هر قدر خواستیم که احدی از آن فریق دیو خصال دد مثال را که عمر توصیف و تعریف تناوری قد و بالا و نیروی بازو و بسیاری زور دست و پاشنیده شده بود در این ولا که به مقتضای قسمت ازلی به این مقام آب خورش آورده، و بهتر آنست که مشاهده نمائیم هر قدر تلاش بدافزونی گزائید کمتر دست بد هم داد، بلکه مطلق در وقت احدی دچار نگشت و نه هنگام برگشتن آثاری از آنها رو نمود مگر چندی از ضعفا که بر سر راه گدائی می کردند و از برای خود و عیال پارچه نانی حاصل می نمودند و لمصنعه:

چشد یارب آن زور بازویشان	کجا رفت آن زشتی خویشان
از آن قوم بر جا نبیند کسی	که بودند از مور، افزون بسی
شنیدم که در يك نفس قوم عاد	برفتند بر باد از دست باد

ز مور و ملخ گر چه بودند بیش
چو نیرنگ تقدیر شد آشکار
همان نوع این قوم کثرت چشم
کد امروز از آنجا نشانی نماند
همه دیو زادان بی دین و کیش
نیامد دمی زور بازو بدکار
برفتند یکباره دنبال هم
نشانی به غیر از کمانی نماند

بد هر صورت بعد از برانداختن گروه افغانان مختلف ترا که در کوهستان نزدیک و دور دارالملک کابل اقامت ورزیده بد تراج در هروان و غارت قوافل تجار قوی بازو بودند ، شاهنشاه ناصر دستگاه بد فکد تسخیر پیشاور فرس عزیزمتر را مطلق العنان گردانید چنانچه بعد از اقامت مدت هفت ماه خود را مشغول منعدم ساختن فریق افغانند که سنگ راه مشردین می گردیدند داشت و زه می که بر خاطر دریا مقطر آن شیرین نامدار بدیقین پیوست که در امیران دیور هندوستان نیروی قتال و جدال مطلق نمانده و بجز آرامش و حودداری فعلی از آنجا بدوقوع نمی آید و سپه تمامه و کمال آرام طلب گردیده اند ، چند روز در این مدت هفت ماه که افواج قاهره قزلباش ، فده در ساجد هندوستان گذاشته تا بد تسخیر بلاد متعلقه این مسافت اشغال دارد هرگز بدگذش بسدکه فانی امیر و فلان وزیر با افواج کثیر روی توجه با اشرفاد و مال و مال مردم در این جانب آورده هر گاه خبری که بد تحقیق می بود بددد فانی بدام کرد که در نقاب شاهد صورت احوال هندوستان است که تا امروز جامع فانی و حاکم ارکان سلطنت هر روزی در ده انجمنه والای کابل روی مسجد کهنه کابل که در انجمن آرای تدبیر تازه می کردند ، در این مسافت بداد و به کابل در کار بر تدبیری می گذارند ، باز فواد بدقیح آن مشغول بود که در هندوستان گردیده بد تازگی نکتد سنج می کردند ، که در این مسافت بداد و به کابل در هنگام شام معاودت بد خاندهای خانه می آمدند ، بد در صورتی که در این

۱- متن : نرفتند ۲- متن : آرام .

و ج نیشاور

جمع پریشان خیال که در مدت هفت ماه کامل بغیر از نقصان مشاورت درستی تدبیر وقوع نپذیرفتند باشد از آن گروه توقع برآمد کارداشتن، آفتاب به گز پیمودن و آب دریا بدکیل سنجیدن است، همان بهتر که نخست بدتسخیر بلاد متعلقه کابل که عبارت از کنار دریای اتک تا سرحد باغ زاغان است می باید پرداخت و بداین داعید، اول بلده پیشاور را به تصرف باید آورد، بعد از آن موافق رویداد، صورت حال فرس تاز میدان عزیمت ممالک وسیعه هندوستان باید گردید. و ناصر خان بن ناصر خان ناظم دارالملک کابل که از مدت بیست سال ترك استقرار کابل نموده بساط اقامت در بالا حصار پیشاور گسترده کابل [را] بد یکی از ملازمان خویش مسمی بد عبدالرحیم ماهیگیر سپرده مطلق توجده بد چگونگی احوال آن ضلع نمی فرمود.

در این ولا از اخبار صحت آثار موکب معالی شاهنشاهی^۱ خط پیشامد احوال آن سرزمین بد حضور اقدس اعلی ارسال داشت و جهت دفع این آفت معظمه طلب زرتنخواه افغانه که از دو قرن مهمل و معطل بود، نموده این مهم را چندان عظم شانی نگذاشت.

از وقوع این اتفاق امیرالامرای خان دوران که در تمامی امیران حضور و دور بد پیش قدمی و سرداری شرف اندوز افتخار و ناصر خان به نیابت او در آن بلاد، مسند آرای حکومت می بود، از مطالعه خطوط ناصر خان به یقین دانست که دفع الوقت قزلباش سراپا پر خاش دلخراش آن همه سعی و تلاش نمی خواهد بلکه ناصر خان متعبد این مهم گران ظاهر سبک باطن، هر گاه می گردد عظم شأن او معلوم، همان بهتر که زرتنخواه افغانه که از قرنهای فراوان سنگ راه وسد طریق لشکرهای گران چشم و سلاطین قیصر خدم می گردند باید نمود. هر گاه درهای کوه متعذر العبور مسدودالطریق را سنگ چین نموده از بالای

۱ - متن : معالی شاهنشاهی

قله کوه و کتل به افکندن سنگ، کارفرمای دراز دستی گردند، صد هزار سوار جرار خونخوار قدرت پیش قدمی و نیروی اقامت را سرمایه ترک سر دانستند، بجز پس روی کاری از پیش نتوانند برد، بهتر آن است که زر مطلوبه ناصر خان را باید فرستاد و در دفع این فتور معظمه چندان خاطر را متعلق نباید داشت. بدهمین قرارداد در فکر ارسال زر توجه مبذول داشت لیکن متصدیان حضور بعد از پنج ماه کامل مبلغ هفت لک روپید جهت ارسال تنخواه افغانه مقرر نموده، مبلغ سه لک روپید جهت رشوت خویش وضع نموده، باقی جهت لک روپید هندوی بر لاهور نوشتند.

از قضای خداوندی زکریا خان بهادر خبر رسیدن هندوی مسموع نموده، مبلغی متصرف بدعالت زر باقی جاگیر خویش که بر ذمه ناصر خان داشت گردیده، مابقی آن را به پیشور فرستاد ناصر خان از رسیدن آن قیاس، قدری کد لب چشم گروه انبوه افغان نتواند شد داده تمام و کمال را خود به تصرف در آورد.

از نیرنگی تقدیر خالق قدیر در آن ایام تمامی متصدیان پادشاهی به گدایی وجد قوت بهم می رسیدند و از ده سوار شاهی لاکه سواران و اسب و شمشیر و سیر باشد. با وجود این حال که از تمام وصول هواجیب و آن بیچارگان نازل گردیده، تمام و کمال مال زمین پادشاهی را از برده و محال می که فیما بین نایب و عامل جاگیران تصرف جان کند در وقت چهار روز که لاهور داشت با زکریا خان بهادر واقع شده بود جهت ارسال لاهور فرستاده بود. چنانچه در شهر کابل و بند پیشور احدی از مال پادشاهی را خود نبرد. خصوص در آن زمان که در ایات تصرفات آن شاهنشاهی سلسله پادشاهی پشاور افغان ناصر خان با معبودی از مال زمین پادشاهی در پیش و در آن

۱- متن، چندین.

اربابان و مالکان^۱ قرب و جوار، که خانه های آنها در شهر واقع شده بود لاچار دم از همدمی او زده قدم از همپائی نمی توانستند کشید .

در آن ساعت برده نه دره خیبر که صعب ترین راه کوهستان و مشکل ترین گذرگاه مترددین از زمان قدیم واقع شده بر دو ونیم فرسخی پیشاور بر جانب کابل سنگ راه حکام و سلاطین بوده در این ایام ناصرخان دهن دره مذکور را بدسنگهای خرد^۲ و بزرگ گرفتند بدخاطر جمع نشسته می بود که بدتاریخ مقرری بدیک ناگاه از قفا که عمارت از شهر پیشاور باشد افواج بحرامواج ظفر امتزاج شاهنشاهی رسیده ، مضطرب احوال و پریشان خاطر [ش] گردانید [ند] .

باری بد هر صورت که در خور آن ساعت محشر آشکار بود چندی از رفیقان قدیم وجدید در آن دم^۳ هم قدم گردیده صف آرای میدان کارزار گشتند. از آنجا که طپش اظهاری نیم بسملان هر قدر پر پرواز گشاید و بی قراری آهنگساز اضطراب گردد ، نمی تواند که خود را بدشاخسار عافیت رسانیده راحت اندوز تسلی گردد، بدکمتر آویزشی و مختصر حربی افواج ناصرخانی رو از معرکه بر تافتند قدم در کوی فرار بد همپایی افغان آن ضلع گذاشته از معرکه نبرد وحشت خرام گردیدند .

از نمود این حالت و وقوع این ماجرا ناصرخان بد هم داستانی ملکی که در آن طرف مقام اقامت او بود سرعت از برق و بادوام کرده رو بد راه فرار آورد . قضا را هنوز نیم فرسخ راه نیموده بود که از دنبال افواج شاهنشاهی رسیده دستگیرش نمودند و در پیشگاه نظر کیمیا اثر شاهنشاه بر پا داشتند . از راه آن که در آن معرکه دو سه زخمی سبک بر اعضا او رسیده بود مورد ترحم و منشأ^۴ بخشایش گشت و از عالم بنده نوازی حکم اشرف اقدس بد وضوح پیوست که متصل خرگاه دولت خانه والا مختصر خیمه جهت اقامت

۱- متن : ملکان ۲- متن : خورد ۳- متن : که در آن دم ۴- متن : منشأ .

اسیر شدن
ناصرخان
حاکم پیشاور

ناصرخان برپا نموده راحت اندوزتمکن گردانیدند، و مطابق امر جلیل‌القدر جراحان مهارت پیشه مرهم ند جراحات گردیده بد تأکید تمام در فکر التیام آن توجه مبذول داشتند چنانچه در دو هفته آثار صحت جلوه فرمای دیده اهل بصیرت گشت و در این مدت مکرر به حضور موفور‌السرور طلب داشته، بد نوازشهای^۱ خسرواند مفتخر^۲ و سرفراز فرمود و زیاده از دو هفته اقامت در آن شهر جایز نداشته، علم خورشید پرچم را بد هموای تسخیر هندوستان آسمان رفعت ساختد ناصرخان را مفوض بد دولت هم‌رکابی و هم‌عدنی ساختد تا لاهور آورد و بعد از ملازمت زکریا خان بهادر، هنگام نبضت موکب معنی از دارالسلطنه لاهور بد صوب دارالخلافه شاهجهان آباد دهمی، رخصت انصراف بد جانب پیشاور ارزانی داشت. چنانچه ناصرخان از همین مکان از رکب سعادت دوری جستد رو بدرآمد منزل مقصود آورد و شاهنشاه فیروزی دستگاہ پسر خرد^۳ زکریا خان بهادر منتقب بد میرزا پهبوری را که از پیشگاہ شاهنشاهی بد شاهنوازخان مخاطب گشت بد هم‌عدنی خویش بافوج درست ممتاز و مدعی گردانید، چنانچه مدام تا رسیدن موکب و الا بد نادر آمد قندهار، هم‌رکب سعادت بوده موجب احکام جهان‌مطاع عالم مطیع بد حکومت دارالامان ممتان مسند نشین چهار بالش فرماندهی گردید و تا مدت شش سال کاملاً کار فرما بد کاهرانی بوده. از وقوع مخالفتی که مابین پدر و پسر حدوث گشته بود معلوم گردیده از دارالامان ممتان بعد از گفتگوی فراوان بد دارالسلطنه لاهور آمدند و از آنجا بد دارالخلافه شاهجهان آباد رسیدند، شرف انبوی و انبوی سلطانی سلطانی گشتد، تغییر لباس قراربشید بدو در معراج با تشریف آفرین هندوستان که قبل از آن می پوشید گردید و تا هنوز که مدت شش سال کشیده آمدن کردی

۱- متن: نوازشات ۲- متن: مفتح ۳- متن: حور ۴- متن: مبین ۵- متن: یکساله.

آهنگ
فتح
هندوستان

کوی حضور است .

از قضای ایزدی در آن ایام که شاهنشاه فتح حصار قندهار را به امروز [و] فردا رسانیده بود که بدفرخنده فالی اقبال ساکنان هندوستان ، نواب نظام الملک آصف جاہ بعد از انقضای مدت شانزده سال از ممالک وسیعہ دکن کہ بدسبب سوء مزاج^۱ سلطانی تا آن زمان اقامت گزین آن ملک دور دست بود به ارادہ ملازمت شہریاری رایت مراجعت به صوب دارالخلافہ برافراشته بعد از قطع طریق طویلہ و منازل ثقیلہ فیض اندوز ملازمت شہریاری گردیده بد دولت اقامت حضور شرف پذیر گردید و در همان نزدیکی خبر نزول موکب معالی^۲ شاهنشاهی از نادر آباد قندهار بد عزم تسخیر دارالملک کابل و غزنین بلند آہنگ ساز اشتہار گردید و بعد از آن هر روزی بد تواتر اخبار فتوحات تازه بد تازہ گوش آشوب شہریار و امیران نامدار می گشت تا آنکہ خبر عبور دریای اتک بد صحت پیوست ، آن ہمہ تدبیرات کہ در این مدت ہفت ماہ هر روزی انجمن ساز قانون تقریر می شد یکبارہ از خاطر ہا محو گشت و تا آن زمان کہ نظام الملک آصف جاہ را در مشورت شریک نساخته بودند در این ولا صدر نشین محفل مدارالمہامی تدبیرات گردانیدند .

گویند کہ اول حرفی کہ زبانتزد اظہار گردانید از این عالم عبارت پیرای بیان است کہ اگر قبل از نزول موکب شاهنشاهی دارالسلطنت لاهور بہ تصرف ملازمان ما در آید بلاشک و گمان فتح و ظفر بد ہم رکابی ما سر افتخار و سرافرازی خواهد افراخت و اگر خدا نخواسته قبل از رسیدن این جانب و افواج بحر امواج قاہرہ دارالسلطنت لاهور بد تسخیر جنود نامعدود نادری در آید کار بد مرتبہ کمال رو بد دشواری خواهد آورد مگر یک جنگی باقی می ماند خواہ در آن جنگ نصرت اگر نصیب هندوستان گردد یا بوسہ بررکاب

راہزنی
محمدشاه با
امیران

۱- متن: سویمزاج ۲- متن: معلی .

دولت طرف ثانی زند و داع جان و مال و ملک باید نمود .

آخر کار در ایام اختتام رجب چنین مقرر گردید که امیران ثلاثه یعنی نواب نظام الملک آصف جاه و امیرالامرا^۱ خان دوران صمصام الدوله و اعتماد الدوله قمرالدین خان چین بهادر و وزیر اعظم و امیر معظم به اتفاق هم جاده پیمانی وادی مقابله و مقاتله در هر مکانی که دست دهد گردیده ، پی استقرار را در آن میدان همسر سد اسکندری باید گردانید .

بد این تدبیر به تاریخ غره شعبان سنه هزار و یکصد و چهل و نه هجری (۱۱۴۹) و سنه نوزده جوس سلطان روشن اختر هجدهشده عشرت دستگیر فراغت پناه این هر سه امیر موالیید ثلاثه سلطنت که قبل از این ثلاثی مجرد ساکن بودند ، در این ولا ثلاثی مجرد متحرک گشتند و بعد از خروج نیر اعظم اول روز از پیشگاه خلافت رخصت نهضت یافتند و این دستور را همسر وادی استیصال حریف غالب پخته کار گردیدند ، و روز اول طمانیست آصف جاه امیرالامرا در یک حوضه فیض ، ردیف گردیدند از قیامه روز در حوضه که در شیر در سواد شهر در جوار بغت بر فراخت بود و آورد و اعتماد الدوله و نیر اعظم پناه تنها بر حوضه فیض اقامت گزین گردیده داخل در حوضه گشتند و همه گردیدند . و این هر سه امیر متوسل هم شدند حوضه امیران و نیر اعظم کار خویش افتادند ، خصوص امیرالامرا آخرین دور آن دور گشتند و در حوضه فیض موجب افرواد نواب ، در فکر پاس جان خویش و نیر اعظم و نیر اعظم بر صغیر و کبیر خلائق متحکم و متیقن گشت که این امیران نواب سوء مزاج و مخالفت معدوم العاج که از قیامه در حوضه نیر اعظم و نیر اعظم و نیر اعظم بر دوازده شاهد اظهار است و به تفریب این نیر اعظم و نیر اعظم تحریک هیزم لنگان آتش افروز در بهارستان و در کوه کوه و نیر اعظم

۱- متن: امیرالامرای ۲- متن: سوی

تولده
سرداران
علیه یکدیگر

و آشوب ساختند و پرداخته مغولیه که عبارت از نواب نظام‌الملک آصف جاه است و دویم بنی‌عمش اعتمادالدوله و زکریا خان بهادرناظم یک‌قرن دارالسلطنت لاهور و دارالامان ملتان است و این همه تمهید جهت انهدام بنای شوکت امیرالامرا خان دوران بخشی‌الممالک بر پا ساخته‌اند و این معنی از آنجا که هرگز در ضمیر امیران نامبرده نگذشته بود بلکه یک‌قلم صفحه‌خاطرشان از نقوش این خیال ساده، لیکن امیرالامرا از گفتار عوام کالانعام نوعی در فکر خودداری توجه مبذول داشت که عالمی را از حزم و پاس خویشتن‌داری گمان ضعیفشان از وقوع چنین وسواس به یقین قوی تبدیل یافت و ظهور این فساد عالم آشوب نزدیک به آن رسیده که هر روزی از صبح تا شام مردم در انتظار معرکه آرائی می‌بودند و از طرفین تمام روز و تمام شب مستعد در انتظار نشسته بدسر می‌بردند.

سبحان الله قدرت کامله خالق ارض و سما را بنازم که هرگاه تقدیر بی‌تبدیل و تغیرش مقتضای امری که مستوجب نقصان و وبال باشد و خواهد که از کتم اختفا جلوه فرمای عرصه اظهار و رونمای مرآت شهود گرداند با وجود کثرت حشم و افزونی خدم و بسیاری سرانجام حرب و جمعیت اسباب ظاهری نوعی در میان آن قوم از ناقبولی درگاه‌کین و عناد افکند که از وسواس هم دیگر بدغنیم‌قوی قدرت‌ذی شوکت که از بهر استیصال آن فریق از یک ساله راه با کمال استعجال رهنورد وادی نبرد می‌آید دفع^۱ او را خواب فراموش دانسته در پی انهدام بنای هم‌دیگر با کمال جد و جهد سعی می‌گردند تا حریف مخالفت آنها را سرمایه حصول مدعای خویش دانسته اگر تأملی در پیشرفت کار داشت از وقوع این ماجرا به صد دلیل و هزار برهان، متیقن بر فتح و فیروزی خود گردیده کارفرمای مسارعت می‌گردد، مطابق این مدعا استاد

می فرماید :

چو در لشکر دشمن افتد خلاف تو دیگر مکش تیغ کین از غلاف

لمصنّفه :

خداوندی که کم را فتح و نصرت عطا فرماید از نیروی و قدرت

شکستی افکند بر فوج بسیار که دیگر با درستی نبودش کار

ضعیف از بخشش او بهره دور شد قوی از قدرتش بی پا و سر شد

هر گاه عساکر فیروزی مائثری را که هشیب از بی مدام به کامیابی آید

قلم تقدیر را کار فرمی تحریر گردانیده، از روز نخست تا ایام اختتام حیات

نوعی با هم اتحاد و ائتلافشان بخشد که لفظ خلاف و شاق در آن جمع عبارتی

غریب و معنائی از اسم بیگانه باشد تا به دولت اخلاص اتحاد بر نفس بر بلاد

مدعا مستولی گردیده کامران گردند، لیکن بر عکس این تصور است و همین

جمع طوایف انام و پسندیده تمام فریق کفر و ایمان اسلام است مشاهده قدرت

و این معنی مکرر به تحقیق پیوسته که از جمله دلائل آن حاکم است

نصرت دستگاه ظل الله نادر شاه سلیمان الله هشاد هزار سوار چو از

گذار بد هم غنائی هندوستان و هم راهی این سوار دولت سوار چو از

و هشاد هزار منگبشی در عساکر خضر مائثر او سوار در روزی که از

قیام و اقدام داشتند، و از این هشاد هزار سوار مدافع هر یکی حیرت

مر جوعه ستر برورد (کذا) با خود یتیمان داشتند چو از

اکتفا داشتند و بعضی به پنج و ده و بسیاری پنج و ده

عاقبت آن یتیمان مقرر از سوار خاصه شد و از سوار خاصه

بیدادی که از جنود فیروزی ورود به مدام بی امانی از آن

آقایان آنها باشد اگر وحشی و شقی از آن مردم و سوار

۱ - متن : نیروی قدرت ۲ - متن : داشت

گردید از کردار نجبای آن گروه بود، و هر ستم ایجادیه که مافوق آن متجاوز
 نتوان شمرد از آن یتیمان نطفة الحرام که هر یکی ولد مغول ایرانی و افغان
 و رومی و گرجی و چرکس و ازبک چه ترك و چه تاجک که هر فردی ولد هزار
 پدر بلاشک واقع شده، هر گاه چنین اتفاقی رو داده باشد از آن مضغه الزناها
 بجز فتند و بدکاری چشم فلاح نتوان داشت و ولد الحیض^۱ صد درجه بر این
 فرزندان چندین پدر، دعوی^۲ شرافت اگر نماید بیجا نتوان گفت.

فی الواقع آنچه از این گروه انبوه در بلاد هندوستان از ظلم آشکاری و
 ستم ایجادیه و بیداد طرازی بد نظر تحقیق مشاهده نموده شد و ظلمی که از
 آن یتیمان يك مادر و هزار پدر بدعمل می آید شاید که بر نسبت بختنصر نسب این
 ملعونان جمیع طوایف انام بدصد زشتی ترجیح توان داد. طرفه مردمی مشاهده
 نموده شد که مطلق آگاهی از ذات پاک الهی و اطلاعی از حضرت رسالت پناهی نداشتند
 بغیر از کشتن و کشته گشتن و غارت اموال^۳ و اسباب خلائق شغلی دیگر
 نمی دانستند و اگر احیاناً در هنگام قتل کسی می گفت که: «من سیدم» در جوابش
 بداین عبارت، تسلی افزای خاطر پریشان خیالش می گردیدند که: «قبل از
 این سادات چندی در نجف اشرف و در کربلای معلی و مشهد مقدس طوس که
 از بیم جان در این روضه ها رفته پناه و امان جسته بودند و در همان مقام
 عرش التیام بر سر مزارات عالیات بدقتل رسانیده ایم که تو به غلامی آنجا نتوانی
 سرافراز شد.» بعد از اتمام این تقریر به يك ظلمی مبادرت به قتل آن
 مظلومان می نمودند که ارض و سما را بر حال زار آن بیچارگان ترحم می آمد
 و هرگز ترحم در خاطر آن سنگین دلان، خداوند دو عالم آفرین و خالق زشت و
 زیبا نیفکنده و بجز قساوت قلب از هستی آن ولد الزناهای نطفة الحرام مقصودی
 متمشی نگردید.

۱- متن: والد الحیز ۲- متن: دعوی

قریب دو صد هزار نفر که به عبارت مردم هندوستان دولت زبانه‌ترد بیان می‌گردد از این خوش‌نشان یتیم لقب بلا تردد در آن فئد کثیره در عالم پیاده روی کارفرمای پیش قدمی در جمیع حالات و در تمامی اوقات و واقعات می‌گردیدند. لیکن از همه امور بدیعتر و از جمیع نیرنگها عجیب تر این معنی صورت ساز صفحه تحقیق گردیده که احدی از فریق امیران و سپاه و یتیمان که در معسکر نادرشاهی اقامت‌گزین کوی ملازمی بودند از جان و دل به علت وقوع عدم آسایش و مفقودی راحت، بیزارچند نجه در عالم خدوت هر گاه نام نادرشاه بر زبانی جاری می‌شد به یکبار لسان حال آنها نغمه پرداز ساز نفرینی، و تراند آغاز قانون بیزاری می‌گردیدند که هرگز احدی اسلام در جو یزید پلید به آن نوع نکند سنج تقریر نگردیده باشد و بنی اسرائیل در شان فرعون، و نه متابعان صفت خلیل‌الهی در جناب سرود مردود، که در این گروه انبوه اسناد به ذات آن عالی صفات می‌نمودند و به وجود این همه نیرنگ و تبرا نوعی در اطاعت اوامر و نواهی او بر یکجا ایستاده که در اول عهد داشتند که زیاده از آن متصور سروران عالم وفا و پیشواں جبهان می‌تواند شد.

و در این مدت یک ماه و بیست و هفت روز که شاهان در قلعه کربین قاعه مبارک دارالخلافه شامچیان آباد دهی بود ملک در آن شهر مشاهده نموده شد که چند از اهل جرایم و جده از بی‌گناهان که در آن شهر بودند مقتضی فتنای او در آن روز گردیدند طلب داشته شدند پس از آن که در قلعه در قلعه مذکور افکند جناح در یک روز بیست و هفت روز که در آن شهر بود که منجمله نوکران سرکار دولتند که از آنجا بودند و در آن شهر بودند را بدشلم چاکلی، در آن حال که در آن شهر بودند و در آن شهر بودند روز معاودت بدسویب دارالامان ایران بر سر راه و بدشلم چاکلی که در آن شهر

ساعت اول که دیده جهان بین بد تماشای بهارستان شاخسار دار گشودند دست از سر جان برداشته رهگرای وادی فنا گردیدند لیکن قالب بی جان آنها تا يك ماه رو بروی در قلعه بر دار آویزان بود .

و بد تحقیق پیوسته که یکی از ملازمان درگاه را از وقوع معاصی حکم والا شرف نفاذ پیوست که شکم این اجل رسیده را از بالای ناف چاک ساختند تلخه او را با جگر قطعه قطعه ساخته بیرون آرند . مأموران اوامر و نواهی همان لحظه مطابق فرمان قدر توامان بد عمل آوردند . لیکن آن سنگین دل سخت جان تامدت یکروز و يك شب بر سر پا نشسته حقه می کشید و با هر که حرفی با او تقریر می نمود او نیز بد جواب مانند درست مزاجان مبادرت می نمود .

قضا را در همان حالت یکی از همشهریهای او به سر وقتش نزول نموده از او پرسید آیا وصیتی اگر داری برگو تا بد متعلقان تو ظاهر سازیم از استماع این سخن بر آشفته به عنف جواب داد که : « سر شاه سلامت باشد ، یقین که بازماندگان این جانب را ضایع نخواهد گذاشت ، احتیاج به وصیت نیست » وفا و اعتقاد و اعتماد و انقیاد را مشاهده باید فرمود که در کدام درجه دارند ، لیکن هر گاه بیزاری و تبری آن مردم وحوش طینت حیوان خصال بنظر درآمد و هر دو در میزان نظر سنجیده شد کین و عناد مضاعف انقیاد و وفاداری آمد و مدام با هم متعهد این ماجرا می گردیدند که : « فردا هنگام صف آرائی و معرکه پیرائی این ظالم عالم خراب کن را به دست اعداء گذاشته رو به صوب فرار می آریم . » لیکن به مجرد نمود افواج غنیم به غیر از آنکه دست از سر جان برداشته خود را بر صف غنیم زنند راه فلاح و طریق نجات از چهار سو معدوم الاظهار می گردد ، از این جهت که به موجب حکم شاهنشاه ظل الله نهصد نسقچی باتیغهای الماس فعل زمره گون از قفای آن فوج تهدیدکنان

به پیشقدمی و سبقت اندوزی تیغ بر کف بر سر سایه فکن می رفتند ، نعوذ بالله
اگر احدی به اراده دیگر و خیال فرار از صف پهلوان تپی سازدهمان دم سرش
در پیش سم اسبش گوی چوگان شهبسوار فنا می گردد .

سبحان الله این چه اظهار نیرنگی قدرت کامله اوست که بدان مقدار نظرت
و بیزاری که از تشخیص و قیاس افزون و اطاعت و جانفشانی بدان مرتبه که از
حوصله طاقت به چندین درجه مضاعف انقیاد و فرمان پذیری آنکه پسر را از
قتل پدر یارای اظهار ماتم معدوم الوقوع ، نه پدر را از کشته شدن پسر آه
ندامتی بر لب ، و نه برادر را از مقتولی برادر دیده مایوسی تر کرده شد که
یک برادر داخل دسته دیگر و آن برادر دویم داخل دسته دیگر ، اگر چه
از اتفاقات روزگار نیرنگ کردار چنین واقع شد که خیمه نهدی برادران پیروی هم
بر پا گردید ، لیکن بد دولت پاس احکام شاهی قدرت همسخنی و همزبانی عسارتی
نامفهوم و معنائی بد اسم شخص معدوم است ، و از این قبیل بسیار واقع شده است
در بعضی از ایام صد و دو صد تن را بدین حرف پر در جوانی کشتن و کسی را که
سر بد صحرای خود سری داده و بعد از چندین سال اگر کسی سؤال از آن انصافی
مقطوعه نماید با کمال تندى و تاختن زبان از اظهار حق نمائند که در آن زمان
را شاه برینده ند از حکم حاکم دیگر برینده گردیده .

از این نوع اتفاقات سرمایه افتخار مردم ایران کشید ، و در آن زمان
سلطت از گوشه و کنار و چپ و راست ملایم کنش و عدل بود که در
بر سر شاهراه تقریر مدعا عبارت پیرای عالم سر کشید و در آن زمان
است .

در آن زمان که نظام الملک اصف حیدر بدهم مدعی امیر الامرا و حاکم بود
و وزیر اعظم از شهر بر آمده بر دو فرسخی اقامت کرد پس گوی و است که در
مدت یک ماه مطلق از آن منزل تجدید قصد تقاضای جفا آن پسر بدین فرجه

فرا تر نگذاشتند .

از وقوع این اتفاق ضمیر منیرسلطانی پی بدعدم خرج راه و تنخواه سپاه آنها برده مبلغ يك كرور روپيه جهت آن هر سه ارکان سلطنت ارسال داشت . از وقوع این اتفاق لاچار از آن مکان کوچ نموده بر چهار فرسخی شهر خیمه گاه ابیت را فلک رفعت گردانیدند . از نیرنگ آسمانی در آن منزل متواتر اخبار وحشت آثار نزول موکب شاهنشاهی برسواد دارالسلطنه لاهور و ملازمت خان بهادر زکریا خان ولد عبدالصمد خان غازی مجاهد احراری گوش آشوب امیر و وزیر و صغیر و کبیر گردید . از وقوع این آفت سماوی امیران ثلاثه فرزندان خود را به حضور لامع النور فرستاده، طلب قدم میمنت لزوم پادشاهی بدهم عنانی خویش نمودند .

اگرچه آن شهریار نامدار از این حرکت مخالف طبیعت بیکار بود لیکن از آنجا که امیران از آن مکان حرکت به صوب تقابل غنیم مشروط به آمدن آن جناب ساخته بودند لاعلاج با دل ناخواه آن شاه انجم سپاه گردون بارگاه، قدم از شهر بدصحرا نوردی بعد از مدت بیست و يك سال کامل گذاشت و چنانچه سایه نزول برفرق مترددان وادی حیرانی افکنده دلهای پریشان امیران و سپاه را جمعیت بخشید و از پرتو آفتاب لقای آن عالمتاب فروغ دیگر در شبستان ضمیر آن مضطرب احوالان پیدا شد .

لمصنفه :

شهان سایه نصرت ایزدند	هیولای آن صورت سرمدند
جهان خوبی از شهریاران گرفت	چمن خرمی از بهاران گرفت
نباشد اگر بیم شد در میان	شود پر زبیداد یکسر جهان
ضعیف از قوی سر بد سر پایمال	قوی فارغ البال از گوشمال
قویدل بود لشکر از شهریار	کند کار صد فوج يك نامدار

سپه جسم باشد ، شهنشاه جان

حکایت بر طریق تمثیل لمصنفه :

شنیدم شبی رستم کی نژاد
در آن دم یکی دزد صاحب جگر
جدا کرد رخس فلک تاز را
چو آگاہ شد رستم نامجو
چو نزدیکش آمد در آن تیره شب
سه بارش بزد رستم صف شکن
بخندید [و] گفتا که بازی مکن
مبادا که رستم در آید ز راه
چو آگاہ شد رستم از کار او
پس از ساعتی بانگ برزد که: هان
چو بشنید نام یل نامدار
از این اتفاق آن جهان پهلوان
پس آنکند چو آمد سوی خان خویش
که در زیر این کنبد لاجورد
اگر دستگیرم نمی گشت نام

یقین جسم بیجان بود رایگان

پی خواب سر را بد بالین نهاد
در آخور گپش کرد ناگه گذر
بدشیر و پانگان هم آواز را
بدسرعت بدنبال او کرد رو
بد فرقت بزد گریز به صد غضب
بر آن کوه تن گرز هفتاد من
بد بیهودگی ترکتازی مکن
کند کار ما و نه یاسر تبه
وز آن زور بزد و هاجرا او
رسید از قفا رستم داستان
بها کرد رخس و شاه برکنار
بدشیر خدا کشت رطب اللسان
حنین گفت در پیش پادشاه خویش
بد از مرد دست یقین نامدار
پس از جهان می شده تاریخ نام

بد تحقیق پیوسته که بد مجرد ملوع ملایعہ آفتاب ، ایستاد مولاک معانی

شہسوار تاجدار نامدار طرفہ امنی و عجایب تسکینی دایمانی مژدہ در سوزن
آن ضلع را خاطر نشین دوام کشت و امیران را تیغ وین دینار حرمین
چنانچہ بد خاطر جمع از آن منزل رایت نبضت بادوب مدد و مہر تبتہ بر افراخت
در رکاب دولت مآب جناب مقدس معلی شداد ، و در خلد کہ رخ ماعدد بدستاد

۱ - متن : از سرعت .

و رود نادر
و بلده
کرمان

کرنال که چهار منزل راه به جانب مغرب^۱ دارالخلافة شاهجهان آباد دهلی، از زمان قدیم واقع شده سرادقات ابهت واجلال شهریاری همسر آسمان اطلسی گردید، و موجب مصلحت دید امیران معظم و سپهسالاران مکرم مقرر گشت که موضع کرنال را پس پشت داده در این صحرا که وسعتش بر دولشکر کثیر الجیش گران سنگ تنگی ندارد مورچال راسخ البنیان و دمدمه های فلک رفعت کوه بنیاد بسته باید نشست تا آنچه در کتم اختفامستور و مخفی است بدعرضه ظهور و نمود رونمای مرآت شهود گردد.

و در آن روز نواب عالی جناب آصف جاه نظام الملک مقدمه معرکه آرائی را بر زمه خویش گرفته تادو و نیم فرسخ راه برگرد تمامی لشکر توپخانه رعد خروش برق آهنگ زنجیره بند چیده حصاری آهنین بنای آتش افروز جهت خواست سپاه و دیگر مردم ازده برپا ساخته، به خاطر جمع در آن مکان اقامت گزین کوی انتظار نشستند تا آنکه بد تاریخ سنه هزار [و] یکصد و پنجاه شاهنشاه ظفر دستگاه از جانب مغرب^۲ هندوستان مانند آفتاب از مشرق رایت نزول مقابل لشکر هندوستان فلک شکوه گردانید و بی خبر در آن شهر نزول نموده تا خبر دار شدن ساکنان آن مکان که در حقیقت حکم بندر معموری دارد در بازار و کوچه ها ریخته خانه ها را بعد از قتل و غارت آتش کشیدند و نوعی در این هردو فعل مذموم، کار فرمای دراز دستی گردیدند که مافوق آن متصور خیال با سدجهان تفکر محال و بعضی از ذکور و اناث که در نخستین افواہ ترک مال و منال و حب وطن و مؤانست خانه نموده به صورتی که در خور آن ساعت بود قدم به صحرا نوردی و کوه پیمائی گذاشته، خود را به مأمن دور دست رسانیدند، باری جان بدر برده از زیر دم شمشیر خونریز شان برجستند، و آنها که بد تحقیق این مقدمه کار فرمای تأمل و تفحص گردیدند تا خبر دار شدن، بی خبر از هستی خویش گشتند.

اشغال دهلی
به امر نادر

۱ - متن : مغربی ۲ - متن : مغربی.

کم خانهای در این شهر عمده بزرگ به نظر رهروان آن راه در نیامد که نسوخته باشد و خالی از لاش کشتگان طریق مظلومی نباشد .

به هر صورت در عرض نیم روز آن بلده آباد موفورالبنایا را بدهمرنگی ویراند هزار سال چمن سازگلشن بیداد گردانیدند و تا مدت دو ماه و چند روز بغیر از اجساد مقتولان دیاری در آن دار، و فروزنده ناری در هیچ گوشه و کنار آن بلده رونق پیرا موجود نبود و در حقیقت بلادی بدهمسری این بلده از دارالخلافت شاهجهان آباد دهلی تا دارالسلطنه لاهور که قریب هفتاد منزل راه است و بدین رونق و آبادی و کثرت خلائق، خصوص بدکثرت^۱ فروشنده پارچه پوشش که از حد افزون اند و لباس سفید در کمال لطافت و باریکی می بافند و سوای چندین ملبوس سپید و ملون در آن مکان پیدا می شود طرفه شهری دلچسب بازارهایش تمام پخته و وسیع و کثرت خلائق بدمرتبه تمام و آبادی شایسته از خواص و چند عوام در حد کمال و شرفای بسیار در آن مکان غیش بنیان از قدیم اقامت گزین دوام، و فضلاً و علمای بسیاری از آن خاک سر بر زده اند .

و از مزارات متبرکه که در آن قریه در آسیای در جانب شرقی^۲ واقع شده و خلائق آسوده آن مکان فیض آشیان را بدشاه ولایت می دهند و هم از فیض آن کرامت اشتیاق حضرت شاد بوعالی قلندر قدس سره العزیز که در دل شهر واقع شده در کمال ایبت و اجلال مطلق زوار سعادت در دار است و مدینت و مسکن آن ایام سابق عمارات رفیعۀ منیعۀ در آن مکان احداث کرده و تعمیرات گوناگون از تعمیرات بدخرج رفتند، چنانچه چهار ستون مجید حامس از مسکن آن ایام در منزل فیوضات شامل موجودند، و سبب نصب نمودن آن ایام در جهت از جهت زیارت اشتیاق است، که حکیم تقی خان کیراند که در موضع^۳ از مدینه

۱ - متن : بکسرت ۲ - متن : و از فضلی ۳ - متن : مشرقی

۴ - متن : موضع .

در آن سرزمین است و بلده عمده معتبر قدیم، چنانچه بسیاری حکما و فضلا از آن بلده خوش آب و هوا از آن طرف دریای جمند که در زمان قدیم به چون اشتهار داشت، برخاسته اند.

و تقرب خان مذکور که مشهور بدشوخ بیاست در عهد نورالدین جهانگیر پادشاه عادل بدولت طبابت به مرتبه امارت رسیده مدتها بد حکومت جزایر فرنگ که متعلق بد بلده معموره احمد آباد گجرات اند بوده، بد تحصیل جواهر نفیسه که از دیگر بنادر در آن مکانات جهت بیع و شرای^۱ تجار می آرند، اشتغال می ورزید، شاید از آن مواضع بد دست آورده در مقبره خویش تعمیر نموده بود، از قضا یکی از جوایس به عرض مقدس معالی^۲ شهریار عهد و زمان رسانید که چنین چهار ستون کمیاب تقرب خان حکیم، در وطن بر سر مزار خویش تعمیر نموده از وقوع این خبر حکم والا شرف نفاذ یافت که گرزداری بد آن مکان رفتند آن چهار ستون را بد حضور موفور السرور آورده از نظر انور بگذرانند. گویند که تقرب خان در آن ایام ترك منصب و جاه امارت نموده در وطن مألوف معتکف بود که بد ناگاه اخبار وحشت آثار طلب ستونها گوش آشوب او گردید، با يك جهان اضطراب دفعیه این حکم محکم بغیر از این ندانست که آن ستونها را بر سر مزار سراسر انوار حضرت شاه شرف بوعلی قلندر قدس سره نصب سازد. چنین گویند که قبل از رسیدن گرز بردار پادشاهی در عرض يك شب از وطن، که بر چند فرسخی آن مقام فیض التیام واقع شده مخفی آورده و تا دمیدن صبح بد معده چهار دیوار محجر نوعی ساخته و پرداخته شد که گویا از مدتها در این مکان تعمیر پذیرفته و کار هفتهها و ماهها را در عرض يك شب به اتمام رسانیده چنانچه آن بنای تازه را به کهنگی وانموده.

وبعد از دو روز که گرزدار بد معده فرمان طلب آن ستونها بد بلده کیرانه

۱- متن : که ۲- متن : شرا ۳- متن : معلی.

رسید تقرب خان بعد از فراغ میهمانداری و دعوت مستوفی گرزدار را بدزرنقد و تحایف دیگر ممنون منت ساخته ، همراه خویش به شهر پانی پت آمده آن ستونها به او وانمود که از مدتی در این مکان سعادت بنیان پیشکش نموده ام و این معنی محض غلط و افترا است که بنده بر مزار خویش تعمیر آنها نموده ، گرزبردار بدرای العین مشاهده نموده بدیقین دانست که به تازگی احداث این ضریح^۱ واقع نشده و آنچه از علامات و آثار منظور نظر می گردد از دیرگه است ند الحال که این اساطین متین در این مقام قایم گردیده اند بدین تدبیر موافق تقدیر آن ستونها نداد و در همان مکان متصل ضریح^۱ حضرت قلندر جهت خویش مکان قرار مقرر نموده ، چنانچه الحال خود در آن مکان آسوده است .

و از حالات حضرت شاه شرف از زبان کهنسالان طویل العمر^۲ و آنچه عبارت ملفوظات که فضلی آن عهد مرقوم قام صداقت رقیه گردانیده چنین بدوضوح پیوسته که قبل از این تردید بدین بعد سال در عهد سلطان علاء الدین خلجی بدقضای بند پانی پت که در آن عهد از شهرهای معظمه هندوستان بود مسند آرای حکومت بودند و بدانفصال قضای خلیف اشغال داشتند در آن عهد که کمال اعتبار صاحبان علم و فضل داشتند ، ازین وفوریت توفیق حضرت شاه شرف سرآمد بسیاری علمای آن عهد بود ، چنانچه سوابق فرمان آن بزرگوار کتابهای معتبر جمیع علوم می پرداخت و بسیاری از تأملات آن حساب شریف بدمرتبه فضیلت رسیده بدکسب افراد علمی المشهور و المشهوره^۳ آن جناب بددرجدهای رسیده بود که احدی از مسند آرای آن زمان بدتوفیق سرانجام آن فضیلت دستگاه نمی رسید ، چنانچه در بعضی التوفیق رسیده بود محروم چهار دانگ هندوستان بود ، در دهی که مسند سوادت بود .

۱ - متن : زریح . ۲ - متن : سروت .

روح حیات
شاه شرف
توفیق قلندر

فرمانروائی بود بسر برده با کمال ناز و نعیم عمر عزیز را می گذرانیدند و در همان ایام جذبه طبع عالی او مستولی گردید چنانچه ترك جميع تعلقات اسباب دنیوی نموده بایک جهان کتابخانه از شهر دهلی که در آن زمان متصل درگاه عرش اشتهار حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکلی قدس الله روحه آباد بود ترك اقامت نموده در مسجد دیبه^۱ وزیر آباد که تاحال بنای آن مسجد و دیگر حجره های متعلق آن^۱ استحکام دارند و اکثر از فقرا و طالب علمان در آن مکان فیض نشان مسکن دارند .

قضارا در حجره ای که تاحال بدجله حضرت شاه شرف بوعلی قلندر زبازرد خاص و عام است معتکف گردیده ، تا چهار روز در آن مکان در بسته، به تنهایی و یکتائی و ذکر قلبی اشتغال ورزید ، لیکن بعد از اتمام چله نشینی جذبه دیگر بر خاطر حق مقاطر^۲ افزوده کار به جائی رسانید که صبحی بر کنار دریای جمنه که در آن عهد به بحر جون اشتهار داشت و در آن ایام از پایان مسجد موج خیز تالطم می گذشت نشسته تمامی کتب سرکار خویش، پیش نگاه خویش داشته کتابی برداشته نگاهی در اوراق و عبارات او کرده ، آهی سرد حسرت اظهار از سینه بی کینه بر آورده بد زبان تأسف ترجمان کتاب را مخاطب به این خطاب می گردانید که : « عمرها در اوراق و عبارات و معانی نظر کردم لیکن حسن مدعا صورت نیست . » این سخن گفته در آب می افکند تا آنکه تمام و کمال کتب خانه خود یک یک گشوده و نگاه ناامیدی در آن کرده در دریا افکند و زمانیکه نشان از کاغذ و کتاب باقی نماند سر به صحرا زده مابقی عمر در بلده پانی پت و کرنال در کمال مستی و بی باکی به انجام رسانید چنانچه دست از ادای فرایض و سنن^۳ و نوافل برداشته تمام روز و شب در عالم استغراق می گذشت و اشتهار کرامات و خرق عادات آن جناب به حدی در کتب اخبار

۱ - متن : او ۲ - متن : مخاطر ۳ - متن : سنین .

و بر زبان خالیق بہ مرتبہ [ای] کثرت پذیرفته کہ احتیاج بہ ترقیم و تقریر
نمانده ، مکرر متحقق گردید کہ احیای موتی نیز از آن حضرت کہ ملقب بہ
بوعلی گردیدہ بدوقوع آمدہ تا سدروز در بلدہ پانی پت آفتاب عالمتاب موجب حکم
آن جناب طالع نگردیدہ .

گویند کہ در پیش دکان معشوق آن جناب ولایت مآب درویشی کامل سؤال
نمود آن نوجوان در جواب درویش بدخشونت و دشنام مبادرت نمود، از آنجا کہ
آن صاحب حسن مغرور، کمال تندی و تلخی در حق درویش دل ریش بجا آورده
بود بر زبان درویش گذشت کہ: « فردا از این عالم رحلت خواہی نمود . این ہمہ
ناز و غرور بکاری نمی آید، » این سخن گفتہ رو بہ رادہ آورد قضا را بعد از ساعتی
حضرت شاہ شرف بوعلی قنندر قدس سرہ جہت دیدن او بہ آن مکان تزلزل اجازت
فرمود آن دلربای عشوہ گر با چشم اشک آلود حقیقت بد دعای درویش بد غرض
والا رسانید، آن صاحب قدرت کرامت اظہار شاخ درختی کہ محدودی دکان آن
جوان بہ خود نازان بود گرفتہ و بدیث پا ایستادہ، این مصرع را ہر دو
زبانزد بیان می فرمود، مصرع مذکور این است: تا قیامت شود صبح دمیدن سحر،
و این غزل را همان ساعت ایستادہ مؤزون نمودہ، بدقیقت آن اشعار دانشمند
و از آن غزل در ہنگام تحریر این اوراق ہمین دو بیت بدحوط احسن را ہم بردہ،
جہت استشہاد می نگارد، ابیات مذکور این است:

گر بیاید ملک الموت کہ جانم ببرد

تا بینم روح تو روح آمدن

گر شبی دست دہد وصل تو از غایت شوق

تا قیامت شود صبح دمیدن سحر

گویند کہ تا سدروز بدصبح طالع گردید و بد وقت از مشرف آمدند

ساکنان آن شہر از وقوع این اتفاق غرایب اشفاق و تزلزل آمدند بدحوط

آن درویش رفتد ، با جهان جهان نیاز و عالم عالم عجز و درماندگی مستدعی رد دعا گردیدند . چنانچه آن درویش بدهمان مکان که دست دعا برداشته بود رسیده ، روبروی جناب اشرفی دعای معدوم الاثری دعای سابق از درگاه خداوند کار ساز بنده نواز مسألت نمود و به قبول مدعا سرفرازی یافت و در آن زمان که بر پیشگاه خاطر حضرت قلندر دفع آفت دعا به یقین پیوست شاخ درخت ازدست وا گذاشت . مشهور است که در هر قدر روز که شاخ درخت گرفته ایستاده گردیدند وقتی که ازدست رها کردند همان قدر روز باقی بود که گویا همین دم شاخ را گرفته ، از دست گذاشته اند .

و دیگر آنکه بر هفت فرسخی پانی پت موضعی است مسمی به بوره کپهره ، و حضرت قلندر در آن مکان نسبت به مواضع دیگر بیشتر اقامت می ورزیدند گویند که در آن مکان سکونت^۱ داشتند که متواتر خبر رسید که قلندری از بلاد دوردست بر شیرگران سوار و قمچی از مارسیاه کفچه وار در دست جهت ملاقات آن جناب عنقریب می رسد و زمانی که قرب نزول به وضوح پیوست حضرت قلندر بر دیوار گل که متصل آن مکان اقامت بود سوار گردیده اشاره حرکت نمودند . آن دیوار بد قدرت خالق کردگار با کمال چستی و چالاکی روبه راه آورد درویش مسافر از نمود این کرامت و ظهور این قدرت معترف به صاحب کمالی آن جناب گردید .

از قبیل این اتفاقات کرامت و خرق عادت بسیار از جناب قلندری در کتب ملفوظ بزرگان مندرج و بر زبانهای خلائق جاری ، بسیاری از بزرگان دین از خاک این سرزمین رونمای مرآت هستی گردیده اند و بسیاری از بزرگان بلاد دیگر از وقوع اعتدال آب و هوا و نزهت مکان و لطافت سکنای آنجا ترك اقامت اوطان خویش نموده ، در این مقام سکونت ورزیده اند .

۱ - متن : مسکنت .

گویند که از دستبرد جنود نادری در یک روز خاکش بر باد رفت و
آبش با خاک یکسان گردیده، گویند که آنقدر غله در آن شهر به مرتبه [ای]
بر آمد که تا دو روز چند از فریق یتیم و چند از صاحبان آنها هم بر شتر و
اسب و استر^۱ و هم بر سر خویش برداشته، بردند هنوز نصفی برداشته نشده بود
آخر کار روز سوم آتش در زده سوختند و تا زمانی که غله در لشکر شاهنشاه
ظفر دستگاه به مرتبه [ای] ذخیره واقع شد که بعد از وقوع مصالحه تا مدتی
به دست لشکریان شیریار هندوستان می فروختند.

و اصل حقیقت این ماجرا از این عالم معرکه آرای بیان است که شاهنشاه
نصرت دستگاه ظفر پناه زمانی که مقابل سرادقات شیریار ترحیم کردار کم
آزار ممالک وسیع هندوستان که زیاده از صد هزار سوار در آن ایام به همسر کابی
خویش داشت و حصر تعداد^۲ پیاده از حیز شمار و احاطه تعداد افزون بود
خیمه گاه اقامت مرتفع ساختند سپاه را به قتل و غارت گرد و جوانب لشکر
خصوص به جانب آبادی که از دار الخلافه تا کربلا واقع شده بود مأمور
و مأمون گردانید چنانچه در عرض دو سه روز مختصر تا جانبی که دست و پایی
آنها رسید جمیع قراء و قصبات را از آبادی مانند کف دست از آلودگی و
گردانیدند.

در همان ایام که بیش از دو سه روز، در شاه جم چنده روز اوقات و
اجلال مقابل جنود نامعدود راحت اندود هندوستان غریب و از راه اجلاس
به یک ناگاه برهان الممالک سیادت نشان سعادت خان پشاوروی از سر راه
دپور در کمال تانی و تحمل به دار الخلافه شاه جهان از دست و پایی
وحشت آثار مقابله نادر شاه، نامدار هند و ممالک الاجال استعجال گردانیدند
عرض یک روز و یک شب خود را به مکان اقامت دو پادشاه مأمون دست و پایی

۱- متن: اشتر ۲- متن: حصر و تعداد.

امل و غارت
نوره کبیره
دست
سپاهیان
نادر

جم جاه رسانید . با وجودی که ده هزار سوار و پاتزده هزار برق انداز از موجودی در رکاب نصرت مآب خویش داشت لیکن به علت برق خرامی و باد رفتاری تمام سپاه چه سوار و چه پیاده در عرض راه دستک زن پس کاروان گردید و در آن ساعت که نزدیک لشکر محمد شاهی رایت نزول بر افراخت، امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران بخشی الممالک جهت استقبال تا نیم فرسخ راه علم شوکت و دارائی مرتفع ساخته بهم معنای خویش شرف اندوز ملازمت شهریاری گردانید . چنانچه سلطان محمد شاه در آن ساعت برهان الملك را به چندین نوازش مفتخر و مباهی نمود که قبل از این هرگز به آن نوع التفات^۱ سرافرازی نیافته بود در آن دم که برهان الملك در پیش حضرت شهریار کامکار نشسته سرگرم تدبیر و مشورت گردیده، پیش از آن گاهی حکم نشستن واقع نشده بود که به يك ناگاه اخبار رسانان سریع السیر متواتر رسیده خبر غارت خزاین و اموال که از دنبال بایک جهان استعجال می آمد و از دولت غلبه افواج شاهنشاهی دستخوش^۲ تاراج گردید رسانیدند بدمجرد گوش آشوبی این ماجرای محشر پیرای بدعزم دستبرد می خواست که از مکان اقامت قد برافرازد که نواب فیروزی مآب نظام الملك آصف جاه مانع آن حرکت بیجا گردید. در آن هنگام بر زبان برهان الملك گذشت که دو کروور روپیه نقد از این جانب کلاهپوشان نادرشاهی بدغارت برده اند، از وقوع این آفت عظمی چگونه کار فرمای صبر و تحمل کردم. زمانی که اضطراب آهنگی از پرده ساز باطن برهان الملك نغمه پرداز قانون اظهار گشت، آصف جاه کهن پیر روزگار و صاحب تجربه هزاران کارزار متعهد ادای مبلغ مذکور گردیده به این نوع زخمه بر تار طنبور تدبیر زد که دو روز دیگر هر بیداد و ستمی که از جنود شاهنشاهی بر ملک و مال و سپاه این جانب تیغ آزمای عرصه اظهار گردد. در این دو سه روز بغیر از تغافل

ورود
برهان
الملك
به دار الخلافه
شاهجهان
آباد

۱- متن: الطفات ۲- متن: دست جوش .

و تأمل فعلی از ما می باید که به وقوع نیاید انشاء الله تعالی و تقدس یوم الخمیس^۱ بد دولت و اقبال فرس تاز میدان نبرد باید گردید بعد از آن آنچه در مشیت ازلی روز نخست ایجاد رقم سنج کاتب کاف و نون گردیده رونمای مرآت ظهور خواهد شد .

از این حرف نظام الملك سعادت خان متهور دلیر، نفسی تمکین ورزید ، در این اثنا مخبران دیگر متعاقب همدیگر رسیده بد بانگ بلند معروض داشتند که بخشی سرکار آن سیادت جناب از وقوع تابش آفتاب از توسن خوشخرام بد زیر آمده، سوار پالکی گردید ، قضا را در آن ساعت سپاه خواب بر ممالک هوشش تاخند بعد از غارت نقد زندگی سرگرم خواب عدم گردانید و مفصل این مجمل از این عالم رقم پرداز صفحه بیان می گردد که در ساعتی که مجبول غافل بی خبر از پاسداری هستی خویش بود که کلاهپوشان نادرشاهی بدسروقت آن وقت شناس رسیده دستگیرش نموده دست بدست بدو از خدمت شاهنشاه معدلت دستگراه رسانیدند و زمانی که آگاهی از خواب فراغت او حاصل کرد فرمود که :

چنین شخصی که خود را اشد سپاهی ساختند و در این هنگام که جگر شیران بانگ افکن از بیم پیشامد احوال آب گردیده و خواب از دیدن آفتاب خلاق مانند آهوی وحشی رمیده فرج را بدامن بی توکی بدست گردانیدن که از دارالخلافت تا این مقام که زود از جبهه شمالی و جنوبی که بدنبال همدیگر رهگرای وادی دشت پیمانیند و سواهی آن از دست اعدائی که از اقلیم دور دست بد این مقام رسیده مستعد حین درین و در تیغ آزمائی بر سر راه نشسته بد این رنگ راحت اندوز خواب غافل در آن که از هیچ احدی از آحاد بنی نوع بشر بر خود در چنین حالتی گواهی نتوانند ، در

۱ - متن: روز یوم الخمیس .

حق چنین بی خبر و سفید، بهتر آن است که از کشور هستی به معموره نیستی باید فرستاد. هماندم مأموران امر، آن اجل رسیده را شکم چاک ساخته جهت ضیافت بعضی وحوش و بعضی طیور جسم بی جان را به صحرائی افکندند. برهان الملك از این خبر وحشت اثر بدرنگی سیماب فروش مرآت بی قراری گردید که رم آهوان از دام جسته به گرد وحشت او نتواند رسید، هر چند نظام الملك آصف جاه فریاد و داد را بلند آهنگ ساز نصیحت گردانید که از این قبیل بلکه صد درجه از این قبیح تر اگر ماجرائی صف آرای میدان وقوع گردد بر ما و بر رفیقان ما بجز تأمل و تحمل مصلحت وقت مقتضی نیست همان بهتر که دو روز دیگر به هر نوعی که دست دهد طاقت آزمای تغافل باید گردید، هر قدر نظام الملك بانی تمکین گردید برهان الملك بر اضطراب افزود تا آنکه بدرخصت پادشاه سوار فیل گردیده با قلیل مردمی که در آن دم به هم رکابی او داخل لشکر نکبت ثمر گردیده بودند رو بد سوی اعدا که لشکر هندوستان را مرکزوار احاطه ساخته محاصره نموده بودند آورد.

جنگ برهان
الملك با
سپاهیان
نادر

اگرچه در آن ساعت همعنان موافقتش زیاده از سیصد یا چهارصد سوار نبود لیکن بلاخوف و هراس، خود را بر آن فئه کثیره با وجود قلت رفقا و کثرت اعدا دو مرتبه صف کلاهپوشان را به کمتر آویز و قلیل ستیز از پیش روی خویش برداشته رو بد قفا دوانید و زمانی که برگشته رایت معاودت را به صوب خیمه گاه خویش مرتفع گردانیده بود که مطابق طلب مکرر او امیرالامرا خان دوران از مقابل فرس تاز میدان گردیده، دچار سعادت خان گردید.

گویند که برهان الملك هنگام برخاستن به جانب امیرالامرا دویده^۲ بد این عبارت نکته سنج بیان گردید که ما را از دیگران توقع امدادی نیست مگر از شما چشم امید نگران این معنی است که در این هنگامه محشر آشکار

۱- متن: دوچار ۲- متن: دیده.

خبری از ما خواهند گرفت . این سخن گریبانگیر امیرالامرا گردیده بود و
سوای آن مکرر شتر سوار برهان الملك رسیده ، از امیرالامرا طلب کمک و
امداد نمود و هنگامی که این معنی به تکرار انجامید لاجار امیرالامرا خان دوران
اراده سواری فرموده آصف جاه نظام الملك از این ماجرا اطلاع پذیرفته چند بار
رقعه به خدمت امیرالامرا به این مضمون ارسال داشت که :

از کشته گشتن برهان الملك یا شکست او مطلق و هن و اختلال در عزیمت
مصمم ما راه نمی یابد و اگر خدا نخواستد آن جناب را چشم زخمی رو نماید
دیگر فوج هندوستان کمر همت به اراده مصاف افواج ایران تا قیامت نمی تواند
بست ، بهتر آن است از این حرکت بیجا دست کشیده پای در دامان بیچند
و آن سخن نشنو را به حال خود واگذارند . از آنجا که سر پنجه قضا در بین
حیات امیرالامرا گرفته به هر نوعی که کار فرمای تقدیر اشارت می فرمود بدست
می آورد ، بد همان مثل که استاد می فرماید :
من ند به اختیار خود می روم از قنای او

آن دو کمند عبیرین می کشده کشان کشان

با وجود تکرار سه رقعده متواتر بدین استیجاب اخبار غیبیه در هر دو رقعده
دو فوج کلاهپوشان نادرشاهی را با وجود قنات افواج خویش از مرزهای هندوستان
و بی پای ساختن نوشادر امیرالامرا تندتر گردید که هر دو رقعده سه رقعده
برهان الملك دو فوج غنیم را برداشتند امروز فوجی که بدست امیرالامرا
تیغ آزمای معرکه اظهار خواهد گردید ، از صد مکی بدست امیرالامرا
موجود نیست اگر حقیقت کار از این عالم تیغ آزمای بدست امیرالامرا
کمتر ترددی و مختصر حربی علم این ملقب بدست امیرالامرا ، آنوقت رقعده می گردود
و بداین خیال دور از کار تمام توپخانه در مد خروش و قراهای هندوستان
۱- متن : او ۲- متن : پس با .

آن با قیصر روم هم نبرد توان شد برجا گذاشته به يك اضطراب پای عدم فرسا را در رکاب آورد که بسیاری از سپاه فرصت بستن ترکش به کمر نیافتند تا بد سلاح دیگر چه رسد!

بلا تکلف کلام و بلا تصنع عبارت به نوعی که باطوایف لولیان کسی به سیر باغ خرامش فرماید متوجه پیکار گردید. قضا را هنگام نصف النهار مردم طعامها تناول نموده بسیاری بد خواب راحت سر به بالین داشتند که به يك ناگاه خبر رسید که امیرالامرا سوار گردیده رو به راه آورد. تمامی سپاه مضطربانند متوجه بد پوشیدن زره^۱ و دیگر سلاح حرب نگردیده و بسیاری بد همان یکتاً جامد که در بر داشتند شمشیر و خنجر بسته از قفا فرس تا ز گردیده خود را در عرض راه رسانیدند.

بد تحقیق پیوسته که در نصف راه از مقابل برهان الملك [که] بر دو فوج اعدا غالب گردیده رسید و مستدعی بازگشتن گشت که امروز اکتفا به همین قدر جنگ که واقع شد و از افضال ایزد بی همال غلبه این جانب رایت اظهار برافراخته باید کرد. انشاء الله تعالی و تقدس فردا بعد از دمیدن طلیعه سپاه سحر بد هیئت اجتماعی سوار گردیده صف آرای معرکه نبرد باید گردید تا آنچه در کتب اختفانقب آرای تقدیر است گره گشای برقع ظهور و نمود خواهد گشت.

امیرالامرا به خیال این معنی که هر گاه برهان الملك با این عنق منکسر و بی سرانجامی آلات حرب که از صد حصه سپاه این جانب يك حصه با خود ندارد مرتکب چنین امورات فیروزی گردیده با وجود بی ترکی سپاه کثرت افواج ما در این ساعت دلیل هم نبردی با جنگ سلطانی [چون] نادرشاه است تا محاربه با دیگران خارج حساب توان شمرد. هر قدر برهان الملك مستدعی

۱- متن: ذره ۲- متن: یکنهی.

بازگشتن از آن مقام قیامت فرجام گردید امیرالامرا گوش بد حرف او نداشتند
فرس تاز سبقت گشت .

از راهنمایی تقدیر بعد از قطع کمتر طریق دو راه پیش آمد برهان الملك
با فواج خویش از يك راه دشت نورد کوی تلاش گشت و از راه دویم امیرالامرا جاده
پیمای وادی جستجو^۱ گردید . قضا را بعد از طی کمتر راهی جوق جوق از
افواج کلاهپوشان نادری سر اظہار از گریبان اخفا بر آورده قدم فرسای عرصه
نبرد گشتند . بد مجرد نمود صفوف مخالف خان دوران امیرالامرا پایت چین
امیران صاحب دستگاہ و عالم عالم سپہ نوعی خشک بر جا آمدند میر [د]ادی
شطر نج و صفحه تصویر ایستادند که اعدا از نمود این حالت جدا برداشتند بعد
از تشخیص صورت حال دلیر گردیده فوج خود را گردیدند بد صفوف نمودند
نام نمود هند رسانیده بد افکندن بندوق و چر بر کار فرمای دراز دست
گردیدند .

اگر چه جمعی از سپاہ خان دوران در آن حالت جمعین را در آن وقت
لیکن حرکت از آن مکان جری نداشتند بد دست از این فوج دور بود خویش
استوار داشتند . در همان انباء دستة اول از آن در آن وقت
خویش با بر زمین گذاشته بد فوج خویش^۲ اول فواج در آن وقت
نموده بسیاری از افواج عند را از مرگ بجا حیات پندارند .
گردانیدند .

بد همین دستور مذوات دستة دستة بر فوج امیرالامرا
دنبال هم و قنای هم دیگر رسیدند این دست^۳ در آن وقت
بد فراغ^۴ خاطر و بی تشویش هم نبردند و دست^۵ بر فوج امیرالامرا
خاک نشین کوی نیستی می گردانیدند و هر کجا افواج امیرالامرا
بودند در آن وقت

۱- متن: جست و جو ۲- (کذا فی المتن) ۳- ۰۰-۰۰ فواج

جنت
امیرالامرا
خان دوران
اسپاہبان
از درو شکست
او

توپخانه اقدام می‌ورزیدند سپاه هند از گل افشانی پریشان خیالی غنچه تر می‌گردیدند و يك تیر بندوق باعث فنای^۱ وجود چندین می‌گردید و جوانان نوعی از پس و پیش و یمن و یسار باهم پیوستگی داشتند که ده تن را تماشائی يك تن خیال می‌کرد از وقوع این اتفاق مطلق تیر جزایر و بندوق طرف ثانی هرگز قدم به صوب خطا نمی‌گذاشت و با وجود کجروی راست بر نشانه می‌آمد، از بسکه مردم نوعی پهلوی همدیگر چسبان و توأمان ایستادند که اگر هزار بندوق بی تعیین^۲ نشان و بی تشخیص هدف سرسری سر می‌دادند از غنچگی خالیق، یکی خطا نمی‌شد و همه سینه و سر افواج هندوستان را نشانه داشت، به همین دستور از سپاه گذشته کار به امیران رسید.

طرفه‌تر از جمیع امورات این حرب يك طرفی از این عالم اتفاق واقع شد که امیران ممالک هندوستان از استماع اخبار سواری بخشی الممالک خود نیز به اضطرابی سوار گردیده رو بدراه مقتل خویش آوردند، و قضا بدرنگی نقاب حجاب بر رخساره امیران افکند که از چشم بندی تقدیر مطلق تفتیش احوال سردار ناکرده، خود را به يك طرفی افکندند که افواج نادرشاهی گویا در آن مکان منتظر این اجل گرفتگان ایستاده بودند، رسیدن همان بود و با جمعی از سپاه بر خاک هلاک افتادن همان! به این دستور بسیاری از امیران نقد زندگی را در عرض راه به تاراج جنود فنا در دادند.

از این قبیل قریب بیست امیر به امیرالامرا نارسیده به طرفی افتادند، که روی بازگشت بدصوب خیمه‌گاه اقامت خویش نیاوردند، از آن جمله مظفر خان برادر خرد^۳ اعیانی امیرالامرا خان دوران صمصام الدوله که با وجود وفور خزاین و بسیاری سرانجام ثروت و دولت در چنان معرکه که قیصر روم از نهیب سولت آن عساکر، از قصر ابهت و اجلال فرود آمده قدم بر خاک عجز و

کشته شدن
مظفر خان
برادر
خان دوران

۱- متن: باعث الفنای ۲- متن: تعیین ۳- متن: خورد.

بیچارگی محکم ساخته و خاقان چین از افواه نصرت دستگاهی آن فئه کثیره چینی ، اقتدار و اعتبار خود را مودار یافته و مابقی سلاطین ایران ، توران و دیگر بلاد مختصره تن به قبول اوامر و نواهی او در داده ، اوقاتی مابین خوف و رجا به سر می برند با سیصد سوار قدیم و جدید که قبل از هنگامه نادرشاهی با خود داشت بدو نادر اکتفا نموده به همراگی شهریار نامدار مقدس بدتاز هندوستان رهگرای وادی نبرد گردیده بود ، در آن روز نوعی سرکن پرکن از خبر سواری برادر بزرگ بی تزك سپاه و بی مثل بندی فوج ، سوار گردیده ، رو به راه معدومی آورد که قضا را هنوز از جوار خیمه گاه لشکر خویشتن چندان مفارقت نجسته بود که به يك ناگاه جوقی از تفنگ اندازان نادر کار شاهنشاهی دچار گردیده يك يك را هدف تیر فنا گردانیدند و به کمتر آویزشی و مختصر حربی مظفر خان ساز و برگ نخل حیات خود را خزان زده تند باد ممات گردانید و بعضی از زمره اهل تحقیق بر آنند که با عالم جستجو و تلاش [خواستند] سر مظفر خان را با جسمش پیوند کرده در زیر خاک گذارند. گویند که بعد از مایوسی مطلق ، تن بی سر او را از آن مکان برداشته در شهر دار الخلافه شاهجهان آباد دهلی در مقابر امهات هر دو برادر را مدفون ساختند .

و مابقی حقیقت سرگذشت امیرالامرا از این عالم صفا آرای معرکه و فوج گردیده افواج تازه دم کلاهپوشان نادری از قفای همدیگر رسیده حیرت مسافران دنیا می گردانیدند ، هنوز آنها قدم بازگشت در رکاب معرکه نادر بودند که فوج دیگر رسیده به جای آنها در تفنگ آسمانی سر بر سر نمودند مصدر هلاک جمعی می گشتند . گویند که در تسمی فوج در راه امیرالامرا عاقل بيك کنیل پوش که از زمره ملازمان قدیم امیرالامرا بود به بیست و چند سوار که در آن حالت به همعنانی پا بر جا داشتند فوج نادر بدان سبقت و

تیغ آزمای عرصه جرأت گردیده خود را بر فوج غنیم زده ، از پا در آمدند و احدی از آن چند تن برگشته، رو به صوب صفوف خویش نیاورد و باقی تمام و کمال بسملان وادی بی اختیاری در مقام اقامت خویش ایستاده خود را هدف تیر اعدا گردانیدند .

و زمانی که عالمی از جنود نامعدود امیرالامرا قدم در کوی فنا گذاشت نوبت به امیران فیل سوار رسید چنانچه در کمتر زمانی بسیاری از امیران همعنان امیرالامرا نشانه تیر تقدیر خالق خبیر و خداوند عالم کبیر و صغیر گردیدند و بعد از قتل امیران نوبت به امیرالامرا رسید که نخست مهره تفنگی بر پهلورسیده در شکم جا کرد و متعاقب آن مهره مهره تفنگ دیگر به گرده گاه او رسیده در مثانه ، بند گردید از ضرب چنین دو زخم پیایی که متصل هم بلا فاصله رسیده امیرالامرا را از نقد هوش و طاقت تهیدست گردانید .

زخمی شدن
امیرالامرا
خان دوران

از تماشای این حالت قیامت علامت قلبی از رفقا که در اجل موعودشان چندی باقی بود فیل سواری امیرالامرا را از معرکه بر آورده رو به جانب سرادقات اقامت آوردند، مکرر از زبان صداقت بیان خان مقدس دودمان سیادت توأمان جان جهان و مقبول همگنان ، میرزا محمد صادق بیرمخان ولد فیاض زمان میرزا باقر بیرمخان ابن مدار الممالک کشورستان روح الله خان بخشی الممالک عالم گیری ابن خلیل الله خان ابن میر میران نعمت اللهی - که چه در ایران و چه در توران و چه در بلاد وسیع دکن به دامادی شهریاران آن مکانات مرقومه مفتخر و معزز و محترم می بودند و از دو صد سال در اقلیم وسیع هندوستان بدامارت عمده و دولت کلی به همسری سلاطین بسر می بردند - مسموع شده و در آن روز که معرکه قتل سپاه هندوستان صف آرای میدان ظهور گردید خان نوجوان مذکور به هراولی و پیشقدمی امیرالامرا تیغ آزمای عرصه نبرد گردید، بد حدی پا برجای استقامت بود که از جمله بیست و هفت

سوار که در آن حالت محشر آشکار به همقدمی آن سدا سکندر و گنبد هرمان خود
 را هدف تیر ناگزیر تقدیر ساخته، اراده بازگشت را خواب فراموش تصور کردند.
 چهارده تن قافله جان را وداع نموده در آن صحرای جان ربای روح فرسا
 اقامت گزین کوی دوام گردیدند و ما بقی سیزده تن نیم جانی از دنبال امیرالامرا
 جنگ کنان و تیر افکنان خود را همعنان سردار بعد از گذشتن پات پاس از
 شب بد حالتی که مافوق تحریر و تقریر توان دانست بد خیمه گاه رسیدند.
 شنیده شد که در اول سواری که امیرالامرا از خیمه گاه اقامت قده بیرون
 گذاشتند، سایه رایت نزول بر صحرای وسیع و عریض افکند بد هر طرفی که
 میزان نظر بد تشخیص چند و چون سپاه توجه مبدول می داشت بدیقین می پیوست
 که باوجود این همه کثرت و افزونی افواج جنگجو که خارمه سیه پیوستن
 بود نوبت حرب تا بنمایان نمی رسد. لیکن بد مجرد اظهار افواج قرالیش نوعی
 غنچه گردیدند که بد غیر از اقبال سواری امیران و جمعی که بد گرد و جوانب
 فیلان مجتمع گردیده پا برجا بودند صد سوار بود ده سوار بدشت بود طرفی
 که نگاه گنجین بهارستان گلشن احوال بود سده می گردیدند بد همین کن بیست
 از نمود پات غنچه افسرده داشت. که بد سینه چلبان قوت و شرم در جبهه
 پای تمامی سپاه و امیران افکنده بد داشتن قده از مناسقه افوی حور نشین
 بد سر از صحنه خاطر محو گردید و بد اندک شیر و شور و شرم بد سر از
 بد امیران رسید و مکرر از زبان جان ستوده می توان سینه سدا سکندر
 شروع حرب زمانی که بد خاطر خطور نمود که آسا احمد بد سر از
 آهنگ بد کدام رنگ در جمع وقوع کل خواهد کرد که بد سر از
 شدن فیل سواری امیرالامرا بد بازگشت اسوده بد پات و بد سر از
 معاودت پیوده.

در این اثنا بعضی از رفقا در آن دم به عرض این معنی کارفرمای تیغ زبان گردیدند که الحال در این میدان که چندین هزار لاش نجیبان کشور هندوستان بر خاک مذلت افتاده و از زندگان بغیر از این چند تن معدود که از ملازمان سرکار برگرد و جوانب فیل سواری عالی پا برجایند^۱ دیگر معدوم الاظهار، هر گاه سردار از قضا راه پیمای طریق معاودت با تمامی رفقای باقیمانده گردیده باشد آن جناب به کدام استعداد و بدچه امید اقامت گزین معركة جانبازی اند؟ در این صورت بهتر آن است که به هر نوعی که دست به هم دهد خود را به سردار باید رسانید و هنوز عماری فیل سواری امیرالامرا در پیشگاه نگاه و مدنظر مرئی می گردد.

وقتی که از این قبیل گفتگو به تکرار انجامید با اعدا جنگ کنان و تیر افکنان رو به رفاقت سردار ناکرده کار یعنی امیرالامرای نامدار قدم فرسای مراجعت گردیدند، لیکن يك پسر جوان امیرالامرا که از پدر سبقت اندوز معركة نبرد بود نقد زندگی را به دست خویش نثار آبرو گردانید و پسردویم که امروز به جای پدر به خطاب صمصام الدوله علم دولت را مرتفع دارد بعد از رسیدن زخم سنگ به دست لشکریان شاهنشاهی اسیر گردید.

و کمتر کسی از جمله امیران سرمایه حیات را از آن معركة بی دستبرد^۲ اعدا سلامت آورد. چنانچه به خان نوجوان یعنی جان جهان بیرمخان سلگمه الرحمن دو تیر جزا بر رسید یکی از دست راست به پهلو رسیده پوستمال از روی سینه گذشت و دویمی به پشت کمان در هنگام تیر افکنی رسیده به جانب چپ رفته بر خاک افتاد و بسیاری از پیادگان که در آن معركة از پا درآمدند تعداد آنها را بغیر از حضرت علام الغیوب دیگری به شمار آن علم نتواند حاصل کرد و در آن روز حضرت حافظ حقیقی خان سراپا جان دوستان را

۱ - متن : پا برجا اند ۲ - متن : دست و برد .

با وجود سبقت اندوزی نبرد محفوظ از آن آفات جهان خراب سازداشت و سوای آن هنگام بازگشت که از چهار سو بانگ شور و غوغائی فرس تاز میدان تیغ آزمائی می گردید که حوصله رستم دستان از نهب و غلغله آن افواج کثیره آب می گردید .

از آنجا که حق سبحانه تعالی و تقدس آن مقبول دلپای صاحب دلان را در کنف حمایت خویش مصون از آن بلیات معظمه داشت هر گاه یورش بر آن شیر بیشه جوانمردی می آوردند از این جانب بد خانه کمان در آمده مستعد خدنگ افکنی و تیراندازی می گردیدند کلاهپوشان قزلباشید به مجرد نمود کمان کشی چون خیل زاغ بغیر پرواز راه نجات نمی دانستند و باز بعد از قطع قلیل راه بد همان هیئت مجموعی یله تازی را کار فرموده هر گاه نزدیک می رسیدند خان شیردل پلنگ جگر بدستور سابق سرگرم کمانداری گردیده آفات کبری^۱ را از خود دور می گردانیدند ، بد همین دستور تقارن فیلی را در تمام راه بلند آهنگ ورعد خروش گردانیده تا کنار لشکر خویشتن بدستوری که مرقوم خامه صداقت نگار گردید ستیز و آویز کنان خود را بدمهت امیرالامرا و دیگر سپاه باقیمانده بد خیمه گاه رسانید .

طرفتر از همد این معنی رونمای مرآت الظهار گردید که سرادقت اقامت امیرالامرا که تا ربع فرسخ بر روی زمین فلات رفعت بود بد مجرد افواد زخمی شدن امیرالامرا و عنان معاودت بدصوب مقام سکونت^۲ که در آنجا اوباش لشکر بد قسمی در تاراج خیمه و خرگاه تاروفتای در آن دستگیر گردیدند که بعد از رسیدن امیرالامرا پناهی که در آنجا بستند افسوس آفرین شد که هوا محفوظ دارند ، میسر نیامد مگر از سر کار پادشاهی محفوظ حمله و در سد قنات خرد^۳ آورده بر پاساختند که تاجیهت امیرالامرا مقام سکونت^۴ میسر

۱- متن: کبرا ۲- متن: مسکنت ۳- متن: خورد

گردید . زهی قدرت کامله خالق که چند ساعت قبل از آن خیمه های متعدد که محل اقامت چندین هزار آدمی می توانست گردید از سرکار امیرالامرا با فلک همسری نداشت و پس از يك پاس مطلق معلوم نمی شد که این همه سرادقات اجلال که مقام اقامت قیصر و خاقان بود چنان یکسر معدوم الاظهار گشت ! و مطلق بد تحقیق نپیوست که این همه اسباب و ساز و سرانجام کلی که بارهزاران فیل و شتر بود در يك نفس به کجا رفت و تاراج کننده آن چه کسانی بودند ! مگر در يك دم بجز سطح خاک چیزی موجود نبود و بعد از رسیدن امیرالامرا آنقدر سرپناهی که در سایه آن^۲ فرش مجروحی او بگسترانند موجود نبوده زهی قدرت نمائی قادر بر حق خداوند مطلق . لمصنفه :

در چشم معانی چون گشائی	تماشای گل دیگر نمائی
دمی گر نوبهاری رو نماید	دم دیگر خزان در جلوه آید
گهی از صبح گردد نور اظهار	گهی از شام ظلمتها نمودار
درخت از برگ گاهی صاحب بار	گهی از برگ ریزان نخل پر خار
گد از باران جهان از آب لبریز	گهی از خشکسالی گشته خونریز
گهی بخشد گدا را شهریاری	گهی شه را دهد بی اعتباری
غرض کار جهان یکسان نباشد	جهان بر يك سر و سامان نباشد

فی الحقیقت مقام حیرت است که چنین غارت فاحشی نه از دست مخالفان واقع شد و نه سببی رونما گردید . از نیرنگی تقدیر همان مردم که به محافظت آن قیام و اقدام داشتند سرگرم چنین حرکت بیجا گردیدند و سوای خیمه و خرگاه امیرالامرا کهنه بال بازاری برباد نرفت مگر سرادقات ابهت و اجلال امیرالامرا و برادرش مظفرخان مغرور بر خود غلط تا خبردار شدن مردم لشکر نوعی برباد تاراج رفت که بغیر از میدان لق و دق علامتی از خیمه و خرگاه

۱- متن: چه کس ۲- متن: او

باقی نماند چنانچه مردم امیرالامرا بعد از نزول، حیرت پرست مرآت روزگار بودند که آیا در کدام سرزمین این همه سرادقات متعدد فلک شکوه بر پا بود؟ امیرالامرا تا چهار روز دیگر به همان حال مابقی زندگی را بسر برده آخر روز چهارم ودیعت حیات به قابضان ارواح سپرده در کمال تأسف و ندامت از این جهان سرا پا نیرنگ رو به عالم بیرنگ نهاد .

و حقیقت صورت حال برهان الملك سعادت خان نیشابوری از این عالم معرکه پرداز عرصه اظهاراست که بعد از جدا شدن امیرالامرا برهان الملك علم نبرد به طرفی گردانید که سپاه قزلباش در آن مکان مانند شیر و پلنگ و گرگ که جهت شکار خویش در کمین انتظار باشند منتظر بودند که به بیات ناگاه کوبه اببت برهان الملك از آن مکان طالع گردید و به مجرد نمودن از هر دو سو شروع به افکندن بندوق و جزایر نمودند . بعضی از نزدیکان برهان الملك قایل این قولند که در عین محاربه فیل سواری نثار محمد خان الملقب به شیرجنگ برادر زاده حقیقی برهان الملك که در آن ساعت پهلوئی فیل سواری برهان الملك ایستاده بود شروع به بدمستی نمودند . فیل برهان الملك غاب آمد چنانچه او را پیش انداختند و از قفسه | و | بلندترین در دولت سرای اجلال شاهنشاهی در هیچ مقامی فرستادند کسیدن در آن زمانی که در شوکت منظر شاهنشاه رسید با آسرد و فیضان دست از سر پرخاش و بدمستی برداشته نوعی پهلوئی او ایستاد که در آن وقت فرستادند نداشتند !

شرح دوره
احوال
برهان
الملك

بعضی بر آنند که این همه عزیمت شاهنشاه بدمستی در آن وقت موجب اشاره برهان الملك بود بلکه نبرده و در جهت احوال این بهانه بود که بد ایران فرستاده از حکومتی حالات فرستاده و فرستادگان این را به نداشتند طرف ثانی را به عزم تسخیر این ملک و محاربه سپهر باد و ابر که در آن

و در آن روز باوجود همراہی ده ہزار سوار و پانزدہ ہزار پیادہ برقانداز^۱ و جزایرافکن کہ قریب بر پانصد شتر، ہزار جزایری سوار بود فی شتری دو جزایر انداز ردیف ہمدیگر، بہ ہمین دستور مابقی پیادگان تمام مسلح جنگی کہ بہ علت یلغار کہ از دارالخلافہ تا کرنال کہ چہار منزل راہ مقرری است در یک روز و یک شب از استماع اخبار مقابلہ دو پادشاہ عظیم الشان مضطرب الاحوال گردید، تمام ساز و سرانجام محاربه کہ عمدہ آن توپخانہ است در راہ واپس گذاشتہ باسیصد یا چہار صد سوار موجودی کہ در آن حالت طاقت ہمعنانی داشتند نزدیک بہ لشکر رسیدہ بہ دست آویز امیرالامرا بخشی الممالک کہ تا نیم گردہ از خیمہ گاہ خویش بہ استقبال شتافتہ بعد از نزول منزل مدعا بہ ملازمت شہریاری مفتخر و مباهی گردانید و بہ علت زخم ناسوری کہ برہان الملک در پا داشت و قریب نیم گز فتیلہ مرہم در آن زخم می رفت حکم نشستن از پیشگاہ سلطنت صادر شد و سوای این نوازشات دیگر کہ ہرگز در این مدت بہ دیگری از امیران عظام بہ صدور نیوستہ در آن روز در حق برہان الملک سرمایہ افتخار و اعتبار او گشت .

قضارا ہنوز با شہریار کامکار نامدار سرگرم حرف و حکایت بود کہ متواتر اخبار وحشت آثار تاراج بہیر و غارت اموال و اسیری بخشی لشکر گوش آشوب او گشت . ہرچند عمدہ الامرا نظام الملک آصف جاہ مانع حرکت او گردید و مطلق در آن روز راضی بہ محاربه نگشت اگرچہ دفعہ^۲ اول قبول قول آصف جاہ نمودہ فسخ ارادہ آن عزیمت نمود لیکن مرتبہ ثانی از خبر اسیری بخشی لشکر خویش نوعی مضطرب آہنگ ساز نبرد گردید کہ مطلق نظر بر قانون جنگ نیفکنندہ باہمانقدر سواری کہ در آن ساعت با او طاقت یلغار آوردہ تا آن دم بہ ہمعنانی او طاقت آزمای رفاقت بودند سوار گردیدہ

۱- متن : برقنداز ۲- متن : دفع .

بی ترک افواج و بی مثل^۱ بندی صفوف خود را مانند دیوانگان بر فوج قزلباشید زده به همین تقریب خود را به نادرشاه جم جہ خورشید کلاه رسانید . گویند کہ در آن ساعت شاهنشاه نطع طعام گسترده بہ اکل آن اشتغال داشت کہ بد یک ناگاہ حجاب بارگاہ نزول برهان الملک [را] بہ معنہ نثار محمدخان شیرجنگ بہ عرض والا رسانیدند . همان دم امر جلیل القدر بہ حضور او صادر گشت چنانچہ بہ مجرد رسیدن برهان الملک و ادای مجرای معمول آن کشور اشارت بہ خوردن طعام بدو وضوح پیوست ، و بعد از فراغ طعام با ہم بزم آرای مشورت گردیدہ ، در ظاہر حکم شد کہ جہت اقامت برهان الملک خیمہ بر پا ساختہ ، چندی از کلاہپوشان را بدحراست و نگاہبانی او مأمور فرمود . چنانکہ گرد خیمہ برهان الملک سپاہ موجودی او سرادقات خود را بر پا ساختہ از پی نشستند .

از مصلحت اندیشی تقدیر و صواب نمائی قضا و قدر فردای حیات کلاہپوشی از نزد شاهنشاه نصرت دستگاہ بہ طلب نظام الملک رسیدہ مستطعمی حرکت گردید ، نظام الملک از وقوع این اتفاق نخست بدو الاخلاصت شہر رسید . زمان سلطان روشن اختر محمدشاه فیض اندوز گردیدہ مطابق حکم اقدس امر خود بہ اعظم اللہ خان عم زادہ ویرنہ وزیر اعظم اعتماد الدولہ فتح اللہ بن حرمین چین بہادر و دوسہ خدمتکار پیادہ خود را بہ ملازمین براساس الہیہ و جلالیہ شاهنشاهی رسانید چنانکہ حریف و حکایت صبح نخست از جانب او بہ نامہ بد عرصہ ظہور نمود فرمود . نظام الملک جہان دیدہ ، و میان دو طرف بہ نظر تعمق من کل الوجود سنجید ، و احوال سعاد و افواج خویش را در نظر جد در روز معرکہ آرائی امیر الامرا وجد بعد از ویران این معرکہ بدکار در این دو روز مشاہدہ افتاد بہ هیچو جد رو بہ مخالفت آوردن صرفہ نہ خویش سپردہ .

۱ - متن : مسل .

ملاقات
نظام الملک
۱۷۱۷ در تہران

در این مقام چند سطری از صورت حال لشکر هندوستان و بی ثباتی سپاه به جهت مقام و ربط کلام لازم نمود بنا بر آن می نگارد که به مجرد افوای غلبه افواج شاهنشاهی و کمی جنود پادشاهی نوعی لشکر به هم برآمد که به هیچ قسم صورت حال آن روز را بی کم و زیاد بر صفحه اظهار رقم نتوان نمود از این راه که بسیاری از امیران، خیمه و خرگاه را بر جا گذاشته جان را بدر بردن از آن مهلکه کمال ننگ و نام و تمام دولت و ثروت بر شمردند چنانکه به آوارگی، هریکی به یک طرف افتاد و اوباش و بازاری بدرنگی مضطرب احوال خوف ورجا گردیدند، که هر فردی حکم سیماب روی آتش داشت و رنگ استقامت نه بر رخسار امیران و نه بر عارض غریبان مشاهده می شد در آن حالت که محشر صغری^۱ و فزع^۲ کبری^۳ توان دانست، نظام الملك آصف جاهد پادشاه را به عنف تمام سوار فیل ساخته بر کنار لشکر خویش ایستاد.

بد تحقیق پیوسته زمانی که از دولتخانه^۴ و الا، شهریار چهار دانگ هندوستان که زیاده از صد هزار سوار در رکاب دولت مآب خویش موجود داشت سوار گردیده بیش از صد سوار به هم رکابی آن تاجدار نامدار موجود نبود. از نمود این نیرنگ آصف جاهد خرد دستگاه حکم نوازش شادیا نه پادشاهی فرمود و غلغله اسیری طهماس جلایر که امیر الامرا و سپهسالار لشکر شاهنشاهی بود افکند، از این افوای تا چشم بهمزدن جهانی از سپاه برگرد فیل پادشاه مجتمع گشت و بعد از ساعتی دیگر، باز نقاره خانه را بلند آهنگ قانون تدبیر گردانیده اخبار کشته گشتن حاجی کافر که مقدمه لشکر طرف ثانی وابسته او بود گوشزد خلائق ساختند و آوردن سر او را یکسر در تمام لشکر غلغله افکند.

از وقوع استماع این دو مقدمه نادرست، بی قراری صغیر و کبیر را مبدل به تسکین گردانید و هر فردی از افراد لشکر هندوستان که مستعد فرار کمر

۱- متن: صفرا ۲- متن: فضع. ۳- متن: کبرا

بسته ایستاده بود با کمال تسلی اراده اقامت نمود و هنگام شام که بر آصف‌جاه و شهریار تاجدار زخمی گشتن امیرالامرا و کشته شدن جمعی کثیر از امیران خرد و بزرگ و برخاک افتادن عالمی از سپاه و اسیری برهان‌الملک به هر نوعی که وقت اقتضا کرد متحقق گردید از راه پختدکاری جهت تسکین طبایع متردد مردم اردو بازار^۲ خویش و پابرجا بودن سپه‌باز بدیت نگاه نوبت تر از این معنی گردید، که برهان‌الملک به حدی رایت غلبه را فایده شایسته گردانیده که نادرشاه بجز فرار چاره کار خویش ندانست. رو بدقت قدم به سوی فرار گذاشت و برهان‌الملک از تعاقب فرس تاز میدان باغبار است که او را بد دست پیرد از پا نشیند.

از این خبر تسکین اثر، دل‌های از جا رفته قرار بر تسکین دادند و اگر در آن ساعت شادینانه این ماجرا بد نوازش در تمام آمد بلا تصاع شکر کسی از لشکر هندوستان در آن ظلمت لیل، قدم دره تمام اقامت، فریغمی داشت و کسی از آن معنی تمام مستعد فرار و آوارگی بودند.

آفرین بلکه هزار آفرین بر تدبیر آن کهن سال چه مستعد فرار و آوارگی معارک غم‌فیروزی را آسمان فرساده دانیدم، اگر در آن روز آن کهن سال از آن تدبیر، از آن کهن بی‌صاحب شمشیر آفتاب‌ظنیر افان‌ظنون ظنیر بی‌صاحب شمشیر غیر از شهریار تاجدار و جانش از امیران و فراداد و دیگران و معتمدان و مقتودالآثار می‌گشت و یوالعجب‌تر از همه آنکه هر که از آن کهن سال لشکر مفارقت نموده رو به سوی فرار آورده، در راه بی‌س و آوارگی بعد از اخذ اموال، آن مضطرب‌الاحوال را از لیس و لیس‌خیزان و بی‌س و آوارگی و اگر با فوج شاهنشاه دچار نگرددند از راه فرار و آوارگی و بی‌س و آوارگی زمینداران عرض راه هم بد تفاوت مال و اموال می‌پروانند و بی‌س و آوارگی

۱- متن: خورد ۲- متن: از دو بازار ۳- متن: ادوال

در صحرا می‌افکندند . از این قبیل در عرض چهار روزه راه زیاده از صد هزار کس که به عبارت اهل هند يك لك نامند مرده افتاده بود و هیچ احدی پرسش صورت احوال آن بیچارگان مظلوم نفرمود که اموال آنها را که متصرف گردیده و به قتل آن بی‌گناهان کدام ظالم خود سراقدام^۱ نموده .

برعکس زمان سابق از اقوال صداقت کیشان راستی اظهار مرقوم است که كبك خان نام پادشاه ماوراءالنهر از اولاد پادشاه جهانگیر چنگیز خان که مستقر سلطنت خویش بخارا ساخته بود با وجود عدم [اعتقاد به] اسلام و ارتکاب دین باطله روزی از بخارا جهت شکار رایت عزیمت به طرفی مرتفع گردانیده بود ، قضارا در عین نشاط صید افکنی و نخجیر اندازی نظر معدلت اثرش بر چند استخوان پوسیده آدمی افتاد به مجرد نظر نخستین رو به قفا آورده به زبان حقیقت ترجمان گره از نقاب این راز سر بسته گشود که: ای عزیز این استخوانهای عظم رمیم گردیده به زبان حال از من طلب داد می‌نماید در این صورت همان بهتر که تا حقیقت تظلم این مظلومان من وعن رخسار اظهار از عالم اختفا ننماید حرکت از این مکان به جانب شهر جهت آسایش نفس خویش بی‌حمیتی و کافرماجرائی است بهتر آن است که تحقیق سرگذشت این استخوانهای صحرا که از جمله واجبات است نموده آید .

بعد از اظهار این تقریر حکم والا به احضار رئیسان و کهنسالان دهات قرب و جوانب آن سرزمین به صدور پیوست چنانچه در عرض چندروز مختصر جهانی از ساکنان قرب و جوار فیض اندوز ملازمت آن شهریار عدالت‌شعار گردیده از چگونگی حالات آن ستم‌رسیدگان بعد از تفحص تمام وجست و جوی کلی معروض داشتند که يك قرن کامل قبل از این ایام قافله تجار متعلقه اقلیم خطا از بلاد دور دست به‌معه اموال و اسباب تجارت به این مکان رسیده

۱- متن: اقدام .

شمه‌ای از
احوال
كبك خان
پادشاه
ماوراءالنهر

خیمہ و خرگاہ مرتفع گردانیدہ منزل نمودند، قضا را در آن شب تراکم برف واقع شد از وقوع این اتفاق کاروانیان باخاطر جمع سرگرم خواب | و | آسایش گردیدند . قطاع الطریقان قابو طالب فرست جو کہ در کمین انتظار چشم بر راه مدعا داشتند از صورت حال مردم قفسندہ در کمال غفلت سر بر این خواب غافل از نیرنگی روزگار بودند مطیع گردیدہ بی خبر بدہر وقت آنہا درختہ تاخبردار شدن بی خبر از عالم هستی گردانیدند، چنانچہ کسی کہ آن کاروانیان نقد زندگانی از دستبرد آن درازدستان بدر نیاید و توبہ فرودہ فغانہا را از پا در آمدند . بعد از وقت مالکان مل و اموال، آنجا را در آن حالت موجود بود برداشتہ بد خاطر جمع رو بہ مکانات نعمت خویش آوردند .

از تغافل نمائی تقدیر حضرت مستم حثینی قلمہ نمائی آنہا در برف بد تغافل بسر بردہ، با تحقیق این ماجرا برداشتہ در این حالت است و در این این معدلت، مدقوف بر حصول ذات والا بود بدہجہ و التماس و التماس و التماس غمگین راستی ظہار وجہ اسبب در دست کردار و ہر کس در دست و پا در آن آن کردہ نظام پیشہ فسد اندیشہ گردیدہ ہر جانی در آن حالت دزدان بیداد شعاع اطلاع پذیرفتہ معروض زنی کہ در آن وقت در آن بد افواج فاجر و صادر شد کہ در آن وقت در آن وقت در آن وقت کار قہمائی تردد کردہ کہ تا بیکر آنہا ہر کس در آن وقت در آن وقت حرام شمارند بعد از اسیری و دستگیری آنہا در آن وقت در آن وقت خواهد بود .

فوج در بہ موج بندہ بی دروغ مطیع ہو آنہا در آن وقت در آن وقت قدم فریبانی بعد کشید کہ ہر کس در آن وقت در آن وقت دزدان قطاع الطریق در آن وقت در آن وقت در آن وقت

۱ - متن - مسکات .

اسیری آنها کوشش نمودند که مابقی آن رهنان که در این مدت يك قرن از دستبرد اجل سالم و سلامت مانده بودند احدی رخت عافیت را از طغیان^۱ آن سیل ناگهانی، بدکنار فلاح نکشید و تمامی غریق لجه اسیری گردیدند و زمانی که تمامی قطاع الطریقان بدمعه مال و اموال واجناس باقیمانده اهل آن کاروان که در آن مقامات موجود بود از پیشگاه نگاه آن پادشاه معدلت کلاه گذشت نخست بدشکر نوازشات ایزد بنده نواز اقدام نموده رهنان مسافر آزار را بدزدان فرستاد و آنچه باقی مانده مال تجار و اموال و نقد آن غارتگران بود^۲ بدامینان معتبر متدین سپرده قاصدان بد اوطان تجار فرستاده وارثان مقتولان را بدمعه سند وراثت نامد که بدمهر حکام و قضات آن بلاد در دست داشته باشند طالب داشته، بعد اثبات وراثت آنچه از اموال تجار باقی مانده بود و سوای آن نقد و جنس بسیار که تمامی اموال و ائقال تجار عشر عشیر آن نبود تمام و کمال بدورته مذکوره تسلیم نموده قبض الوصول بدمهر حکام شریعت در دفتر خانه والا نگاهداشت و بعد از ادای مال آن ستمگر شهر را از زندان طلب داشته بد وارثان سپرد. آخر کار وارثان از حراست و نگاهبانی آن اجل رسیدگان که جمع کثیری بودند بد تنگ آمده بد عرض شهریار عدالت کردار رسانیدند که در حق این ظالمان بیدادگر آنچه بد خاطر مبارك خطور فرماید بعمل آید.

پادشاه عادل انصاف شعار موجب استدعای وارثان مقتولان هر یکی از آن قطاع الطریقان را بدیک عقوبت شدید بد جزا و سزا رسانیده چندی از معتبران سرکار خویش را بدمعه بسیاری از حارسان راه همراه ورثه تجار ساخته کامیاب و کامران روانه اوطان آنها با وجود سفر طویله گردانید چنانچه آن مردم یعنی بدرقد [کنندگان] راه بعد از شش ماه آن مردم غریب را [به] وطنهای مختلفه

۱ - متن: طغیانی ۲ - متن: را .

آنها رسانیده رسید سلامتی ذات و محفوظی اموال و اسباب بد میر حکام آن
مکانات متعدده ، آورده از نظر انور پادشاه عالم پناه معدلت دستگاہ
گذرانیدند ، آن زمان خواب و خور را بر ذات سراپا برکات خویش گوارا و
حلال گردانید .

قبل از این چنین پادشاهان انصاف طلب عدالت پیشد سریر آرای
فرمانروائی بودند اکنون از صد هزار کس افزون از جمله لشکر خویش در عرض
راه افتاده بد چشم جهان بین شہریار ناسدار و امیران والا اعتبار عالی اقتدار
مشاهده افتاد ، لیکن تفتیش احوال ستم آل آن مظلومان بد روز جزا حوالہ
شد و مطلق کسی از زمرہ حکام آن سرزمین چگونگی قتل و جہان خالی
کہ بدایع و دایع خالق کریستند از آن گواران کون بر ہند ہذا خوات بر ہند
وسراسر آن خون ناحق پامال و نسیان گردیدہ بدخات پیر پادشاه .

باز قلم حقایق رقم بدجہت مناسبت وقت و ربط دلائل بیان اسرار انصاف
ترقیم مہ بتنی ملاقات نظام الملک آصف جہاں در بار پادشاه عالم پناه
بد مجرد طب شاہنشاه مطابق ہر حدت دین شہریار بدو در طاعت و عبادت
محمدشاه خود با دو خدمتگار و رتہ ہزار کہ عبادت کر عظیمہ و عبادت
در شاہنشاد خود را رسانیدہ شرف اندوز ما انصاف ما انصاف ہندوستان
حکایت فراوان قرار کار و مدار ہندوستان بر این دعوی ہندوستان ہندوستان
گشت کہ مبلغ سد کروہ روپیہ نقد تسلیم خزانہ ہندوستان ہندوستان
ہمان مکان عنان معاودت باصوب ہندوستان ہندوستان ہندوستان

بداین قرارداد ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان
معروض جناب اقدس اعلیٰ کرداریدہ در ہندوستان ہندوستان ہندوستان
ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان
ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان ہندوستان

فقہ احوال
نظام الملک

مرکز
امیرالامرا
خان دوران

گردید که برعکس خواهش طرفین بود و متصل این مجمل از این عالم معرکه آرای عرصه بیان است که نظام الملک قرارداد مذکور را فردای جنگ امیرالامرا مؤکد بدعهد و پیمان گردانیده بازگشت و از قضای سبحانی روز چهارم امیرالامرای خان دوران مصمام الدوله خواجده عاصم ولد خواجده قاسم درویش از وقوع آن دو زخم منکر حاضر بای تنگ، و اندوه کشته گشتن برادر اعیانی و یک پسر جوان و اسیر گردیدن پسر دویم که علاوه آن زخمها گردیده بدصد حسرت و ناکامی روی بازگشت بدصوب عالم معدومی آورد.

گویند که بعضی از خواجده سرایان مقرب الحضرت خاقانی و بعضی از مسند آریان حرمسرای ساطانی باهم همداستان موافقت گردیده بدعرض مقدس معلی رسانیدند که الحال مصاحبت وقت واقتضای هوش و خرد و صواب دید این معنی می گردد که خلعت میربخشی گری که از مدت یک قرن متعلق بدذات امیرالامرا بود بعد از انتقال او بدگردن نظام الملک بدعهه خطاب باید بست که فرصت کار از دست رفته و روزگار از شش جهت عرصه تردد و تلاش را نوعی تنگ ساخته که فرصت نفس کشیدن از عالم محال است، و بغیر از این پیرگراهی تدبیر ظفر شمشیر، دیگری پای همت در میان گذاشته مصدر صلح و جنگ نمی تواند گردید. همان بهتر که امروز او را زیر بار منت و احسان نوعی گرانبار باید گردانید که خیالی مخالفت جناب والاسر از گریبان دلش نتواند برآورد!

انتصاب
نظام الملک
به سمت
میربخشی
گری

بدهوجب این مشورت نادرست همان ساعت که قدری از اول شب رفته بود نظام الملک آصف جاء را بدحضور لامع النور مسوفورالسرور طلب داشته تکلیف پوشیدن خلعت بخش الممالکی نمودند. نظام الملک که پیرتجربه کار و صاحب خرد جهان ندیده بود از این تکلیف بیجا معروض داشت که بالفعل وقت مقتضای موقوف داشتن این خدمت است از این جهت که چندی از امیران عظام، خصوص

برهان الملك كه از عمری دندان طمع بد خدمت این بخشگیری تیز ساختند در کمین انتظار چشم بدره نشسته بهتر آن است که تا انفصال مقدمه نادرشاهی معاملات این خدمت معطل باشد تا چندی از طالبان آن^۱ بد امید حصول خدمت مذکور سرگرم نیکو خدمتی گردیده مصدر تلاشات تمام حلالی گردند و بعد از پوشیدن تشریف که بد بنده مرحمت خواهد شد، موجب ناامیدی طالبان آن^۱ میشود. در این صورت احتمال دارد که از آن بی حفاظان^۲ مدعا طیب حرکتی رونمای مرآت وقوع گردد که سرمایه فسادهای عمده از آن چو دفرمای غرض اظهار گردد که تدارک آن در این حالت بنده هیچوجه مقدور و مقصور نیست.

از معروضی این ماجرا^۳ اهل مشورت بد جناب والاه مستدعی این ادعا گردیدند که این کهن پیر سراپا تدبیر از راه ترویج قبول این خدمت پس سرید همان بهتر که بد هر قسمی باشد که بد کردن این سر بزرگ بد گذاراشن^۴ قدم در میان کار گذاشته سرمایه حیات جهانی که امروز در لشکر والاه جمع گردید، هر قدر نظام المملکت آصف جاه قبیح و حسن این مملکت^۵ آنگاه در تدارک شود بیان گردانید، بد جائی نرسید و از درون و بیرون مملکت قبول تشریف بدی گردیدند، چنانچه از اول شب تدارک آن، از طرفین سعید و سید و سید و سید در میان بود، آخر کار پادشاه دوران حاکم پوشیدن حاکم بود، و از آن وقت^۶ دل ناخواه مخلع بد خدمت خاص گردید.

از قضای ایزدی روز اول که در تمام المملکت صداهای ترویج و ترویج^۷ موافق عهد و پیمان را بدتسایم مبرعی معین مؤلف بد خدمت^۸ جمع معاودت بد خدمت خویش نموده بد دوفردانی آن نامه^۹ رسیدند و رسیدند مصدر طلب شهر بار زمان سلطان برهمن^{۱۰} بد خدمت^{۱۱} بعد از صواب اندیشی نظام المملکت پادشاه عهد سو او^{۱۲} در میان

۱ - ۱ - متن : او ۲ - متن : بیحفاظان ۳ - متن : تدویر

مؤلف
نادرنامه
محمد شاه
پادشاه
هندوستان

آب شاہ نہر گذشتہ وقتی کہ نزدیک بہ لشکر گاہ شاہنشاهی رسید فرزند ارجمند شاہنشاه نصر اللہ میرزا^۱ کہ در آن سفر بغیر از او فرزند ہی همراه نبود بہ استقبال، قدم فرسای کوی مہمان نوازی گردید و ہر دو تن یعنی پادشاہ و شاہزادہ ہمعنان موافقت بر در دولت سرای شاہنشاهی رسیدہ، در خیمہای کہ جہت جلوس چنین میہمانی فلک قدر خورشید کلاہ برپا ساختہ بودند جلوس فرمای اقامت گردیدند، اگرچہ ہمعنان شہریار نامدار از امیران بزرگ کسی ہمعنان موافقت نبود لیکن از امیران متوسط الاحوال مانند عمدة الملک امیر خان ولد ارشد عمدة الملک امیر خان عالم گیری کہ تا مدت یک قرن کم و بیش ناظم مناظم دار الملک کابل بدفعہ توابعات کہ ہر طرفی یک ماہہ راہ و بیست روزہ راہ تواند بود بودہ فرمان فرمای با استقلال بود۔ دویم اسحق خان کہ موجب دستگیری عمدة الملک امیر خان بد دولت امارت مفوض و مفتخر گردیدہ بود بدفعہ دوسہ امیر مختصر الاحوال و سدچار خواجہ سرای مقرب الحضرت کہ در آن روز بہ ہمراہی آن شہریار ہندوستان کہ صد ہزار سوار موجودی در رگاب دولت ما لش حاضر بودند ہمت بر گماشتند۔

گویند کہ بعد از ساعتی شاہنشاه جہت دیدن آن میہمان عزیز واجب - الحرمت بد آن مکان بعد از ہم آغوشی و تعظیمات مقررہ بزم آرای صحبت خاص کہ در آن وقت خواص ہم طاقتہ بودن آن مکان نہ داشت گردیدہ ہر دو پادشاہ در آن ساعت بدیکتائی، نکتہ سنج مقدمہ مرجوعہ گردیدہ باہم بریک نطع و یک طبق دست بد طعام دراز ساختند چنانچہ در آن روز پیمان اخوت از ہر دوسو استحکام پذیرفتہ ہنگام شام باز سوار تخت روان گردیدہ معاودت بہ دولتخانہ والافرمود و مردم لشکر و اردو را کہ تا آن زمان جان در قالب نبود بہ تازگی حیات دوبارہ یافتہ، بدشکر عنایات خداوند کریم مواظبت فرمودند و طرفہ عیدی و

۱ - متن : میرزا نصر اللہ ۔

عجایب نوروزی در آن ساعت در لشکر هندوستان عشرت افزای خاطر ها گشت. لیکن روز دیگر کہ از خبر خلعت پوشیدن نظام الملک و تسلیم خدمت میر بخشی گری رگی حسد برهان الملک در جنبش آمده باشا همنشاه ہمدانستان این ماجرا گردید کہ: فردا ابن پیر والا تدبیر صاحب شمشیر کہ اعتضاد سپاہ و ممد پادشاہ ذات اوست بدمجرد آنکہ طالب داشته در پیشگاہ دولت سرای والا یک شب نگاہدارند فردای آن چہ شاہ و چہ امیران عظام ہر کراطلب خواهند فرمود بلا تامل قدم از سر ساختہ فیض اندوز ملازمت خواهد گردید و آنچه نظام الملک از عالم باج و خراج مقرر فرمودہ اگر بدموافقت تدبیر بندہ عمل خواهند فرمودی حصہ زیادہ از آن واصل خزائنہ سرکار خواهد گردید و اجناس نفیسہ عفت اقیمہ کہ امروز در سرکار هیچ فرمانروای کشور [ہای] سبعموجود نخواہد بود آن قدر در تصرف بندگان والا خواهد آمد کہ از مقامی بدمقامی نقل کردن متعذر خواهد شد و جبہ برداشتن آن، عالم عالم باز بردار می بید از نمود این باغ سبز کہ برهان الملک سعادت خان در پیشگاہ نگاہناہنشاه چمن پیرای ایچہ گردانیدہ بود شاہنشاد ہم از جا رفتہ بدموا بدید برهان الملک عمل نمود. روز دیگر باز نظام الملک را طالب داشته تاشام پیش خویش داشت و ہنکہ شب ہم رخصت معاودت بدمصوب خانہ خویش ندادہ جبہت سادہت و محبت و ہر ساختند.

گویند کہ طرفہ شبی و عجایب حالتی بر لشکر ہندوستان در آن گذشت لیکن بدمجرد طلوع طلوع سپاہ نور یعنی طلوع سیدان نور و کلاہپوشی نسقچی بدمطالب پادشاہ رسیدہ مستعدی سواران گزیدہ و ہر سوار سابق بار دیگر سلطان روشن اختہ محمد شاہ سوار نجات بران کرد و سواران نزول بی ترس و بیم با جہان جہان جرات و عالم عالم استقلال پرست ادبیت و ہر

فتنہ انگریز
برهان
الملک
نسبت بہ
نظام الملک

افکند و در خیمه‌ای که از برای اجلاس آن پادشاه تمام همت سراپا جگر مقرر گردیده بود جاود فرمای اقامت گشت. و همان روز مردم حرمسرای ابهت و اجلال را از آن مکان طلب داشته پهلوی سرادق پادشاه تمام جرأت و همت در خیمه گاه دیگر فرود آوردند و آخر همان روز یا صبح روز دیگر وزیر اعظم قمرالدین خان چین بهادر اعتمادالدوله که تا آن زمان شرف اندوز ملازمت شاهنشاهی نگردیده بود موجب طلب بدو الا خدمت شهریار ایران و توران و دیگر بلاد متعدده رسیده ایمن از حوادث گوناگون روزگار جفا کردار که در آن ایام نیرنگ پرداز فتنه آغاز گردیده بود گردید و تمامی مردم لشکر هندوستان از آن مقام حرکت نموده در پهلوی لشکر شاهنشاه اقامت گزیدند .

لیکن طرفه تر از جمیع مقدمات نادره معمای این معنی تا امروز که هفت سال کامل گذشته حل نگردیده و مفصل این مجمل از این عالم رونمای آئینه وقوع گردید که در مرتبه نخستین که شهریار چهار دانگ سواد اعظم دیو لاخ هند بعد از ملاقات شاهنشاه هنگام شب که نزول دولت و اقبال در اردوی ظفر قرین خویش فرمود نخست گزار [ش] بدگنج غله افتاد . به مجرد رسیدن، حکم والا صادر شد که تمامی غله موجود این مکان [را] دستخوش تاراج سازند ! گفتن همان بود و بر باد رفتن همان ! چنانچه هنگام صبح بدصد تلاش يك كف دست غله بد دست هیچ احدی نیامد . چنانچه حالت مردم لشکر منجر به صعوبتی گردید که مافوق آن متصور خیال از عالم محال است ، چه امیر والا استعداد و چه فقیر تهیدست هر دو از عدم قوت مضطرب الاحوال گردیدند و در تمامی لشکر يك آثار غله بدصد روپید در آن دو سه روز به دست نمی آمد و در همان شب غارت نوعی معدوم الاظهار و مفقود الاثار گشت که گویا از هزار سال در این لشکر غله وجود نداشت تا آنکه مردم از لشکر شاهنشاه رفته بدهر قیمتی که کلاهپوشان می فروختند هندیان خریدند سد رمق می نمودند .

دستور تاراج
غله وسیله
محمد شاه

و طرفه تر از جمیع مقدمات این معنی گویا قبل از این استاد جهت امروز موزون
نموده بود :

عدو شود سبب رزق اگر خدا خواهد

خمیر مایهٔ دکان^۱ شیشدگر سنک است

یکی یکساله راه طی کرده و سوای آن دو ماهه راه در ملت دیداری
رهنورد وادی مخالفت گردیده بر چهار منزلی دارالخلافت شاهجهان آباد که از
صد سال پایتخت و مقر سلطنت سلاطین سابق و حال بود رسیده در لشکر اوغلی
بدحدی افراط و افرونی داشت که کلاهپوشان از برداشتن آن عاجز گردیده
می فروختند و پادشاه هندوستان هنوز از سواد شهر خویش قدم بیرون نکرده
که یک دانده غله بدست تلاش میسر نمی شد و اگر کلاهپوشان قدرتی فرخنده
راعام نمی کردند بلاشک یک تن از لشکر هند زنده بودی دارالخلافت نمی رسید.
اگرچه قیمت غله را کلاهپوشان موافق دایرهٔ حدش معین نموده بودند
لیکن به نرخ بیجا ساخته که دست صاحب دیوات و غراب تیرتیر می زدند
می رسید .

خداوند کریم و فیاض عمیم اگر نشان غله را در لشکر خود شایسته
الوقوع و منفقود آثار گردانید در پاره ای همان است که به خمیر دکان^۲ معنی
معنی گردانید که غله را بدست هندیان ببرد فروخت و این اتفاق در
هفته در آن مکان دست بهم داد تا آنکه بعد از مدت پاره ای در
اختر محمد شاه روز چهارم یا پنجم در همان ایام بعد از آن که
تیماسب خان^۳ جلایر که سه سال از چند روزی بود در آنجا بود در جهت
جهت تسخیر قاعهٔ مبارکه دارالخلافت شاهجهان آباد در این راه
و به دست آوردن مکانات جهت اقامت امیران و افرانج دیوات هندیان

۱ - متن : دوکان ۲ - متن : تهماسپ .

تسخیر
دارالخلافت
شاهجهان
آباد دهلی

خود پیشتر نمود چنانچه بدهمعنانی برهان الملك چه از زمره امیران و چه از عالم سپاه و چه از فریق پیاده و کاسب و شاید که دو حصه مردم اردو بدهمراهی برهان الملك جانی تازه یافتد و بدهصوب دارالخلافه آوردند .

چنانچه بد تاریخ بیست و هشتم ذیقعد برهان الملك داخل دارالخلافه گردید. لیکن روز اول داخل شهر نگردید بلاشک و گمان اگر در آن روز داخل شهر می گردید نصف شهر بدغارت می رفت با وجود اقامت بیرون شهر سد مرتبه کلاهپوشان در آن تیره شب اراده غارت محلات قرب وجوار خویش نمودند و هر مرتبه برهان الملك خبر یافتد بدهمداستانی طهماسب خان جلایر بدممانعت و مزاحمت پرداخت و نگذاشت که خانه ای دستخوش تاراج گردد ، چنانکه تمام شب بیداری بسر برده هنگام صبح تمامی آن فوج را درمکانات متفرقه شهر اقامت گزین گردانیده خود به معه طهماسب خان جلایر و ابراهیم بیك منكباشی لالوی^۱ داخل قلعه مبارك دارالخلافه گردیده تمامی مردم متعلقه محمدشاهی را از قلعه بیرون کرده و محل سرای خاص نیز جهت حرمسرای شاهنشاهی خالی در همان روز بدهر نوعی که مقتضی آن وقت است نموده مردم محل شهریار تاجدار چاردانگ هندوستان را در کنج همان قلعه در مختصر مکانی جا داد و تا دوپاس روز خود به معه طهماسب خان جلایر در حصار مذکور اقامت گزیده آخر روز ابراهیم بیك لالوی را بدهمعه سید سوار کلاهپوش در قلعه گذاشتد و حراست و نگاهبانی تمامی قلعه را به ابراهیم بیك مقرر نموده خود بدهمعه جلایر تشریف بددولتخانه خویش فرمود .

لیکن روز داخل شدن، طرفه تدبیری از برهان الملك اتفاق افتاد که موجب آبادی شهر و محلات گردید که آن ده هزار سوار کلاهپوش را در پهلوی خیمه گاه خویش جا داده نگذاشت که روبه صوب شهر آرند . و روز دیگر خود

۱ - متن : لالوی .

بهمعۀ جلایر آن ده هزار سوار جرار ناخدا ترس را بدهم معنائی خویش در دوسه مکان امیران عمده اقامت گزین کوی بی اختیاری گردانید . و در این چند روز قبل از نزول شهریاران هر گاه کلاهپوشی بر مردم هند ستم ایجاد می نمود همانند بدکتر جرمی بد بسیاری عقوبت مبتلا گشت چنانچه دو سد کلاهپوش را شکم دریده در پیش دارالعدالت شخند شیر آویختند .

از وقوع این اتفاق نوعی امن و امان در شهر رو داد که هندیان بر کلاهپوشان چیردستی و خیردسری می نمودند و کلاهپوشان یارای انتقام آن نداشتند و بد تاریخ هشتم ذی الحجه سلطان روشن اختر محمدشاه سوار تخت روان داخل قلعه دارالخلافت گردیده در مکان مختصری که برهان الملک روز اول جهت اقامت آن شهریار نامدار مقرر کرده بود اقامت گزین بی اختیاری گردید و فردای آن بد تاریخ هشتم شاهنشاه جم جاد آفتاب گاه داخل قلعه گردید و در مکانات و محلات اقامت شهریار هندوستان پادشاه ایران سلطنت فرمود آفرین بر حوصله فرمانفرمای هندوستان که خاطر داری میباید بد حدی رسید که خود تا دوماه در یک مکان تنگ با جهان جبین مرده حیره سرا در کابل تصدیع بسر برد و تمام قلعه را بد میبمان عزیز واجب الحرامت و موصوفان وا گذاشت .

موسس
و
الملک

و بد تاریخ نهم جهت کاری برهان الملک سوار گردید و تا چهار فرسخ از بیابان پیموده بعد از حصول مدعا و فراغ کار آخر روز معاودت نمود و کار اسیران را با شاهنشاه، بزم سرای صحبت گشت . لیکن هنگام مراجعت حیره سرا در راه از پیش شاهنشاه برآمد که از تمامی راهزنان اجدحوان افغان و قزلباشان و آشفته دماغی و برهمزدگی طبیعت ، نفس من بود و بسیار این سخن را در گوشه بدظاهر مطالعه می فرمود . چنانچه بد تاریخ نهم که روز برفد هندیان

چنین بی دماغ قدری قبل از شام بدخانه رسیده بعد از گذشتن دو ساعت از اول شب معمار خانه خویش را طلب داشته فرمود که در مقبره برادر کلان یعنی والد نامدار نثار دهمدخان شیرجنگ که چندسال قبل از این رحلت نموده بود و بر سر مزار او عمارتی مختصر برپا ساختد به مقبره مؤمنین ملقب گشت رفته قبری تازه تیار سازد لیکن تا دل شب تمام و کمال تیار گردد و محتاج باقی کار نباشد معمار موجب فرموده در مدت نصف شب از آن کار مر جوعه فارغ گردیده، تیاری قبر را معروض^۱ نمود. قضا را هماندم نطع طعام افکنده بودند، چنانکه بدمعمار مرحمت نموده فرمود که امشب تا هنگام طلوع سحر در همین مکان حاضر باشد، تمامی مقربان مجلس و مخصوصان محفل از وقوع این اتفاق حیرت پرست مرآت تفکر بودند که آیا از وقوع این فعل غرض چه خواهد بود! بعد از اکل طعام نفسی نشسته، رو بدعالم خواب سنگین آورد و یک ساعت از صبح باقیمانده از هر طرف فریاد و فغان و نوحه و زاری بلند آهنگ ساز ماتم گشت یعنی نواب برهان الملک رخت سفر^۲ از این عالم بر بسته رهنورد وادی فنا گردید.

قضا را صبح عید قربان مردمی که بدمبارکباد رفته بودند بدنماز جنازه او پرداخته، تا طلوع آفتاب عالمتاب از کفن و دفن فارغ گشته، معاودت بدخانه های خود نمودند، قضا را در آن روز شاهنشاه جهت دیدن سلطان روشن اختر محمدشاه تیموری نژاد تشریف والا ارزانی فرموده در همان مکان آن دو پادشاه و الاجاء و آن دوشهریار نامدار باهم به اکل طعام اشتغال فرمودند، از آنجا که در آن روز از طعامهای هندوستان اکثری بد لذت تمام و نفاست کلی تیار شده بود شاهنشاه بدکمال رغبت و عین خواهش میل به خوردن آن فرمود و به نسبت هر روزه در آن روز زیاده میل فرمود و آخر روز معاودت بد دولتخانه خویش نمود لیکن از

شورش و
بلوای مردم
دهلی

۱ - متن : معروض .

دو ساعت روز باقیمانده این حرف و حکایت فساد ایجاد فتنه بنیاد از زبانها پنهانی زاده گوش بردن آغاز کرد .

بعضی از زن طبعان قایل این قول که در طعام دعوت زهر در کارش کردند !
و بعضی از طبیب سیرتان مستدعی این ماجرا که بدعات حیضه رو بدعات عقوبی آورد ! و دیگری از خیال اندیشان مدعی این معنی که عاوی خردن حلیه معجون بی خوردن شاهنشاه داد که خوردن و مردن توأم واقع شد ! و دیگری از جرأت آزادیان بددعوی این قول که بعد از اکل طعام هنگامی که اراده بد آمدن از مقام اقامت سلطان روشن اختر محمد شاه می نمود خواجسازان سر جان خود گذاشتند بدخنجر آبدار کار شاهنشاه را به تسم رسانیدند ! با بداین دلایل کاذب تهنتم شام بدسرگوشی این حدیثت بروج واهی گفته می شد . و بعد از شام بدقتی این افراد با در هوا فتنه رفعت کردند که بد بخت بددعوی پرداز ساز اخبار می گردانیدند و بدحدی اوش مجید و پوزار ، بدقت بددعوی که آنوقت شب هر جا کلاهپوشی در این فتنه گیران دیدند سادست از آن در راه رهداری وادی فنا کردند . و در آن شب هر چه بددعوی در راه چگونگی صورت حال از هر جا که میور فرمود تا خیر دارشان ، بددعوی کشت ، و زمانی که در آن شب قیامت را که همه از آن فتنه ما ارجح است بددعوی ماجرا گوش آشوب شاهنشاه قدر دستا گردید حکم و الامر در این امر کرد و جوایب قاعده تمام و کمال مسلح کردند ، در مقام اقامت حاکم آمدند . و بددعوی باوای عام باشند و نگذارند که مخالفان را بددعوی بددعوی بددعوی بددعوی حکم محکم تمام شب معلان کلاهپوش بددعوی بددعوی بددعوی بددعوی بددعوی و اقدام نموده احدی را نگذاشتند که در محراب این فتنه گیران
و بعد از آنکه سپاه سحر بر چوید قلمدان شب توحه بددعوی بددعوی

۱ - : متن خودها ۲ - : متن : کردد

معدوم الاظهار از سطح آسمان گردانید مفهوم گشت کد اوباش سراپا پرخاش و رجالدای^۱ چند مصدر این آشوب و فساد گردیده اند و مطلق امیری یا وزیري را از معاملات این خون گرفتگان اطلاعی نیست و این هنگامه خود سربی استصواب مشورت امیری سر بفساد برداشته و احدی از امیران هندوستان داخل این شور عالم آشوب نیست و این همه رجاله^۲ شهر و اوباش و اراذل^۳ مصدر این خرابی گردیده اند و در کشتن کلاهپوشان یکی از امیران هندوستان را دخلی و اطلاعی نیست. از تحقیق این خبر بعد از گذشتن دو ساعت از اول روز شاهنشاه جمجاه ظفر دستگاه با جهان غضب و عالم عالم طیش سوار گردیده، از قلعه بر آمده، بر دروازه مدرسه روشن الدوله ظفر خان کد پہلوی صفه معدلت شحنة شهر تعمیر پذیرفتند فرود آمده اقامت گزین کوی تامل گردید و زمانی که بدعرض والا رسید که اوباش سراپا پرخاش مصدر افکندن تیرو تفنگ گردیده اند حکم اقدس اعلی شرف نفاذ پذیرفت کد چهار نسقچی رفته نوید بخشایش این گناه بد مردم بلوا رسانند و آنها را برگردانیده راهی به صوب خاندهای آنها گردانند. بد تحقیق پیوسته که به مجرد رسانیدن این پیام اجل گرفتگان به افکندن سنگ و خشت و زدن تیرو بندوق، جرأت آزمای ابرام گردیدند. لچار نسقچیان نادم و مایوس از قبول احکام شاهنشاهی برگردیده سرسختی و نافرمانی مردم شهر را معروض جناب والا گردانیدند باز حکم به تکرار پیام مذکور صادر گردید چنانچه در این مرتبه به همان سلوک نخستین کارفرمای دراز دستی گردیدند! و در مرتبه ثالث از هر دو بار بیشتر بی حفاظی^۴ و بی حیائی را کارفرموند قضا را در همان ساعت مہرہ تفنگی بدیوار پہلوی شاهنشاه رسید و دیگر هماندم سنگی بد پای فلک فرسای شاهنشاه رسیده مصدر غضب گردانید از وقوع این دو اتفاق و سیوم^۵ نافرمانی اهل پرخاش بر زبان قضا ترجمان شاهنشاهی گذشت که:

۱- ۲- متن: لچاره ۳- متن: اراذل ۴- متن: بیحفاظی ۵- متن: سیوم

«هان! کلاهپوشان سر از سرکار والا و اموال چه نقد و چه جنس از شما»
 بدمجرد وقوع این حرف دسته دسته کلاهپوشان بد هر طرفی شمشیر کین آخته
 رو بد سرافشانی خودسران عالم آشوب آوردند. چنانچه در عرض دو سه
 ساعت از در قلعه تا عیدگاه نو که در بیرون شهر واقع شده این پنج کار
 بدعمل آمد:

اول کشتن و بعد از آن اطفال و مستورات را اسیر ساختن و سوختن خاند و
 کندن و غارت کردن در همان روا رو بدعمل آمد و نند سوختن خاندهای خام و
 کادو چوب، بلکه هزاران خاند عالی تعمیر پختد که بجز سنگ و آهن دیگر مصالحی
 نداشت، در عرض یک پاس روز از این سر شهر دار الخلافه تا آن سر که عبارت از عیدگاه
 نو [است] سوخته و درو دیوار و سقف و جدار را برکنده و خاک بر آبر ساختند. فی
 الحقیقت اگر بدخاطر جمع مالکان آن مکان های متعدد و صد خرابی آنها
 می گردیدند کم از شش ماه بدین صورت که در عرض یک پاس روز واقع شده می شد و بد
 قول بعضی از معتبران صداقت گفتار تا زمانی که در یک پاس روز رسید
 اعتماد الدوله وزیر هند تنها از خاند خوبش بدمالا زده شده شده و زنی دستگیر
 در همان مکان محشر نشان رسیده دستار از سر برداشته و عرض والا را بدکند
 دولت شومی چندی از او باش بدمعاش مردم عزیز و نجیب بسیاری با حاکم حوالی هند
 گردیده اند الحال از فضل و کرم امیدوارم که باقی ماندند [ها] بدچون آن بد
 از استماع این ماجرا کریم بنده نو از تاحس در دل بدعشق افتادند
 از آن مکان برخاستند سوار اسب گردیدند و بعد از سوار شدن بر اسب در
 کدامان داده شد و غنان معاودت بدجناب قاعد که مجا اده بدعشق افتادند
 و مستحقیان بد هر طرف شهر روی استعجال آوردند و در هر قدمی صدای اسبان
 سرمایه حیات ما بقی مردم می گردانیدند و این معنی از خاند بن مالان باک در حقی
 هزاران کس بدوقوع انجامیده که کلاهپوشان رسیده هندی رسیده باشند

امان داد
 نادر شاه به
 مردم دهلی

خونریز ارادۃ بریدن سر او داشت بلکه بسیاران جا چنین اتفاق افتاد کہ نصف گردن او را بریده کد بديک ناگاہ صدای امان بد گوش قاتل رسید . بدہ محض استماع صدا مضطربانہ از سر سبنہ آن دست و پا گم کردہ برخاستہ رو بہ راہ آورد . طرفہ نسقی و عجایب حکمی تماشا کردہ شد !

[از] صدای روح افزای جان عطای لفظ امان باز طاقت تیغ آزمائی و اموال۔ ربائی در هیچ احدی از فریق کلاہپوشان نادری نماند بلکه چندین جا چنین اتفاق افتاد کہ اموال و ائصال آن خاندرا از حجر [ہ] ہای درون بر آوردہ در بیرون مجتمع می ساختند کہ یکایک حرف امان بلند آہنگ ساز جان بخشی گردید آن تمامی اموال چہ نقد و چہ جنس در همان مکان افکنندہ بادست تہی رو بدراد معاودت آوردند و عالمی از نیم بسمالان کوی نا امیدي دوبارہ جانی تازه یافتند تا حال بد شکر عنایات ایزدی مشغولند۔ لراقمۃ مصنف کتاب مذکور ، غزل:

در وداعش از دل چاکم نوائی برنخواست

کاروان بگذشت و آہنگ درائی برنخواست

قتل عام نادری نازم کہ از نیرنگ چرخ

رفت برباد فنا شہر و صدائی برنخواست

تا در دہلی ز کابل سر بہ سر پامال شد

لیک دست جرأت مردی ز جائی برنخواست

ضبط عالم گیر را نازم کہ تا پنجاہ سال

سلطنت کرد و بغیر از خود بلائی برنخواست

فتند و آشوب دہلی کی زیبا دارد نشست

تا کہ از صاحب دلی دست دعائی برنخواست

در تواریخ معتبرہ متعددہ مرقوم است کہ پادشاہ جہانستان چنگیز خان

وقتی که بر سر قلمرو سلطان محمد خدا بنده خوارزمشاه^۱ به اراده انتقام و تسخیر ملك نزول اجلال فرمود هشتصد هزار سوار که بدعبارت اهل هندوستان هشت لاک باشند در رکاب دولت مآب خود موجود داشت و روزی که بلده قبه الاسلام بخارا در تصرف در آمد از آنجا که تمام شهر چوب بست بود حکم آتش زدن و از این سر تا آن سر شهر را پاک سوختن از پیشگاه قهرمان غضب شرف صدور پذیرفت. گویند که در یک روز با وجود آنکه بغیر از مسجد جامع دیگر عمارتی پخته در تمام شهر نبود و جمیع درو دیوار و سقف و جدار خاندهای اهل دول و مسکن فقیر بینوا که همه از چوب واقع شده پاک سوختند با خاک برابر شد و بغیر از مسجد مذکور عمارتی نماند و از ساکنانش کم کسی که در ایام حیاتش چندی باقی بود خود را از آن گرداب بلا بدساحل نجات افکند و آند تمام و کمال بسمل تیغ مظلومی گردیدند. قضا را یکی از آن مردمی که در آن روز خود را بدهر نوعی که دست داد بدتک تا با راه سلامت پیموده بدخراسان رسید و آنسی درست کرد. قضا را روزی یکی از مردم خراسان از آن قیامت دیده و اوقات موقوف چشیده سوال سرگذشت بلده بخارا نمود. آن غربت آشنا رو بدخراسان داده بد این دو کلمه اختصار نمود که : « آمدند و کشتند و سوختند و آمدند و بردند . »

دیگر زیاده از این میسر، بعینه همان صورت حال بود در احوالی ده سال پانصد و چند سال بردار الخلفه شاه جهان آباد دهلی نویسنده و آیت الله گریه کردید که در عرض یک پاس روز این همه بدوقوع آمد که در آن روز را آتش کشیدند و هم بدقتل مرد و زن تیغ از همان زمان بردار کرد و مابقی پسران خردسال و دختران نادانی جمال و روان و جوان صاحب حسن و جمال را بداسیری گرفتند و بعد از آن امدال و اتمال بدجانی که بعد از

۱ - متن : خارزم شاه .

شرح فعل
و غایب
سماوات
نایرساه
در دهلی

از دست آنها در خانه‌های غارت زده چیزی باقی نمی‌ماند متصرف گشته رو به‌خانه دیگر می‌آوردند.

وبه تحقیق پیوسته که اکثر مردم از ترس جان به اظهار نسبت سیادت عبارت پیرای بیان می‌گردیدند و کلاهپوشان در جواب آن مظلومان که بجز نفس واپسین سد رمق نداشتند به این مضمون نکته سنج اظهار می‌گشتند که: «مطابق حکم محکم شاهنشاه سادات چندی را در عین روضه نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین^۱ بغداد و در مقبره والای مشهد مقدس طوس فیض به دولت اقدس سرمدی شهادت رسانیده‌ایم که شمایان مرتبه غلامی آنها اگر می‌داشتید شرفها حاصل می‌کردید. هرگاه بر چنان جنابهای مقدس کارفرمای ترحم نگردیده‌ایم، رحم بر تقریر و اظهار نسب و حسب شماها که موجب اختلاف حکم شاهنشاه است چگونه صورت پذیر وقوع خواهد گردید؟!»

گویند که در بلده طیبه کربلای معلی و نجف اشرف و مشهد مقدس چندین بار حسب فرمان شاهنشاه نصرت دستگاه قتل عام به صد رنگین‌بهری گل کرده که از برکت برگش چندین گلستان بیداد در هر طرفی از آن بلاد متبر که چمن پیرای اظهار گردیده‌اند و به نسبت شهرهای بسیاری از ایران آنچه از خرابی و قتل عام و تاراج درآمد یا موافق^۲ فرمان شاهنشاه به وقوع آمده عشر عشر آن در بلاد سراسر آباد متعلقه هندوستان به ظهور پیوسته بلکه بعضی از رفقای پادشاهی به صد قسم و هزاران دلایل قایل این قولند که آنچه بر شهرهای ایران زمین و دیگر بلاد و اقلیمات گذشته از صد یکی بر قلمرو هندوستان واقع نشده، گویا شاهنشاه را به مجرد داخل شدن بلده واجب الرحم پیشاور، منقلب الاحوال و متغیر الافعال، خداوند بنده نواز گردانید که با مزاج وهاج قندهار و کابل در آن مکان مناسبتی نداشت. واز پیشاور هر روزی

۱ - متن : کاظمه ۲ - متن : یار موافق

که قدم فرسای وادی هندوستان می‌گردید طبع سبعی به مزاج انسانی مبدل می‌گردید و بعد از نزول موکب معلی به دارالسلطنه لاهور گویا آن نادرشاه نمانده بود که در ایران فرمانفرمائی داشت . بلکه اگر گویند که آن نادرشاه نمانده ، تصدیق می‌توان نمود .

و قتل عام شهر دارالخلافة متعلق به ذات آن شهریار نبود بلاشک و به صد دلیل روشن که چون آفتاب عالمتاب در پیشگاه نگاه جهانیان شمعشعده افروز فروغ افزائی است که در این مقدمه جهان خرابساز مطلق شاهنشاه را در آن دخلی نبود، بلکه او باش بدمعاش سراپا پر خاش و رجالد کم بغل بی‌خانسان مصدر بلوای عام گردیده ، دوسه هزار کلاهپوش نادری را از هر کج و کد سر بر آوردند و بهر بازار و کوئی که پا گذاشت بی‌سروپا گردیده رهنورد وادی فنا گردانیدند و مطلق بر الحاح و عجز و زاری او نظر نفرموده ، بی‌دردانه و بی‌ترحمانه اقدام بدقتل اومی نمودند.

چنانچه از آخر روز عید قربان و تمام شب یازدهم شهر دکن الحجه قیامتی برخاسته بود که هر متنفسی که بدمشاهده آن صدمت حال دیده جهان بینش تماشائی گردیده ، می‌داند که مردم شهر بدچه نوعی دارفرمانی در آن بی‌جا و بدچه قسم تیغ آزمای دلیری می‌گردیدند که کوه و طرف و بی‌مقدمی طاقت دم زدن در پیش آنها ندارد. چنانکه سردار که سه ماهه اقتصاد و رفاه جان‌فشانی فوج و سپاه ذات اوست از میان برخاسته و الحال تمام اشکال آنرا از عدم وجود فرمانروا و حاکم مستقل بی‌سر و پا که در تمام سرزمین از تن بی‌سر و از تیر بی‌کمان چه کار آید و از فوج بی‌سوار چه کار آید و از لشکر را بدسپهترین ترددی می‌توان کشت و آنها بغیر از آنکه خود را به زمین سرزمین ایران رسانند دیگر قدرت و طاقت قتال و جدال از آنها معدوم است.

۱ - متن : لجامه‌های ۲ - متن : آنها را بغیر

علل فرمان
نادرشاه
در باره
قتل عام دهلی

است و هزار جان آنها بدجوی اگر خریده شود هنوزگران است .
 بداین خیال فاسد خام پوچ مستعد مقابله افواج^۱ گران سنگ نصرت
 آهنگ که تمامی ساکنان ایران زمین از تندباد شاخسار گل شمشیرشان مانند
 درخت بید لرزانند و تورانیان جبهه^۲ فرسای کوی عجز و بیچارگی گردیده،
 تن بهقبول اوامر و نواهی در داده اند و بند بند اعضای افواج کثیره قاهره روم
 از نام این فیه جهان خراب کن مانند اعضای تصویر از قدرت حس و حرکت
 مفقود می گردد. برچنان افواج دریا موجی، چندی از بی سروپایان خام ریش
 بدعاقبت که از انجام کار غافل گردیده نظر بر آغاز حسن مدعا دارند، خیره سر
 و چیره دست گردیده، در آن شب تاریک آنچه از دست آنها بر آمد به عمل
 آوردند، لیکن به مجرد طلوع دم صبح مانند کثرت انجم که به یک دمیدن انوار
 آفتاب عالمتاب از سطح فلک یک باره تا مژه برهم زدن معدوم الاظهار می گردند
 به هر طرفی پریشان گردیدند .

بیت استاد :

چو پروانه خود را زند بر چراغ
 نمیرد چراغ او بمیرد به داغ
 لمصنفه:

چسان قطره با بحر همسر شود
 شرر با کدامین سرو برگ خویش
 چه شد پشه با پیل آمد شبیه
 نه او را بود طاقت همسری
 بود آدمی هر که خود را شناخت
 بیای پسر قدر خود را شناس
 شود از فضولی عیان ابلهی
 چسان شبه همچشم گوهر شود
 پی جنگ اخگر نهد پای پیش
 چه شد جوی با نیل آمد شبیه
 نه این را به او دعوی برتری
 کد حیوان بود هر که کاری ساخت
 بنه بر سر آن بنا و اساس
 که از ابلهی سرزند گمرهی

۱ - متن : افواجهای ۲ - متن : جبه

مکن وارد از حد خود پا دراز چو برجای خویشی بدعالم بساز
صاحب خردان تجربه کار و بزرگان گفته اند که عاقل کسی است که بدقدر
گلیم خویش پاره دراز کند و موافق استعداد خود دم زند و از فضولی و زیاده
سری برکنار باشد . آنرا انسان می توان گفت و آنکه برخلاف این صفات
باشد از دایره انسانیت بیرون است و این حالت در آن شب از مردم شهر
جلوه فرمای عرصه تشخیص گردیده که بد یک افواد کاذب نظر بر عاقبت کار
نیفکنده ، چشم از تماشای انجام بستد فریفته حسن و جمال شاهد حال
گردیدند ، از این جهت کمتر کلاهپوشی با خود هزار و دوهزار اشرفی و جواهر
متعدده نداشتند باشد در آن لشکر نبود و این استعداد یتیمان آن جنود بوده و
صاحبان آنها مالک نقد و جنس فراوان بودند و سوای زر نقد اسبهای خوب
در زیر ران خود^۱ داشتند.

در آن شب بسیاری از تپیدستان که در آن روز و شب از مشاهده جمال
نان خشک دیده را شاداب نساخته بودند بد دولت قتل کلاهپوشی هم صاحب زر نقد
و جواهر نفیسه و اسب و سلاح گردیدند . از تماشای حصول این نعمت عظمی ،
هر ضعیف ناتوان بد قوت حرص^۲ و هوی^۳ قوی بدل گردیده رایت قیامت صغری^۴
در آن شب تاریک بر افراختند تا چشم به بزدن فات رفعت گردانیدند و شهر
محشری بر پا ساختند که قیامت کبری^۵ بر حال زار فردای آنها بد صد جسم
تأسف می گریست .

شعر استاد :

روز وصل یار امروز است و فردا روز هجر

خوش گذشت امروز امروای و فردای من

- ۱ - متن : خودها ۲ - متن : حرص ۳ - متن : هوا ۴ - متن : صبرا
۵ - متن : کبرا

و زبان حال زمانه از قیاس سرگذشت فردای آن شب ، این مضمون واقعی که به مجرد طالع شدن طلیعه جنود انوار آمود سحر به چه رنگ گلشن انتقام گل خواهد کرد به تکرار می فرمود آخر کار به صورتی که عقلای پیش بین و خردمندان انجام شناس خاطر نشان اهل فتنه و فساد می نمودند و به صد دلیل و هزار برهان قاطع بد عاقبتی^۱ آن کار قیامت آشکار بر پیشگاه ادراک آنها مبرهن می ساختند و آن کورسوادان از راه آنکه افسون حرص و آرز چشم بندگی نموده از تماشای جمال مختلف خط و خال شاهد بیان ناصحان مشفق غافل داشت بی کم و زیاد بدهمان قسم که آخر بینان دورنگاه به شرح صورت حال آن پرداخته بود بدهمان وجه رونمای مرآت وقوع گردید .

اوضاع و
احوال مردم
دهلی پس از
فتح نادرشاه

عجایب تماشائی در آن روز کحل بینش در دیده عبرت کشید که من کل الوجوه حقیقت ه آل کار جهان مانند خورشید عالمتاب در دیده اهل بصیرت و کورسوادان غافل روشن گشت که هنگام صبح شخصی که صاحب چندین خانه متعدد و مالک خزاین موفوره و اعتبار کلی و صاحب بسیاری از ملازمان بود در وقت چاشت و اشراق بديك روزی مبتلا گشت که نه در پا نعلین داشت و نه بر سر دستار ، و در زیر سایه دیوار مردم ساکن و بسا کسان که در تمام عمر خویش مالک ده دینار نگردیده بودند در آن شب بلکه تا انقضای دو ساعت از بر آمدن اول روز صاحب مال و ثروت گردیدند و خود بعد^۲ از دفع فساد نادر ایجاد به همسری امیران تن در نمی دادند و تا امروز که مدت هفت سال کامل از آن مقدمه گذشته صاحب دولت و عالی خانان هستند .

بنازم تقدیر نیرنگ تصویر حضرت خداوند قدیر و خالق بی شبه و نظیر و شاهنشاه بی دستور و وزیر که در یک نفس شهریار تاجدار همسر گدای کوچه و بازار گشت و گدای خاکسار ، سریر آرای فرمانفرمائی گردیده صاحب بسیاری از

۱ - متن : بد عاقبتی ۲ - متن : خود را بعد .

حشم و خدم گشت . و در آن روز این انقلاب از هزاران جا مشاهده افتاد و در هزاران جا چنین اتفاق افتاد که هم جان در معرض تلف در آمد و هم تمام قبایل از دنبال او راه پیمای وادی عدم گردیدند و تمامی دولت و حشم یکباره بر باد فنا رفت نه از خانه نشانی بر روی زمین باقی ماند و نه از مال و اموال کثیر الاثقال آثاری هویدا بود و نه از خود آنها^۱ که مالکان آن همه دولت و ثروت بودند نامی بر صفحه روزگار پایدار ماند بدهمان مثل کد کلام معجز نظام خداوندی خبر از وقوع این حالات داده و تاقیامت می دهد. آید وافی کناید یعنی کل من علیها فان و یبقی^۲ وجه ربك ذوالجلال والاکرام .

هر که آمد و هر چه از عالم ماسوا بد نظر در آمد تمام و کمال مستعد فنا و زوال و در معرض نیستی و وبال بدیگیا ایستاده ، و از برای همین کار در روز میثاق^۳ آفریده گردیده در حقیقت بقا بذات پاک خالق عالم و آفریننده نوع آدم متعلق است. و آنچه سوای ذات اوست دوامی و بقائی ندارد و طرفه تر از همه مقدمات این ماجراست که از دو ساعت روز بر آمده حکم قتل عام و غارت خاص، شرف نفاذ پیوست و بعد از یک و نیم پاس روز بر آمده آفتاب امن ساز قانون امن را بلند آوازه گردانید و بیست پاس همان روز باقی مانده در پیش در قلعه اموال تاراجی در معرض بیع و شری^۴ در آمد چنانچه تا شام بساز کرده از نصف مال فروخته شد و خریدار تمام همین مردم غنچهستان که صبح آن صورت پر کدورت مشاهده نمودند آخر همان روز زرها در دست بدختر بدن از راه قاتلان بد صد دل کار فرمای دلیری و جرأت گشتند. خود پس روز بعد از آن تاراجی در پیش غارتگران شاید که چندی باقی مانده باشد که در وقت فروپاشی نداشتند و الا نه آنچه در معرض بازار بدیده در معرض فروش خود مگر که در این سد روز نشانی از او در دست غارتگر آن نماند چنانچه خود را در روز قتل

۱ - متن : خودها ۲ - متن : بیقا ۳ - متن : میثاق ۴ - متن : شرا

پارچه و از اقسام واصناف دیگر هرچه بود تمام و کمال مردم شهر خریدند . گویند که این ماجرا وقتی که به مسمع جلال شاهنشاهی رسید با جهان جهان تحیر و تفکر بر زبان معانی بیان گذشت که در این مدت فرمانروائی و دارائی خویش، هر جا چنین اتفاقی روداده و به رنگ سرگذشتی از بهارستان وقوع گل کرده بار دیگر مابقی ساکنان مکان قرب [و] جوار آن مقام استعداد خرید اشیای غارت زده نداشته اند مگر دارالخلافه شاهجهان آباد دهلی . آخر همان روز قتل عام و غارت خاص زیاده از نصف متاع به ابتیاع آمد و روز سویم از آن اموال که به هر طرفی درگرد و جوانب قلعه کوه کوه و توده توده بر روی هم ریخته بود از درازدستی خریداران در عرض سه روز خاک آن مکان هم بر باد رفت و نشانی از آن کوه پار [ه] ها که برابر هم سر به هوا کشیده بودند معدوم الاظهار گردید .

لیکن برکنان^۱ قرب و جوار قلعه که راقم این اوراق از آن زمره واقع شده بود، شب بلوای او باش بدمعاش هندوستان و پاس خودداری کلاهپوشان بیرون قلعه که زیر دیوار آن حصار خیمه گاه اقامت مرتفع ساخته بودند موجب احکام والای شاهنشاهی جهت محافظت خویش و دفع مخالفان شوخ چشم در ساعتی چندین بار قریب پنج شش هزار کس نخست به یکبار بلند آهنگ ساز بگیر بگیر و بکش بکش را به فلک اطلسی و عیوق می رسانیدند؛ و بعد از اتمام شور و فریاد جگرگداز دل شکن، یکباره به سر دادن اقسام بندوق و انواع جزایر و توپ کلاهپوشان این همه به هیئت مجموعی قیام و اقدام می نمودند و در این ضمن صداهای مهیب هولناک هم از آد میان و هم از جزایر و توپ به گوش مستمعان می رسید، بالاتکلف خونی و رعبی بردل های سامعان جا می کرد و بر هر فردی این معنی متحقق و متیقن بود .

۱ - متن : برکنان احتمالاً کناغ به معنی طرف و کناره .

بیت استاد :

فردا به باغ وعده آن سرو قامت است

یاران حذر کنید که فردا قیامت است

خصوص در آخر شب که دو ساعت از دمیدن سحر باقی مانده بود که طرفه صدای توپی بلند آهنگ قانون خوف افزائی و ترس افکنی گردید که با وجود استماع صدای توپهای بزرگ که هنگام حرکت از مکانی بدمکانی هزار و دو هزار گاو و چندین فیل متعدده وقتی که مجتمع^۱ گردیده و جهانی از آدمیان به همان کار ، کارفرمای علم جرثقیل^۲ می گردیدند از مکانی بدمکانی حرکت می نمود و هرگاه سر می دادند بلاشک شور و فریاد صور اسرافیل^۳ همان تواند بود . لیکن صدائی بدان هولناکی که در آخر شب سد چهار مرتبه گوش آشوب نزدیک و دور گردید ، شنیده نشد بالاتصنع و تکلف طرفه صدائی بود که نند صدای تفنگ و جزایر و نه به آواز توپ و بان آتش فشان مناسبتی داشت . هر چند بعد از دفع این آفت و تسکین فساد به تحقیق صدای آن اعجوبه روزگار پرداخت متحقق و متیقن نشد که چه ضرب بود و کدام هیئت از ضرب های توپخانه واقع شده .

و محرر این تحریر صداقت تقریر در تمامی مدت العمر خویش از صداهای معرکه گرم ساز ، صدائی بدخوف افزائی و ترس ایجادی آن چند صدائی آخر شب گوش ننموده اگر چه در آن شب که از اول تادم صبح از صد هزار هم در حدس درجه زیاده تفنگ و جزایر سرداده بودند و سوائی آن چندین توپ های محترم که در بیرون قلعه در پیش دروازه گذاشته و آن توپها را از مصالح برکات شمشیر می شمردند نیز در آن شب چندبار سردادند لیکن آن طرفه صدای قیامت زاری در آخر آن شب به گوش رسید که دلها را آب می کرد و بعد از دمیدن صبح صادق

۱ - متن : مجمع ۲ - متن : جر و ثقیل ۳ - متن : صور اسرافیل .

بر سر کازبان نشنیده آمد آنچه آمد و گذشت آنچه گذشت. هر نفس شعله آتشی از يك طرفی بلند می گشت و تازمان بلند آهنگی نوای عشرت افزای امان همین شعله افروزی آتش سوزان سر بدفلك می کشید و فریاد و فغان بوالعجب به گوش می رسید .

به تحقیق پیوسته که مردم آن ضلع مسجد جامع را مکان مقدس و مقام تعبد و ادب تصور نموده خانه ها را به معه مال و اموال همان قسم یله و بی مالک انداخته دست متعلقان و اطفال صغیره و کبیره گرفته به پناه مسجد امید زندگی بر بستند و در آن زمان که کلاهپوشان قدم به درون مسجد مذکور گذاشتند، یکسر بر مرد وزن و طفل و جوان و پیر منحنی تیغ دودم را به سرافشانی صاحب اختیار و مطلق المدار گردانیدند چنانچه در يك نفس در تمام این مسجد جامع که محاذی قلعه واقع شده است از زنده اثری نماند و روز سیوم به موجب حکم شاهنشاه به کفن و دفن آن مظلومان پرداختند و بسیاری از عصمت سرشتان حیا پرور که از ترس بی ناموسی خود را به دنبال هم در چاه افکنده از آن آب آبروی خود نگاهداشتند و بدان آب چاه خیال آلوده دامانی از دامان خویش شستند و این اتفاق در شهر در آن روز چندین جا واقع شده چنانچه از بعضی چاهها صد زن حیا پرور مرده بر آمد و بعضی جا از این زیاده هم شنیده شد . برخلاف مردان این شهر که مفت جان دادند.

به تحقیق پیوسته که از جمله مقتولان درون مسجد ششصد و هشتاد و دو تن به شمار آمدند. از این يك مکان حساب کشتگان تمام شهر باید قیاس فرمود . قیامتی در محله دریبه که مابین صفة کوتوالی و قلعه مبارکه دارالخلافة مسکن صرافان و مقام جوهریان مقرر است و سوای آن چندین هزار مسلمان باهنود همسایه گردیده اقامت داشتند و در آن روز تیغ سرافشان تمیز کافر و مسلمان را

از میان برداشته به يك روئی كار فرمای عرصه بیداد گردید و از قضای ایزدی مطابق ضابطه قانون مستمره خویش، آتش در آن مساكن و منازل در زدند قضا را در آن روز از نیرنگی چرخ چندین هزار مسلمان و هنود در آن محله باهم در يك مقام و يك مكان محترق گشتند كه تمیز در میان كار فرما نبود و لاشه های سوخته و نیم سوخته تا چندین هفته در همان منازل بر خاک خواری افتاده بود.

از عدم علامات كفر و هنود یارای برداشتن آن نمی نمودند و همین موانع سد راه اهل دین گردیده نگذاشت كه گرد آن مقتولان محترق مختلف هیئت متغیر الشمایل گردند، چنانچه بعد از تعفن اجسام نیم سوخته و بعضی مطلق سوخته وقتی كه به مترددان آن طریق آشفته دماغی را رایج گردانید فولاد خان حبشی شحنة شهر در بیرون شهر حفر چاه بزرگ فرمود و آن عمده لاشه سوخته و سوخته و سگ و گربه خورده را در چاه ها یکجا بر رو و پشت همدیگر افکنده زیر خاک پنهان ساختند.

مكرر شاهنشاه می فرمود كه هر جا سپاه این جانب تخم خرابی و نهبان قتل عام و غارت در آن سرزمین ریختند عمرها می بایست كه سبزه خرمی و گل آبادی از آن مكان سرزند هر خلاف دارالخلافه كه اول روز قتل عام و غارت خاص تا يك و نیم پاس روز در بر طرفی گرمی بازار داشت و يك پاس عسان روز باقی مانده اجناس هفت اقلیم و تحایف جمیع بلاد نزدیک بود و در حقیقت اگر تفتیش نمایند در سر كار شهر یار كاهنكار روم و چین و خطه و قریب مجامع نمی تواند شد در آن روز بدست كلاهپوشان افتاد و در همان آخر روز در بازار خریداری مابقی مردم شهر اثری و آثاری از آن بر جا نماند.

گویند كه هنگام نماز ظهر بسیاری از جواهر كاهنپا و كوزه های پیش قیمت غلطان كه بدبهای خاک از دست كلاهپوشان خورده بدر زدند حنا...

۱ - متن : خورمی

عددی که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت از عدم شناسائی به صد روپیه در دست هندی به تنهایی فروخته این اتفاق را غنیمت شمردند.

بیت :

نیست قدری بدبها گوهر تاراجی را

مفت چون برد دلم سهل شمارد دلدار

لیکن هنگام يك پاس روز باقیمانده کشمیریان شرارت پیشه از استماع این اخبار گله گله خود را به کلاهپوشان رسانیدند و به دولت همزبانی قیمت جمیع اشیاء را خاطر نشان آن بی خبران کردند بلکه بعضی جا قیمت از اصل هم مضاعف ساختند و به دولت میانجیگری خویش در فروش اجناس نفعها به کلاهپوشان حیوان خصال رسانیده خود نیز از پهلوی آنها به نوای کامل رسیدند. لیکن شاهنشاه را از جرأت خرید همان روز واستعداد بیع اجناس گرانبهای بیش قیمت، حیرت دست داد که بعد از چنان غارتی، همان روز این همه زر از کجا آوردند. از این راه که تمامی بازار طویله صرافان یکسر باقتل مالکان به تاراج رفت و تمامی جوهری بازار، همان يك حکم داشت و سوای آن مزید پارچه پوشش که در تمامی شهر متولیان^۱ این کار چندین هزار کس در آن يك مکان دکان داشتند و امروز هم دارند تمام و کمال کشته گشتند و از نقد و جنس آن مقام اثری باقی نگذاشتند و سوای این سه مکان . هر جا گمان کمتر زری داشتند بجز دستخوش تاراج پا برنداشتند .

و دیگر از اتفاقات غریبه از این عالم واقع شد که هر جا ده بیست تن مستعد قتال گردیده به مقابله و مقاتله توجه مبذول می داشتند نخست آنها را بدایهه^۲ و عهد و پیمان یراق جنگ از آنها گرفته تا به قتل آن بی گناهان دلیر می گردیدند و در آن مقام که جرأت آزمایان صاحب همت

۱ - متن : متولان ۲ - متن : مغلده .

چندین متفق گشته بر سر کوچه و بازار سدراه آن گروه گمراه می گشتند نخست بدافسون و افسانه و اطاعت حکم شاهنشاه آنها را دعوت می نمودند و در آن زمان که از بسیاری قسم های خویش مایوس و ناامید می گشتند با وجود آنکه مستعدان محاربه بیش از پنجمی یا دهی نبودند و کلاهپوشان از صد متجاوز و تمام مسلح و مکمل بازرده و چلته^۱ لیکن بهمدارا از سر آنها خود^۲ را وا کرده بدطرف دیگران که به عجز و زاری اقدام داشتند متوجه گردیده دود از آن دودمان بر آوردند .

بد تحقیق پیوسته که کلاهپوشان در آن روز بدقتل بیچارگان بازاری و حمالان سر باری کارفرمای تیغ و بازو گردیدند و هر جا دوتن را مستعد جانبازی تصور می نمودند در آن مکان صدسوار و دو صد سوار کلاهپوشان نوعی باریک گردیده بدر می زدند که گویا از این طرف خبر ندارند اگر چه بعد از قتل عام و غارت شهر [هر] چه غله که مدار زندگانی جاندار منحصراً بر آن است می بردند^۳ در آن مکان صدسوار و دو صد سوار کلاهپوشان نوعی یکباره معدوم الاطبار و مفقود آثار گردید که کوتاه همتان رزاق شناس بدیقین دانستند که - الحال حیات مستعار بیش از هفتدای اگر بقا و دوام داشته باشد بسیار است - از این جهت که مدار طاقت اعزاء و سرمایه بقای جان وابسته روزی مقرری است و آن الحال مانند سیمرخ و کیمیا نایاب و سوای آن استعداد خرید غله که بد شرط پیدا شدن در [میان] غربا و مساکین معلوم، مگر امیران موفور الخراج در آن زمان خرید آن غله گرانها که از هزار تن دست بکنن به دامان خریدار می رسید برسد لیکن روزی دهند پیل و بشر و مور و مار و جن و انس بعد از دو سه روز باوجود عدم آمدن غله از بیرون شهر در هر گوشه و کجای مالمان دو آثار و آثار غله بر ابرهم دکان گشوده ، حالای خرید غله در می دادند .

۱ - متن : چلته ۲ - متن : خودما ۳ - متن : مینموندند .

آخر کار زمانی که يك هفته از آن فساد عالم خراب گذشت و خاطرهای متردد قدری به تسکین گرائید آن قدر به یقین پیوست که به هر قیمت قوت لایموت بدست خواهد آمد و آن اضطراب ناامیدی و بی قراری یأس مبدل به امید گردید. تا آنکه مبارز الملک سر بلند خان تونی و از سادات صحیح النسب آن مکان چون در بلاد معظمه وسیعه هندوستان در زمرة امیران عظام رفعت پیرا بود به عرض والای شاهنشاه رسانید که مردم شهر از ضیق محاصره سپاه نصرت دستگاه که بر گرد شهر مرکزوار محیط گردیده و شهر را مانند نقطه در آن دایره جاداده اند. مردم تهیدست کم بغل که بجز بیدست و پائی دستگاهی ندارند و در شهر آنقدر غله به فروش نمی رود که توانند خریده قوت لایموت خود^۱ سازند اگر حکم اشرف اقدس به حرکت آن مردم نافذ گردد چند ارا به خانگی بنده بدهات دور دست رفته به قیمت مناسب غله خریده سدرمق سازند کمال احسانی است که بعد از بخشش جان به دولت آوازه امان صادر گردیده از شاهنشاه به موجب عرض آن امیر صاحب شمشیر حکم به برآمدن مردم از شهر و آوردن غله عام گشت.

از وقوع این اتفاق جهانی که مانند ماهی که بی آب طپش فرمای وادی سراب می گردد از عدم منفذ خروج بدان صورت زندگی می کردند یکبار از نوید این خبر بهجت اثر بسیاری از هنود و چندی از اهل اسلام رو به وادی اکبر آباد آوردند و بدن سنکه سردار جاٹان که مابین مستقر الخلافه و دار الخلافه شورافزای خود سری می گردیدند و بجز غارت و تاراج رهروان آن ضلع کاری نداشتند، لیکن در این ولا از چندی سردار به منصب پادشاهی و خلعت افتخار پناهی یافته موجب صواب اندیشی سردار خود در خانه به فراغت بسر می بردند از وقوع این آفت عظمی حکم فرمود که غله موفوره از مکانات خویش به فرید آباد که بر چهار

اقدام
بدن سنکه ،
سردار جاٹان
برای فروش
غله به مردم
دهلی

۱ - متن : خودها .

فرسنگی شهر آباد است برده بدقیمت درست رایج الوقت بدست حمالان سر بار
بدنرخی بفروشند که حمالان جفاکش از یک منزل راه برداشته در شهر بدقیمتی
بیع و شری^۱ نمایند که محنت آنها ضایع نگردد و خود با زن و فرزند بدفان شب
تصدیع نکشند! مطابق حکم سردار خود رعایا آنقدر غله از هر جنس در
فریدآباد آورده جمع ساختند که تمام روز و تمام شب حمالان بی مزاحمت
غیر و بی بیم و هراس زر بدکمر بسته متصل از دنبال آمد و رفت داشتند و هنوز
بی بود از ترس روز نخستین خاندها را مقلد ساخته دست متعاقبان گرفته قبیله
قبیله و گروه گروه بدهمعنائی حمالان از شهر هنگام شب برآمده راه آوارگی
پیش گرفتند و از این حرکت از بیم کشته شدن و قتل عام و اسیری فرزندان و غارت
مال آسودند.

گویند که چندین هزار هزار کس بدمعده خویش و قبایل در سرحد زمینداری
بدن سنگجات در صحراهای دور از آبادی یلدا افتاده بودند و احدی یاری پرسیدن
این حرف نداشت که شما کیستید و از برای چه در این بیابان بسر می برید تا مدت
دوماه که شاهنشاه اقامت گزین قلعه دار الخلافه بود بدن سنگجات احسانی برسانان
شهر شاهجهان آباد که در حقیقت حق همسایگی بر او داشتند در آن ایام ثابت
ساختند و تلافی جناهای سابق بدظهور آورد و آینده مرهون احسان خویش
گردانید و هر احدی که پناه بدسرزمین متعلقه او برد، خواه متعهدار بدشاهی و
خواه گدای کوی بدستگاهی و تجار و کاسب دهند و ومسلیمان بودار بدعورت
زبان را وقف شد او داشت.

فی الحقیقت از کواری صحرائی باز در چنان هنگامه محنت اشوبی بدایس
نوع سلوک نمودن خالی از تعجب نیست و تا آنکه شاهنشاه دوماه و بیست و هفت
روز جاوس فرمای مسند اقامت قلعه مبارکه دار الخلافه برد چند اهل خرد

دوربین و چه کوه نظران سبب شناس اعلی و ادنی و وضع و شریف تمام متفق این قول بود [ند] که بعد از معاودت شاهنشاه، صورت غله در مرآت نظر عکس پذیر نمود نخواهد شد و هر فردی را باید که به بلای قحط و غلا مبتلا گردد. لیکن بنام بر قدرت کامله خالق کریم رزاق عمیم که با وجود وقوع این اتفاق که در این مدت چه در شهر دارالخلافة و چه مواضع قرب و جوار چنانچه تالیست و سی فرسخ یتیمان غارت پیشه و بی ترحمان ظلم اندیشه برگرد و جوانب شهر هر جا از غله نشان می یافتند بیست هزار یتیم و سی هزار یتیم مجتمع گردیده اشتر و استر را به معه دیگر بار بردار از اصناف اسب و گاو [و] خر آنچه بدست آمد برداشته به مقام مدنظر جاده پیما گردیده در آن مکان و سوای سراغ غله هر جا یافتند در يك نفس به غارت آن پرداخته نشان ازدانه و گاه باقی نمی گذاشتند. به همین دستور تا پنجاه و شصت فرسخ راه بر سه جانب شهر راه پیموده اثری و آثاری از غله باقی نمانده و هنگام مراجعت تمامی آن غله ها را بر فیلان تاراجی هندوستان که قریب هفتصد فیل در سرکار دولتمدار شاهنشاه عهد مجتمع گردیده بود و بسیاری از فیله خانه پادشاهی بود و باقی از سرکار امیران که تعداد آن حیوانات کوه تمثال به هفتصد رسید همه را غله یعنی گندم و برنج و دیگر اجناس چه بر فیل و چه بر شتر و استر و غیره بار کرده همراه برداشتند و سوای آن هنگام آمدن به حکام عرض راه حکم والا شرف نفاذ پذیرفته بود تا زمان انصراف عنان معاودت والا به این مقامات باید که از هر جانب که دسترس باشد غله بدست آورده یک دست در ذخیره آن کوشند و نگذارند که يك دانه از عالم غله در هیچ مکانی و محلی سوای ذخیره شاهنشاهی فرو گذاشت نشود و از میان نرود.

مطابق امر جلیل القدر از کنار دریای نیلاب اتک تا پنجاه و شصت فرسخ سه جانب دارالخلافة شاهجهان آباد که در این میان هر جا غله ای بود به سرکار

شاهنشاهی داخل ذخیره عام گردید و در وقت باز [گشت] حکام عرض راه موافق حکم مذکور کوه کوه و عالم عالم غله از هر جا و به هر قسمی که وقت اقتضا کرد بدست آورده و مطلق با وجود احتیاج دست به آن دراز نساخته و هنگام درخواست تمام و کمال را به سرکار فیض آثار شاهنشاهی واصل ساختند و از برای خویش تحسین و آفرین را تحصیل نمودند و در وقت مراجعت ایران زمین، از دارالخلافت گرفته تا کابل و غزنین به همین دستور در هر آبادی ذخیره [ه] های غله موجود بود و سلامت ماندن طرف اکبر آباد، از آفت دستبرد کلاهپوشان، از این عالم، معرکه آرای عرصه وقوع گردید که بدنسکه مذکور، سردار قوم جاث از وقوع این اتفاق، حکم بر تابعان خویش نمود که اگر کلاهپوشان آن طرف آبادی فرید آباد، تیغ آزمای ظلم و بیداد گردند اختیار دارند و اگر در بلده فرید آباد که چهار فرسخ راه از دارالخلافت تا آن مکان واقع شده کار فرمای دراز دستی گردند بلا تأمل آن ستم ایجادان را از پا در آورده مستعد قتال و جدال دیدار آن کنند بد بازخواست خون آن خونیان مصدر انتقام طایبی گردند باشند که به چه چه استماع این ماجرا افواج بحر امواج فیروزی امتزاج جنگجو بهمدد شب خواهند رسید . بد خاطر جمع و طبع مطمئن در این کار اهمل و تپون و غفلت نپدید کند موجب ناراضامندی این جانب و سرمایه بازخواست خواهد گردید .

جانان شرارت طینت فتنه جو از مطلق العنانی این کار و قصد دل و سر پر خاش گردیده در بلده فرید آباد منتظر چشم بر راه داشتند، فتنه را در راه چوین که بد هر طرفی تا نک و تاز داشتند از کربب انگریزی فتنه و راه سستی همه را در راه معبود کلاهپوش بد فریبی داخل بازار آن مکان گردیدند و از آنجا که در راه با صرافانی بر سر خرده روپید که او کمتر می داد و کلاهپوش طلب برودم از آن می نمود از وقوع این اتفاق فیما بین صراف و کلاهپوش کار نشود و فتنه کار و رفتند رفتند عاید بد جنگ و جدال گشت . در این اثنا جانان خانه بسمن از کسب

انتظار برآمده تمامی کلاهپوشان را خاک بر سر کردند چنانچه یکی از آنها بدر نجست مگر کدام یتیم پیاده که از دور تماشائی بوده خود را بدسلامت آورد و سرگذشت آن بی‌پا و سران مفصل ظاهر ساخت^۱. از آن روز باز کلاهپوشی رو بدجانب آن مقام آفت سرانجام کرده بدخواب نمی‌رفت تا به هوشیاری چدرسد و شاهنشاه نیز به تغافل خون آن جمع را پامال نسیان گردانید و بازخواست آنها را موقوف بروقت گذاشت.

گویند که از وقوع آن ماجرا^۲ این ضلع از آفت دستبرد و تاراج کلاهپوشان محفوظ و سالم ماند و حکیم علی‌الاطلاق این اتفاق را جهت بقای مردم مساکین شهر که اول شب رو بر آ آورده و هنگام نصف شب رسیده جو و گندم و دیگر حبوبات خریده^۳ همان ساعت رو به راه می‌آوردند و هنگام دمیدن سحر به شهر رسیده دریک نفس تمامی غله را فروخته روز به فراغت در محل سکونت^۴ خویش بسر می‌بردند و باز بد مجرد دمیدن شام ظلمت پیام^۵ باز بد همان کار مرجوعه^۶ خویش می‌پرداختند تا شاهنشاه مقیم دارالخلافه بود غربا به کسب این کار پرداخته اوقات خویش بد این نوع به سر می‌بردند و سد رمقی بهم می‌رسانیدند و آخر کار نزدیک به خروج شاهنشاه از قلعه مبارکه بد صوب ایران بد اتفاق خود و اری فوجدار خان بلوچ که در آن ایام از چند سال پیش به خدمت فوجداری متعلقه دارالخلافه آن پیر مجبانه دیده متعلق بود.

قضارا بعد از انقضای مدت يك ماه که شاهنشاه در حصار فردوس آثار دارالخلافه مسکن داشت موجب اغوای بعضی از امیران شرارت نهاد هندوستان از عالم خوش آمد بدعرض والا رسانیدند که اگر سرمایه رضای جناب اشرف اعلی باشد چندین کرور روپیه با وجود قتل و غارت تحصیل می‌توان نمود

۱- متن : ساختند ۲- متن : ماجرای ۳- متن : به خرید گندم و دیگر حبوبات خریده ۴- متن : مسکنت .

تحمیل ناچ
بر مردم
دهلی

تحصیل باج
بر مردم
دهلی

شاهنشاه جم‌جاه، از نوید این خبر بهجت‌اثر، حکم به تحریر طومار این ماجرا فرمود و نخست این طومار به مبارز الملک سر بلندخان که بانی این ستم ایجادى ذات سیادت صفات اوست سپرده حکم به تحصیل زر صادر گردید قضا را در عرض دو روز جهانی را به شکنجه عقوبت کشیده به صد جفاپردازی، مصدر طلب زر گشت و عظیم‌الله خان عم‌زاده حقیقی و یزنه وزارت پناه که در عالم شرارت وجود به یکتائی انجمن آرای محفل هستی بود به پیشکاری مبارز الملک سر بلندخان، که پیرکار و مرشد فن ستم‌کرداری بود مقرر گردید .

سبحان الله باوجود سفاکی مبارز الملک حق سبحانه و تعالی چنین بی باک بی‌ترحم را که خالق خیر و شر هرگز رحم در جملت او نیافریده و نشاء آفت عالم خراب‌ساز از همداستانی این دو تن دو بالا گردید اگر چه در مرتبه نخستین، مدار این ظلم و بیداد منحصر بذات اینها بود بعد از دو سده و مختصر موجب اذیت منہیان صداقت گفتار شاهنشاه با وجود آنهمه ستم ایجادى و ستم‌نهادى در حق بر حال خلائق شهر که بدایع و دایع ایزد بنده نواز و کریم‌کار سازند فرموده در آن طومار نخستین را منقسم به پنج طومار گردانند و تعداد زر که در آن زمان مقرر نبود منحصر بدو کرو روپیه که در پنج قطعه طومار تشریح و بیاد است .

یکی حواله نظام‌الملک آصف‌جاه گشت و دوم به وزارت دارالخلافه اولی قمرالدین خان چین‌بهدار و سیوم به میر تقی خان میر ترک اولی که امر و فرمان در مقرران بارگاه سلطنت [است] و چهارم به مبارز الملک و پنجم به عظیم‌الله خان نظام آشکار معدوم الحیا سپرده در عدم جفاکاری و ستم‌نهادى در حق رعایا تأکید بلیغ شاهنشاه زبانزد اظهار گردانید .

لیکن این سه بزرگ بدهر نوعی که بی‌سرفیت کار داشتند به ستم‌نهادى و ظلم و جفا در حق هیچ‌احدی روا نداشتند خواص و فاق و حواله ستم‌نهادى و ستم‌نهادى و مواسای زبانی زر را به تحصیل آوردند و هر ظلم و بیدادى که در این ستم‌نهادى

ستم پرداز عالم اظهار گشت در این دوخانه بود . اول دولتخانه مرگ آشیانه مبارز الملک و دویم عظیم الله خان خدا نترس چه از فریق سادات عظام و خواجگان حرمت پیشه صاحب نام که در این دو جا از وقوع نمود بی حرمتی خود را خواه بد زهر جانگزا یا به خنجر جگر فرسا کار خود را تمام ساختند آبرو از دست ندادند .
لمصنفه :

جان داد و نداد آبرو را از دست .

و آن چند محله که داخل طومار نظام الملک آصف جاه بود بسیاری از ساکنان آن مقام، زر نقد نداشتند مگر خانه و املاک دیگر مانند باغ یا کاروانسرا لیکن در آن وقت صد جان به جوی نمی خریدند املاک و خانه در چه حساب توان شمرد مگر آن پیر مرد خدا ترس زر از خانه خود داده آن مکانات را در رهن خویش در آورد و باعث جانبخشی آن مسکینان گردید .

گویند در مدت هنگام تحصیل زر مذکور صدای تظلمی از این سه خانه مطلق گوش آشوب اظهار نگشت و هر ستم و ظلم که سرمایه هلاک بسیاری از هنود و مسلمان گردید نتیجه نیکنامی این دوخانه بود که مردم بسیاری به قتل خویش از تماشای ظلم دیگران پرداختند و بسیاری در این منزل جان گسل، از سختی شکنجه و انواع بیداد، رهگرایی وادی عدم گشتند؛ چه نجیبان نازک بدن که ضرب گلبه گز هرگز بر بدن آن مرد [ان] نرسیده بود و ابسته شکنجه بیداد گردیده مبتلا به چوبدستی گردیدند. بعضی از فقدان طاقت به کمتر نوازشی جان تسلیم نمودند و بعضی به مجرد نمود این حالت که بر دیگران واقع می شد خود را بدخنجر جانر با از آن آفت پا در هوا خلاصی بخشیدند . و بسیاری به مجرد طلب از خانه خویش زهر جانگزا خورده رو به راه آوردند و تار سیدن [به] این دوخانه آفت آشیانه، احوال بر مسمومان متغیر گردیده علامات مرگ، آئینه ساز عارض شاهد یقین می گردید؛ لیکن آن ظالمان به علت قساوت قلب مشدده

مطلق بر آن حال زار که دشمن را نیز بلاشک محل ترحم تواند شد نبخشیده تا زمانی که جان از تن مفارقت نمی نمود حکم رفتن خاندن معدوم الوقوع بود. به تحقیق پیوسته که یکی از امیرزادگان هندوستان که پدرش مکرر احسان کلی در حق مبارز الملک سر بلندخان بجا آورده بود و سوای آن احسانات چند هزار اشرفی بد طریق قرض نیز داده و بر این معنی چندین سال دراز گذشته که فرزندان امیر متوفی از روی ادب و بزرگ منشی نام آن مبلغ بر زبان نیاورده بودند تا آنکه در این ایام مبلغی بر سر آنها سرشکنی مقرر گردید؛ بنا بر آن یکی از فرزندان آن امیر رحلت گزین، که در آن روزها در دار الخلافه اقامت داشت طلب فرمود قضا را در هنگام طلب آن نوجوان جهان نادیده که از ناشناسائی صورت حال طرف ثانی بی تأمل بر زبان آورد که هر گاه در سر کار شاهنشاه این زر مقرری باید واصل گردانید از این راه که فی الحال قدرت و طاقت آن مبلغ گران سنگ در بنده نیست امیدوار است که اگر از عالم نوازش قدری از آن اشرفیهای مقروضی عنایت گردد کمال احسان و لطف خواهد بود. بدمجرد استماع این سخن آتش افروز، حکم صادر شد که همین دم این ادب شناس خارج آهنگ را، به قانون دیگر مجرمان واجب التعزیر^۱ معاق او بختد ادب آموز وقت و زمان سازند.

بدمجرد این حکم کلاهپوشان متعینه این کار هماندم دست بدست زده سر از زیر پا در هوا آویخته بدزدن کف پائی در از دست می نمودند و تا آن زمان که هر ده ناخن پا از گوشت و پوست جدا دید بدهر طرفی پر پرواز کردند سعادت مبارز الملک مطلق از پا نشست و حرارت طبعش^۲ اطفاء شد و وقت بوقت از دست و پائی آن امیرزاده نازل مزاج از حس و حرارت بازماند و بدست سر پائی چوب کلاهپوشان تمام بدن ورم نمود حکم شد که از سر حویلی که معاق او بختد

۱- متن : التعزیر ۲ - متن : طیش .

بودند فرود آورده در مقام نامناسب معدوم الراحة محبوس دارند از این راه که این اتفاق در اول شب واقع شده بود به مجرد طلوع سحر فرمان شد که کلاهپوشان باربردار همراه برده آنچه از نقد و جنس در آن خانه دولت آشیانه خواه به ظاهر و خواه به باطن یابند بار کرده ارسال این جانب نمایند و خود در تفحص و تجسس دیگر دفاین و خزاین پوشیده آن مکان باشند. چنانچه در عرض يك هفته تمامی اموال و ائقال اندوخته سی ساله آن امیر صاحب ثروت و دولت بر عرابهها و اشتران بار کرده بدخانه خویش آورد.

بعد از آنکه در آن خانه به جز خاک، نشان جنس دیگر معدوم الاظهار گردید دست از سر ظلم و بیداد برداشته آن بیچاره مظلوم را خلاصی بخشید. چنانچه بعد از مدتی آن نوجوان بعد از بسیاری معالجه روی تندرستی دید. از این قبیل ظلم بسیاری در این دو خانه بدعمل آمد که آنچه نگاشته شد از صد یکی و از بسیار اندکی باید دانست که آنچه گذشته یقین که در قالب تحریر و تقریر مانند شطحیات علم تصوف که تا در دل است تصوف توان گفت و به مجرد آنکه بر زبان جلوه فرمای بیان گردید الحاد درست گردید، شرح علم تصوف تمام به این يك حرف انفصال می یابد. لیکن در آن سه خانه سعادت نشانه کمتر جور و جفا بر مردم واقع شد بلکه در خانه وزیر مطلق صدای گرفت و گیر بلند نگشت و نظام الملك آصف چاه در عوض بسیاری از مردم شهر که طاقت ادای مبلغ مقرری نداشتند از خانه خود زر داده از آن مردم سؤال این معنی مطلق نمود. لیکن مرتضی خان دامی و درمی که بر نام کسی مرقوم گردیده بود نوعی تحصیل نمود که يك درم تخفیف نداد لیکن به چرب زبانی و شیرین گفتاری زر خوب گرفت و نظام الملك آصف چاه شاید بیستم حصه شهر خندهای مردم را در رهن زر خویش که در عوض آنها واصل خزانه شاهنشاهی گردانیده

۱ - متن : خودها .

بود گرفت و وزارت پناه نیز بی شروشور زرگرفت. نوعی که مطلق بر مردم ظاهر نشد که در آن خانه هم بازار این سودا گرم است در این سدخانه این داد و ستد رونمود و به بیداد رونمود.

لمصنفه :

آنچه بر ساکنان دهلی رفت
کی توان گفت از سپاه تار
لیک بیگانه‌ای نکرد این ظلم
از امیران هند این دو امیر
نه ز فرعون این جفا آمد
هر جفائی که کرد بخت نصر
کی توان کرد همسر و هم رنگ
از جفا و ز جور وز بیداد
رفت بر شهر بلخ و بر بغداد
آشنا کرد این ستم ایجاد
آنچه کردند کی کند شداد
ند ز نمرود شد چنین بنیاد
بر سر ساکنان قدس نژاد
با چنین ظلم و با چنین بیداد

و روز دیگر که دوازدهم ماه و فردای نوروز بود چنانچه این قتل عدم فردای عیدالضحی روز نوروز یازدهم ذی حجه روز شنبه اتفاق افتاد حکیم والای شاهنشاهی، شرف نفاذ پذیرفت که آنچه از زبان صداقت بیان مشیین، بد تحقیق پیوسته اول این آشوب و باوای عام از شاه گنج، عام اظهار بر افراختند و بسیاری از کلاهیوشان بی خبر در آن مکان بر خاک هلاک افتادند لیکن از عدم فرصت وقت آسیبی و انتقام اعمال بد بد ساکنان آن ضلع نرسیده امروز عظیم الشان بدمعد فولادخان کوتوال شهر رفتند نخست بد تحقیق فتنه سازان آشوب را سر برداختند بر سر هر بی سر و پائی که این جرم معظم بد اثبات رسد مجرم بد بد پیش در قلعه نگاهدارند مطابق فرمان قضا جریان شکنند شهر بد عظیم الشان تورانی هنگام طلوع آفتاب به مکان مذکور رسیده در آن وقت هر که را در آن ضلع خواه ساکن و خواه متردد یافته بد تحقیق صورت حال او را احتیاطاً فریب میدهد و چند مظلوم بی گناه را اسیر گردانیده موجب حکم در پیش در قلعه از

استور نامه
مردم
شاه گنج
از نظر
ایر شاه

پا نشاندند چنانچه آخر روز به این رنگ گلشن فرمان شاهنشاهی گل کرد که قریب سی و چهل کس را شکم چاک ساخته برخاک هلاک افکندند و مابقی را گوش و بینی بریده سردادند لیکن در این مردم بسیاری از نجبا که جهت خرید غله به آن مکان آمده بودند از بی تمیزی روزگار اسیر گردیده کشته گشتند و احدی به غور معامله آنها نرسیده . .

اگرچه شهر کهنه یعنی دهلی قدیم از آسیب قتل عام در آن روز محفوظ و سالم ماند بلکه گرد و جوانب سرحد آن آبادی که باشهر نو پیوسته چنانچه مطلق فاصله در میان نیست خبر از آن آفت نداشتند لیکن هنگام تحصیل زر و خاندشماری دیدند آنچه دیدند و کشیدند آنچه کشیدند و روز قتل عام هر آفتی که رسید به ساکنان دل شهر نو که از پیش در قلعه تاعیدگاه نو عالم گیری که بیرون شهر واقع شده رسید و فی الحقیقت آنچه از دولت وحشم و زر نقد در مکانات مذکوره موجود بود شاید که در تمامی شهر عشر عشر آن نباشد . از این جهت که هم مقام صرافان که مالک زر نقدند و دویم جوهری بازار که کان جواهر در آن جا موجود بود به غارت رفت و بعد از آن خرید پارچه پوشاکی که جنس به از نقد در آنجا حاضر بود و قیمت آن از چندین لک روپیه افزون و برگرد و جوار آن تادورهای دکاکین صرافی که سوای اردو بازار که می نشستند همه دستخوش تاراج گشته مالکان آنها نیز از نقد جان تهیدست گشتند .

اگرچه نادر شاه جم جاه ظفر دستگاه در آن روز به دولت شوخی و بیباکی اراذل^۲ شهر و او باشان مصدر قتل عام گردید و هر غارت و تاراجی که رفت در آن روز رفت لیکن از مابقی مردم احدی مطمئن خاطر به دل جمع در آن مدت دوماه زندگانی نکرد . هر ساعت که متواتر، چند صدای بندوق، گوش آشوب ساکنان آن محله می گشت اگر صد مرد مبارز جنگجو مجتمع گردیده در يك

۱ - متن : او ۲ - متن : اراذل .

مقام اقامت داشتند از وقوع صدای قیامت زای بندوق، پی هم هوش می باختند و این آفت تاروز آخر که شاهنشاه از شهر برآمد دل شکن بود. و از همه مقدمات بوالعجب تر اینکه احدی ندانست که همراهیان لشکر چه سوار و چه پیاده و نه از ساکنان شهر، جمال با کمال سعادت اتصال شاهنشاه دیده بلکه بدغیر از چند تن از امیران عظام، دیگر تمامی امیران از دولت دیدار آن شهر بسیار نامدار محروم‌الابد گردیدند و طرفه تر آنکه پنج روز چندین هزار هزار از مردم هندوستان با هم راه پیموده بد منزل می رسیدند و در عرض راه مخلوط با لشکر شاهنشاه راه می بریدند لیکن بدصد تلاش و هزار تجسس پی بدسر منزل دیدار آن تاجدار بردند و چه مردم شهر که [ند] در روز داخل شدن و نه روز بر آمدن این حسرت دوام را از دل بر آوردند. مگر خود شهریار نامدار سلطان روشن اختر محمدشاه و چندی از خواجگسرا [یان] مقرب الحضرت و چندی از امیران رکن السلطنت مانند نظام‌المنانک آصف‌جاه و وزیر اعظم و عمدة‌المنانک امیرخان و به همین دستور سد چهار دیگر که بد این دولت رسیده‌اند لیکن بدهمزبانی شاهنشاه از آن امیران هم بدغیر از سد چهاری، شرف‌الدوز افتخار نگشته و سرآمده در همزبانی و جواب و سؤال پیشقدمی این مقال بر نظام‌المنانک آصف‌جاه مقرر بود و با دیگران به حسب اتفاق روداده و از همه بوالعجب تر این معنی مشاهده افتاد که شاهنشاه از زمره امیران بیش از پنج شش اس را همراه نداشت و خرج و اخراجات هر روزه بدمعنه طعام حاکم که مکتوب بدحیره بود از سرکار شاهنشاهی روز بدروز می رسید لیکن در هیچ کاری در حال نبود چنانچه از ذره تا آفتاب و از قطره تا دریا بدون جناب خویش در حال آن و سرانجام کارهای دیگر محتاج بدمشورت و اجتماع امیران در باب تلف‌التساب نبود بدخود رایی و خوددانی آنچه بد خاطرش خطور می فرمود همان بد عمل می آمد و احدی از مقربان و نزدیکان یارای دمزدن نداشت و هر فردی از

ذکر بعضی
حالات
و صفات
نادر شاه

باریافتگان حضور موفورالسرور هر ساعت را مغتنم می‌شمردند که از دم تیغ شاهنشاه سلامت بدر جسته‌اند از این جهت که نه مقرب‌الخاقان^۱ مطمئن خاطر می‌بودند و نه دور ایستادگان امید جان بری از دم خنجرجلاد حکم محکم داشتند .

و کم‌روزی در این يك‌ماه و بیست و هفت روز گذشته باشد که سه‌چهارى از ملازمان نزدیک و دور در آن روز کشته نگشته باشند . بعضی را موجب امر جلیل‌القدر شکم‌چاک می‌ساختند و بعضی را به‌دار می‌کشیدند و بعضی را فیلقه می‌نمودند و در بعضی ایام بیست‌وسه کس به‌کمتر جرمی که در حساب نتوان آورد به‌قتل می‌رسیدند و در همان ایام شحنة لشکر شاهنشاهی که بیرون قلعه محازی^۲ دروازه و عمارتی رحل اقامت افکنده بود قضارا برادرزاده شحنة که هم‌به‌نیابت عموی خویش به خدمت کوتوالی لشکر کلاهپوشان اقدام می‌نمود روزی هنگام نماز ظهر مست شراب مرد افکن که به‌ظاهر عیاض باطن است زرۀ آهنین در براز در درون برآمده بر در خویش چندی از جارچیان و منادی‌گران را ایستاده دید بی‌تأمل در آن ساعت خیال نشاء شراب بر سر اظهار این معنی آورد که امروز در تمامی شهر منادی نمایند که فردا شاهنشاه جهت شکار پای دولت در رکاب سعادت خواهد آورد می‌باید که هیچ احدی در خانه خویش نگشاید و اگر درجائی خلاف این منادی، به‌عمل آید^۳ یقین که بر روی خویش در هزاران آفات گوناگون خواهد گشود . کلاهپوش منادی‌گر مطابق آن تا رسیدن شام ظلام این منادی را گوش آشوب خاص و عام گردانید روز دیگر هیچ احدی در تمام شهر در خانه نگشوده از کنج کاشانه در بسته تا آخر روز درها نگشودند قضارا منهبیان و خبررسانا [نا] این معنی را به‌عرض شاهنشاه رسانیدند شاهنشاه از استماع این ماجرا که هرگز نفرموده بود بر آشفته نخست فولادخان حبشی را که از

۱ - متن : مقرب‌الخاقانی ۲ - متن : محازی ۳ - متن : خواهد آمد .

چندین سال به شحنگی شهر قیام داشت طلب فرموده با جهان جهان عتاب سرگرم این خطاب گردانید که مردم شهر را بدون حکم این جانب مصدر تصدیع گردانیدن از چه راه واقع شد؟ فولادخان بدعرض والا رسانید که اگر جارچی و منادی گری از مردم غلام، سرمایه این معنی گردیده باشد بنده سزاوار غضب اظهاری است و اگر از جمله کلاهپوشان باشد غلام را دخلی نیست.

شاهنشاه همان زمان به تحقیق صورت حال این ماجرا پرداخته معلوم نمود که در عالم مستی از برادرزاده شحنگ لشکر او این اتفاق روداده هماندم او را به همان هیئت که زره دربر و تمام یراق جنگ بر کمر در پیش دروازه قلعده به معه یکی از یاران او که در آن ساعت باهم به خوردن بده تاب دماغی می رسانیدند هر دو را یکبار بر دار کشیدند و قریب بیست روز که شاه در قلعده تمکن داشت به همان صورت از چوب دار آویخته بودند و مابقی شکم چاکان [راکد] مجاذی دروازه حصار بر روی خاک برابر و پیاپی هم خوابانیده بودند همان طور خشک گردیده افتاده بودند - چنانچه یک روز قبل از خروج قلعده ایستای برداشتن آن مقتولان بدشرف صدور پیوست و عجایب روابط مستحکم از آن شهریار کامکار مشاهده افتاد.

یکی از آن جمله این است که قریب هشتاد هزار سوار و قریب دو صد هزار یتیم که بدعبارت لسان هندوستان دولت نامند تابع سواران جهان - مست آنجا مقرر بود و اینها تمام هر روزی باجوی اسب و اشتر در معادله حصار غله خام از سر کار شاهنشاه می یافتند و این معنی از قدیم در سر کار هندوستان استوار داشت و امیران نیز بدمعنه یتیمان خویش هر روزه جیره می یافتند و سواران غله علاوه مقرر می موافق معمول و ضابطه قدیم بر وقت خویش می یافتند و احدی از این

۱ - متن : ذره ۲ - متن : خودها .

همه غله هرروزه طرفه کاری است بزرگ مگر از شاهنشاه به عمل آید . گویند که در ممالک ایران پیرزالان کهن سال جوال غله بر سر دوماهه راه از وطن خود قطع کرده بدلشکر نصرت پیکر شاهنشاه می رسانند تا به مردان چه رسد و در بسیاری از ممالک خویش به جز تحصیل غله و ذخیره آن می پردازند و با زر نقد حسابی نیست .

ذکر حالات
محمدشاه
پادشاه
هندوستان

در این مقام قلم صداقت رقم قدری به ترقیم جوانمردی و عالی همتی شهریار نامدار هندوستان و صفات بزرگانه و افعال بهادرانه و جگر شیرانه او می پردازد . نخست از همه این و الاهمتی [آن] که در روزی که امیرالامرا خان دوران جهانی را از عالم سپاه و امیران مفت به کشتن داده و خود بد صورتی که قبل از این مرقوم کلام راستی سلك گردیده طرفه حالتی و عجایب تفرقه بر تمامی لشکر از صغیر تا کبیر و از اعلی تا ادنی حادث گشت که رنگ تمکین و هوش از هوای رخساره هیچ احدی آینه دار عارض اظهار نمی گردید و دل در سینه هر فردی به جز طپش پردازی کاری نداشت چنانچه به جز این سخن که آیا چه خواهد شد دیگر حرف و حکایت از خاطرها محو گردیده بود هر جا دو کس بهم می رسیدند بدغیر از این حرف که انجام کار به کدام رنگ در گلشن هستی ما بی برگان گل خواهد کرد سخنی دیگر بر زبان نمی گذشت . با وجود چنین حالت مذبدبین بین ذالک پادشاه شیرجرات هزبر خصال بادل قوی و همت ملوکانه به غیر از معرکه آرائی و تیغ آزمائی حرفی بر زبان وحی ترجمانش نمی گذشت . هر چند که آن شهریار نامدار بدغیر از این حرف راضی به وضع دیگر نمی شد امیران عظام تمام بدعرض والا رسانیدند که از هزار سوار پنجاه سوار برگرد و جوانب میان تاجل اقامت گزین لاعلاجی هستند لیکن به اراده نبرد شاید يك تن قدم رضا به همپائی نگذارد و صورت حال ملازمان سرکار شهر یاری به همین يك صورت

رونمای مرآت اظهار است. با وجود این حالت شعله غضب سلطانی بدون محاربه، اطفای تسلی نمی پذیرفت.

آخر زمانی که از متنفسی علامت این کار ظاهر نگشت و تمامی امیران و سپاه يك قلم عبارت پرداز معنی مذکور گردیدند ناچار تن بدتقدیر خداوند کریم در داده منتظر لطیفه غیبی نشست که ناگاه بعد از ملاقات نظام الملك آصف جاه روز دویم کلاهپوشی به طلب آن سلطان والا دودمان بر در دولت خانه شهرباری رسید. از وقوع این اتفاق، خونپا در تن اعلی و ادنی خشک گشت و رنگها از روها پر پرواز گشود و دلها در سینهها بدجزطپش آهنگی کاری نداشتند و نوعی متردد الاحوال گشتند که صورت حالشان بدقلم شاخ سنبل اگر نقش بند صفحه تحریر سازند هنوز شرح پریشانی خاطر سپاه و امیران دولت نتوان نگاشت. با این همه حالت محشر علامت بدجز ذات کرامت صفات والای آن کوه تمکین دل در سینه [احدی] بدستور قدم پا جای استقامت نبود و در آن روز که نستجی بد طلب آن تمام جرأت قویدل از پیشگاه شاهنشاه پیام دوستانه رسانید هر که از امیر و وزیر در آن ساعت در نظر کیمیا اثر شهرباری شرف اندوز دولت حضور بود طاقت مصاحت حرکت ندر شاه وند بر خویش گوارا می نمود. لیکن آن سایه خداوند جهان و جهانیان بدمرتبه نلال الاهی سرفرازی داشت نظر ترجم بر حال زار ساکنان اردوی خویش و مقیمان تمام شهر هندوستان که بدعت مخالفت یکسر بی سر و پا گردیده سر از سرحد صحرائی عبور می نمودند [افکنند] و در موافقت یقین حاصل است که آنچه خواهد گذشت در این تاریخ خواهد گذشت.

این معنی را در دل متیقن فرموده حرف و حکایت تمام ملازمین را از گوش بددل جا نداده بلا تأمل توکل بر فضل خداوند بنده نواز غریب پرور فرموده روی دولت و اقبال بدصوب ملاقات شاهنشاه آورد و مطلق و هن و اختلال را بدخاطر

جا نداد و الا آن ساعت بلا تصنع تفسیر این آیه قدس پیرایه بود یعنی : یوم یفر المرء^۱ من اخیه وامه وایه وصاحبته وبنیه خاطر پدر که محل کمال ترحم است از خیال چگونگی حالات فرزند مستغنی المزاج و فرزند را فکر انجام کار پدر خوابی بود فراموش و برادر پروای احوال پرسی برادر در سر نداشت هر که بود از اعلی و ادنی در فکر خلاصی جان خویش پروای سرگذشت دیگری نداشت .

در چنان حالتی شهریار کامکار نامدار جهت سلامتی رعایا و سپاه بر خود قرار قبول تصدیعات گوناگون داده خیال حرکت به جانب دارالخلافه و یا اطراف دیگر بلاد مطلق به خاطر عاطر والای او خطور نفرمود . نعوذ بالله اگر خدا نخواست به دولت مصلحت اندیشی کدام بی دولتی چنین اتفاق عالم خراب کن رایت اظهار برمی افراخت بلاشک و شبهه^۲ چه از مردم اردوی هندوستان و چه از ساکنان دارالخلافه احدی جان از دم تیغ کلاهپوشان بدر نمی برد و متنفسی از زیر دم شمشیر آنها سلامت نمی جست آفرین و هزار آفرین بر استقلال ذاتی این پادشاه در با دل کوه وقار فلك اقتدار که بی وسواس و بالاتر در خاطر با جهان جهان جرأت و عالم عالم همت مانند سده اسکندر پابرجا داشته تماشائی نیرنگ روزگار جفا کردار گردید . .

وسوای این معنی زمانی که شاهنشاه به میهمانی آن جناب از مقام مقابله سایه عام نزول بر دارالخلافه افکند . سلطان روشن اختر محمدشاه نخست جهت اقامت خویش و تمامی مردم حرم سرا مکان محقری که شاید گنجایش بیستم حصه آن مردم نداشت قبول فرموده و از آنچه سر تمامی کارخانجات^۳ چه خزانه و جواهرخانه و دیگر هر کارخانه که تعلق به سرکار شاهی داشت تحویلدار و داروغه و امین و دیگر متصدیان را از آن مکانات یکسر برداشته ، حکم شد

۱- متن : المرحو ۲- متن : شبه ۳- متن : کارخانجات.

که به ملازمان سرکار شاهنشاه واگذارند و تمامی کلیدهای کارخانجات حواله معتمدان شاهنشاهی نموده خود بیگاندها تماشائی آن میهمان عزیزالقدر گردید. چنانچه در این مدت یکماه و بیست و هفت روز آنچه دلخواه شاهنشاه بود خواه زر نقد و خواه جواهر و خواه دیگر اجناس مختلفه از کارخانجات برآورده در تصرف خویش درآورد. چنانچه تفصیل بعضی جواهر گرانبها که در حقیقت خراج ملکی هر عددی از آن قیمت داشت. و دیگر تعداد اجناس بیش قیمت که فرد تفصیل آنها بدین احقر العباد یعنی محرر و مسود این نسخه روح افزای راحت بخش رسیده در مقام خویش نگاشته خواهد شد و عدد اقیال و افراس و اشتر نیز در حیز بیان، اندراج می پذیرد و آنچه گردید حساب و شمار آن به غیر از ذات پاک حضرت علام الغیوب بر دیگر مغاوتی منکشف نتواند شد و از قدرت نمائی های قادر مطلق و خالق برحق این اتفاق حیرت اشتقاق است که در روز قتل عام در بسیاری از خانه های [های] خاص و عام چنین اتفاقی رو داد که از پنجاه و شصت سال مالک آن خانه مطلق از آن دلفیند، انماعی نداشت و در آن روز بد حسب تقدیر، کلاهپوشان پی بدان سرزمین بردند. حفر آن مکان ظرفی^۱ یافتند ملتب از زرمسکوک^۲ و صاحب خانه همان قدر از کی را گنج عظیم دانست.

گویند در یکی از خانه ها [ها] که مالک از سد چهار پشت در آن مکان سکونت^۳ داشت و مطابق پی بدسر دلفیند نبرده بود آن دلفیند در سقف حفر کرد و بودند در آن روز کلاهپوشی از راه هرزه فعلی سندان نیز بدسقف او رسیدن در کیسه زری رفتند بند شد هنگام کشیدن چند اشرفی از راه سقف که از سر نیزه واقع شده بود افتاد. افتادن زر و ویرانه کردن آن مساحت معلوم است.

۱- این کلمه به تکرار به سورت (شرفی شرفی) در متن آمده است ۲- متن : مساوک.
۳- متن : مسکنت.

صورت انهدام پذیرفت و از آن سقف قریب ده هزار اشرفی در ده کیسه برآمد و در هنگام تحصیل زر که به پنج امیر حکم وصول آن صادر گشته بود از شخصی که مالک خانه عالی و سرانجام مختصری داشت کلاهپوشان جهت طلب سه هزار روپیه که موافق احوال او متصدیان آن کار تشخیص کرده بودند تقاضا داشتند و صاحب خانه از ادای آن مبلغ به عجز و بیچارگی تمسک می جست و تن به ادای زر مذکور مطلق نمی داد .

قضارا روزی نسقچیان سرگرم تقاضا گردیده خواستند که به تعدی از او زر مذکور را بدست آورده واصل خزانه شاهنشاهی سازند . آن مرد از عالم پخته کاری که در حقیقت خام کاری بود جواب داد که تمامی خانه به معه اسباب موجود است . آنچه در این خانه بدست آید در عوض زر خویش حساب نمایند . کلاهپوشان از آنجا که چند روز گذشته بود و قلیل و کثیری به وصول نرسیده قبول این معنی کردند . آن مرد متعلقان خود را به گوشه ای جاداده در پیش نسقچیان به عرض نمود اموال پرداخت . در آن حین سردار آن گروه جهت اکل ما حضری که در آن دم موجود گردیده بود بر کنار حوضی که در آن ساعت از آن فواره می جست نشسته شروع به خوردن طعام نمود از تقدیرات خداوندی به خاطرش این معنی خطور فرمود که راه آمد آب آن حوض را بسته راه به در رفتن آب را گشادند و آنگاه که از آب نشان نماند حکم کرد که زمین ته حوض برکنند . و زمانی که قریب نیم گز گچ و آهک کنده شد مختصر حوض دیگر پیدا گشت که تمام آن از بدره های چرمین پراز زر لبالب بود وقتی که برش مردند قریب هفتاد هزار روپیه از آن مکان برآمد و سوای آن نزدیک شانزده هزار روپیه از فروختن اجناس خانه بدون زمین و عمارت که کسی به خریداری آن تن در نداد به وصول انجامید و تا یک هفته جهت سه هزار روپیه نسقچیان هر چند خواستند

که به وصول رسانند آن مردکم نصیب برگشته بخت زبان بدفارسی آشنا نکرد
و بغیر از این حرفی برزبانش نمی گذشت که سوای این خانه دیگر مالک
هزار روپیه نیستم وزمانی که آن همه زر از تدحوض آب برآمد و شانزده هزار
روپیه از بابت اثاث البیت^۱ خانه نقد گردید حیرت پرست مرآت قسمت خویش
گشت یعنی از صدجا زیاده دفینه ها از خانه مردم برآمد که مالکان مطلق از وجود
و عدم آن آگاهی نداشتند .

و در بعضی جاها لثها از چاه و زیر زمین برآمد و این معنی راجع برء و
طالع شاهنشاه است که هر گاه مالکان آن مکان را در مدت اقامت صدسال بر آن
دفینه اطلاعی رون داده بود و مردم شاهنشاه در عرض بیست روز یا دوروز بی به سر آن
منزل برده کامیاب حصول مدعا می گشتند . له منته :
هر که را اقبال بر بندد کمر
سنگ گردد و موم پیش چشم او
زهره دریا شود از بیم آب
بر مراد او بگردد مهر و ماد
هر که در این زمان نماید سرفراز
دوستانش کامیاب مدعا

نخل خشت آرد برای او تیر
آسمان لرزد از بیم خشم او
از غضب هر که کند در کتاب
بر شاووش آسمان باشد گواه
پیش او بندد جهان دست تیر
دشمنش هدم رنج و تیر

فی الحقیقت هر که را افات موجب تقدیر سبحانی دست که قوت مدعا او می
یکسر از پا انداخت و بر هر خاکی که او قدم گذارد از آن سزمین که چو سوزن
و بر هر بینوائی که از چشم نوازش نظر اندازد پیش آن مقادیر که در پیش
خدمتکاری پردازد . و هر که را خداوند بنده نواز از عالم بی توکل و بی اعتماد
خویش واقربا هرگز نمی بحالش بپردازد .

در این صورت در تمامی موجودات ثابت آنچه واقع می شود موافق است

حضرت خالق عالم صغیر و عالم کبیر است و سرموئی از مشیت ازلی با صد هزار جهد و تلاش نیفزاید و نگاهد . بنده مقبل را باید که لب از چون و چرا بسته حرفی در همه حال بغیر از شکر نعمای خداوندی بر زبان نراند و مدام تماشائی تجلیات مختلفه بالاکرار بوده از کحل الجواهر عبرت، دیده دل را که محل نزول فیوضات ایزدی است مکحل سازد تا جمال شاهد یقین از کتم اختفا رونمای مرآت تصدیق و تحقیق گردد و از سرحد منازل علم الیقین، فراتر قدم معرفت گذاشته در محفل عین الیقین بر آساید . لمصنفه :

زعلم الیقین تا به عین الیقین
 ز اسلام عرفان حق مطلب است
 ز دین مدعا، معرفت گفته اند
 کسی را که عرفان نباشد به دل
 الهی بر این وارد رو سیاه
 بود فرق بیشک ز شک تا یقین
 همین ملت است و همین ملت است
 چنین گوهر اصل دین سفته اند
 بود سر بسر لعبت آب و گل
 ز عرفان خود برگشا شاهراه

باز کلك صداقت سلك به تحریر مابقی احوال فرخنده فال این دوشهر یار
 و الاتبار عالی اقتدار می پردازد که آنچه شاهنشاه از زر نقد و جواهر نفیسه گران بها
 مطلوب و مرغوب خاطر خویش داشت از سر کار فرمانفرمای هندوستان هزار حصه
 زیاده از مد نظر برداشت و سوای آن از مرصع آلات آنقدر واصل سر کار شاهنشاهی
 گردید که از انحصار تعداد و شمار بیرون بود و هر اشیائی که در این عالم کون و فساد
 بدخوبی و یکتائی و بیش بهائی مشهور آفاق است از سر کار سلطان روشن اختر
 محمد شاه خرمن خرمن و کوه کوه به تصرف ملازمان شاهنشاه درآمد و بالاتکلف
 و تصنع اگر از سر کار سلاطین سته که بدمعه هندوستان عبارت از هفت اقلیم است
 تمام و کمال غارت می نمود بلاشک همسر این اموال یکسر کار نمی گردید و هر فردی
 از لشکر نصرت اثر شاهنشاه چه سوار و چه پیاده که ملقب به یتیمند مالک اشیائی
 گردیدند که در عمر عزیز خویش نام آن اشیاء نشنیده بودند تا به دیدن چهره رسد .

بقیه احوال
 محمد شاه
 پادشاه
 هندوستان
 با نادر شاه

وهر احدی صاحب اسباب و اموالی گردید که برداشتن آن دشوار گشت چنانچه هنگام رحیل [و] بازگشت به جانب ممالک ایران زمین در منزل اول و دویم و سیوم که اطلاعی به ساکنان دارالخلافت دست داد توده توده و کوه کوه از عدم بار بردار، یله انداخته رو بر راه آوردند .

سبحان من تحیر فی ذاتہ سواہ، بنام حکمت بالغه کامله خالق جهان که اندوخته عمرهای یکی را به آن همه خونریزی و بیداد انگیزی بدست یکی از سالکان یکساله راه در داده و آن غارتگران در آخر کار از روداد اتفاقی که مطابق تقدیر ایزدی بود در صحرای بی سرو پایله و رایگان افکنده رو بر راه آوردند چنانچه آن مال و اموال نصیب ساکنان دهات و مواضع قرب و جوار گردید هیچ احدی را بر این معنی اطلاعی حاصل نگردیده که یکی با هزاران جید و تلاش عمرها چنان کنده و قلیل و کثیری بدست آورده عمری در محفوظ داشتن آن چند ترددات مافوق طاقت بعمل آورده بعد از مدتی فلت نیرنگی برانگیخت که ناگاه یکی از کشور دور دراز رسیده آن اندوخته را بی تعب و بلا تصدیع متصرف گشت و بعد از چند روز مختصر آن مال تاراجی را که بد تعدی تمام مالک گردیده بود از بیابان دیگری روزگار جهت دیگری در بیابان بی پایان مانند سناک و خاک، بی قدر و بی اختیار بر سر راه افکنده راه خود گرفت .

بنام حکمت حکیمی که هیچ نفسی^۱ از نفس مقدسه بی نصیب نیست و قدرش نبرده و آینده نیز نخواهد برد .^۲

یقین او خود از کار خود آگه است
چون ذاتش صفت نیز پوشیده است
همه سالکان طریق هدی^۳
و در نه دنیا که در دنیا نیست
حسان و بد ازین میدان گویند
ببین که در هر شبهه آن گویان

این هشت خاک که بد قدرت که الله آن ذات پاک با وجود اختلافی چه در عالم است

۱ - متن : او ۲ - متن : نفوس ۳ - متن : هدا .

صورت پذیر بشری گردیده به عطای تشریف شریف تبارك الله احسن الخالقین^۱ مفتخر و مباحی گشته هر قدر بر نردبان فکر و خیال قدم گذاشته بر بام تحقیق صورت حال و مآل کار خویش بر آمد بغیر از حیرت صورتی رونمود^۲ هر گاه از تشخیص هستی خویش علمی حاصل نکرد چسان از کارخانه غیب الغیب خداوندی که در چندین هزار کتب مختلف است تواند آگاه گشت؟! همان بهتر که بجز عجز و بیچارگی فعلی از او سر نزنند و بغیر از یاد حضرت ذوالجلال دم بر نیارد که سوای ذکر نام و الای آن بی نشان نفس بر آوردن بدبیهودگی عمر عزیز را که بدل و عوض ندارد بر باد فنا دادن است. بیت استاد:

غافل از احتیاط نفس یک نفس مباش شاید همین نفس، نفس واپسین بود

ای قلم راستی رقم کجا ترقیم احوال مخلوق کدر همان مقام به تحریر قدرت حضرت قادر بر حق و خالق مطلق رو آوردی از آنجا که اگر هزار سال به تسوید کمترین حکمت آن حکیم علی الاطلاق پردازد یکی از هزار و اندکی از بسیار نتوان رقم کرد در این صورت همان بهتر که دست از این کار که ما حاصل حیات مستعار است و اکشیده باز بد شرح چگونگی حالات سلاطین دو گانه که بعد از دید وادید یگانه گردیدند و باهم از روی راستی و صدق نیت صیغه اخوت^۳ خوانده برادر گشتند چنانچه سلطان روشن اختر محمد شاه هر گاه خواهد که نام نادرشاد را بر زبان آورده بیان عبارتی فرماید مخاطب به «شاهنشاه» می سازد و شاهنشاه هر گاه خواهد که اسم سامی این شهریار نامدار هندوستان را زبانه اظهار سازد تعبیر به «عالی حضرت» نموده به عبارت مطلوبه می پردازد.

این هر دو پادشاه جمجاه فریدون باز گاه سکندر دستگاه با همدیگر به این نوع گفتگو عبارت پیرای تقریرند و در حقیقت تا امروز هیچ شهر یاری

۱ - متن : تبارك الله واحسن الخالقین ۲ - متن : رونمود ۳ - متن : به صیغه اخوت .

وسلطان^۱ نامداری بداین نوع درتواضع میهمان از زمان آدم تا این دم نپرداخته که یکباره تمام خانه خویش را که اندوخته سید و چند سال از آن جمله قریب دوصد [و] پنجاه سال اندوخته ممالک وسیعۀ سواد اعظم دیولاخ چهار دانگ هندوستان که در آن خانه مجتمع بود بلکه اشیای بسیار که از سرکار راجد بیتپورا همان قسم منتقل^۲ بد سرکار سلاطین اهل اسلام می گردید و رفته رفته عاید بد این دودمان والا خاندان اعلی گشت و آنها در حجره های قلعه مذکور مقفل از روز اول افتاده چنانچه گوان طلا مرصع بدجوهر نفیسه و فیلان زر که جوهر بر آن تعبیه کرده اند و بدهمین طریق هر حیوانی که در عالم هستی خلعت جسم پوشیده بدصورت از زر و جوهر شکنی ساخته جهت پرستش خویش باکمال احترام می داشت و آن هیاکل مختلفه در حجره های حصاردار الخلافه بر خاک خواری و بی اعتباری افتاده بود که بسیاری از آنها عاید بد سرکار شاهنشاه گردید و طب آنچه در قلعه میراث دار الخلافه بدظاهر درکار خانات شهریه هندوستان موجود بود آنچه خواستند برگرفتند .

قصه مختصر که ند اینچنین میهمان دریادل والا همت تا امروز از کشور عدم قدم بر سر برهستی گذاشته و ند آنچنان میزبان سراپا انصاف که آنچنان بد سرکار طرفین می باید هر دوسر را برای خود برداشت و آنچند مقررین و الا بد دورافکندن و ناکاره بود برجا جهت مالک تکاهداشت همین بد سرکار سراسر اعجاز حضرت صالح الدین سعدی شیراز که می فرمودند

از سخن خاند تا بدثریا از آن تو

از بام خاند تا بدسر حیا از آن تو

۱ - متن : سلاطین ۲ - متن : منزل ۳ - متن : مسال

آن گربه مصاحب بابا از آن تو

وان اشتر لگدزن بابا از آن من

بدهمین دستور اول از خزانه نقد گرفته و جواهر خانه و دیگر کارخانجات و بدهمین دستور فیل و اسب و اشتر و گاو و آنچه در این سرکار یافته شد چیزی که لیاقت کار داشت همدر با خود برداشته و آنچه از جاندار و جمادات و نباتات به کار می آمد باقی نگذاشت.

و در همان ایام جهت استحکام مصادقت و التیام اخوت چنین مقرر گردید که یکی از بنات سلاطین تیموری در عقد ازدواج شاهزاده والا گوهر عالی جوهر میرزا نصرالله ولد ارشد شاهنشاه جمجاه نادرشاه ظل الله در آید تا مرآت ضمیر طرفین بر عکس، عکس پذیر نگردد بنا بر آن هودج آرای محمل عصمت و مسند نشین پرده عفت که از جمله دخترزادگان عالم گیری بود و اصل حقیقت پیدا شدن این بنت البنت از این عالم اتفاق افتاده که در ابتدای سلطنت نخست شاه بلند اقبال داراشکوه را به قتل رسانیده دل از وسوسه او مطمئن گردانید و بعد از چند سال دیگر ولد ارشد ارجمند او سلطان سلیمان شکوه که به جوهر ذاتی و بدگوهر والای نسب در جمیع سلاطین اکبری و شاهجهانی به علو نسب و سمو حسب بر تمامی اخوان و اقران افتخاراندوز بود و زمانی که راجه بی حمیت کوهستان سواک آن شاهزاده نوجوان و الاهمت صاحب جرأت را تسلیم ملازمان عالم گیری نمود پادشاه کفرگاه دین پناه سلطان سلیمان شکوه^۲ را در قلعه کوالیر پهلوی مہین دوحه ریاض سلطنت که فرزند نخستین عالم گیر پادشاه سلطان محمد بهادر بود برده مقید گردانیدند و به هر دوی آن شاهزاده ها راتب کوکنار می دادند چنانچه بعد از چندین سال خوراک هر روز آن هر دو گوهر والای تاجداری به یک ونیم آثار شاهجهانی رسیده بود .

۱ - متن : سلطان سمان شکوه .

ازدواج
میرزا
نصرالله
پسر نادرشاه

چنانچه پادشاهزاده سلطان محمد خورده از نشأه آن اندوه از مرآت خاطر می زدود و سلطان سلیمان^۱ شکوه در حضور حارسان و داروغه قلعه کوکنار مذکور را نوشیده همان دم برخاسته داخل حرمسرای خویش می گردید و بجای ضرور رفتد نوعی استفراغ می نمود که يك قطره در معده او نمی ماند و در آن ایام چنین مقرر بود که بعد از شش ماه مصوران تصاویر تمامی محبوبان آن مکان را کشیده از نظر انور شهباز معدلت شعار می گذرانیدند هر گاه نظر بر تصویر شاهزاده محمد سلطان می افتاد در کمال استغراق نشأه وزردی رنگ رو و دیگر علامات کوکناریان مشاهده می شد و زمانی که تصویر سلطان سلیمان شکوه از نظر می گذشت در کمال قوت و توانائی بارنگت [و] روی سرخ که مطابق اثری از افسرده جانی ظاهر نمی شد و هنگامی که این معنی بدتکرار انجامید عالمگیر پادشاه جهت تحقیق این مقدمه بد حکام قاعد تاکید بلیغ فرمود یعنی راتب محمد سلطان و سلیمان شکوه بریات وزن واقع شده لیکن سلطان محمد از طغیانی نشأه مدام مستغرق حیرت و غفلت می باشد و جسمش بدمر تبدای ناخنده لانه پوست و استخوان باقی نمانده و سلیمان شکوه با تن توان و رنگ رخسار زنده است قدیم و از ناتوانی نشانی در او هویدا نیست .

در این صورت تحقیق صورت حال او نموده بد حضور لامع المور من و غیر

برنگارند .

بعد از تفتیش و تجسس معاینه شد که بعد از نوشیدن هر آن دو در بیرون

بد استفراغ در جای ضرور دفع می سازد. از وقوع این اتفاق حکام

نوشیدن کوکنار تا دو ساعت در بیرون نگاه می داشتند و بعد از دو ساعت

دیگر که ایام اختتام عمر عزیز او بود مأموران امر بعد از نوشیدن

یک ونیم آثار تا دو ساعت اقامت کلین بیرون داشتند . مقرر شد در

۱ - اصل : سمان ۲ - متن : نوشیدن .

نگذشته بود که رنگ رخسار افروخته گشت و احوال هر نفس متغیر می گردید. از آنجا که حکم معالجه از پیشگاه حضور به صدور نیوسته بود آخر همان روز رو به عالم عقبی آورد. سبحان الله آن نوجوان بدخیال خویش دفع کوکنار را موجب حیات تصور نموده غافل از این که روزی همین فعل سرمایه ممت او خواهد شد.

و بعد از فنای وجود سلیمان شکوه برادر خرد^۱ اعیانی او بهر شکوه را بدمصاهرت خویش کامیاب تسلی گردانید و دویم ایزدبخش ولد سلطان مرادبخش که برادر خرد^۲ اعیانی عالمگیر بود و بعد از اسیری به قلعه کوالیر مقید گشت و تا چند سال در آن حصار گردون آثار پابند زندان بوده آخر به علت دعوی فرزندان علی نقی دیوان که در گجرات هنگام فتور بیماری اعلیحضرت که بدست خویش کشته بود در آن ایام موجب اثبات شرعی به قتل رسید و فرزند ارجمند او ایزدبخش را نیز بدمصاهرت خویش جمعیت بخش قلب متردد او گشت از بهر شکوه قریب نوزده فرزند متولد گردید - لیکن هیچیک از آن اطفال از شیرخوارگی تجاوز نمود در همان ایام رحلت نمودند. لیکن از ایزدبخش ولد مرادبخش سه پسر به وجود آمد از آن جمله دو تن عمر دراز یافته بدسن پیری رسیدند و این دختر نیک اختر مادمنظر فرزند برادر بزرگ بود و سوای او دختری که لیاقت کدخدائی با آن شاهزاده داشته باشد در تمامی اولاد و احفاد عالمگیری موجود نبود از این راه وصلت آن عصمت سرشت والا دودمان عالی خاندان با میرزا نصرالله مقرر گردید و موجب حکم شاهنشاهی به ترتیب آرایش و از دو جانب چوب بست چراغان پرداخته در عرض دوسه روز روبه تیاری آورد چنانچه بدتاریخ ششم شب هفتم ماه محرم سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک مطابق شریعت غرا عقد بسته از طرفین به مبارکباد پرداختند و در جهاز دختر

دوملك وسیعہ کہ بہ عبارت اہل ہند دو صوبہ نامند یکی صوبہ کابل با تمامی توابع و لواحق چنانکہ از ہند و کوه کہ سرحد طرف ماوراءالنہر است و از باغ زاغان کہ چہار پنج منزل راہ از غزنین بد جانب قندھار واقع شدہ تا کنار دریای اتک کہ یک ماہہ راہ درست است و سوای این صوبہ چہار پر کند دیگر کہ از مضافات دارالسلطنت لاہور در وجد تنخواہ متعینہ کابل و پیشاور از قدیم مقرر بود آن نیز تعلق بدسرکار شاہنشاد گرفت و دویم صوبہ بندر تہد کہ قلعہ بیکبر از توابع اوست با تمامی مواضع و قریدجات داخل قلمرو شاہنشاهی گردید و قریب یک ماہہ راہ نیز بدبلاد و معمورہا از جملہ متعلقات اوست .

این دوملك سیر حاصل سرحدی کہ مدام متعلق بدبلاد ہندوستان بودہ، داخل بلاد ایران زمین گردیدند و تا امروز کہ ہفت سال از آمدن شاہنشاد بدصوب ہندوستان گذشتہ، محصول آن ہر دو بلاد سیر حاصل داخل خزائنہ سرکار شاہنشاد بدمعنہ مبلغ سی لک روپید؛ آن چہار پر کند کہ در قریب وجوار دارالسلطنت لاہور واقع شدہ اند و از روز اول سپرد آن ہر چہار موضع سیر حاصل، بدخان بہادر زکریا خان ولد عبدالصمد خان غازی احراری، متعلق است و او سال بہ سال، ذرہ قریب آن ہر چہار پر کند، واصل خزائنہ شاہنشاد ہی سازد و قبض الوصول ہی ستاد شاہنشاد این وصلت را سرمایہ افتخار خویش دانستہ مبالغات ہی نماید . چنانچہ آن ہندی نژاد را بدہمراہی، بدایران بردہ در کمال خستہ داری و دلچہنی او، اوقات خود را مصروف دارد . و اکثر اوقات، میرزا نصر اللہ را چہت آن نسبت پیرا، معاتب و مخاطب ساختہ؛ لیکن ہرگز از دختر خجستہ ساقی، دل نہایند .

مدام، اوقات، بددل دہی او بسر می برد .

وبعد از منعقد ساختن این دو گورہر بعد سلطنت، قریب ہفتاد سال، در اقامت دارالخلافہ، رحل اقامت افکند و بعد از وقوع این سرت فریبہ، حکام بدست آوردن

۱ - متن : توابعات .

صنادیق چوبین، از جناب شاهنشاهی، بدشحنه شهر، یعنی فولادخان حبشی شرف صدور پیوست. و در عرض دوسه هفته، چندین هزار صندوق خرد^۱ و بزرگی صورت اتمام پذیرفت. و سواى آن، متصدیان سرکار شاهنشاهی، نقره و طلاى خالص را گداخته، خشتهای مدور [و] گرد ساخته، در میانش سوراخی تعبیه نمودند چنانچه آن خشت های مدور را هر گاه خواهند باز نمایند. دو صد و چهار صد آن در دریك ریسمان چرمی مستحکم کشیده، بر جای گره مهر کرده بالای شتران و استرادر و فیلان بار کرده، همراهی بردند. نه احتیاج صندوقی بود و نه احتیاج چیز دیگر بعد از رسیدن منزل، همان قسم آن خشتهای مدور را کدر ریسمان منعقد ساخته بودند؛ بلا احتیاط، بر روی خاک بیرون خیمه های اموال افکنده، به خاطر جمع، سرگرم خواب می گشتند. لیکن از بیم نسق شاهنشاه نهدزد، جرأت گرد آوردن^۲ آن خشتهای طلا و نقره داشت و نه از درازدستان مال مردم خواهد لشکر، خیال دستبرد آنها می نمود. فی الحقیقت، دانایان زمان پیشین، بداین نوع گوهر بحر تحقیق، سفتداند. یعنی مصرع:

گرسند بر شیر خود را می زند.

و هر فردی، از افراد بنی نوع انسان، که در لشکر شاهنشاه، از جمله ملازمان و بیکار، که در آن اردو، جهت فلاح خویش، داخل گردیده؛ به حدی صاحب سا و سرانجام گشته، که برداشتن متاع خویش، بر او دشوار گردیده بود تا نظر بر مال دیگر اندازد.

خوابی بود فراموش و خیالی بود از خاطر جسته. و آنچه از عالم طرایف و ظریف طلا و نقره و مرصع آلات از اموال شهریار هندی، داخل سرکار شاهنشاه یعنی فرمانفرمای بلاد ایران زمین گردیده، از تعداد و شمار به حدی افزون بود که مکرر محاسبان^۳ و مستوفیان سرکارشاهی به شمار آن پرداخته آخر بعد از عرض

۱ - خورد ۲ - متن: گرد آمدن ۳ - متن: محاسبان

يك هفته و دو هفته، همان قسم، مهمل و معطل گذاشته به کار مرجوعه دیگر می پرداختند.

و این احقر العباد، یعنی محرّر این احوال نیرنگی مآل آشوب آغاز جمعیت انجام چند بار تاریخ برای کدخدائی^۱ شاهزاده ایران میرزا نصرالله ولد شاهنشاه، یعنی نادرشاه ظفر دستگاه، سریر آرای ممالک عراق و خراسان، که امروز نزدیک چهار کشور، تابع امرونی اوست، موزون نموده جهت تفریح خاطر صاحبان معانی سنج نکتدرس می نگارد. قطعه تاریخ اول این است. لمصنفد:

شاه آفاق ستان، قبله شاهان جهان

خواست بهر خلف الصدق جوان بخت جوان

شمع عصمت کده بابر و تیموری

نور الابصار جهانگیر شد و شاه جهان

بست از شش جهت آئین طرب را آفاق

عیش از چار سوی دهر، در آمد خندان

بهر تاریخ چنین جشن معالی دارد

هاتف غیب، شد از پرده دل مرده رسان

که بد صد عیش و طرب، دوش مبارک دیدم

با سلیمان زمان، وصلت باقیس عیان

قطعه دوم تاریخ. لمصنفد:

شاه فلك رتبه انجم سپاه

شاه برای خلف خود گرفت

بست چو آئین عروسی تمام

از چمن آرائی این جشن خاص

سایه چو افکند بدو لای

دختر نیاک اختر دارای هند

گشت ختن محو تناشای هند

رشاک گلستان شده صحرای هند

۱ - چندین تاریخ کدخدائی.

کرد به يك حرف امان سر بسر
 از پی تاریخ عروسی رقم
 گفت به ده سال از این بیشتر
 باد مبارك به هزاران نشاط

شاه مسیحا نفس احیای هند
 کرد چنین وارد شیدای هند
 طرفه سروشی طرب افزای هند
 یوسف ایران و زلیخای هند

تفصیل جواهر گران قیمت، که شاهنشاه از سرکار شهریار هندوستان همراهِ
 به ایران برده از این عالم اتفاق افتاده، که نخست از همه سریر بزرگ مس
 بدتخت طاووسی که بهم پایگی سریر سلیمانی، سرافتخار می افراخت. قیم
 جواهر و طلا که بر آن پرچین کاری نموده اند به عبارت اهل هندوستان، یا کم
 کرور روپیه یعنی صد هزار هزار و هفتاد و پنج لک روپیه شاهجهانی بر آن خر
 گردیده و سوای آن، شانزده تخت که نسبت بدان اورنگ مختصر قامت بود
 بعضی، تمام از طلای خالص و بعضی، طلائی میناکار و بعضی، بدجواهر مرصع
 از این قبیل به معنای تخت طاووسی هفده تخت، بعضی ساکن و بعضی روان و از جوا
 فقط آنچه گران بها بود نگاشته می شود.

تفصیل
 جواهر و
 اشیائی که
 نادر با خود
 به ایران
 آورد

اول نول مالای مروارید، قیمت سیصد هزار روپیه یعنی سه لک روپیه
 دویم موهن مال، قیمت دوصد هزار روپیه یعنی دو لک روپیه .
 سیم نین چین مالا، قیمت دو لک و بیست [و] پنج هزار روپیه .
 چهارم سکه چین مالا، که قیمت آن يك لک و هشتاد و چهار هزار
 روپیه بود و عبارت از مالا حلقه [ای] که در گلو اندازند و حمایل نیز می نامند
 دیگر یاقوت زرد، مسمی به گل آفتاب .
 الماس، مسمی به کوه نور. الماس دویم ملقب به نورالعیون .
 انگشتر یاقوت، مخاطب به خاتم جم لعل بدخشان، مسمی به نوراکب
 نیلم، ملقب به کوه نور کروتی لعل و گرز زمرد، که از این جواهر مرقوم
 فردی لکها قیمت داشت .

وسوای این، چند عدد گران سنگ بیش بها، قریب پنجاه فیل سوای اشتر و استرواسب که شاهنشاه جواهر بار کرده همراه برد و از وزن مرصع آلات و نقره و طلا آلات کسی به سبب بسیاری اشیاء تشخیص ننمود و قریب هفتصد فیل تمام زر و جواهر بار داشت سوای شتر و استر و اسب و گاو و آنچه لشکریان از عالم غارت بدست آورده بودند تعداد آن، بغیر از علم حضرت علام الغیوب، دیگری در انحصار شمار نتواند آورد.

فی الحقیقت، دارالخلافت شاهجهان آباد دهلی طرفه شبری است که با وجود قتل عام نصف شهر و غارت تمام مطلق، معلوم نشد که بر این شهر، آیا حادثه واقع شده یا نه مگر تا چند ماه، بعضی مکانات اردو بازار، که در پیش دکاکین صرافی و در عقب آن صرافان، خانه ها ساخته بودند و در آن روز بدعت این خیال که خانه های ما^۱، در پیش دروازه قلعه واقع شده بلکه در این صورت، حفظ احوال ما^۲ بر سلاطین، از جمله واجبات است این معنی در دل متیقن نموده، بد خاطر جمع در خانه خودشان^۳ اقامت داشتند که: بدناگاه اول بر، از راه آنکه دولت هندوستان مغلان شاهنشاهی تمام و کمال در آن مکانات بدیقین دانسته، شروع قتل عام و غارت اموال نمودند. قضا را چند ممان، از راه آنکه تمام مالکان و وارثان آن مقامات کشته گردیده بودند، و احدی که دعوی آنجا داشته باشد باقی نمانده از وقوع این اتفاق چندی همان قسم سوخته و منهدم گردیده افتاده بودند. تا آنکه دیگر وارثان، از وطن مالکان، خرد و رسانیده، بد تعمیر آن پرداختند؛ و الا بعد از رفتن شاهنشاه چندان توافق و اتفاق نشد که مکانات سوخته و خرابی دیده، بدحالت اصلی باز آمدند بلکه بهت از سابق، تعمیر حال صورت پذیرفت و چند روز قبل از بر آمدن خورشید، از دارالخلافت شاهنشاه، حکم پختن نانهای توشه راه و زاد سفر فرمود چنانچه تا چند روز

۲۹۱ - متن: مایان ۳ - متن: خودها.

معدود هر روزی چندین من آرد خمیر کرده نانها پخته می شد . به تحقیق پیوسته که نان پخته صفاهان و تبریز و قزوین و شیراز تا دارالخلافه شاهجهان آباد دهلی همراه داشتند بلکه باز پس همراه به ایران بردند .

گویند که روزی شهریار چهاردانگ ممالک وسیع هندوستان که سوا اعظم و خالرخساره هفت اقلیم است و در عالم خوبی، به یکتائی، مشهور آفاق در دعوتی که اطعمه رنگارنگ در آن موجود بود بانادرشاه هم طعام گردید

شاهنشاه در حین اکل طعام، دست به بغل برده پارچه نانی خشک زنگ بسته ، بلکه سراپا سبز گردیده بر آورد و نخست لقمه ای خود تناول نموده اشاره خوردن آن به پادشاه کیوان خرگاه خورشید کلاه دیار هندوستان فرمود و بعد از آن، نکته سنی

این ماجرا گشت که این نانی است که چندین سال قبل از این در صفاهان پخته شد مارا که حق سبحانده تعالی و تقدس، از زمره بنی نوع بشر، جهت حراست ضعیفا مظلوم و غریبان مغموم برگزیده، سریر آرای فرمانروائی گردانیده از وقوع

حصول این دولت کبری، لذت ما در چندین امور وابسته است . نخست، لذت بزرگ اجرای احکام است که احدی یارای انحراف آن نداشته باشد؛ لذت ثانی در قلع و قمع مخالفان دولت و دین؛ و ثالث، در تسخیر ممالک تازه؛ و رابع

در صحت بدن خویش و فرزندان رشید خلف، که بعد از ارتحال پدر، قایم مقام تواند شد . و اثر خوردن این نان خشک چندین ساله، از این عالم انتفاع می بخشد که از يك ساله راه بی ممانعت غیر به این مقام رسیده ، کامیاب مدعای ظاهر

و باطنی گردیده ایم . و جمیع سرکشان قوی بازو، که قبل از این صدای دعوی اندول اغیری را بر بام یکتائی، بلند آهنگ ساز غرور می گردانیدند؛ بعضی از آن در کوی گمنامی زیر خاک فراموشی لگد کوب گاو [و] خرنده و بعضی که

به عجز و بیچارگی در داده، قبول او امر و نواهی این جانب نموده خود را در س

سخن نادر
بامحمد شاه
در مصالح
مور مملکتی

سایر الناس منسلك گردانیده اند اکتفا بدزندگانی دارند . ما سلاطین را الذتی که واجب الوقوع است این امورات مذکوره است و اگر ما^۱ دل بد تن پروری واگذاریم، بلاشک فتنه جویان^۲ آشوب طلب، که مدام، زمانه از وجود چنین مردم معمور است و روز و شب در انتظار حصول مدعا بسر می برند از چهارسو سر از گریبان خمول بر آورده بديك ناگاه مصدر فسادات عظیمه می گردند و شهریاران را باید که محل اقامت آنها بغیر از خانه زین و پشت سمند باد رفتار نباشد و لذتشان منحصر در امن ملك و خلل خاطر اعدا و رفاهیت رعایا وابسته، نه بدلقمه های لذیذ و طعام های نفیس که بکار برند . الحال، که از چندین سال، قلمرو حکومت و سلطنت آن برادر اختلال کلی پذیرفتند، و در هر گوشه و هر میدانی قابو طلبی دست تصرف بر بلاد آن ضاع، دراز ساختند و خود سری فرصت جو، عرصه انتقام را از متعرضان، یکسر معقاً یافتند، کوس رستمی و شیپور مردی را بلند آوازه دارد؛ همان بهتر که کمر همت، بد استحکام تمام بستند، تا مدت سدسال، اقامت و آسایش خویش را، در خانه وسیع زین و پشت توسن سبک خرام مقرر فرمائی و نخست از همه بدترك افراج، و بد ترتیب سپاه خویش پردازى. از این جهت که حصار ملك و سرشکنی اعدا، موقوف بر طاقت و توانائی جنود ظفر آمود است و اگر از غفلت سلطان وقت، وهن و اختلالی، در احوال عساکر منصوره راه یابد، دشمنان از چهارسو یکدل و یکرو گردیده، بالاخوف و هراس خیره سری و چیره دستی نمایند در این صورت بهتر آن است که بدین وقت، دارالخلافه، که کتابه سر دروازه باغ حیات بخشش این بیت است، در خوشنویس یکتا رقم مکتوب است . بیت این است :

اگر فردوس بر روی زمین است
همین است و همین است و همین است

فی الواقع، این معنی، در حق آن مکان صادق است تا غرق دلام . تمام مدت

۱ - متن : مایان ۲ - متن : که فتنه جویان

سه سال کامل از خاطر، خیال خوبی این مکانات، فراموش سازند و یکبار از سرحد خویش تا آنسر، به پای جرأت قطع طریق نموده، در هر جا نشاء مخالفان یابند بلا تأمل، نام آن گروه بی شکوه را از صفحه هستی، محو و بعد از طی تمامی اراضی متعلقه خویش، اگر میل آسایش به خاطر بر چندی در قلعه اکبر آباد و چندی در حصار شاهجهان آباد، و چندی در و کشمیر، اگر رحل اقامت اندازند مانعی نیست. لیکن در این ولا، که اتمامی بلاد نزدیک و دور، مختل و پریشان است یکبار، به عزم مصمم شکار، تمامی ممالک متعلقه خویش، از جمله واجبات است و بدون حد خویشتن، بسیار کارهاست که از بهر سرانجامش، حضور آقا ضرور است که نوکر کثیر الحشم موفور الخزاین حاضر باشند و مثل مشهوری است هر یک بهر کاری ساختند، کاری که بر جناب سلطانی^۱ موقوف است، هرگز از سرانجام نپذیرد. و کاری که منحصر بر ذات وزیر باشد، از دیگر امیر و وقوع آن، معدوم الاستعداد است. کارسوار هرگز از دست پیاده بر نیاید پیاده از سوار می تواند بر آمد^۲.

و بر سلاطین واجب است بلکه فرض عین، که تدارک خلل و تصد رعایا نمایند^۳ که رفاهیت حال رعایا موجب توفیر خزاین است. و پری احوال گروه مذکور، یکسر دولت وحشم. از این جهت که بودن سپاه مؤثر بر زر است و امنیت ملک بی جرأتی و عجز پیشگی صاحب قدرتان خود سرکشان صاحب استعداد، موقوف بر قوی سرپنجگی اهل شمشیر که از افواج قاهره و جیش منصوره است. و سپاه هر سلطانی که مرفه الاحوال قوی بازو باشند مخالفان ملکش، مدام در کنج خمول، به گمنامی بسر بغیر از عجز و بیچارگی، دم بر نیارند. و افواج هر شهریاری که از

۱ - متن: سلطانیت ۲ - متن: می تواند بر آمد ۳ - متن: نماید.

و احوالپرسی آقای خویش مایوس باشند مدعیان ملك از هر طرف سر بر آورده ، دست به ملك و مال رعایای آن ضلع دراز سازند و از پیریشان احوالی سپاه سلطانی باخبر گردیده هر روزی قوی قدرت تر و صاحب استعداد تر می گردند . اگر سلطان ، بدمجرد آنکه نخستین فسادى که در عهدش حادث گردد اگر به تدارك آن بلا تأمل ، توجه پادشاهانند مبذول داشت و آن فتنه گران آشوب انداز را معدوم الوجود و مفقود الاثر گردانید باری دیگر منتظران قسا بوطاب فرصتجو ، پای جرأت در دامان ادب پیچیده قدم از سرحد اطاعت فراتر نگذارند و اگر خدانخواستہ انتقام شوخی و بیباکی ، موقوف بر زمان استقبال افتاد و دیگر از هر گوشه و کنار اهل دعوی بد خود سری رایت آشوب را ، فلک رفعت ساخته رعایای مظلوم را ، پایمال انواع حادثات می گردانند ، بد جمیع وجود و در همه حال ، خبرداری ملك و محفوظی احوال رعیت بر فرمانروایان باج و خراج طلب لازم است چنانچه مولانا^۱ عرفی علیه الرحمۃ و الغفران می فرماید . بیت این است :

عدل و کرم خسروی است ورنه گدائی بود

بهر دو ویرانند ده طبل و غلام داشتن

اگر شبان از احوال گله خویش غافل گردد یقین کند احوال پیرشانی مغفول
گوسفندان از دستبرد گرگان بجائی رسد که خود را در معرض فتنه و زوال پادشاهان
دانسته ، هر روزی در انتظار مرگ خویشتن چشم بر راه باشند . بیت است که
شبان چون شد خراب از باد ناب رفته در معدن که گمان کند احوال
آرام سلاطین با غیرت صاحب حمیت ، موقوف بر آرام بر عریضی و آسایش
بد تحقیق پیوسته که در عهد اعلی حضرت شهاب الدین محمد ، صاحب سران سلسله
شاهجهان پادشاه غازی نو آمدی که از بلاد ماوراءالنهر سرزمین | حلی | مکه
خراسان و عراق و روم و شام و عرب و عجم ، تشریف بدهند و سنان فر دوشن نشان

۱ - متن : مولانای

آورده . به ملاقات آن شهریار عادل باذل، توجه مبذول می داشت . گویند سخنی که آن پادشاه رعیت پرور خلائق نواز ، بر زبان فیض توامان نکته پرداز بیان می گردانید ، بغیر از این نبود که در قلمرو فرمانروائی اینجانب دهی یا قریه خراب هم بنظر در آمد یا نه ؟ اگر نعوذ بالله از زبان آن مسافر غربت آشنا بر آمد کدفلان موضع^۱ خراب دیده شد به همان ساعت گرزدار به معه سزاوولان شدید، جهت آوردن حکام آن مواضع به معه قاضی و صدور و محتسب و زمین داران و دیگر متعلقه آن مکانات، طلب داشته با کمال تفحص، به تحقیق صورت حال آن می پرداخت اگر از عالم و یاساکنان آن موضع، ترک اقامت آن مکان نموده و در قریه جات قرب و جوار سکونت^۲ نموده اند، باری بخیر می گذشت ؛^۳ و اگر از تعدی حکام یا از راه تاخت و تاز و تاراج معاندان، در این صورت روداده، حکام ، در معرض عتاب و خطابی گرفتار می گردیدند که مافوق آن متصور خیال از عالم محال باید تصور نمود .

بر خلاف این عهد و زمان که در تمامی ممالک وسیع هندوستان، از صده معمور، شاید پنجمی یادهی، آنهم نیم آباد و نصفی ویران افتاده و معمور [ه] های گردشگر دارالخلافت شاهجهان آباد که امروز از سی و چند سال، مقر سلطنت و مستقر فرمانروائی واقع شده خصوص در این بیست و هفت سال کامل، که سلطان روشن اختر محمد شاه که بغیر از سیرو شکار [از] سوادشهر قدم فراتر نگذاشته ، از ده قریه معموره گرد و جوانبان شاید یکی^۴ موضعی آبادی داشته باشد و الا نه تمام ویرانند و این ویرانی به دولت ظلم و بیداد حکام بی انصاف خدا ناترس واقع شده . به تحقیق پیوسته که بلده فرید آباد که بر چهار فرسنگی دارالخلافت شاهجهان آباد است و منزل نخستین طرف مستقرالخلافت اکبر آباد از متعلقه خویش دوصد [و] شصت ده آباد مدام محصولی داشت در این چند سال حال

۱- متن : موضعی ۲- متن : مسکنت ۳- متن : گذشت ۴- متن : یکان.

نوعی ازستم ایجادی و جفا پیشگی، روبه ویرانی آورده که قریب سی و دو ده آباد باقی مانده دیگر تمام و کمال ویران و از حاصل افتاده، بدهمان مثل: از ده ویران که ستاند خراج؟ هر گاه بر مواضع زیر دیوار دارالخلافه که از مدت سی و چند سال کامل مسکن شهر یار دوران و فرمانده عهد و زمان است این صورت واقع شده باشد احوال بلاد دوردست را از همین مقدمه تصور باید فرمود.

طرفه عصری و عجایب دوری، که عقل عقلا در تشخیص صورت حال این دوران، آئینه وار عارض شاهد حیرانی است از چندین سال این ابجدخوان دبستان عقل و هوش حیرت پرست مرآت جمال شاهد این خیال بود که در این سلطنت کبری^۱، مدبران دولت و ارکان سلطنت آیا از عقل مصاحبت اندیش و خرد خورده شناس^۲، بهره کمتر دارند؟ و این معنی بیچ و جود رونمای آئینه ضمیر نمی گردید که هر گاه در چهار تن یک تن بد شرط اسلام می یابد که بدمر تبت و الای ولایت عامه، کامیاب افتخار باشد و اگر در چهار کس این دولت دایر نباشد در چهار کس حرفی و گمانی نیست که از این چهار تن یکی بدمر تبت قبول در گاه سبحانی البتد بلک الف البتد سرفرازی دارد و از جمله چهار، خوانده ستم و خواه کفر، یک تن بد دولت عقل و تمیز، تفوق بر آن سدن باید که داشته باشد.

در آن مقام که هزاران اهل امارت و ثروت که چندین شخص صاحب کمال و ذوق و فنون عصر، در مصاحبت آنها روز و شب بسر می بردند حاضرند احتمال این اتفاق بدیقین پیوندد، باز دل در جواب این عبارت، نکند سنج بیان این معنی می گردید که اگر در آن مردم از این دوات سرمدی، بهره می بود البتد همین که دال بر اثبات هوش و فرهنگ باشد، چرا جاوه فرمایند که البتد ستم و خواه کفر، قضا را بعد از انقضای چندین سال، که در این خیال حیرت تمثال، واقع شد و در دیوان میرزا صایب تبریزی علیه السلام، که نود و پنج چهار بیت در آن مندرج

۱ - متن: کبرا ۲ - متن: خورده شناس.

بود بدعنوان فال این خیال گشود . از تسلی بخشی عالم غیب ، بر سر صفحه همین بیت که مطلع غزل است برآمد . صائب :
 شد چو عالمگیر غفلت جاهل و دانایکی است

خانه چون تار یک شد بینا و نابینا یکی است
 به مجرد مطالعه این مطلع ، آفتاب آسمان معانی روشن ، ترددی که از سالها در خاطر این اضعف العباد ، بیقراری بخش دل مدعا طلب بود تسلی پذیر گردید .

باز قلم حقیقت ، رقم به نگارش ما بقی احوال فیروزی مال شاهنشاه ظفر دستگاه ، رو می آورد که بعد از تحصیل زرسرشماری و آنچه در تمامی سرکار اعلیحضرت سلطان روشن اختر محمدشاه ، از غرایب اموال و نفایس اجناس موجود بود و در حقیقت ، از مدت ششصد و چند سال که فرمانروائی چهار دانگ سواد اعظم دیو لاک و سیعده هندوستان ، از کفر بد اسلام منتقل گردیده ، یعنی بعد از قتل رای بیتپورا ، سریر این ملک بد قدم میمنت لزوم سلطان معزالدین سام ، که بعد از فتح هندوستان ، مخاطب بد خطاب شهاب الدین غوری گردید تا امروز سعادت سلطنت بد خاندان کفار واقع نشد و آنچه در خزاین راجه های نافذ فرمان ، از عالم خوبی و نفاست مجتمع بود پس از اسیری و مقتولی راجه بیتپورا ، بد سرکار سلطان معزالدین سام ، منتقل شد و آن سلطان و الاشان ، بسیاری از آن بد سلطان قطب الدین ایبک که به نیابت خویش ، والی ولایت هندوستان ساخته خود [بخشیده] بد غزنین که مقر سلطنت بود معاودت فرمود . از آن زمان تا این عهد دست بد دست از سرکار سلطانی ، بد کار خانات سلطان دیگر و دیعت می بود در این ولا ، بد تاریخ [های] مختلفه در ماه [های] ذی حجه و محرم ، بد تصرف متصدیان شاهنشاهی در آمد . چنانچه بد تاریخ ششم شهر صفر ، از قلعه مبارک دارالخلافة شاهجهان آباد ، نهضت فرموده منزل نخست در باغ شاله مار ، که بر

مراجعت
 نادر به
 ایران

برهنه‌های آن ضلع گردید و مالکان آن ، در دارالخلافة ، به گدائی جهت نان شب محتاجند . سبحان الله قدرت کامله حضرت قادر مطلق و خالق برحق را تماشا باید نمود که دیروز بسیاری از ساکنان دارالخلافة ، صاحب ساز و سرانجام می‌بودند که خیال تهیدستی بعد از انقضای صد سال آینده هم به خاطر آنها خطور نمی‌نمود ، و امروز هم از پوشش ، چون درخت خزان دیده بی‌برگ و هم جهت حصول روزی ، بی‌برتر از نخل خشک ، گرفتار انواع تعب و تصدیع ، دو روزه زندگی را بسر می‌برند . لیکن قوم کثیری به دولت فارسی گوئی ، در این دو ماه دوران شاهنشاهی ، قوت عمرها به دست آوردند و خانه‌های بسیاری از ساکنان دارالخلافة را بدتاراج داده ، خود را آباد و مرفه الحال گردانیدند .

به چشم جهان‌بین ، مشاهده افتاده که کلاهپوشان نادرشاهی ، به حدی در شهر دارالخلافة مجتمع گردیده بودند که هیچ‌گونه و محله [ای] نبود که پانصد هزار و دوهزار از آنها ساکن نباشند لیکن روزی که دو ساعت از اول روز گذشته ، شاهنشاه ، به عزم مراجعت ممالک ایران ، سوار گردید . احدی در هیچ مکانی از مکانات شهر ، پیدا نبود شاهنشاه ، یک روز قبل از برآمدن خویش ، قریب پنجاه کس از امیران محمدشاهی را ، به حضور خویش طلب داشته؛ مخلع به خلعت ممالک خویش گردانید. و در این میان چندین هنود، که به صیغه و کالت ناظران ممالک ، در حضور موفورالسرور ، در کمال اعتبار اقامت دارند و در پیشگاه نگاه شاهنشاه ، خدمت‌های دلپسند از آنها به وضوح پیوسته بود؛ نیز مخلع بد کلاه سقرلاط و جامه سقرلاط و فوطه یزدی و مندیله ابرر باجانی ، افتخارانندوز گردیدند.

بازگشت
نادر به
ایران

گویند که به تاریخ ششم شهر صفر که شاهنشاه از دارالخلافة عزم بلاد قلمرو خویش نمود؛ نخست حکم شد که احدی از رفقای این جانب، تادمیدن

خط شعاعی در شهر ، اگر پابرجا خواهند بود یقین که سر در معرض فنا و زوال همدست نقش قدم به یقین دانند. به چشم غور و تحقیق ، دیده شد که یک ساعت کامل بیشتر از سوار شدن شاهنشاه ، یک مغل کلاهپوش در تمام قاعده که در هر قدم ، جمعی اقامت داشتند و در هر گوشه [ای] مجمعی بود سوای یک اسب مشکین سواری خاصه شاهنشاه و یک جلودار دیگر ، معدوم الوجود و منقود - الاظهار گردیدند ؛ و در آن روز که شاهنشاه از قلعه بدشالدمار منزل فرمود ؛ طرفد استقلالی و عجایب جرأتی بدعرضه اظهار رونمای مرآت دیده تماشاگران گردانید .

تفصیل این مجمل آنکه از اول طلوع صبح صادق ، احدی از متعلقان شاهنشاه ، بغیر از یک اسب و یک جلودار دیگر معدوم الوجود در تمامی قلعه بود و خود تنها در یک مقامی بر قالیچه نشسته حکم فرمود که امیران هند جهت رخصت ، فیض اندوز ملازمت گردند .

بد تحقیق پیوسته که قریب هشتاد و نود کس از زمره امیران خرد و بزرگ ، در پیشگاه نگاه انجم جاه ، صف بستد ایستادند . لیکن شاهنشاه ، نظام المصطفی آصف جاه را پیش طلب داشتند ؛ چند حرفی که متضمن صلاحیت آن وقت بود بر زبان آورد و بعد از آن سوار گردیده در کمال تأنی و آهستگی ، فرس تاز میدان مراجعت می گشت و تمامی امیران و این جمع کثیر براق قتال بر کمر بستند ، برگرد توسن خوشخرام او ، راه می رفتند و مطابق شاهنشاه را ، از کثرت اسب گروه مسلح که همه با خود براق نبرد داشتند چنان فساد می بخشیدند که در پیش و خود باتن تنها ، از درون قلعه تادروازه ، همه را با خود آورده رخصت و رخصت داده ، از آنجا مشکین برق خرام را ، کار فرمانی جنیدی و تندی گردانیدند ، بدست خویش که در بیرون در ایستاده بودند رسانیدند ، رو بدرام بومی آورد که احدی از

۱ - متن : خورد .

ساکنان شهر تشخیص سردار نمود که در این جمع پادشاه کیست مگر دوسه دسته سپاه که جهت همعنانی سواری شاهنشاه جم جاهد، بیرون قلعه پیش دروازه چشم بدر اداستاده بودند و عبارت از دسته هزار سوار را گویند. چنانچه هشتاد دسته همراه شاهنشاه بود و هشتاد کس ملقب به منک باشی بودند و مقرر است که هر منک باشی با خود باید که هزار سوار داشته باشد و فی الحقیقت در سر کار شاهنشاه هر منک باشی، هزار سوار موجودی با خود داشت که نام و نشان آنها در دفتر مرقوم بود و مواجب مقرری از سرکار می یافتند و سوای این، هشتاد هزار سوار دیگر، از فریق افغان و ازبک و ساکنان کرد و جوانب کابل و پیشاور و قندهار و غزنین که حشر انبوهی، بدتمنای اموال غارت، خود را در لشکر ظفر اثر شاهنشاه، داخل ساخته به مدعای دلخواه کامیاب گشتند.

اگرچه شاهنشاه در عرض راه بر کنار دریاهاى بلاد پنجاب، چندجا بد تفحص اموال و جواهر، همت بر گماشته از بسیاری زر نقد و جواهر و متاع نفیسه گرفت و اصل سرکار خویش گردانید؛ لیکن قوم کرد یزندی که چهارم حصه لشکر وجود کثافت آمود آنها بود، بسیاری از جواهر گرانبها و خشتهای طلا و نقره که بد خاطر جمع در دار الخلافه گذاخته و ساخته بودند، در دریای زخار از راه حسد و بخل افکندند؛ که نه به دست شاهنشاه و نه باز به دست آنها آمد. خداداند که نصیب کدام قوم و گروه گردیده باشد.

طرفه مردمی بد نظر در آمدند که نه اطلاق کفر، بر آن مردم توان کرد و نه بوئی از اسلام، به مشام تشخیص می رسید. افعالشان، هزار بار از کفار شدید الاعتقاد کثیف الاوضاع^۱، بدتر و گنده تر و اعتقادشان نه به خدا و ندرسول و دیگر بزرگان درست. بسیاری از آنها گروهی بودند که نام حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و اله و سلم را نمی دانستند. تا به ائمه دین چدرسد فقط همین کشتن و کشته شدن را می دانستند

۱ - متن : کسيف الاوضاع .

واز نماز و روزہ آگاہی نداشتند و واجب و فرض را مطلق نشنیده و ہرگز سنی و شیعہ را نفہمیدہ و در بی ترحمی و سنگدلی تفوق بر ظالمان فرنگستان داشتند و در غارت و تاراج، علم آموز ترکان می گردیدند .

طرفدگروہی و عجایب قومی کہ کہنسالاران تجربہ کار جہان ندیدہ سیاح می گفتند کہ بہ این قساوت قلب و بداین رسم و آئین ہرگز در هیچ اقلیمی ندیدہ شد و نہ شنیدہ شدہ گویا این گروہ انبہ در ا، خالف بی مانند بہ تازگی ایجاد فرمودہ! طریقی و مسلکی جداگانہ، از ساکنان تمامی روی زمین کہ بہ ہفت اقلیم اشتہار دارد عطا فرمودہ بہ صورت آدم شکل و بد افعال از دیو و دد، سبقت رہا گردیدہ. لمصنفد :

گرچہ این دیو و ددانند بہ شکل آدم

لیک از دیو و ددان گوی تفوق برده

و شاہنشاہ بدسبب گرانباری با وجود عالم عالم بار بردار کہ در سر کارش ، مجتمع گردیدہ بود ، هنوز بدعلت کثرت اسباب، یک منزل راہ متعارف در دو روز می پیمود و هنگام آمدن دو روزہ و سد روزہ راہ، در یک روز قطع می نمود . بدہمین دستور، وقتی کہ سایہ نزول، بر ساحت سپرند کہ مشہور بہ سر ہند است افکند؛ حاکم آنجا مطابق حکم غائب تمامی مواضع آن ضاع در شہر جمع نمودہ ذخیرہ ساختہ بود بدمعنہ بار بردار ہمراہ موکب معالی روانہ گردانید . و دیگر حکام عرض راہ بدہر کہ حکم این معنی رسیدہ بود خورد را کہ بدمعنہ بود و موجود داشت کہ بلا تامل در رکاب دولت مآب را پیما کرد این معنی را کہ در زکریا خان چند منزل پیشتر بہ استقبال شتافتند ، از راہی دلالت نمود کہ دارالسلطنت لاهور چہارہ منزل از آن مکان دوری داشت و حکام معاودت ، ساکنان لاهور را خبری از جنود ناہعدود شاہنشاہ، بغیر از آنکہ از فلان اور فلان راہ عبور واقع شد دیگر خبری بدگوش نرسید و از جمیع آفات ہم در هنگام

نزول وہم در وقت خروج، محفوظ و مصون ماندند و آسیبی از آن لشکر قیامت اثر،
به آن شهر راه نیافت .

آفرین بر تدبیر موافق تقدیر خان بہادر زکریا خان کہ ہم خود را سلامت
و ہم تمامی متعلقہ حکومت خود را ایمن و سالم از این حادثہ کہ بعد از سیصد و
ہفتاد و چند سال حادثہ گردیدہ بود ، نگاہداشت و تا کنار دریای نیلاب اتک ،
کہ سرحد حکومت اوست ، بہ ہمراہی شاہنشاہ ، قطع وادی مابین نمودہ ،
تمامی ساکنان عرض راہ را محفوظ داشت و قریب پانزدہ ہزار سوار موجودی ،
در آن سفر با خود داشت و از کنار دریای اتک ، مخلع بہ خلعت خاص گردیدہ ،
رخصت مراجعت یافت و شاہنشاہ ، بعد از عبور دریا ، نخست بہ گوشمال گروہ
یوسف زئی، کہ علم اشتہار آن قوم بہ نہ لک نیزہ ، در بلاد وسیعہ ہندوستان
فلک رفعت بود ، پرداخت و در کمتر زمانی و مختصر مدتی، آن گروہ انبوه را
کہ از مور و ملخ افزون بودند ، بہ حدی زبون و ناپود گردانید کہ اثری و آثاری
از آنها در آن کوهستان بی پا و سر باقی نماند و مکانات اقامت پانصد سالہ را
وداع گفتہ، بہ کوه و دشت دور دست رفتہ ، از بیم چشم برقفا داشتند و شاہنشاہ
از آن کوهستان متعذرا ل عبور معدوم الطریق، کہ در کمال دشواری راہ آنرا طی
توان نمود بر آمدہ ، بہ پیشاور تشریف ارزانی فرمود. و در آنجا ناصر خان
ولد ناصر خان کہ از مدت سی و چند سال پدر و پسر بہ حکومت دار الملک کابل
و متعلقہ آن مسند نشین خود کامی بود [ند] .

و در این ولا، با افواج شاہنشاہ، مختصر حربی نمودہ، زخمی اسیر آن جنود
گردید . لیکن شاہنشاہ جوہر پسند ہنرمند نواز، با کمال اکرام اورا بہ دستور
سابق، بہ حکومت همان ضلع مقرر داشتہ ، در زمرہ ملازمان خویش منتظم
گردانید. چنانچہ امروز کہ مدت ہفت سال از آن ماجرا گذشتہ، در بلدہ پیشاور،

ناصرخان مسند آرای حکومت است و در کابل طهماسب خان جلایر، که امیرالامرای لشکر شاهنشاه نصرت دستگاه است، با فوج عمده نشسته، هر طرف که گردنکشی، سر خود سری از گریبان بیباکی بر آورده، می خواهد که دست و پائی بجنباند؛ به مجرد اطلاع خان جلایر بدسرشکنی او از کابل خود را به سر وقت اومی رساند و بد نوعی آن سرکش را بی دست و پا می سازد که دیگر سرتابان قوی دست را پابر جا بودن، مافوق دسترس می گردد و اکثر اوقات در گردش، جهت تنسیق و تنظیم بلاد می باشد و شاهنشاه بعد از انبدام، بنای خود سری و خود کامی قوم یوسف زئی که بد تاریخ کی علم اند، سایه رایت تزلزل، بر بلده پیشاور افکنده، چند روزی توقف فرموده علم عزیمت کابل را، آسمان رفعت گردانید و بد دستور پیشاور، چندی در آن شهر فردوس مانند، سر ادقات اجلال بر افراختند، بعد از نظم و نسق آن حدود، قریب بیست و پنج هزار جوان که از بیست بالاتر بودند و از سی سال کمتر، چده شهری و چده روستائی، بد همراهی خویش، از آن سرزمین برداشت و هر یکی را موافق شخصیت او موجب مقرر فرمود و بعد از آن از کابل بد نادر آباد قندهار که آباد کرده اوست، توجه مبذول داشتند چندی در آن بلده تو احدات بسر برده و بد تازگی، بد تعمیر عمارت نو، عزیمت شاهانه را گرفتند، گردانید و قریب چهار صد کس از فریق معمار و بنا و دیگر عمده و فعله عمارت را که از دارالخلافه شاهجهان آباد همراه برده بود، در آن مکان، بد کاری مشغول داشت و سوای این فریق، از هر فرقه کاسبی که در کسب خود بد یکتائی نام آورده دو صنعت دسش، دستمایه داشتند او گشتند، در همان چند روز مختصر معدود، بد تحقیق احوال هر گروه پرداختند، نادره یاران را که فی الحقیقت در فن خویش دستمایه تفوق داشتند، بد همعنائی خویش بدایران زمین برده بد کسب و کار خویش مشغول گردانید.

گویند که شاهنشاه دوجا، شهر بد نام نامی خویش آباد ساختند؛ بدین برشش

منزلی از مشهد مقدس معلی بدجانب قندهار که در مرتبه نخستین ، بدبنای آن توجه مبذول داشته و دویم بعد از مفتوحی حصار قندهار، حکم والا، شرف نفاذ یافت که درود یوار حصار مذکور را با زمین برابر سازند. بدمجرد اظهار مأموران امر عالی بدانهدام بنای قلعه پرداختند، آن حصار گاین را با خاک برابر ساختند و مانند کف دست، هموار گردانیدند و بعد از خراب نمودن قلعه، بربیک فرسخی آن سرزمین لایق عمارت پیدا کرده بدتعمیر قلعه نواحداث و راسته بازار ، کار فرمای توجه گردید . چنانچه در کمتر ایامی آن شهر تازه، صورت آبادی پذیرفت و حصار پادشاهی و خاندهای امیران^۱ و مساکن^۲ دیگر خلایق، در اندک زمانی رو به تیاری آورد .

گویند که نادر آ باد دویم که شش منزل از مشهد مقدس معلی به این جانب، واقع شده نسبت به نادر آ باد قندهار پر رونق تر و آبادتر واقع شده . گویند که جزیره [ای] از سرزمین آن شهر، به حدی نفاست^۳ دارد که در تمام ممالک ایران در هیچ شهری به آن خوبی جزیره نشان نمیدهند و نادر شاه بعد از معاودت از هندوستان، در این نادر آ باد مشهد رحل اقامت افکنده طرح جشن پادشاهاندر آن مکان ریخته پسر بزرگ خویش را کد مسمی بدمیرزا رضاقلی است به سلطنت عراق و فارس و دیگر بلاد سر فر از گردانیده، رخصت نهضت آن صوب ارزانی فرمود و خود بعد از فراغ جشن ملوکانه، لوای فلک فرسای عزیمت بخارارا ، در اهتزاز آورد و ابوالفیض خان والی آن بلاد بداستقبال پرداخته آنچه در خور دقت بود، بدضیافت توجه برگماشته ، شکسته حالی وعدم اختیار ملک را بر طبق عرض گذاشته از نظر انور شاهنشاه گذرانید و شاهنشاه بعد از فراغ کار مرجوعه آن بلاد، رایت تسخیر بلاد خوارزم^۳ که پایتختش بلده اورگنج است آسمان شکوه گردانیده، کوس رعدخروش را بلند آوازه ساخته، بعد از قطع منازل سایه نزول بر

۱- متن : اسیران ۲ - متن : مسکن ۳ - خارزم.

سرحد آن سرزمین افکند .

گویند کہ بداور گنج^۱ نارسیدہ دو منزل راہ باقی بود کہ فرمانده خوارزم^۲ با افواج خویش آمده، سدر اہ گردید و یکروز و یکشب از طرفین جنگ قایم بود. آخر کار وقتی کہ افواج خوارزم^۳ قدم پیش گذاشته کار فرمای دراز دستی گردیدند؛ شاہنشاہ ظفر دستگاہ، از شوخی و خیردسری خوارزمیان^۴ وحشت قرین غضب گشتہ، سوار سمند فیروزی خرام، گردیدہ حکم فرمود کہ بر قاندازان و جزایر اندازان از چارسو بر اعدا تیر باران نمایند .

زمانی کہ از چہار طرف گلولہ بندوق و جزایر، مانند تگرگ فعال بہر، بر آن گروہ اشرار طغیانی، بارش نمود؛ مضطرب الاحوال و سراسیمہ گردیدہ پای استقامت از معرکہ بر تافتہ، رو بہ جانب حوضی کہ در آن نزدیکی بہ استحکام اشہار داشت آوردند. و از قفا شاہنشاہ اول بہ نعل در بریدہ بہ محاصرہ توجہ نمودن داشت لیکن ہنگام شب جاسوس خبر آورد کہ قبائل تمامی امیران خوارزم، بندہ متعلقان دیگر رئیسان، کہ تیغ آرمہی مہرکۃ اللہ و جہل لہو، دہ فرسخ راہ، از این مکان بہ فلان سمت حوضی است و مستحکم، در آنجا مجتمع گردیدہ اند لیکن دستخطان و حارسان، در آن قلعہ چندان نیستند و جرات نندہ داشتن آن دارند بہتاد .

از استماع این اخبار حضرت آثار، فرمود کہ من بہر آن کہ در آنجا بہتاد فوج را بندہ جہت محاصرہ و گذارند، بہ وقت دستار سواران بہر فوج را کہ فرس تازان را دی گردید و تہل از زمین متعلقان بہتاد و آنرا و سواران گسیل تزلزل افکندہ تمامی ساکنان حصار را حاد کرد و سواران را بہتاد و سواران گسیل گردانید و خود در همان مقام بہتاد فرجام سرانجام است بر قاندازان و جزایر .

۱ - متن : ارگنج ۲ - ۳ متن : خوارزم ۴ - متن : خوارزمیان ۵ - متن : اناس .

لشکر که به محاصره حصار متوجه بود طلبداشت . از آن مکان خیمه سکونت^۱ برکنده رایت عزیمت تسخیر بلده اورگنج^۲ را مرتفع گردانید و در سواد آن شهر سرادقات ابتهت و اجلال را فلک ارتفاع نموده ، حکم محاصره به نفاذ پیوست .

از اخبار گرفتاری قبایل تمام لشکر مخالف چه خاص و چه عام بقراری آهنگ ساز خاطر گردیده نغمه مخالف نوای والی آن بلاد را بلند ساخته همه جهت خلاصی متعلقان خویش ، ایلبارس خان^۳ را که از چند سال از میان قوم قلماق نخست به عنوان سفارت به اورگنج^۴ نزول نموده بامردم آن شهر اختلاط و اتحاد بهم رسانیده و بار دویم در هنگام فتور ملک که، حاکمی مستقل و فرماندهی صاحب قدرت در میان نبود و سپاه و رعایا ، به حال خود در مانده ، از منطقه قلماق خود را به اورگنج^۵ رسانیده ، موجب صواب اندیشی ارکان سلطنت این بلاد پرشور و شور ، به سریر آرائی آن ملک ، تاج حکومت بر سر گذاشت و تاروژی که شاهنشاه قدم تسخیر در آن سرزمین نهاد ایلبارس خان^۶ فرمانروائی با استقلال بود و بدین زمان ، که مستورات تمامی بزرگان ملک ، در قبضه اختیار شاهنشاه جم جاه درآمد هر که بود از صغیر و کبیر و وضع و شریف ، با جهان جهان یکرهائی مکلف تکلیف ملازمت شاهنشاه گردید . لاچار ایلبارس خان^۷ تن به قضا در داده به ملازمت آن شهر یازمؤید منصور قدم فرسای کوی بیچارگی گردید . گویند روز اول شاهنشاه فیروزی دستگاه ، آن مجبور بی اختیار را به خامت ملوکانه مخلع ساخته ، رخصت معاودت به صوب خانه خود داد . لیکن بعد از ۱۰ سه روز آن اجل گرفته را ، که گریبان حیاتش در پنجه ممت گرفتار بود به حدیث موفورالسرور طلبداشته بعد از گفتگوی مخالفانه ، مطابق اشارت والادوجوان افشار ، از قفاشال تاب داده را به گردنش افکندند و بفشار گلو جان

۱- متن : مسکنت ۲ و ۴ و ۵ - متن : ارگنج ۳ و ۶ و ۷ - متن : یلبرسخان .

از قالب نازینش بر آوردند .

وبعد از فنای وجود والی آن ولایت، طاهر خان نام، تجاری از اولاد یا احفاد چنگیز خان^۱ که قبل از این، مدتی در مشهد مقدس معلی، به عنوان تجارت رفته بود و در آن ایام، شاهنشاه چندان ساز و برگ نامداری نداشت . بلکه بیش از یک اسب سواری، دیگر قدرت بار بردار هم معدوم الوجود بود، سر رشته آشنائی مستحکم گردیده تا به اتحاد و اخلاص رسید و طاهر خان از چندین پشت، از زمره ساکنان اورگنج^۲ گردیده، جهت تجارت، به هر طرفی راه پیمای می گشت . و در این و لا موجب امر والای شاهنشاه [اورا] پیدا کرده از نظر انور گذراندند . شاهنشاه بعد از دریافت ملاقات او را به موجب رضامندی امیران و رئیسان ملک، بر سریر حکومت، بجای ایلبارس خان^۳ نشانیده و جمیع اسیران آن ضلع را اطلاق فرموده، بدروز مشخص موعود رایت اقامت از آن سرزمین برکنده علم آفتاب پرچم را به صوب ممالک خویش که عبارت از خراسان و عراق است در اهتزاز آورد و باز چندی در خراسان و چندی در عراق و فارس توقف جایز داشته، بعد از کارسازی آن بلاد تیغ انتقام از نیام تأمل بر آورده، نخست بجانب ایزر باجان، قطع کوه و دشت فرمود و پس از تنسیق و تنظیم آن بلاد مردخیز، توسن تسخیر سرزمین داغستان را .

۱ - متن : چنگیز خانی ۲ - متن : ارگنج ۳ - متن ایلبارس

حراشی و تالیقات

و

فهرست ها

ابتدای حال نادر ص ۴

در مورد اصل و نسب نادرشاه و چگونگی به قدرت رسیدن او ، سخن بسیار گفته‌اند و عجیب این است که حتی در میان مورخان معاصرو یا نزدیک به وی هم ، سخن یکسان نرفته است . میرزا مهدی خان منشی که نویسنده تاریخ نادری است و گفته‌های وی را می‌توان با اطمینان بیشتری پذیرفت می‌نویسد : « آن حضرت از ایل قرقلو و اویساقی از نوع افشار و افشار از جنس ترکمان می‌باشند و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود »

۱ - روانشاد کسروی می‌نویسد : « ایل افشار که از زمان سلجوقیان به ایران آمده‌اند در آغازهای قرن ششم هجری ما آنرا در خوزستان می‌بینیم . شمله نامی از ایشان در زمان سلجوقیان بیست سال بیشتر در خوزستان فرمانروایی داشته نامش در تاریخ‌ها باز مانده . چنانکه گفته‌ایم در زمان صفویان نیز ایشان در خوزستان و کوه کیلویه فراوان بودند و چون بنیاد پادشاهی صفویان را ایلخانان ترک که یعنی از آنها افشار بود گزارده بودند این ایلها نیز همه سواره آن پادشاهی بودند که هر ایل در سرزمینی که نشیمن داشت رشته اختیار آنجا را نیز از هر پادشاه در دست داشته . افشاریان هم اختیاردار کوه کیلویه در خوزستان بودند . تاریخ پادشاهان صفویان در صفحه‌های ۶۸ و ۶۹ - لکهارت نیز در زمینی تمیز تر آنها و هم‌واری می‌نویسد . لکهارت نیز قبیلۀ نادر یعنی قبیلۀ افشار نیز تا اندازه‌ای پس مورخان بر دیده است . لکهارت نیز اینک ایل افشار اصلاً ترک است قوی تر به نظر می‌رسد . بنیاد ایلها هم در کوه کیلویه و افشارها را (قبایل ترک که در دشتهای پراکنده‌اند) می‌دانند و می‌گویند « اوشان » و قبیلۀ در جناح چپ ارتش جدش امور که از سران معروف ترک ششم می‌بودند . لکهارت ابوالقاسمی بر آنست که کلمه « اوشان » که افشار از آن مشتق شده است یعنی (شش) که ناری را سرعت انجام می‌دهد) نادرشاه ، ترجمه مشفق هم‌دانی ، صفحه ۲۸ .

در ایامی که مغولیه به ترکستان استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسماعیل صفوی انارالله برهانه به تقریبات کوچ کرده در سرچشمه میاب کوپکان من محال ایورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس که در بیست فرسخی واقع و در قرب جوارمر و شاهجهان است توطن اختیار و در تابستان در آنجا بیلامیسی و در زمستان در دستجرد و دره جزقشلامیسی می کردند^۱. تولد آن حضرت در یوم شنبه بیست و هشتم سال هزار و صد و ده هجری مطابق لوی ئیل در قلعه دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و به مولود خانه شهرت یافته، اتفاق افتاده و به اسم جد خود ندرقلی بیگ، موسوم گردید، در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت. چون در میان تاجیک و ترک و خرد و بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته در مبادی حال آثار دولت و فر و اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر می شد و در عالم خود نادر آفاق بود بین انام به نادرقلی بیگ مشهور شد^۲».

لکهارت در ضمن بیان حال نادرشاه می نویسد: «میرزا مهدی خان تاریخ تولد نادر را بیست و هشتم سال ۱۱۰۰ هجری (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) ذکر کرده است و حال آنکه عبدالکریم کشمیری صاحب (بیان واقع) سال تولد نادر را به زعم بعضی ۱۰۹۹ و به روایت برخی دیگر ۱۱۰۲ هجری می داند. تاریخی که میرزا مهدی ذکر می کند بدون شبهه از سایر تواریخ درست تر به نظر می رسد لکن بیان وی مبنی بر اینکه نادر در قصبه دستگرد به دنیا آمده است اظهاری نادرست می نماید. در هر صورت به احتمال نزدیک به یقین نادر در چادری پا به عرصه وجود گذاشت و خود او پس از آنکه به جاه و منزلت رسید به افتخار ولادت خود (مولود خانه ای) بر پا کرد که در خارج از قصبه دستگرد قرار داشت^۳».

۱ - لکهارت می گوید: «گمان می رود که در قرن سیزدهم افشارها بر اثر پیشرفت مغولها به طرف باختر روی آورده و نخست در آذربایجان اقامت گزیده و سپس در نقاط مختلف پراکنده شده اند. شاه اسماعیل اول ارتش معظم خویش را مخصوصاً از افشارها و سپس از قبیله ترک و مغول تشکیل داد. یکی از فرماندهان نیروی شاه طهماسب اول نیز خلیل بیگ افشار بود که تقریباً ریاست ۱۰۰۰۰ خانوار از قبیله خود را داشت و مدتی فرماندار ایالت کهگیلویه بود.» نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی صفحه های ۲۸ و ۲۹

۲ - جهانکشی نادر، تصحیح انوار، ص ۲۶ و ۲۷ - ۳ - نادرشاه، تألیف لکهارت، ترجمه مشفق همدانی ص ۲۹ و ۳۰

لكهارت برای بیان نظریه خویش در مورد تولد نادر در چادر دلیل موجهی ذکر نمی‌کند. جز اینکه بگوئیم که ملاك اندیشه او وضع و حال زندگی عشایری بوده که به تبع ایام ناگزیر از بیلاق و قشلاق روی بوده اند. محمدکاظم ضمن توضیح ثروت و مکنت پدر نادر و نیز خوابی که وی و برادرش بیکتاش خان در شب جمعه بیست و سیم ماه مبارک سنه سبع و ثمانین بعدالالف دیده و برای یکدیگر بازگو کرده‌اند بار حمل مادر نادر را (به تاریخ سنه ۱۱۰۹) ذکر می‌کند^۱ و تاریخ دقیقی از تولد او به دست نمی‌دهد. مورخین دیگر ایرانی و خارجی نیز بیش و کم نظراتی در همین حدود دارند.^۲

محمدکاظم که تولد نادر و زندگانی او را گاهگاه با افسانه‌ها و اساطیر پرداخته، سنین اولیه عمر او را با داستانهای شیرین آمیخته و حالتی قهرمانی و بزرگ منشانه بدو نسبت داده است تا به آنجا که: «چون به سن ده سالگی رسید سوار مرکب گردیده به شکار شیر و پلنگ و گراز می‌رفت و با طفلان که بازی می‌کرد، خود را سردار و پادشاه لقب نموده، طفلان را منصب حکومت و ایالت می‌داد و طرح جنگ و جدل میان اطفال و هم‌سران خود می‌انداخت و هرگاه یکی از آنها فایق بر دیگری آمدی قبا و کلاه خود را در عوض خلعت به آن دادی و مکرر اوقات عریان به‌خانه می‌رفت که تمام رخوت خود را بخشیده بود.»^۳

قدر مسلم این است که زندگی نادر با توجه به دشواریهای طبیعی محیط او چندان کم نبوده و بیش از هر چیز تحت تأثیر سادگی بی‌پیرایه کوهستان و حیات تکلف‌ناپذیر صحرائی بوده است. و اما اینکه در این اوقات پدر او به چه شغلی سرگرم بوده و ندر قلی چسان مراحل صعب دوران صباوت را گذرانیده، باز در پرده‌ای از ابهام و تصور مستور است. چه به یقین همان صلوات آغازکار در پرورش استعداد و تکامل نبوغ خلاق نظامی وی تأثیری سزا داشته و در حقیقت زمینه اقدامات عظیمی را که بعدها عملی ساخته فراهم می‌نموده است. مورخ رسمی وی در این زمینه‌ها خاموش است و آنجا که به «کفتار در بیان نسب و مولود «جناب نادری»^۴ می‌پردازد به واسطه همین ابهامات و شاید هم نبودن پایه و اساسی افتخار آمیز «سعادت باری» را که «زاده لطف خدای یگانه و کرامی مرازده مادر زمانه باشد نه مفاخرتش به نسب» و «نه میاهاتش» را به «سلطنت مکتسب» می‌داند و اضافه می‌کند که:

۱ - عالم آرای نادری، جلد اول، صفحه‌های ۲۲ و ۲۳ - ۲ - ذوالشهر ۱۱۰۹ - ۳ - عالم آرای نادری، صفحه ۲۳ - ۴ - جهانکشی نادری، تصحیح انوار، صفحه ۲۵ - ۵ - جهانکشی نادری، ص ۲۶

« تیغ برنده را فخر به جوهر خداداد خویش است نه به کان آهن، و گوهر شاهوار را نازش به آب و رنگ ذاتی خود است نه به صلب معدن»^۱ و بعد بدین گونه « کلك سخن سنج را از نگارش این مطلب بازداشتن اولی»^۱ می‌داند و تا زمان پانزده سالگی وی از بیان توضیح دیگری غفلت می‌ورزد.

هانوی حکایت می‌کند که: «ازبکها در سال ۱۱۱۶ هجری (۱۷۰۴ میلادی) یورشی به خراسان بردند وعده‌ای را کشته و جمع کثیری را اسیر کردند که از جمله آنها نادر و مادرش بودند. نادر به سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۸) خویشتن رانجات داد لکن مادرش در اسارت جان سپرد»^۲. و لکه‌هارت به دنبال این نقل قول می‌افزاید: « این روایت در هیچ يك از منابع ایرانی یافت نمی‌شود بنابراین در صحت آن اطمینان نیست.»

محمد کاظم در ضمن بیان داستانهای زمان کودکی و نوجوانی نادر از مبارزه‌های افسانه‌ای وی باقطاع الطریق‌های ازبک یاد می‌کند و مظفریت نادر را در مواجهه با اعدا برمی‌می‌شمارد.^۳

مؤلف مانادر، و یا به گفته خود «میرزا نادر قلی» را از «سردارزادگان چریک افشار» که «والد نامدارش ایشیک آقاسی سلطان بلده ایورد من اعمال خراسان از زمان قدیم بود» می‌داند^۴ و لکه‌هارت در بررسی نظر ویلیام کاکل^۵ William cockell، اظهار وی را مبنی بر اینکه «پدر نادر نه تنها رئیس دسته‌ای از افشارها بود بلکه فرماندهی دژکلات را نیز بر عهده داشت» سست و بی‌پایه می‌شمارد.^۶

محمد کاظم که خود به دلایل خاص زندگی در جوار محل اقامت اولیه نادر دسترسی به منابع مختلفی برای کسب خبر داشته بی‌اینکه درصدد تدارك حسب و نسب عالی برای قهرمان کتاب خود باشد امامقلی پدر نادر و برادرانش بیکتاش و بابر هر يك را دارای «احوال و ثروت و سامان و مکنت معقول و از دواب و مواشی و اغنام به قدر هفتصد و هشتصد رأس گوسفند و ده پانزده رأس مادیان»^۷ می‌داند و از میان همه مشخصات عالی‌وی تنها بدان قناعت می‌ورزد که «مردی عاقل و نیکو اخلاق» که «همیشه از ذکر الهی غافل نبود»^۸ محسوبش دارد. محتمل است که در زمان نگارش کتاب خود که تقریباً پنج سال پس

۱- جهان‌نگشای نادری، ص ۲۶ - ۲- نادرشاه - لکه‌هارت - ترجمه مشفق همدانی صفحه ۳۰ - ۳- عالم آرای نادری جلد اول، ص ۷-۲۶ - ۴- صفحه ۴ کتاب حاضر - ۵- این شخص نماینده کمپانی هند شرقی انگلیس در اصفهان بوده است. رجوع شود به گزارشهای وی در مجلدات ۴ و ۵ و ۶ آرشیو کتابخانه India office لندن - ۶- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، صفحه ۳۰ - ۷- عالم آرای نادری- جلد ۱، ص ۲۱ - ۸- عالم آرا جلد اول، ص ۲۱

از شهادت جانگزای نادرشاه است به افسانه « پوستین دوزی » پدر فاتح بزرگ آسیا توجه داشته که می گوید : « و دایم الاوقات در زمستان و تابستان پوستین پوشیدی. »^۱
 باری محقق آن است که نادر : « در عنفوان جوانی احساس کرد که گام زدن در طریقی که پدرش پیموده بود ، ثمری برای وی نخواهد داشت و بنا بر این بهتر است راهی پیش گیرد که او را به طرف ترقی و تعالی سوق دهد. و به همین جهت با کوشش فراوان خود را در سلك خدمتکاران « باباعلی بیگ احمدلو » رئیس ایل افشار در شهر « ایورد » و فرماندار این شهر در آورد و در پرتو لیاقت و شجاعت خویش در اندک مدتی طوری توجه ارباب خود را جلب کرد که نه تنها به فرماندهی نگهبانان وی تعیین گردید ، بلکه دختر او را نیز به قید ازدواج در آورد. »^۲

محمد کاظم می گوید که پدر نادر از طرف حاکم ایورد متصدی خالصجات آن ولایت بوده و چون « آوازه شجاعت و دلاوری نادر دوران بین الجمهور شهرت یافت » بابا علی بیگ « آنرا طلبیده تفنگچی آقاسی خود نمود و چند یومی که حسن خدمت خود را ظاهر ساخته ، خدمت ایشک آقاسی گری را به آن مرجوع نمود. »^۳

تردید نیست که جر بزه و لیاقت نادر به مرور او را مشهور ساخته و لیاقت و استعداد ذاتیش را بر همگان آشکار نموده است تا آنجا که دختر بابا علی بیگ را « که از جامه خانه نسبت خویشی آن دودمان تشریف رسای مفاخرت در بر خویش داشت » طالب خویشی می شود و با اینکه « اکثری از حسد پیشگان افشار سالك طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع » بودند ، ناگزیر « جمعی از رؤسای آن طایفه به این علت هم آغوش شاهد فنا و همخوابه رنج و عنا » می گردند. ^۴ عبدالکریم کشمیری مورخ هندی حدیث می کند که باباعلی بیگ پس از مرگ امامقلی بیگ با زن وی که مادر نادر بود ازدواج کرد و چون از درجه هوش و ذکاوت نادر آگاه گردید یکی از دختران خویش را به حیالته نکاح وی در آورد. « بالاخره به حکم قضا امر مواصلت صورت و وقوع بیامنه از آن مخدره سرادق غفاف در سال هزار و صد و سی و یک هجری ، در شب یکشنبه بیست و یکم شهر جمادی الاولی ، ده ساعت و نیم از شب مزبور گذشته ، شاهزاده رساقبی در خواب آمد . بعد از پنج سال آن مستوره رخ به نقاب تراب کشیده ، صیقل دیگر او را در

۱- عالم آرای نادری ، جلد اول ص ۲۲ - ۲ - شهادت ، نادرشاه ، صفحه ۳۰

۳ و ۳۱ - عالم آرای نادری ، جلد اول صفحه ۲۸ - ۴ - جهانکشی نادری ، صفحه

انوار ، صفحه ۲۸ - ۵ - به نقل از شهادت ، نادرشاه ، ترجمه مشفق همداغی ، ص ۳۱

سلك پردگیان حریم عفت انتظام دادند که نصرالله میرزا و امام‌قلی میرزاگوهر آن درج و آن برچند.^۱

از سرگذشت واقعی نادر در این روزگار اطلاع درستی در دست نیست جز اینکه به قول محمدکاظم بعد از آن که خدمت بابا علی بیگ را در یافته و در مبارزه‌های پر دامنه علیه ازبکان، پیروزی‌هایی تحصیل کرده، هم از طرف او مبشر ابلاغ فتوحاتش به بارگاه شاه سلطان حسین در اصفهان می‌گردد^۲ و اگرچنین باشد باید اعتقاد داشت که با توجه به هوش و فراست خدادادی، به نقائص بسیاری از امور و خرابی‌های کار دستگاهها پی می‌برد.

به یقین بعد از مرگ بابا علی بیگ به سال ۱۱۳۶ هجری قمری است که نادر امور راقبضه می‌کند و خواه از طریق زور و یا استحقاق مسلم «در حدود ایبورد و کلات و باقی سرحدات مشغول ملک‌داری» می‌گردد^۳. میرزا مهدی خان می‌افزاید: «چون دیدند که ساقی چرخ مینای از ساغر ماه و مهر خونابه غم به جام اهل ایران ریخته، حریف تنگ ظرف زمانه از بدمستی کاسه بر سر ضعیفان شکسته و راهزن فتنه جوی دهر، دست تطاول گشوده، راه آسایش بر روی دور و نزدیک بسته است، این معنی را حوصله غیرت آن حضرت بر نتافته به الهام خداوند بی‌نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت‌همت ارجمند طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات سکنه ایبورد و دره‌جز و کلات را به حوزه خدمت خود در آورده، کلات را که حصن حصین و حصار متین خدا آفرین بود با قلعه دستجرد و ایبورد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی‌نورد و مسکن و مأوای دولت‌خواهان اخلاص‌پرورد بود، برای افراختن بیرق حکمرانی اختیار، و به یاری جناب آفریدگار آغاز کردند.»^۴

در همین هنگام است که وفادارترین یاران نادر طهماسب‌قلی بیگ جلایر به او می‌پیوندند^۵ و به همراهی محمد علی بیگ و ترخان «در شدت و رخا ملتزم رکاب فیروزی انتساب و در سختی و سستی سایه آسا دنباله رو چتر خورشید قباب» می‌شوند.^۶

۱- جهان‌نگشای نادری تصحیح انوار ص ۲۹ ۲- عالم‌آرای نادری، جلد اول صفحه ۳۰

۳- جهان‌نگشای نادری، تصحیح انوار، صفحه‌های ۲۹ و ۳۰ ۴- همان کتاب صفحه‌های ۲۹

و ۳۰ ۵- محمد افراسیاب بن فضیل خان، شگرف نامه عهد مبارک، «وازبلده کالات (کذا) طهماسب و کیل جلایر را طلب داشت و او به جمعیت پانصد پیاده آمده تلاقی شد، ص ۳

۶- جهان‌نگشای نادری، تصحیح انوار، صفحه ۳۱

تیرگی و ابهامی که بر این قسمت از حیات جهانگشای بزرگ سایه افکنده است موجب گردیده که نویسندگان خارجی غالباً به صورتهای نامناسبی از اقدامات انجام شده این دوره یاد کنند. جیمز فریزر می نویسد: «گرچه ممکن است که این مرد فوق العاده، فرزندش بانی بیش نباشد با اینهمه تردید نیست که او خون بزرگان در عروق خود دارا بوده و همان گونه که خود در نامه ای خطاب به فرزندش اشعار داشته، از سلاله اشراف بوده است. او خود را در رأس گروهی از مردان مصمم قرارداد و در پناه انجام کارهای شجاعانه متعدد، بزودی ثروت و شهرت بسیار به چنگ آورد.»

«وی پس از آن که این رویه را هفت سال با موفقیت ادامه داد و در طول این زمان تعداد همگامانش به هفت هزار نفر رسید، در صدد بر آمد که نقشه های طبیعت عالی تر خود را اجرا کند و به کمک فرزند شاه حسین که در ایالت مازندران، کنار بحر خزر، اقامت داشت بشتابد.»^۱

مورخ دیگری که باز کتابش در زمان حیات نادر شاه به طبع رسیده می گوید: «در آن هنگام که نادر به شبانی گوسفندان پدر خود اشتغال می ورزید احساسات تند جاه طلبی بر وجودش غلبه داشت و به مرور ایام در دل او نضج می گرفت. چنین به نظر می رسد که موانع و مشکلات بر اراده او قوت بخشید و سرانجام عزم راسخ نادر قلبی بر آن چیرگی یافت. بهتر است گفته شود که بخت بلند راهنمای او بود. وی هفت صد گوسفند بابشر را به غارت برد و با پولی که از رهگذر فروش آنها به دست آورد چند صد رفیق راه مناسب اجیر کرد و با مساعدات آنان به استیصال عابران و غارت ثرواتیها و مسافران به ویژه زائران مشهد و خانه خدا پرداخت.»^۲

لکهارت در ذیل صفحه ۲۳ کتاب خود می نویسد: «میرزا مهدی طبعی از این دوره کارهای نادر ذکری نمی کند ولی از آنچه که عبدالکریم | کشمیری | و بارتن و دیگر منابع اظهار می کنند تردیدی به نظر نمی رسد که وی برای مدتی سمت زهری را در

۱ - James Fraser, The History of Nadir Shah, Formerly Thomas Kouli-kan P. P. 1 - 2 - 3.

۲ - Histoire de Sheuch- Nadir, Roi de Perse, ci- devant Thomas Kouli-kan P. P. 12-13.

راهزنان را به عهده داشته است.»^۱

برخی از نویسندگان اروپائی نیز که با بضاعت مزجاء در طریق نگارش تاریخ ایران و شرح زندگی مردان بزرگ آن گام نهاده اند، آنچنان مطالب موهومی از خود ساخته اند که کسی نمی تواند متوجه شود منبع الهامشان چه بوده و به استناد کدام مدرک به درج عباراتی با عنوان «تاریخ» اقدام کرده اند.^۲ بازن کشیش ژزوئیتی که تنها در دوماه آخر عمر نادر سمت طبابت مخصوص او را داشته نیز از قاعده این قبیل نویسندگان برکنار نمانده و در گزارش خود «از توقیف و غارت کاروانها» وسیله نادر و اطرافیان او ذکر کرده است.^۳ شاید بتوان این معنی را با توجه به اقتضای زمان و محیط بانوعی عیاری که به مفهوم جوانمردانه و شریف آن از دیرباز در ایران رایج بوده، قیاس کرد و اقدامات نادر و پیروان او را که به قول میرزا مهدی خان برای «نجات ایران از خطر قطعی» بوده در میزان مجاهده برای کسب قدرت سنجید.^۴

در همین اوقات است که ملک محمود سیستانی حاکم تون دایرة نفوذ خود را وسعت داده و با توجه به اختلالی که در اوضاع حکومتی ایران پیش آمده بود بر شهر مشهد استیلا یافته است^۵ و «رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت وهم، به طوق خدمت

۱- این عین عبارت اوست :

«Mirza Mahdi naturally makes no mention of these activities of Nadir's, but from what Abdul karim, Bazin and other authorities have stated, there seems to be no doubt he was for a time leader of a band of robbers (See also Hanway, vol 1, P. 141)»

Nadir Shah, A critical study based mainly upon contemporary sources, P. 23

۲- در همین زمینه رجوع شود به:

Nadir Shah, The Stanhope Essay, by Herbert John Maynard, PP. 12-13

3 - Bazin, Lettres édifiantes et curieuses. PP. 280 281.

۴- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۳۲ - ۵- جهانکشای نادری

تصحیح انوار، صفحات ۱۱۹۱۰

او گردن نهادند و در اطاعت به رویش گشادند.»^۱ و نادر که پیشرفت کار را با از دست دادن یاران نخستین متعذر دیده ، در صدد برمی آید که دعوت ملك محمود را بپذیرد که «دو روزی باملك اظهار صداقت کرده، وحشت او را رفع و در خلوت و آشکار شرو وجودش را دفع کند.»^۲ از توضیحاتی که محمد کاظم داده چنین بر می آید که ملك محمود نیز خود به توصیه بدگویان ، وجود نادر را خار عظیمی بر سر راه می پنداشته و در صدد فنا و زوال او بوده است.^۳ این است که می توان توطئه نافرجام نادر را برای نابودی او ، در واقع پیشدستی حریف زبردست خواند که هر چند به ناکامی انجامید و سلسله مبارزه های پر دامنه ای را بنیاد نهاد ولی در آخر به سود نادر و هلاک ملك پایان یافت.^۴

پیروزیهای نادر در جنگهای محلی موجب شده بود که وی نام و آوازه ای به هم رساند و حتی یکبار نزدیکی از فرستادگان شاه طهماسب را که برای سرکوبی ملك محمود به خراسان آمده بود یاری دهد.^۵ این شایستگی ها و هنرنمایی ها بی شک از نظر متجسس شاه طهماسب که در همه جا به دنبال یاورانی می گشت دور نمی ماند و بعید نیست که از هر دو طرف کوشش هایی برای همکاری و نزدیکی بیشتر آغاز شده باشد . فسائی می نویسد: « امرای خراسانی که رتبه خود را از ملك محمود بالاتر می دانستند ، يك يك آمده به توسط نواب نایب السلطنه^۶ مورد عنایت شاهی می شدند و میرزا علی اکبر نام از جانب ندرقلی بیگ که در ایام شوریدگی خراسان به زور بازوی خود نواحی ایبورد را تحت اقتدار داشت با عرایض ضراعت آمیز آمده ، به وسیله نواب نایب السلطنه قاجار شرفیاب حضور شاهی شد و بر حسب استدعای او فرمان حکومت ایبورد به نام ندرقلی بیگ مرقوم و میرزا علی اکبر بانیل مقصود عود نمود.»^۷

لکنه ارت می نویسد که: « طهماسب و سیاه حسنعلی خان معیر الممالک در صدد بر آمده بود که از کار نادر سردر بیابورد و هم او که به تمشیت امور اشتغال داشت نادر را به سمت نایب الحکومه ایبورد منصوب کرد.»^۸ نویسندگان دوره قاجاری که در سررشته داشت

۱- جهانکشی نادر، تصحیح انوار، صفحه ۳۱ - ۲- همان کتاب، ص ۳۲
 ۳- عالم آرای نادر، جلد اول، ص ۶۹ - ۴- لکنه ارت، نادر شاه، ص ۳۳
 ص ۳۳. محمد کاظم داستان این مبارزه را به تفصیل ذکر کرده است. همانجا
 اول عالم آرای صفحہ های ۷۲-۷۳-۷۴-۷۵ - ۵- اشرف علی تاشی محمد علی
 ترنمن ، رجوع شود به صفحه ۳۲۱ - ۶- همان کتاب، ص ۳۲۱
 ترجمه عماد. - ۶- (فتحعلی خان قاجار)، فارسنامه تاریخی، ص ۱۶۴ - ۷- همان کتاب،
 ص ۱۶۴ - ۸- انقراض صفویه ، ص ۳۵۲

فتحعلی خان بسیار کوشیدہ اند دعوت نادر را برای همکاری با اردوی شاه از ابتکارات خان قاجار می شمارند^۱.

فسائی می گوید: «ونواب فتحعلی خان نایب السلطنه قاجار برای قوت کار خود بعد از اجازت از شاه طهماسب حسینعلی بیک معیر الممالک^۲ را به رسالت نزد ندرقلی فرستاده اورا به حضور مبارک شاهی رسانید پس به منصب قورچی باشی و لقب طهماسب قلیخان سرافراز گردید.»^۳ میرزا مهدی می نویسد که شاه طهماسب بعد از تفویض سپهرداری به فتحعلی خان قاجار از راه جاجرم و اسفراین روانه مشهد گردید و «در حین حرکت خود حسنعلی بیک معیر الممالک را به خدمت آن حضرت فرستاده تمنای مقدم آن سرور فرزانه و نادره زمانه نمود.»^۴

با رسیدن این پیام نادر که در صدد هجوم به مشهد بوده، رهسپار خبوشان شد و در ۸ و یا ۱۹ سپتامبر اندکی پس از ورود شاهزاده و ملازمانش وارد آنجا گردید. نادر ۵۰۰۰ سرباز با نسبه مستعد کار آمد افشاری و کردهمراه داشت و قوای وی بدین سان بس فزون تر از آن فتحعلی خان بود.^۵

لکهارت اضافه می کند که «نادر در آن موقع در عنفوان شباب بود و ۳۷ سال از عمرش می گذشت. او در این موقع با همه اصل و نسب حقیر خود کسب نام کرده، به سرداری متهور و بی باک معروف شده بود.»^۶

محمود غلزہ ص ۴

ضعف و فتور بی قیاسی که در اواخر عهد پادشاهی سلاطین صفوی بر ایران استیلا

۱- «ناسخ التواریخ» جلد ۹ و «مآثر سلطانیہ» و «فارسنامه ناصری» شواهدی از این مقوله اند. ۲- نام این شخص به دو صورت حسینعلی بیک و حسنعلی بیک نوشته شده است، نویسندگان «زینت التواریخ» نیز آنرا «حسینعلی» ذکر کرده اند رجوع شود به جلد ۲ برگ ۳۳۳ ب، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ۳- فارسنامه ناصری، ص ۱۶۴ ۴- جهانگشای نادری تصحیح انوار، صفحه ۵۵ ۵- «آورا موف» ص ۹۳، محمد محسن برگ ۲۱۲ الف، قوای نادر را ۲۰۰۰ ضبط کرده ولی تاریخ عزیمت اورا به دست نمی دهد» به نقل از کتاب انقراض صفویہ، لکهارت ص ۳۵۲ نویسنده در کتاب دیگر خود «نادرشاه» عدہ همراهیان نادر را ۲۰۰۰ نفر می شمارد. ترجمہ مشفق، ص ۳۵ ۶- لکهارت، انقراض صفویہ ص ۳۵۲

یافته بود موجب گردید که از هر گوشه سرجنبانی برخیزد و فتنه‌ای برانگیزد. سلسله‌ای که در دوران شاه عباس کبیر (۹۹۶-۱۰۳۸ ه. ق = ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) به ذروهٔ اعتلای خود رسیده بود پس از وی، سیر نزولی خود را آغاز کرد و به بیمار محتضری شباهت یافت که در چنگال مرگی چاره ناپذیر گرفتار آمده است و با ادامهٔ روشی که در پیش داشت ناگزیر از زوال و فنا است.

لکهارت می‌نویسد: «تا چند سال پس از مرگ شاه عباس سیر انحطاط، طوری کند بود که تقریباً محسوس به نظر نمی‌رسید»^۱ و بعد از قول پروفیسور براون حکایتی می‌گوید که نموداری از حال و روز دولت روبه انحطاط صفوی است.^۲

دلایل این پریشانی و آشفتگی هر چه بخواهد باشد^۳ نتایج شومش موجب فلاکت عظیم ملت ایران گردید و آن همه بدبختی‌ها بوجود آورد که به گفتهٔ لومر کنسول وقت فرانسه در تریپولی سوریه، منجر به از میان رفتن ۸۹۹۹۹۹۶ تن از نفوس انسانی شد.^۴ از جملهٔ مهمترین حادثات این دوره همان شورش افغانهٔ غلزائی است که به رهبری میرویس یا امیر اوئیس^۵ در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک هجری مطابق اودئیل به وقوع پیوست^۶ به این واسطه که چون گرگین خان ملقب به شاه نوازخان والی گرجستان که در

۱- انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۱۹

۲- روایتی مشهور بین مسلمانان هست که سلیمان در حالی که ایستاده به سوی خود تکیه داده بود چشم از جهان بست. مرگ وی بر چنین که هنگام بنای معبد دریس فرمائش کار می‌کردند مکتوم ماند. یک سال گذشت تا گرمی را خورده و جسد سلیمان به زمین افتاد. حقا که این فسانه مثالی بارز برای سلطنت صفویه در مدت یک قرن بعد از شاه عباس کبیر است که وی به پیروی از خرد و مانتدای قدرتش به ایران آرامش بخشید و آنرا به ظاهر مهد آسایش ساخت و جاشینان خویش را قریب رسیده سال از عواقب بی کفایتی آنان منجون داشت. ادبیات ایران از عهد صفویه تا زمان حیات امیر اوئیس^{۱۱۱} به نقل از انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۱۹. ۳- رجوع شود به فصل دوم از تاریخ مزبور صفحات ۱۹ تا ۴۰ و نیز مقدمهٔ فاضلانده آقای محمد بهرین که در مقدمهٔ تاریخ ادبیات اصفهان بر کتاب «کزارشهای کیلانفتز» یا «سقوط اصفهان» ص ۳۰۰ در بیان حدیثی تاریخ زندیه، ص ۲۱، تردید نیست که این هم اغراق آمیز است و بر رویهٔ درستی استوار نیست. ۴- مرعشی نویسندهٔ مجمع التواریخ و امیر اوئیس که می‌گوید در ۱۰۴۰ ه. ق در ۲۰ ص ۲ کتاب مزبور به اتمام اقبال. ۵- جهانکشی مادری، تصحیح انوار، ص ۳

آن اوان بیگلربیگی قندهار بود با «گرجیه‌ای که به اتفاق او در قندهار می بودند، ابواب بی‌اعتدالی باز و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده»^۱ بود میرویس برای تظلم «روبه درگاه فلك شکوه» می آورد و با «هدیه نمودن چند تخته‌شال کشمیر و نفایس اقمشه بلاد هندوستان» به محمود آقای خواجه سرا ناظر کارخانجات سلطنتی، در دربار صفوی راه پیدا می کند^۲ و چون «در دربار پادشاهی کسی و در دولت سرای سلطنتی دادرسی نیافت روی ارادت بر تافت و به کعبه معظم شتافت»^۳

میرویس در بازگشت به قندهار نقشه قتل گرگین خان را طرح کرد و در فرصت مناسبی کار او را ساخت^۴. پس از این واقعه، خسرو میرزا پسر خواهر گرگین که والی گرجستان بود، باموازی شصت هزار نفر روانه قندهار^۵ شد و پس از یک سال که از محاصره بی حاصل او گذشت، فدای نخوت و غرور بی فایده خود گردید و کشته شد^۶. عدم آگاهی درباریان ایران به گرانی مسؤلیتها و خود سری و نادانی حکام و فرماندهان لشکر موجب شد که وهنی عظیم بر حیثیت کشور وارد آید و موجب شود که میرویس بی هیچ گونه تشویشی بساط قدرت خود را گسترش دهد و یکباره در صدد نابودی حکومت صفوی بر آید^۷. ظاهراً می توان گفت که از طرف دولت ایران کوششی قاطع برای سرکوبی این آشوب به عمل نیامد و «رئیس غلجائی تا سال مرگش ۱۱۲۷ هـ (۱۷۱۵ م) جداً مشغول ترتیب و تنظیم نقشه پیشرفت های بعدی خود بود»^۸

پس از مرگ میرویس برادرش عبدالعزیز به جایش نشست و آنگاه محمود پسر هیجده ساله میراویس «که آثار رشد و اقبال از ناصیه او هویدا بود با چند نفر از خاص

۱- جهانگشا، ص ۴ - ۲- مجمع التواریخ به اهتمام اقبال. ص ۴ - ۳- جهانگشا

ص ۴ - ۴- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۱

۵- «طهماسب اول در ۱۵۵۶ قندهار را از مغولان گرفت ولی اکبر آنجا را به سال ۱۵۵۶ پس ستاند. شاه عباس اول در ۱۶۲۲ آن ایالت را از جهانگیر گرفت اما جهانگیر شازده سال بعد دوباره آنجا را به تصرف خود در آورد. در ۱۶۴۸ شاه عباس دوم باردیگر آن جا را مسخر کرد که پس از آن برای همیشه از تصرف مغولان منتزع گردید» رجوع شود به پاورقی صفحه ۹۵ «انقراض سلسله صفویه» لکهارت، ترجمه عماد. و نیز ص ۴۴۷ تعلیقات انوار بر جهانگشای نادری. ۶- عالم آرای نادری، جلد اول، صفحه های ۴۳ و ۴۲ - ۷- مجمع التواریخ، به اهتمام اقبال. صفحات ۸ تا ۱۸ - ۸- سایکس «تاریخ ایران» ترجمه فخر داعی گیلانی، جلد دوم، ص ۳۴۵

خیلان و فارسی‌زبانان و چند کس از اقوام واقارب اتفاق نموده بی‌خبر بر سر عم خود ریخت و او را فی‌الفور به قتل آورده لوای حکومت برافراخت و زیاده برایام پدر در تألیف قلوب سرداران افغانه و جمعیت سپاه و تسخیر بلاد کوشش نمود»^۲ در بارفاسد صوفی که تا چانه در لجات سیاه زندگی پرنکبت غرق شده بود، نتوانست از اختلافهای قبایل ابدالی و غلزائی استفاده کند و سهل است که به مجرد غلبه محمود بر اسدالله سدوزائی و اظهار انقیاد خائنانه وی، به «صوفی صافی ضمیر» ملقبش ساخت و «حسینقلی خان» مخاطبش گردانید.^۳

به سال ۱۱۳۳ ه.ق. محمود نخستین لشکر کشی خود را که بیشتر «جنبه تاخت و تاز و غارت و چپاول را داشت تا یک حمله»^۴ آغاز نمود، در جنوب سیستان از لوت عبور نموده و پس از غارت و خرابی نرماشیر به سوی کرمان پیش رفت و این شهر را به کمک سکنه زرتشتی آن که بی‌شک از اجحافات مذهبی صفویان به جان آمده و در جستجوی مفری بودند، تسخیر نمود. فتنه‌ای که وسیله بیجن سلطان لکزیه نایب قدهاره برپا شده بود محمود را پس از نه ماه اقامت و ادار به بازگشت کرد و خواه اینکه درین میان از جانب لطفعلی خان نیز مبارزه جانانه‌ای به عمل آمده باشد یانه کرمان را ترک گفت.^۶ با این‌همه از

- ۱- سایکس «عبدالله» ذکر می‌کند، تاریخ ایران جلد ۲ ص ۳۴۵، ولی لکهارت می‌نویسد «بنا به ضبط ماخذ معاصر ایرانی بی‌هیچ گفتگو نام وی عبدالعزیز بوده است فقط زوزف ایی سالیمیان اشتهاً عبدالله ضبط کرده و وی اول لکراک نویسنده کتاب «تاریخ ایران از آغاز قرن حاضر» و از طریق اوها نوی و بسیاری از نویسندگان اخیر را گمراه کرده است» رجوع شود به پاورقی ص ۱۰۸ انقراض سلسله صفویه، ترجمه محمد
- ۲- مجمع التواریخ، ص ۱۸ - ۳- جهان‌نکشا نادری، ص ۷ - ۴- سایکس، تاریخ ایران ص ۳۴۸ - ۵- در مورد این فتنه رجوع شود به جهان‌نکشا نادری، ترجمه انوار، ص ۱۲ و نیز مجمع التواریخ مرعشی به اهتمام اقبال، صفحه‌های ۵۳ تا ۵۵ - ۶- سایکس می‌نویسد، «لطفعلی خان که در مسقط شکست خورده بود در این موقع برای بدست آوردن شهرت از دست رفته خویش در آتش اشتیاق می‌سوجت، وی حتی بمسقط سفر کرد و در عمده‌اش برسد و فقط با یک عده از افراد نخبه و برگزیده خود همراه با شمشیر داده اردوگاه آنان را تصرف نمود و سواره نظام اوها حمس ما و قوی شده را با تعقیب تعقیب نمودند» تاریخ ایران، ترجمه فخر دانی، جلد ۲، ص ۳۴۹ لکهارت ضمن نقل قول تأیید مطلب فوق از کروسینسکی، نظر میرزا مهدی‌خان را مناسب می‌داند، رجوع شود به انقراض صفویه، ص ۱۲۹

آنجا که محمود نیک دریافته بود ضعف و انحطاط خاندان صفوی به چه پایه رسیده است با فراغت بیشتری خویشتن را برای حمله تازه آماده ساخت.^۱

در این اثنا اغتشاشات داخلی ایران به حد کمال رسیده بود و صرف نظر از فتنه‌های خلیج فارس، بلوچستان، لرستان، کردستان، شیروان و غیره و نیز نظرهای سوء و طامع دول روس و عثمانی که نمایندگان متجسس خود را برای بررسی اوضاع به ایران گسیل داشته بودند، فتحعلی‌خان داغستانی اعتمادالدوله شاه سلطان حسین محبوس و کور شد و پسر برادرش لطفعلی‌خان معزول گردید و بدین طریق تنها پشتیبانان قابل اعتماد تاج و تخت صفوی نیز از میان رفتند.^۲

در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر عزیمت محمود شد و به محاصره آن پرداخت و چون عرایض مکرر رستم محمد خان^۳ حکمران شهر دایر به ارسال کمک از جانب سلطانی عزقبول نیافت و حیدر علی‌خان درجزینی نیز که پس از استدعاهای عاجزانه فرمانروای کرمان، به مساعدت محصوران مأمور شده بود، به سبب هم‌کشی با محمود غلزه، «صلاح خود را در مسامحه و تعویق»^۴ دیده بود، نتوانست به موقع کاری از پیش ببرد «اهالی قلعه ناچار طالب امان و تقبل پیش کش گشته، در باب تفویض کار قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند»^۵.

محمود پس از آن از راه یزد به سوی اصفهان حرکت نمود و پس از آنکه از محاصره یزد بهره‌ای نبرد، مستقیماً راه پایتخت را در پیش گرفت. در بین راه سفرا و نمایندگان را ملاقات نمود که به او وعده دادند که اگر خود با دستجاتش به قندهار برگردد سی هزار لیره باو بدهند^۶ و این‌ها همه دلایل پرسروصدای وضعی بود که می‌توانست او را بی‌دغدغه تا پشت دیوارهای پایتخت پیش برد.

داستان نبرد غم‌انگیزی که در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان بین فریقین پیش آمده، همه جا مشهور است. همین قدر است که «خاقان شهید» پس از تحمل خفت و حقارت بسیار، شهر بلا دیده اصفهان را به یکبار در اختیار مهاجمان نهاد تا پس از قحط و غلای موحشی که دامنگیر اهالی آن شده و «اجاق مطبخ‌ها را مانند چراغ دودمان‌هایی نور» نموده بود

۱- لکهارن، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۳ - ۲- همان کتاب، صفحه‌های ۱۴ و ۱۵ - ۳- «رستم محمد سعدلو» انقراض صفویه، ص ۱۵۱ - ۴- عالم‌آرای نادری، جلد اول، صفحه‌های ۴۹ و ۵۰ - ۵- جهان‌نگشای نادری، تصحیح انوار، ص ۱۳ - ۶- سایکس، تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی، ص ۳۵۰

بدان سان که طبع سرکش غارتگران اقتضا می کرد اقدام نمایند^۱. در روز بعد فاتح افغان با آئین و تشریفات پیروزی وارد اصفهان شد و شاه مخلوع و نجبای او نسبت به وی اظهار عبودیت نمودند و بدین روش سلسله با شکوه صفویه با افتضاح و رسوائی سقوط نمود^۲.

چون در خلال محاصره اصفهان طهماسب میرزا موفق شده بود به قزوین فرار کند^۳ محمود عده‌ای را برای سرکوبی وی و اطرافیان از طریق کاشان و قم بدان شهر روانه نمود و چون به واسطه فرار طهماسب «افغانه دست تعدی از آستین بر آورده از کوتاه بینی به دست درازی پرداختند. این معنی را حوصله قزوینیان بر نتافته شمشیر حمیت آخته و هر کس به مهمان خود در آویخته جمعی از ایشان را به خاک انداختند»^۴.

وقوع این حادثه محمود را نگران کرد که از اطراف کشور پهناور ایران مخالفت‌های علنی آشکار شود و او را که داعیه تسلط بر سراسر کشور در سر می پروراند در نیمه راه نیل به مقصود باز نگهدارد، از این جهت تصمیم گرفت که با شدت عمل کند و چشم ترسی از اهل ایران و به ویژه ساکنان درمانده و بی دفاع پایتخت بگیرد. سایکس می نویسد: «او مصمم گشت عده زیادی از مردم شهر را قتل عام کند و خیال می کرد که بربک شهر مفتوح و سقوط کرده و بدون پیشوا بوسیله ترور و القاء رعب شدید بهتر می تواند حکمرانی کند. محمود برای اجرای نقشه پلید خود در روز بعد از مراجعت افغانهای مغلوب از قزوین و زرای ایرانی و نجبای بزرگ را بجز چند نفر به یک مهمانی دعوت نمود و در آنجا تمام آنها را به قتل رسانید اجسادشان را بعداً در میدان بزرگ انداختند. پس از آن محمود سه هزار نفر پلیس ایرانی را که خود شخصاً استخدام نموده بود، قتل عام کرد. چندی بعد فرمانی انتشار داد دایر بر اینکه هر ایرانی که به شاه سلطان حسین خلعت کرده به قتل برسد. صدور این فرمان موحش باعث یک قتل عام غیر مشخص و بدون تمیزی گردید که مدت پانزده روز تمام ادامه داشت و هیچ کوششی برای مقاومت با آن به عمل

- ۱- تاریخ این واقعه یازدهم محرم سنه ۱۱۳۵ هجری است. جهانکشان، جلد اول، ص ۱۲۳.
- تصحیح انوار، صفحات ۱۴ و ۱۵ و نیز رجوع شود به تاریخ حزین، شیخ محمد علی، ص ۱۲۳.
- ۲- سایکس، تاریخ ایران، ص ۳۵۷ - ۳ - داستان ولایت‌هدی او را نیز به ترتیب
- مختلف نوشته‌اند رجوع شود به عالم آرای نادری، جلد اول، صفحه‌های ۵۳ و ۵۴ و نیز
- جهانکشا، صفحه‌های ۱۳ و ۱۴ و لکهات، «نادرشاه»، ص ۱۸ - ۴ - جهانکشان نادری،
- تصحیح انوار، ص ۱۵ و ۱۶.

نیامد»^۱.

با وجود تسلط عمال محمود بر برخی نواحی ایران در مناطق دیگری چون یزد و بهبهان به مقاومت جدی اهالی برخورد^۲ و وقتی هم که شایعه دروغ فرار صافی میرزا را شنید^۳ «وسوسه نفسانی او را به فکر دفع شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را که صغیر و کبیرسی و یک نفر بودند معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را به دارالمؤمنین قم فرستاد»^۴.

پس از این وقایع بر شدت اختلال روحی او افزوده شد و از لحاظ جسمانی نیز قوایش به سرعت تحلیل رفت زیرا به روایتی مبتلا به فلج شد و به روایتی دیگر دچار بیماری برص گردید.^۵

توطئه‌ای که اشرف پسر عبدالعزیز علیه او ترتیب داده بود با رضایت و مساعدت سرداران و سپاه افغان انجام گرفت و در سال ۱۱۳۸ هجری (۲۲ آوریل ۱۷۲۵) محمود از مسند سلطنت کنار رفت و جای خود را به پسر عمش سپرد^۶ کروسینسکی که چندین بار

- ۱- سایکس تاریخ ایران ترجمه فخر داعی، ص ۳۶۴ - ۲- داستان مبارزه جانانه مردم بهبهان را یکی از اهالی این شهر که خود در واقعه حضور داشته به نام «میرزا عبدالنبی منشی بهبهانی» به طرز دلکشی نوشته است. نسخه‌ای از این کتاب نفیس تحت شماره Or.10.978 کتابخانه موزه بریتانیا در لندن ثبت است که مورد استفاده نگارنده بوده و به قراری که آقای رحیمی اظهار می‌داشتند نسخه دیگری از آن در جزو کتب کتابخانه مجلس شورای ملی مضبوط است. ۳- سایکس، تاریخ ایران ص ۳۶۶
- ۴- جهان‌نگشای نادری، تصحیح انوار ص ۱۶ - ۵- لکه‌هارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۲۴۰ - ۶- رجوع شود به نامه نماینده هند شرقی انگلیس در اصفهان مورخ ۲۸ ژوئن ویا ۹ ژوئیه ۱۷۲۶، به استناد این نامه اشرف محمود را خفه کرده بود. بنا به قول حزین، ص ۱۳۹ محمود به مرگ طبیعی در گذشت. اما محمد محسن در زبدة التواریخ برگ ۲۰۹ الف می‌گوید او را خفه کرده بودند در حالی که کروسینسکی ص ۲۹۶ و پررینال ص ۱۳ معتقد هستند که او را گردن زدند. کروسینسکی به تاریخ قیام اشرف، با نماینده شرکت هند شرقی هم عقیده است که در ۲۲ آوریل صورت گرفت. شواهدی که در تأیید خفه شدن محمود در دست می‌باشند مطمئن‌تر به نظر می‌رسند. چه قول محمد محسن را که به‌طور کلی از منابع قابل اعتماد به شمار می‌آید و لا استپانوس ارتز Stepanos Eretz در اثر خود موسوم به «اندیشه‌هایی راجع به وقایع گذشته و حال» برگ ۱۰۰ (این نسخه در اختیار کتابخانه جلفای اصفهان می‌باشد) و ثانیاً خاچاطور در کتاب خود تحت عنوان (تاریخ ایران) چاپ و اغار شاپات Vagharshapat ←

محمود را دیده است چنین از وی یاد می کند «او متوسط القامه و نسبتاً کوتاه و فربه بود . صورتش تخت ، بینی اش پهن ، چشمانش آبی و کمی پیچیده و نگاهش درنده بود . در قیافه وی اثری از خشونت و زندگی ذاتی حاکی از شقاوتی نهان در نهاد وی وجود داشت . گردن او طوری وحشت انگیز کوتاه بود که گوئی سرش از شانیه های رسته بود . او را نمی توان گفت که اصلاً ریش داشت ولی آنچه داشت ، زرد نارنج فام بود . چشمان وی همواره خون انگیز بود و به نظر می آمد که پیوسته در اندیشه غوطه ور است»^۱ و در همین زمینه سایکس در تکمله سخن از زبان کشیش مزبور نقل می کند که : « در انضباط نظامی بی نهایت جدی بود سربازانش به عوض اینکه دوستش بدارند از او می ترسیدند . سربازان محمود او را به واسطه آنکه بزرگترین خطرات را بادلاوری استقبال می کرد قدر و قیمت می نهادند و وی را قادر به انجام کارهای مهمی که تهور و جسارت فوق العاده لازم دارد می دانستند و تهور و جسارت او همواره به موفقیت و کامیابی او تمام می شده است . »^۲

ملك محمود سيستاني ص ۵

در شمار طغیان هائی که در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین در ایران روی داد و صرف نظراً از تسریع در زوال سلسله صفویه موجب بروز يك سلسله ایتلائات در خاور ایران گردید باید از واقعه قیام ملك محمود نام برد . محمد کاظم در باره سابقه زندگانی وی می نویسد :

«در نواحی نیمروز که عبارت از ابلستان بوده باشد جمعی از نامداران و گردنگشان در آن دیار می بودند که همیشه گوی سبقت از همگنان ربوده . در میان همسر و هم اقران هر يك نره شیرجهان و یگانه دوران بودند . به تخصیص از جماعت نخی و زالوی ملك محمود و ملك اسحق که هر دو برادر و بزرگ و از انابران (کذا) سابقه بودند و همیشه

→ ۱۹۰۵ مورد تأیید قرارداد داده اند . نگارنده خود در این نسبت به این دو مورد در «تاریخ ایران» میناسیان می شناسد . به نقل از پاورقی صفحه های ۴-۲۴۲ انقراض سلسله صفویه ، لکهارت ، ترجمه عماد .

۱- انقراض صفویه ، ترجمه عماد ، ص ۲۱۹ ۲- سایکس ، تاریخ ایران ، ترجمه فخر داعی ، جلد دوم ص ۳۶۷

به قدر چهار پنجهزار سوار نامدار قدرانداز داشتند و به کسی باج و خراج نمی دادند.»^۱
 معلوم نیست که این دو برادر با سپاهیان تحت فرمان خود در کدام منطقه صاحب قدرت بوده اند و به طور تحقیق از چه سال امارت تون بر ملک محمود تعلق گرفته است.
 سایکس در بیان کاروی می گوید: «در بین حوادث موفقانه این دوره یکی حادثه ملک محمود می باشد که از نوادگان خانواده کیانی سیستانی بود.»^۲ ملک محمود از ایالت بومی خود رانده شد و اوهم نیروئی در ناحیه تون فراهم کرد.»^۳ اوضاع شوریده دربار ایران در اصفهان در این اوان موجب شده بود که هر سری سودائی در خود داشته باشد و ملک محمود نیز که «بنا بر استیلاء ماده غرور و استکبار چندان اعتنائی به خوانین ارض اقدس نمی کرد»^۴ مورد اعتناء «اسماعیل نام غلام که پس از مرگ صفی قلیخان سردار به رتبه سپهسالاری فایض و مأمور به تسخیر هرات گردیده بود»^۵ قرار می گیرد و با استفاده از خیانت پیر محمد نامی که در اردوی اعزامی به سرپرستی فتحعلی خان قاجار بوده جای خود را محکم می کند و به يك بار دم از استقلال و خود سری می زند. این واقعه در سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) اتفاق افتاده^۶ و وقتی که کار فتنه افغان بالا می گیرد و محمود با استفاده از بی خبری و ضعف فوق العاده شاه سلطان حسین و اطرافیان او اعازم اصفهان می گردد تا کار را یکسره کند، در حین عبور از نواحی سیستان، نامه ای به ملک محمود می نویسد و درخواست مساعدت می کند.^۷ ملک نیز ضمنی تقدیم هدایائی، سرسپردگی بیشتر خود را به تسخیر اصفهان و تنظیم «مهام عراق» از طرف افغانان موکول می نماید.

به هنگام محاصره اصفهان، از طرف شاه ارقام مرحمت آمیز به ملک محمود قلمی می شود که به زودی بیاید و «سرخي دنیا و آخرت» حاصل نماید^۸ و وقتی که ملک با «موازی چهار پنجهزار کس به شهرکاشان می رسد به تواتر اخبار ضعف اصفهان و استیلاي

۱- عالم آرای نادری جلد اول، ص ۶۳ ۲- ملک محمود نه فقط خود را از تبار صفاریان می خواند (البته به دعوی مشکوک) بلکه نسب خود را به سلسله کیانیان می رساند، انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۱۴۱ ۳- تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۳۵۶ ۴- جهانکشی نادری، تصحیح انوار، ص ۱۰ ۵- جهاننگشا، ص ۹ ۶- لکهارت، نادرشاه ص ۱۵ ۷- عالم آرا، جلد اول، ص ۴۶ و ۴۷ و ۶۳ ۸- عالم آرای نادری، ص ۶۴. لکهارت به نقل از کلرک می گوید که ملک محمود تا گلناباد پیش آمده بود و در آنجا محمود افغان، نصرالله یکی از سرداران سیستانی خود را مأمور مصالحه با وی کرد. نصرالله با او ملاقات نمود و پس از آن که هدایای گرانبها به وی تسلیم نمود در مقام توضیح بر آمد که اصفهان در شرف تسلیم و سلسله صفویه در حال سقوط است و بهتر آن است که وی به خراسان برگردد و مستقلاً در آن منطقه حکمفرمائی کند و ملک نیز این پیشنهاد را می پذیرد. انقراض صفویه، ترجمه عماد ص ۱۹۳ و ۱۹۴

افغانان» را می‌شنود، ناچار پند حکیمانه محمود را می‌شنود و سر خود پیش می‌گیرد. وضع پریشان خراسان و اختلافاتی که میان اجامروا و باش به طرفداری از عایقلی - خان شاملو و والی ارض اقدس از یک سو و اسماعیل خان سپهسالار از جهت دیگر بروز کرده بود به ملک محمود امکان داد که به تعجیل تمام عازم مشهد شود و «بی دغدغه خاطر بی بساط تمکن در آنجا بگسترده»^۱ میرزا مهدی می‌نویسد: «اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که در روز ورود ملک به اتمام کارش پردازند اما مضمون اینکه مصراع: همه جا دوش به دوش است مکافات و عمل، این دفعه چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته. ملک را در تنبیه آن سرکشان دیار بداندیشی، دست پیشی داده»^۲.

بعد از این مرحله است که «رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت وهم، به طوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت به رویش گشادند»^۳ و پس از اندک مدت قدرت خویش را به نیشابور بسط داد. جاسوسان وی از جزئیات اعمال طهماسب در شمال غربی ایران آگاهی می‌کردند. این اخبار آن سان برایش امیدوارکننده بود که او را به فکر ایجاد دستگاه سلطنت انداخت و به همین ملاحظه در مشهد رسماً جلوس کرد. تاج کیانی بر سر نهاد و به نام خود سکه زد^۴. از این پس شاید تنها اشتغال عمده خاطر ملک را وجود نادر تشکیل می‌دهد که یک وقت بدو روی آورد و ابواب دوستی گشاد و زمانی دیگر در صدد هلاکش برآمد و عناد و ستیزه آغاز نمود.^۵ شاه طهماسب نیز که در صدد جمع آوری سپاه و ضبط ممالک موروثی بود دوبار سپاهیانی بر سر وی فرستاد ولی نه رضاقلی خان غلام و نه جانشین او محمدخان ترکمن که با مساعدت نادر اقدام به کار کرد، نتوانستند کاری از پیش ببرند و بدین ترتیب سلطه ملک محمود بر خراسان غربی استوار شد.^۶ در این هنگام شاه طهماسب به همراه حامی خود فتحعلی خان قاجار عازم مقابله با ملک شد تا وی را که «ضعیف ترین دشمنان» خود تشخیص داده بود از میان بردارد به همین سبب از راه دامغان به امیدگرد آوردن نیروی بیشتری در خیوستان آهنگ آن صوبه کردند.^۷ در همین زمان بود که نادر به اردوی شاه پیوست و با از میان رفتن فتحعلی خان اختیار امور سپاه را جهت تعقیب مبارزه با ملک و سرکوشی وی به عهده

۱- جهانکشی نادر، تصحیح انوار، ص ۱۱ - ۲- همان کتاب، ص ۱۱

۳- همان کتاب، ص ۳۱ - ۴- انقراض صفویه ترجمه تمام، ص ۳۲۱ - ۵- برای توضیح بیشتر

رجوع شود به عالم آرا، جلد اول، صفحه های ۶۹ و ۷۰ - ۶- انقراض صفویه، ص ۳۲۱

۷- همان کتاب، ص ۳۵۱

گرفت^۱.

محاصره مشهد مدتی به طول انجامید. با وجود شکستی که ملک محمود در نزدیکی خواجه ربیع خورد^۲ و ناگزیر به عقب نشینی شد به واسطه استحکامات متین شهر و پادگان نیرومند آن، بهره‌ای به دست نیامد^۳ با آنکه محصوران از موضع خویش به خوبی دفاع می‌کردند، پیرمحمد سپهسالار ملک^۴ عاقبت از پیروزی نهائی مأیوس شده یأس بر او دست یافت و «چون دولت ملکی را نقش بر آب و نمود موج سراب دید»^۵ بدو خیانت کرد و در شب شانزدهم ربیع‌الثانی سال ۱۱۳۹ قمری دروازه میرعلی امویه را به روی سپاهیان نادر گشود. ملک محمود پس از تلاش بی‌ثمری که برای اخراج قوای نادر از شهر کرد تسلیم گردید و تاج کیانی را که سه سال پیش به دست آورده بود کنار گذاشت و به یکی از حجره‌های حرم امام رضا (ع) ملتجی گردید^۶.

اندکی پس از سقوط مشهد نتایج مبارزات پی‌گیر وزیران طهماسب علیه نادر بر ملا گردید^۷ و طهماسب که برای جلوگیری از گسترش فوق‌العاده نفوذ سپهسالار توانای خود به همراه توکل می‌جست به فکر افتاد که ملک محمود را نیز در این مهم با خود همراه کند. اما ملک محمود نادر را از مقاصد طهماسب آگاه ساخت با این همه پس از اندک مدتی در صدد خیانت به وی برآمد و چون همرو شورشی بوقوع پیوسته بود «ملک در جزو هرروزه، نوشتجات به ایشان قلمی، و آن طایفه را تحریک به فساد می‌نمود»^۸. در این وقت که بروز این خیانت ضمیمه افعال سابقه گردید، افشاء او بر ابقائش راجح آمد.

«محمدخان چوله به امر همایون اورا به قصاص خون محمدبیک مین باشی چوله که از کشتگان بیداد محمود بود، باملك اسحق به یاسا رسانیده و ملك محمدعلی را که برادر

۱- لکهارت نادرشاه، ترجمه مشفق‌همدانی، ص ۲۷ - ۲- همان کتاب، ص ۳۹
 ۳- عالم‌آرای نادری، جلد اول، ص ۱۰۳ - ۴- محمد کاظم می‌نویسد که «ملک محمود خدمت کوتوالی قلعه را بدان داده بود و دروازه نوقان را بدان سپرده بود»
 ۵- عالم‌آرا، جلد اول، ص ۱۰۴ - ۶- جهانگشای نادری، تصحیح انوار، ص ۶
 ۷- لکهارت در «نادرشاه» همین تاریخ را ذکر کرده و در «انقراض صفویه» تاریخ ۱۵ ربیع‌الاول برابر با دهم نوامبر ۱۷۲۶ را یادداشت نموده است. - ۷- نادرشاه، ترجمه مشفق‌همدانی، صفحات ۳۹ و ۴۰ - ۸- انقراض صفویه، ص ۳۶۲ - ۹- جهانگشا، تصحیح انوار، ص ۷۱

کوچک ملك محمود بود به نیشابور نزد بیرامعلی خان بیات فرستادند. او نیز مومی الیه را در عوض خون فتحعلی خان برادر خود عرضه انتقام گردانید.

هرسری شایسته تاج بزرگی کی بود

گرنسازى باقضا سردر سر سوداکنی»^۱

لکهارت این واقعه را در ۲۷ فوریه ویا ۱۰ مارس سنه ۱۷۲۶ میلادی ذکر

می کند.^۲

سید احمد نوۀ میرزا داود ص ۵

از سرجنابانانی که در هنگام تسلط افغانان بر اصفهان پیدا شده اند باید از سید احمد نوادۀ میرزا داود متولی مشهد مقدس نام برد. میرزا محمد خلیل مرعشی که خود از پیوستگان و منسوبان نزدیک وی است نسب سید احمد شاه را چنین ذکر می کند: «السید احمد شاه ابن المیرزا ابوالقاسم که در سنه ۱۱۳۶ به دست افغانه مقتول شده ابن النواب المیرزا داود متولی روضه رضویه در خراسان که در سنه ۱۰۹۲ تولیت را دارا شده در سنه ۱۱۲۱ فوت نمود ابن المیرزا عبدالله خان ابن المیرزا شفیع مستوفی کل موقوفات ایران در زمان صفویه ابن المیرزا رحمت اللہ ابن المیرزا ابو الحسن ابن المیرزا قوام الدین محمد بن امیر عبدالقادر ابن الامیر قوام الدین محمد ابن الامیر نظام الدین علی ابن الامیر قوام الدین محمد الامیر تاج الدین الحسین (یا الحسن) ابن السلطان الاکرم المیر سید مر ترضی خان المرعشی پادشاه طبرستان ابن السلطان الاعظم المیر سید علیخان پادشاه طبرستان ابن السلطان الاجل السید کمال الدین پادشاه طبرستان ابن سید الملوک العلماء المیر قوام الدین مشهور به میر بزرگ مؤسس سلطنت مرعشیه در شمال ایران و نسب ایشان تا حضرت سید الساجدین مشهور آفاق است»^۳. به خلاف دیگر مدعیان سلطنت و هو اخوانان متظاهر سلسلۀ صفویه، او از افراد صحیح النسب این دودمان به شمار می رفت. میرزا داود جد پدری وی متولی مرقد امام رضا (ع) با شهر بانویبگم بزرگترین دختر شاه سلیمان از دواخ نامیده می شد.^۴ نخست از حامیان شاه طهماسب بوده است و وقتی که امتناع شاه از اسماء السدره های

۱ - جهانکشی نادرى تسبیح انوار صفویه ص ۷۲-۷۱ ۲ - ابن المیرزا داود ص ۷۵

ترجمۀ عماد، ص ۳۶۳ ۳ - رجوع شود به مجمل التواریخ ص ۷۵ و ص ۷۵

۴ - انقراض صفویه، ترجمۀ عماد، ص ۳۴۴ و نیز رجوع شود به ترجمۀ شماره ۲ همان کتاب.

وی آشکار می‌گردد^۱ به ابرقو می‌رود^۲ و به منظور تدارك پشتیان جهت حراست تاج و تخت صفوی به جعل فرمانی دایر بر «تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان» به مهر شاه طهماسب و به نام خود می‌پردازد.^۳

در این اوقات مردم بینوای ایران به امید رهایی از گرفتاری‌ها به سادگی دور و بر مدعیان قرابت با آل صفی را می‌گرفتند و سید احمد که به قول نویسنده مجمع‌التواریخ هم از رشادت کافی بهره‌مند بوده و هم ادعای قوم و خویشیش بی‌شائبه بوده، به سهولت توانسته است که عده‌ای را در دوروبر خود گرد آورد. آنگاه عازم بوانات و مرودشت فارس که درهشت فرسخی شیراز است می‌شود و با زبردست‌خان افغان که از جانب محمود حاکم شیراز بود به جنگ می‌پردازد. در این نبرد با وجود مجاهدت بسیار شکست می‌خورد و به ابرقو برمی‌گردد و چون راهنمایی طهماسب را برای الحاق بدو نمی‌پذیرد، ناگزیر تن به تکفیر شاه پریشان درمی‌دهد و «به تدلیس حکم مجعول» معزول و محبوس می‌شود.

بعد از دوماه از محبس می‌گریزد و به جانب جهرم می‌شتابد، سلك جمعیتش را بهم می‌پیوندد و انتظام می‌دهد و داراب و نیریز را به دایره تصرف در می‌آورد.^۴ کرمان را با تلاش بسیار و مبارزه‌های مردانه به تصرف در می‌آورد^۵ و چون به واسطه بیخردی و عیاشی طهماسب از امور کشوری، او را لایق و بی‌کفایت می‌پندارد^۶ به تاریخ چهاردهم ربیع‌الاول سنه هزار و صد و چهل مطابق قوی ئیل^۷ جیقه شاهی بر سر می‌گذارد و به نام خود

۱- انقراض صفویه، ص ۳۵۵. نویسنده مجمع‌التواریخ می‌گوید: «ومیرزا سید

احمد چون دید که شاه به سبب اعمال شنیعه و بزم شرب خمر برهم‌زن امر سلطنت و سرداری است و همیشه مسعت و بی‌خبر بودن و نظر خیانت به بنین و بنات سرداران و سرکردگان لایق امر سلطنت و جهاننداری نیست و از او امر جهانگشائی متمشی نمی‌

تواند شد و گوش سخن نیوش ندارد و خود نیز صاحب داعیه و پادشاه رس بود لاجرم

از شاه طهماسب جدا شده به بلاد عراق آمده وارد ابرقوه گردیده به اهتمام اقبال، ص

۶۴ ۲- جهانگشای نادری، تصحیح انوار، ص ۲۲ ۳- اصل فرمان در صفحه

۶۵ مجمع‌التواریخ آمده است. ۴- جهانگشای نادری، تصحیح انوار، ص ۲۲

۵- مجمع‌التواریخ، ص ۶۹ ۶- همان کتاب، صفحات ۶۹ و ۷۰ ۷- لکه‌هات

این تاریخ را نوامبر سال ۱۷۲۶ میلادی یا مقارن آن می‌داند رجوع شود به «انقراض

صفویه» ترجمه عماد، ص ۳۴۵

سکه می زند^۱.

دوران این سعادت‌مندی چندان به طول نمی‌انجامد و سید احمد پس از چندی به اندیشه تسخیر شیراز می‌افتد اما از محمدخان بلوچ به سختی شکست می‌خورد و یاران ناموافق نیز از حمایتش دست برمی‌دارند^۲. کوشش بی‌امان وی برای استقرار مجدد بر کرمان در برابر فشار شدید خصم به جایی منتهی نمی‌گردد^۳. در این موقع درصدد برمی‌آید که به شاه طهماسب ملتجی شود ولی از بد حادثه بایکی از قلعه داران او به نزاع می‌پردازد و ناچار می‌شود که به صفحات سیستان عزیمت نماید متأسفانه در آنجا نیز معاونی نمی‌بیند و ناچار از حوالی بلوچستان می‌گذرد، بیابان نهبندان را در زیر پا می‌گذارد و به بم و نرماشیر می‌رود. طالع ناسازگار همه جا او را تعقیب می‌کند و چون می‌فهمد که «جمع سرداران کرمان با عبدالله خان بلوچ که برای دستگیری وی از جانب اشرف آمده بود متفق شده و مطیع افغانان گردیده‌اند، از کرمان نیز قطع نظر کرده، از حوالی توابع لار گذشته به بلاد جرون که حاکم نشین آنجا بندرعباس است متوجه می‌گردد^۴» در این اوقات تسلط افغانان به استعانت هم مذهبان لاری آنها در بخشی از سواحل محرز بوده است و وی ناگزیر پس از محاربه‌ای که با زبردست خان افغان می‌کند^۵ به گریز می‌پردازد و به قلعه حسن آباد داراب پناه می‌برد. چون «این خبر به اصفهان و شیراز ولار رسید از اصفهان تمورخان کرد و از شیراز محمد خان بلوچ و از لار حاکم لار با قریب ده دوازده هزار سوار و پیاده بی‌شمار وارد داراب گردیدند و او در قلعه حسن آباد محصور گردید و مدت هشت نه ماه محصور بود»^۶ مقاومت‌های دلیرانه وی با توجه به «قحط و غلا و

- ۱- جهان‌نگشای نادری، ص ۲۲ - ۲: از وقوع شجاعت و مردانگی نه‌داشت قیاس امور کلی بر آن امور جزئی ماضیه می‌نمود به‌علاوه غرور پادشاهی و سلطنت او را فرو گرفته با وجود آنکه هنوز هیچ‌بلدی و مملکتی به غیر از ارمان در تصرف او نمانده خود را پادشاه بالاستقلال تصور نموده بر سرداران و سردرگان که هنوز از فرمان او اخلاصی نداشتند به طریق سلاطین مستقل مغرورانده سلوک می‌نمود و مملکت را به دست او شایسته متوجه نمی‌شد و به تألیف قلوب خالمرهای وحشی سیستان و پراکنده دماغان نمی‌پرداخت، مجمع‌التواریخ، به اهتمام اقبال، ص ۷۱ - ۳: مجمع‌التواریخ صفحات ۷۳ - ۷۴ - ۴: مجمع‌التواریخ ص ۷۶ - ۵: میرزا محمدحاجی می‌نویسد: «زیر دست خان از فرقه اهل ایران و قزلباشیه بود» مجمع‌التواریخ، ص ۷۸ - ۶: مجمع‌التواریخ ص ۱۱

عاجز و بی دل شدن رفقا» به جائی نرسید و سرانجام تسلیم افغانان گردید. سپاہ فاتح به اصفہان نش برد و بہ امر اشرف در اواخر سال ۱۱۴۰ (ژوئہ تاوت ۱۷۲۸) ۱ اورا گردن زدند و هوای سروری را از سرش بیرون کردند ۲.

شاه طہماسب ص ۶

شکست غم انگیز گلون آباد و بہ دنبال آن محاصرہ بی امان اصفہان بہ دست افغانان کہ منجر بہ اتلاف نفوس و فلاکت بی قیاس شد، لزوم تغییراتی را در روش ادارہ امور آشکار می ساخت. چہ از طرفی، شاہ سلطان حسین با بی کفایتی ذاتی خود قادر بہ پیش بردن کارها نبود، و از جہت دیگر، فشار روزافزون مهاجمان بر شدت بدبختی های درون شہر می افزود و اہالی بی پناہ اصفہان را ملتمس مصر تغییر نظر می ساخت ۳. در این هنگام فکری کہ اعیان دولت برای «کسر شوکت خصم» اندیشیدند این بود کہ سلطان محمود میرزا ۴ «ولد اکبر خاقان شہید را در ہنتم رجب بہ ولیعهدی بر آورند» ۵.

نقشہ شاہ این بود کہ شاہزادہ جوان را از اصفہان بیرون بفرستد تا بہ قصد نجات شہر قوای نیرومندی گردآوری کند ولی «سخنان دلاوری و شکوہ پادشاہی وی را خوش آمد گویان حالی رأی الہام آرای اقدس نمودند». خارخار اینکہ ہر گاہ محمود میرزا دخیل شود دیگر پادشاہی بر سلطان حسین قرار نخواہد یافت، موجب بازگشت وی بہ حرم سرا گردید ۶ و آنچه کہ رسماً در این بارہ انتشار یافت این بود کہ چون شاہزادہ جوان بہ انزوای مطلق حرم خو گرفتہ است، از مشاہدہ انبوه حضاری کہ در مجلس مشاورہ متشکل از بزرگان چہار باغ تشکیل یافتہ بود، بہ وحشت افتادہ و درخواست کردہ است

- ۱- انقراض صفویہ، ص ۳۴۵ ۲- جہاننگشای نادری، تصحیح انوار، ص ۲۳
- ۳- عالم آرای نادری، جلد اول، ص ۵۳ ۴- میرزا مہدی خان این نام را محمد میرزا یاد می کند، جہاننگشا، تصحیح انوار، ص ۱۳، اما محمد کاظم آنرا عباس میرزا می نویسد عالم آرا، جلد اول ص ۵۳ در صورتی کہ عباس میرزا برادر شاہ سلطان حسین بودہ است، لکہارت و محمد خلیل مرعشی، محمود میرزا اعلام می دارند، رجوع شود بہ انقراض صفویہ ص ۱۶۹ و مجمع التواریخ، ص ۵۷ ۵- جہاننگشا، صفحات ۱۳ و ۱۴
- ۶- عالم آرای نادری، جلد اول، ص ۵۳

که به حرم بازگردانده شود^۱. این است که پس از چهار روز « او را به دموور قاپو راجع و صفی میرزا برادر او را به جای او برمسند ولیعهدی تکیه دادند »^۲. فشار افغانان برای نفوذ به درون شهر هر روز فزونی می گرفت و وقتی در برابر تسخیر فرح آباد و تسلیم جلفا مقاومتی سزاوار از طرف برخی فرماندهان به عمل نیامد و بلکه خیانت های آشکار آنان نسبت به شاه و مردم مهاجمان را جری تر و مطمئن تر ساخت^۳ خشم و نارضائی مردم اوج گرفت و صفی میرزا خود در زمره کسانی بود که چنین احساساتی در ضمیر داشت. او هر چند اسماً دارای مقامی شامخ و اختیاراتی وسیع بود، اما همچون برادر بزرگش پی برده بود که راه از هر طرف به سوی وی به دست والی عربستان^۴ و ملاباشی و حکیم باشی مسدود بود^۵. اعتراض وی در برابر قدرت فوق العاده بدانندیشان و جبن و بد دلی شاه سلطان حسین به جانی نرسید و به عنوان عارضه کسالت رهسپار حرمسرایش ساختند و در همان روز (بیست و هفت ماه رجب ۱۳۳۴ = ۲۶ مارس ۱۷۲۲) « قرعه این فال را به نام شاهزاده و الاخصال، طهماسب میرزا زدند. »^۶ طهماسب بر خلاف دو برادر بزرگتر خود منقصت های پدر یعنی بیکارگی و عیاشی را عیناً واجد بود و به آسانی تحت تأثیر قرار می گرفت^۷.

در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان^۸، در ظلمت لیل او را روانه کاشان ساختند

- ۱- برای توجه به تفصیل ماجرا رجوع شود به صفحاتهای ۱۶۹ و ۱۷۰ انقراض صفویه، تألیف لکهارت، ترجمه عماد ۲- جهانکشا، ص ۱۴ محمد باطمین می نویسد که «شاهزاده را از حلیه پسر غاری ساختند» ولی این نکته با توجه به ضعف نفس فوق العاده سلطان حسین بعید به نظر می رسد به اضافه که مورخ دیگری از آن یاد نکرده است رجوع شود به عالم آرا، جلد اول، ص ۵۳ ۳- از جمله کسانی که نام آنها برده می شود سید عبدالله والی خوزستان و فرمانده کل قوای شاه و دیگر امانت علی خان داعستان است که قبلاً به تمهید درباریان کور شده بود و در این موقع مراد مشورت قرار می گرفت به علاوه شود به فصل سیزدهم کتاب انقراض صفویه تألیف لکهارت. ۴- « کور در آن زمان به معنی کور یا در دوره پسر او شاه طهماسب بوده که بخش غربی خوزستان را که به معنی کور بود عربستان نامیدند تا از بخش شرقی که شامل شوشتر و دامشیرم است جدا شود که شنگان صفوی می بود باز شناخته شود » احمد سروری تاریخ پانزده ساله خوزستان، صفحات ۵۲ و ۵۳. ۵- انقراض صفویه، ص ۱۷۹ ۶- جهانکشا، ص ۱۴. ۷- انقراض صفویه، ص ۱۸۰ ۸- لکهارت می نویسد « راجع به تاریخ فرار طهماسب میانه آخته ایلاک وجود دارد این واقعه در « دفتر ثبت وقایع روزانه هانندیها » شب بیست و هفت و ۸ و ۷ آورده شده است پدری (کنسول فرانسه در شیراز که در این تاریخ در اسفهان بوده) در آن تاریخ

که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد کرده منشاء امری شود و جمعی از امرا و امیرزادگان را نیز همراه وی نمودند.^۱ طهماسب پس از ورود به قزوین از سربیی میلی دست به جمع آوری سرباز گذاشت لیکن پس از اندک زمان به عیاشی و خوشگذرانی پرداخت^۲ و بدین طریق فرصت دیگری که برای نجات پایتخت در پیش بود، از دست رفت. دیگر بار محاصره شهر شدت می پذیرد و وقتیکه عرصه بر همه تنگ می گردد امنای دولت را سر رشته طاقت گسیخته می شود و به دادن شهر مصمم می گردند. در یازدهم محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و پنج هجری خاقان شهید را به فرح آباد می برند و افسر سروری را از سری که لیاقت دارائیش نداشت برمی دارند و بر تارک آن «حسرت کش تاج و افسر» می گذارند^۳. بعد از آنکه شرح واقعه اصفهان در آخر محرم سنه مشارالیه در دارالسلطنه قزوین به طهماسب میرزا می رسد بر اورنگ شاهی جلوس می کند و «سخن سنجان قزوین آخر ماه محرم» را تاریخ جلوس او می یابند^۴. اگرچه وی چند ماه پیش به ولیعهدی برگزیده شده بود با اینهمه اقدامش چندان تأثیری در بهبود اوضاع نداشت زیرا اولاً محمود پایتخت را تصرف نموده بود و منطقه وسیعتری را تحت اختیار داشت و ثانیاً اینکه شاه سلطان حسین تاج شاهی را رسماً به محمود تفویض کرده بود.^۵ محمود پس از اینکه از اقدام طهماسب آگاه شد قوای خود را به سرکوبی وی مأمور ساخت و او به زحمت خود را از چنگ افغانها رهانید و به طرف تبریز و

→ خود تحت عنوان «توضیح به شاه» بایگانی وزارت خارجه فرانسه، قسمت ایران جلد ۶، برگ ۴۲۹ الف، آن را شب ۸ ژوئن ضبط کرده است. گاردان (کنسول فرانسه در اصفهان - ش) آنرا در «یادداشتها»ی خود شب ۹ ژوئن ذکر نموده است، بایگانی وزارت خارجه فرانسه، قسمت ایران، جلد ۶، برگ ۱۸۰ ب، زبدة التواریخ (تألیف محمد محسن مستوفی نادرشاه - ش) برگ ۲۱۰ الف، شب ۲۷ شعبان، مطابق با ۱۲ ژوئن و تاریخ نادری (جهانگشا - ش) ص ۹، شب ۳ رمضان، (این گفته اشتباه است چون در جهانگشا ۲۲ رمضان آمده است، ص ۱۴ تصحیح انوار - ش) مطابق با ۱۷ ژوئن نوشته اند بدون شك قول دفتر هلندیها با تصریح به موضوع یعنی شب بین ۷ و ۸ ژوئن اصح بنظر می رسد رجوع شود به انقراض صفویه، ترجمه عماد، صفحه ۱۸۵

۱- مجمع التواریخ، ص ۵۷ ۲- زبدة التواریخ برگ ۲۰۹ به نقل از انقراض صفویه، ص ۱۸۶ ۳- جهانگشا، ص ۱۵ ۴- مجمع التواریخ، ص ۵۹ ۵- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۹

آذربایجان متوجه گردید « چون در سن شباب بودو اکثر رفقای او جهال و نامقید دین و از قواعد امور سلطنت و دنیا داری بی وقوف و بی خبر بودند ، شاه را به جهت دفع هم و غم و تردد خاطر به سبب محبوس بودن پدر و اعمام و برادران و والده ، تکلیف به خوردن خمر نمودند ، به مضمون این بیت :

شهمست و جهان خراب و دشمن پس و پیش

پیدا است کزین میان چه برخواهد خاست»^۱

در این تاریخ سرگذشت بی سروسامانی ایران به همه جا رسیده و دشمنان دیرینه را که از مدت‌ها پیش دندان طمع تیز کرده بودند ، هشیار ساخته بود . پطر کبیر که از گرفتاری‌های مبارزه با شارل دوازدهم پادشاه دلاور سوئد فراغت یافته بود ، غارت دکان‌های بازرگانان روس به دست لژگی‌ها و متحدان آنها را در شماخی بهانه ساخت و حدود دربند و قسمتی از سواحل شمالی ایران در دریای خزر را متصرف شد.^۲

در تابستان سال ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳ میلادی) دولت عثمانی چون مشاهده کرد که برای جلوگیری از پیشرفت روسها در خاک ایران هیچ چیز بهتر از آن نیست که بر رقیب پیشی گیرد و خود باقیمانده ایران را اشغال کند ، به طهماسب اعلان جنگ داد . علمای ترکیه نیز فتوای شددیدی برای جنگ بر ضد ایرانیان صادر کردند . محمد کاظم که تصور می‌رود این بخش از کتاب خود را از جهانگشا اقتباس نموده باشد ، می‌نویسد : « اختلال برهم خوردگی شاه شهید شاه سلطان حسین گوشزد دربار قیصری شده بود حسب الامر شاه سکندر جاه به عهده ابراهیم پاشای حاکم ارزن الروم به گرجستان و عارف احمد پاشای والی بغداد به کرمانشاهان و همدان مأمور گشته و از هر طرف سرعسکر بسیار مملکت آذربایجان را چون کشتی در چهار موج بلا انداختند و هر - ند به شاه طهماسب عرایضها (کذا) قلمی نمودند که به امداد آنها اعانت نماید ، چون در خدمت پادشاه و الا جاه لشکری مهیا نبود ، در جواب بنارا به تنافل گذاشت . ناچار حکام و مباشرین تفلیس و گنجه و آهار و ایروان و نخجوان و تبریز و مراغه کلید هر دو ولایت را به دست سرعسکر قیصری سپردند و همدان و کرمانشاهان را نیز به گماشتگان آل عثمان دادند »^۳

در این هنگام که عثمانی‌ها بر سراسر آذربایجان تسلط یافته بودند طهماسب عازم تهران گردید و قریه اندرمان را در جنوب این شهر « مسرت خیام شاهی » قرار داد .

۱ - مجمع التواریخ ، ص ۶۴ - ۲ - لکهنات ، فساد شاه ، ترجمه مشفق

همدانی ، ص ۲۱ - ۳ - عالم آرای نادری ، جداول ، ص ۷۷

اشرف که خبر «اختلال آذربایجان و مراجعت حضرت شاه» را به تهران شنیده بود به سرعت تمام برای سرکوبی وی شتافت و «عساکر قزلباش» را به سختی شکست داد و شاه را وادار به فرار به سوی مازندران و استرآباد نمود^۱. شاه پس از آنکه مدتی در جنگلهای مازندران سرگردان بود سرانجام به ساری رفت و بطور غیر مترقب نیروی کمکی جالب فتحعلی خان قاجار را با دوهزار سوار دریافت داشت^۲.

روس ها و عثمانی ها بعد از کشمکشهای فراوان سعی نمودند که اختلافات خود را با یکدیگر برطرف کنند و در تقسیم سرزمینهای بی صاحب شمال و شمال غربی ایران با یکدیگر کنار بیایند. در این میان با اینکه روسها قبلاً قراردادی با طهماسب امضاء کرده و قول مساعدت نیز به وی داده بودند، به واسطه اختلالی که در وضع پریشان داخلی ایران مشاهده نمودند، نسبت به انجام تعهدات خود دایر به کمک به طهماسب هیچ گونه اقدامی بعمل نیاوردند^۳.

شاه، فتحعلی خان را به حکومت سمنان نامزد نمود و بدو مأموریت داد که با افغانان در تهران جنگ کند. تلاقی دولشکر در ابراهیم آباد تهران اتفاق افتاد و «به اختلال اضداد و سستی اهل عناد کاری نساخته، بی نیل مراد روانه استرآباد شد»^۴.

فتحعلی خان که خود همواره داعیه قدرت و سروری در سر داشت پس از این شکست با ذوالفقار خان سردار طهماسب در نواحی قومس به مبارزه پرداخت و پس از تصرف دامغان اردوی شاهی را در اشرف مازندران شکست داد^۵. پس از این نبرد بود که طهماسب برای نخستین بار در عمرش قدری از خود حیات نشان داد و محمد علی خان قوللر آقاسی و یکی دیگر از سرکردگان نظامی خود را نزد قبائل ترکمن مقیم نواحی شمال شرقی استرآباد فرستاده و درخواست مساعدت نمود. فتحعلی خان با اطلاع از این اقدام و بی شک از بیم حمله از آن ناحیه، فوراً تغییر روش داد و به رسم چاکری و نشانه تسلیم، خدمت طهماسب رسید^۶.

از این زمان او با پشتکار بی مانندی سعی در جمع سپاه نمود و از سر دسته های ایلات قاجار، گرایلی، مدانلو، حاجیلو، فندرسکی، کتول و ترکمنهای تکه ویموت نیروی

۱- جهانگشا، تصحیح انوار، ص ۱۹ ۲- «نادرشاه» ترجمه مشفق همدانی ص ۲۵

۳- همان کتاب، صفحات ۲۱ و ۲۲ ۴- جهانگشا، تصحیح انوار، ص ۱۹ ۵- انقراض

صفویه، ترجمه عماد، ص ۳۲۳ ۶- همان کتاب، ص ۳۴۸

سوار و پیاده‌ای به شماره ۱۸۰۰۰ گرفت^۱. طهماسب در صدد بود که ملك محمود سیستانی ضعیف‌ترین دشمن خود را از میان بردارد و به همین منظور یکی از سرداران خود به نام رضاقلی خان را برای سرکوبی وی فرستاد که کاری از پیش نبرد^۲ و آنگاه محمد خان ترکمان را راهی خراسان ساخت که با مساعدت نادر نخست بر ملك پیروز گردید و چون ترکمنهای نسا و ایورد و کردهای قوچان به تحریک ملك محمود به دشمنی و ستیزه‌جویی با نادر برخاسته بودند^۳، وی ناگزیر برای سرکوبی آنان رفت و از آنجا « بنا بر انقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشت »^۴. از این جهت بر این سپاه کشتی نیز فایده‌ای مترتب نشد و طهماسب این بار با هواخواه جدید خویش فتحعلی خان قاجار که لقب وکیل الدوله بدو بخشیده بود عازم مشهد گردید. در خلال سفر نادر قلی بیک افشار که صاحب عده کافی و مشهور به دلاوری و جنگاوری بود، بدو پیوست. شاه نیز در آغاز فرماندهی توپخانه ارتش را به وی داد^۵ و به لقب طهماسب‌قلی خان مفتخرش نمود^۶.

اینک موبک شاهی به حوالی مشهد رسیده و در خواجه ربیع مستقر شده بود. نادر قوای سلطنتی را طی روزهای بعد به کرات به حمله و ادشت لیکن در خلال مدت مبارزه دیگری را نیز علیه نیرومندترین حریف خود فتحعلی خان، رهبری می کرد. میرزا مهدی می گوید چون خان قاجار «مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور می دید. از کارکنان آن دولت چندان اطمینانی نداشت. ناچار بی سامانی لشکر را وسیله کرده. از خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت گردیده که به استرآباد رفته. تهیه سپاه کرده. در ابتدای حوت حاضر شود»^۷. قدر مسلم آن است که چون فتحعلی خان نادر را زورمندتر از خود تشخیص داده بود، مصمم شده بود طهماسب را تیراند کند و مقدرات خود را به دست ملك محمود بسپارد^۸. توطئه‌ای که وی چیده بود به دست عمال نادر آشکار شد و به اطلاع شاه رسید و با وجود توصیه‌های مداوم نادر و حمایت وی از خان قاجار طهماسب نهانی به کشتن او امر داد^۹.

چون رقیب نادر از سر راه وی برداشته شد با سهولت کامل شاه را توانست و...

- ۱- حبیب‌الهارودی، زندگانی نادرشاه، ص ۲۶ - ۲ - حیات‌نگار، ص ۲۰، ۴۱
- ۳- حبیب‌الهارودی، زندگانی نادرشاه، ص ۳۸ - ۴ - حیات‌نگار، ص ۴۹ - ۵ - حیات‌نگار، ص ۴۱
- ۶ - انقراوس، توفیه، ص ۳۵۳ - ۷ - حیات‌نگار، ص ۴۱
- ۸ - انقراوس، توفیه، ص ۴-۳۵۳ - ۹ - حیات‌نگار، ص ۵۹

کند که زمام امور را کاملاً به دست وی بسپارد و مقامات حساس را به طرفداران او واگذار کند. ۱. محاصره مشهد با خیانت پیرمحمد، سپهسالار ملک محمود پایان یافت و در تاریخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۱۳۹ برابر با ۱۱ نوامبر ۱۷۲۶ شهر به تصرف اردوی شاهی درآمد.

از این تاریخ به بعد وزیران طهماسب به شدت در مقام مبارزه با نادر برآمدند. آنها چون فقط در بند مقاصد پلید خود بودند فوراً پی بردند که نادر نه تنها نجات بخش اصلی مملکت می باشد بلکه در راه منافع ایشان سدی عظیم تر از فتحعلیخان قاجار به شمار می آید. ۳. آنان چون متوجه شدند که نادر تا چه میزان توجه طهماسب را به خود جلب کرده، بی درنگ دست به کار مسموم ساختن ذهن شاهزاده علیه وی شدند و طهماسب هم به قول محمد محسن « بنا بر اقتضای شباب و اعتمادی که به آن جماعت داشت، قبول سخنان بی اصل ایشان فرمود. »^۴

داستان این سلسله مبارزه های ملال آور آن هم در شرایط خاص و غم انگیز مملکت از هر جهت عبرت آموز است و می توان گفت که هر آینه اگر مردی جز نادر در میان بود، توانائی ادامه این راه را نمی یافت و به انجام مسئولیت عظیمی که در لحظات تاریک حیات ملتش بر عهده وی مقرر گردیده بود، موفق نمی گردید. همین قدر است که این کشاکش تا پایان دوره پادشاهی طهماسب و انتقال سلطنت به فرزند خردسال او عباس سوم ادامه یافت و بخش عمده ای از نیرو و اشتغالات فکری فاتح نامدار ایران را همواره به خود مشغول داشت.

اینک چنانچه در سجایا و منش طهماسب بیش از این متأمل شویم وضع نادر را که قسمت اعظم کارهایش ناتمام مانده بود، بهتر درک می کنیم. سیمون آوراموف کنسول دولت روس که از سال ۱۷۲۶ تا ۱۷۲۹ در دربار طهماسب به سمت منشی دولت متبوع خود ادای وظیفه می کرده، توصیفی از وضع و حال وی دارد که توضیح شمه ای از آن بی فایده به نظر نمی رسد، می گوید که: «طهماسب در ۲۳ اکتبر و یا ۳ نوامبر ۱۷۲۶ درست یک هفته قبل از سقوط مشهد به حسینقلی بیگ امیرزاده گرجی امر کرد تا قدری عرق پر مایه قفقازی معروف به «چیخیر» به خدمت وی حاضر کند.

۱- انقراض صفویه ص ۳۵۴ ۲- لکهارت نادرشاه ترجمه مشفق همدانی ص ۳۹

۳- انقراض صفویه ص ۳۵۷ ۴- زبدة التواریخ برگ ۲۱۲ ب و نیز رجوع شود به احوال

حزین، ص ۱۷۵

حسینقلی بیک پاسخ داد که موجود ندارد و طهماسب در نتیجه به خشم آمده فریاد بر کشید که وی ناگزیر از تهیه آن است. گرجی پس از لحظه‌ای تأمل گفت: آوراموف فرستاده دولت روسیه قدری «چیخیر» دارد، و بعد افزود: اما نمی‌دهد. طهماسب که هنوز از خود بیخود بود اظهار داشت وی گردن آوراموف را خواهد زد و بی‌درنگ به اردوی روس‌ها شتافته بانگ بر آورد که: کلیه روسها باید غارت گردیده، گردن آنان زده شود. مأموران طهماسب به چادر آوراموف هجوم برده، وی را یکتا پیرهن با پای برهنه نزد شاهزاده بردند. آوراموف به تصور آنکه دم واپسینش فرا رسیده بود خود را به پای طهماسب انداخته طلب بخشایش کرد.

طهماسب گفت: «تو از من نمی‌ترسی؟»

آوراموف پاسخ داد: «چطور ممکن است من از اعلیحضرت نترسم».

طهماسب در جواب اظهار داشت: «پس اگر واقعا می‌ترسی چرا قدری چیخیر

برایم حاضر نمی‌کنی؟»

آوراموف که هنوز یکتا پیرهن بود همانطور به سرای طهماسب برده شد. او به مجرد ورود دید که طهماسب بر اثر افتادن در نظری آغشته به گل می‌باشد. طهماسب که چون مجبور شده بود خود در پی آوراموف رود سخت از رده خاطر برده، خشکین به وی گفت: «خیلی کثیف شده‌ام تقصیر آن همه به گردن تو است.»

آوراموف فوراً به چادر خود رفته با قدری «چیخیر» سازگشت و با نتیجه حال طهماسب دگرگون شد. او سپس دستور داد مجلس بزمی آراسته شود و به رامشگران خود امر کرد تا آهنگ «بالالایکا» بنوازند. او گاه حین نوازندگی آنان به نوازی موزیک کف می‌کوبید و سپس چند قفسه شهرت انگیز نقل کرده تا کهان حالش دوباره متغیر شد. او رو به آوراموف کرده گفت:

«تو واسعیل بیک [سفیری که به روسیه رفته و قرارداد مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳

دایر به واگذاری دربند و باکو به انضمام ولایات ساحلی کاباخ و مازندران و استر آباد را با آن دولت امضاء کرده بود] مسئول از دست رفتن سلطنت من هستی. من در میان بیچاره دیگر بار به وحشت افتاده، نحو است در مقام دفاع بر آنکه به طهماسب عرض او را قطع کرده گفت: «بس است ما را به حرف سرگرم مساز. بعد از حیرت من باشم.»

۱- در مورد این حالات در جوامع روسیه به ما رسد. بوجهی که در این کتاب در باب سلطنت روسیه

لکهنیت ترجمه نماد تحت عنوان «اختلاف میان طهماسب و روس» و شماره ۲۴، ۵۱، ۵۲، ۵۳،

زندگانی نادر تألیف لارودی و هم چنین جهاد کشانی داده شده به شماره ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲،

بعد دستور داد رامشگران دوباره نوازندگی را آغاز کنند و «چخیر» و اردور Hors d'oeuvres و سیب دوره گردانده شود. طهماسب پس از خالی شدن ظروف باز از آوراموف سراغ «چخیر» گرفت. چون آوراموف پاسخ مثبت داد، وی امر کرد تا ظروف مجدداً پر شوند. اواخر سر، از آوراموف جویا شد که آیا می تواند قدری «چخیر» برای او ذخیره نماید و بعد دستور تهیه قدری ودکا و «چخیر» جهت مصرف خود داد.^۱

نادر پس از سرکوبی گردنکشان خراسان و خاموش کردن آتش فتنه‌هایی که به تحریک شاه علیه وی روشن شده بود به مبارزه با افغانان ابدالی هرات که داعیه‌ای بیش از غلجائی‌ها در اصفهان داشتند پرداخت^۲ و نظر به سعایتی که از طرف درباریان نزد شاه از وی می شد ناگزیر کار آنان را با وجود پیروزمندی‌های نخستین ناتمام گذاشت و به مشهد بازگشت^۳. اما در این لشکرکشی کوتاه ولی خونین اولین دشمن سهمگین واقعی در خاک ایران از پای درآمده بود و بنابراین در افق علائمی امید بخش به چشم می خورد^۴.

اشرف افغان که پس از مبارزه‌ای طولانی با عثمانی‌ها اینک فرصت آنزایافته بود که به حریف نیرومند جدید خود پردازد با لشکر عظیمی روبه سوی مشهد نهاد^۵. از آنجا نیز نادر «فرامین قضا آیین به اجتماع لشکر نلفد، و توپخانه را از راه سرولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخته، خود به اتفاق حضرت شاه در هیجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای اژدها پیکر کردند»^۶ نبرد در مهمان دوست دامغان اتفاق افتاد و با وجود تلاش فوق‌العاده افغانان به شکست آنها انجامید. دگر باره در سر دره خوار، دامی برای سپاه فاتح نادر گسترده شد که باهزیمت افغانها خاتمه پذیرفت^۷. سومین نبرد قاطع در بیست و دوم ربیع الثانی ۱۱۴۲ در مورچه خورت (۵۵ کیلو متری شمال اصفهان) اتفاق افتاد که فتح نمایانی نصیب ارتش ظفرمند ایران نمود^۸. و به طور محتوم به اختلالی که از هشت سال پیش بر کشور استیلا یافته بود، پایان بخشید. شاه طهماسب که به درخواست نادر

۱- صفحات ۹۵-۹۶ «نوشته‌ها» اثر آوراموف به نقل از انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۲-۳۶۱ ۲- جهانگشا، ص ۹-۸۸ ۳- لکهارت، نادر شاه ص ۳-۴۲ ۴- انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۳۷۴ ۵- اشرف در این واقعه بنا به قول فریزر ۳۰۰۰۰ نفر در اختیار داشت (به نقل از انقراض صفویه، ص ۳۷۶) ۶- جهانگشا، ص ۹۶ ۷- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۵۴ ۸- لارودی، زندگانی نادرشاه، ص ۶۴

در تهران به سر می برد تقریباً هفت سال پس از فرار از اصفهان ، وارد این شهر شد و بر سریر شاهی متمکن گردید^۱ .

شاه با وجود حفظ اقتدار ظاهری ناگزیر بود که طبق تعهدی که قبل از ترك مشهد سپرده بود ، شهرهای خراسان و کرمان و مازندران را به رسم تیول در اختیار نادر بگذارد و به او اجازه دهد که گذشته از سرگذشتن جغۀ پادشاهی اختیار وضع مالیات نیز داشته باشد^۲ . نادر در دیماه همان سال عازم فارس شد و قوای اشرف را در منطقه زرقان ۳۲ کیلومتری شمال شیراز^۳ شکست داد به صورتی که دیگر رمقی برای مقاومت در روی نماند و به عزم فرار راهی قندهار شد^۴ .

شاه طهماسب که از پیشرفتهای نادر بی اندازه خشنود شده بود تاج مرصعی با خلعت گرانبها و فرمانفرمائی استانهای خراسان ، گرگان ، مازندران ، سیستان ، کرمان و بلوچستان برای سپهسالار ایران فرستاد و به افسران ارتش که همراه نادر بودند نیز هریک به فراخور حال خلعتهایی بخشید^۵ . بعد از اتمام کار افغانان نادر به جانب کهنکیلویه و شوشتر و خرم آباد روی نهاد و آنگاه در نهاوند و همدان و کرمانشاه و صفحات آذربایجان با عثمانيينها مصافهای مکرر داد و «خلقی انبوه از آنان را کشت و حدود عراق را مسخر و مصفا ساخت»^۶ . افغانهای ابدالی که در غیاب وی از فرصت استفاده کرده بودند به مشهد هجوم بردند و وی که هنوز دست اندر کار جنگهای پردامنه با ترکان بود ناگزیر به صوب هرات راهی گردید^۷ .

در مدت دوری نادر اطرافیان شاه وی را اغوا کردند که خود فرماندهی کل قوا را را به عهده گیرد و جنگ با ترکان را آغاز نماید . «امنای آن دوات را مظنون آنکه به هیاهوی دست افشانی ایشان ، طایر شکسته بال رومیه از آشیان قلاع رم کرده ، مرغ مراد پر بسته به دام و گنج تمنی در بسته به دامن مرام ایشان خواهد آمد»^۸ . متعاقب این لشکرکشی و چشم زخم افتضاح آمیزی که در همدان بر اردوی

- ۱- جهانکشا، ص ۱۰۷ . لکهارت می نویسد : «طهماسب اول قوا را در دست نادر سپرد پس از ورود به اصفهان برای دومین بار جلوس کرده پادشاه کرد و در این محفل در آنجا ضبط نشده است، رجوع به انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۳۸۳ . ۲- همانجا، ص ۳۸۳ . ۳- لارودی، ص ۶۵ . ۴- مجمع التواریخ، ص ۸۰ . ۵- لارودی، زندگانی نادرشاه، ص ۶۹ . ۶- مجمع التواریخ، ص ۸۱ . ۷- عالم آرای نادر، جلد اول، ص ۲۴۴ . ۸- جهانکشا، ص ۱۶۹ .

همایونی وارد آمد ، طهماسب ناگزیر شد قسمت اعظم سرزمینی را که نادر از عثمانی‌ها پس گرفته بود به ایشان واگذار کند چون به نادر خبر رسید که «شاه والاجاه در نزدیک همدان با رومیه مصاف داده بنای صلح گذاشته ، به این نحو که ولایاتی که لغایت در تصرف ایشان آمده ، از رومیه باشد و به ولایاتی که در تصرف قزلباشیه است متعرض نشوند . چون در آن وقت کار چندانی در خراسان باقی نمانده بود و افغانه را نیز رفیق خود نموده ، لشکر و جمعیت بسیاری از برای او فراهم شده بود ، لهذا به این صلح راضی نشده با افواج خود رو به اصفهان حرکت نموده ، از راه ارض اقدس به کاشان و از آنجا در چهارم ربیع الاول یک هزار و یکصد و چهل و چهار هجری وارد دارالسلطنه اصفهان گردید»^۱

شاه که خود، مآل کار را دریافته بود شروع به بیتابی نمود و آهنگ فرار از اصفهان کرد ولی نادر با لطائف الحیل او را رام ساخت و به قصد سان دیدن سپاه به اردوی خویش در هزار جریب دعوتش نمود . داستان این واقعه را که منجر به خلع شاهی از شاه طهماسب و تفویض آن به شاهزاده عباس میرزا ولد او^۲ است، محمد کاظم به تفصیل تمام نگاشته است.^۳ همین قدر معلوم است که نادر این عمل را واقعاً برای کوتاه گردانیدن دستهای شاه فاسد از امور مملکت انجام داده ، چه او به علت خلق و خوی ذاتی فقط برای فرمانروائی بر چند قلمرو کوچک (اگر فی الحقیقه قصد فرمانروائی داشت) آنهم در ایام صلح شایسته بود و بالمره برای ایفای نقشی که جبر حوادث بر عهده وی گذاشت، صلاحیت نداشت^۳ . به اضافه که اطرافیان وی با استفاده از ضعف نفس و بی‌مبالاتی و هرزگی فوق‌العاده‌اش به هیچوجه نمی‌گذاشتند کار مثبتی از پیش رود .

بنا به آنچه که از تقریرات میرزا مهدی برمی‌آید نادر قصد داشته است که دوباره او را بر مسند شاهی بنشانند و در حین محاصره بغداد که «کارها صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافته بود ملا علی^۴ کبرملاباشی و میرزا کافی خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس ساخته ، مأمورین نیز در هجدهم ماه صفر آن حضرت را از مشهد مقدس حرکت داده ، در عرض راه بودند که سانحه بغداد ، حادث و تعویق این مطلب را باعث شد^۴» بدیهی است که شکست نادر از توپال عثمان پاشا مایه تعویق این کار گردیده و بعدها نیز با وجود همه پیشآمدها ، ظاهراً نادر قصد نداشته است که طهماسب

۱- مجمع التواریخ ، به‌اهتمام اقبال ص ۸۱ ۲- جهانگشا ، تصحیح انوار

ص ۱۸۶ ۳- عالم‌آرای نادری ، جلد اول ، صفحه‌های ۳۵۹ تا ۳۶۳

۴- جهانگشا ، ص ۲۰۹

و فرزندان وی را از میان بردارد .

به هنگام اقامت نادرشاه در هندوستان به تحریک جمعی از مفسدان و بداندیشان رضاقلی میرزا نایب السلطنه دستور قتل طهماسب و اولاد او را صادر می کند و به محمد حسین خان قاجار و اردوغدی بیگ چگنی سبزواری فرمان انجام کار را می دهد . محمد کاظم شرح مشبعی از این داستان غم انگیز می نویسد^۱ و اضافه می کند که این مسئله یکی از ابتلائات بزرگی بود که بعدها دامنگیر رضاقلی میرزا شد و نظر نادرشاه را نسبت به وی مکدر ساخت .

مقاومت مردم یزد در برابر افغانها

در تابستان سال ۱۱۳۴ ه . ق . محمود افغان با سپاهیان خود که به تقریب از هشت هزار^۲ تا بیست و پنج هزار^۳ و به عبارتی چهل و پنجاه هزار سوار^۴ نوشته اند از کرمان گذشته به یزد رو آورده . با اینکه مسلم است که در این تاریخ مردم یزد به طور جدی در صدد مدافعه برآمده ، باروهای شهر را مستحکم نموده و به حسب معمول زمان در پشت سببها و سنگرها به دفاع پرداخته اند . و باز از طرفی مسلم است که سرسختی آنها در پیکار با افغانان به مرحله ای رسیده بوده که آنها را از حصول پیروزی سریع باز داشته است ، با این همه در مآخذهی که در دست است کمتر از این مقاومت دلیرانه یاد شده

- ۱- عالم آرای نادری ، جلد دوم ، صفحات ۴۹۳ تا ۵۰۰ ۲- حیدر زکریا ، نادرشاه
 - به اهتمام انوار ، ص ۱۲ ۳- لارودی ، زندگانی نادرشاه ، ص ۱۴
 - ۴- مجمع التواریخ ، به اهتمام اقبال ، ص ۵۵ ۵- انوار ، ص ۱۰۰
- به تعداد لشکریان محمود در این وهله تناقضی شکفت انگیز میان ما وجود دارد . در حالی که از عدد ناچیز ۵۰۰۰ تا رقم بید و مجال ۱۰۰۰۰۰ مختلف است . این تناقض فاحش ناشی از این حقیقت است که پادشاهان از منابع همواره غلظت یافته غلزائیها استفاده نموده اند ، در حالی که پادشاهان دیگر سرپایان غلظت یافته را در اختیار آورده و دیگران رقمی ذکر کرده اند . افراد غیر نظامی را نیز در شمار می آورده و بید به نظر می رسد . افراد جنگجوی غلظت یافته در آن زمان ۱۰۰۰۰۰ نفر بوده و در آن زمان بوده باشد ، چندین هزار هزاره ای همراه ایشان بوده و تعداد ناچیز را در آن زمان ملحوظ شده بود ، احتمال نمی رود که این عدد از ۱۸۰۰۰۰ مرد جنگجوی غلظت یافته باشد . انقراض سلسله صفویه ، ترجمه عماد ، ص ۱۵۰ و ۱۵۱

است^۱ . لکھارت می گوید : «چون یزدی‌ها مشاهده کردند که افغانه و کمکی‌های ایشان نزدیک می‌شوند ، دروازه‌ها را بسته تن به محاصره دادند . افغانه جسور کوشیدند تا راه برای خود به استحکامات باز کنند . لیکن با تلفاتی چند عقب رانده شده بودند . چون محمود نمی‌خواست در نتیجه حملات عبث بیش از این به سوارانش تلفات وارد آید و چون به کلی فاقد توپخانه سنگین بود ، شهر را به حال خود گذاشته جسورانه راه اصفهان پیش گرفت .»^۲

در این جا نیز محمود به همان نتیجه‌ای رسیده بود که در کرمان بدان دست یافته بود به این معنی که تسخیر شهرهای متعدد بین راه ایران که تلف‌کننده قوای معدود او بودند ثمری ندارد و از داعیه‌ای که او برای حصولش جهد می‌ورزید دورش نگاه می‌دارد چه از طرفی ، همراهانش را تحلیل می‌برد و اضافه بر کشتگان جنگ عده‌ای را نیز وادار به فرار می‌نمود^۳ و از طرف دیگر، وصول اخبار لشکرکشی او به اصفهان موجب می‌شد که شاه بی‌تدبیر و «وزیران مخذول‌العاقبه»^۴ او به فکر تدارک اسباب دفاع از مملکت برآیند . این است که مردم دلیر یزد را به حال خود گذاشته از تسخیر شهر چشم پوشید و به سوی پایتخت پیشروی کرد .

اشرف افغان ص ۱۲

وضع تحمل ناپذیر محمود افغان و جنونی که بهر واسطه بوجود او طاری شده بود موجب گردید که افغانان برضد وی به توطئه برخیزند و امر ونهی او را از «نفاذ جریان» عاطل گردانند^۵ . اشرف پسر عبدالعزیز پسر عم محمود که در این زمان مورد خشم و بی‌مهری او قرار گرفته و در زندان به سر می‌برد، به همراه امان‌الله و یکی دیگر از سران لشکری در ۱۱۳۸ هجری (۲۲ آوریل ۱۷۳۵ میلادی)^۶ او را از میان برداشته من حیث الاستقلال جالس سریر

۱- میرزا مهدی خان و محمد کاظم و محمد خلیل مرعشی به یکبار در این قضیه ساکتند .
 ۲- انقراض صفویه ، ترجمه عماد ، ص ۱۵۲ -۳ انقراض صفویه ، ص ۱۵۱ -۴ محمد محسن زبده التواریخ، برگ ۲۰۶، به نقل از انقراض صفویه ص ۱۵۴ -۵ جهانگشای نادری ، به اهتمام انوار، ص ۱۶
 ۶- لکھارت، نادر شاه، ترجمه مشفق همدانی ص ۲۵ ، میرزا مهدی خان تاریخ مرگ محمود را دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه هزار و صد و سی و شش ذکر می‌کند ، جهانگشای نادری، ص ۱۶ ولی با توجه به حوادث اتفاقیه گفته وی مقرون به صحت به نظر نمی‌رسد.

حکمرانی گردید^۱ نخستین کار او قتل کلیه کسانی بود که به نحوی از انحاء طرفدار محمود و برادر او حسین که در قندهار اقامت داشت بودند و با اطمینان به اینکه شاه سلطان حسین سلطنت ایران را قبول نخواهد کرد، از وی تقاضا نمود که دوباره پادشاهی را بپذیرد و بعداً نیز سعی کرد که طهماسب را بدام افکند، بدین قرار که به وی پیشنهاد نمود در نقطه‌ای بین قم و تهران با او ملاقات کند و طرفین نیز متعهد گردند که جز عده معدودی نگهبان کسی را همراه خود نیاورند قبل از این واقعه نیز اشرف به هنگامی که در زندان می گذرانید با شاه طهماسب مذاکرات محرمانه‌ای به عمل آورده و از وی درخواست نموده بود که از هرج و مرج موجود در اصفهان که به علت بیماری محمود حادث شده بود، استفاده کند و به پایتخت عزیمت نماید. او تنها چیزی که برای خود و حامیان افغانی خویش خواسته بود. همانا تأمین جان و حفظ املاک ایشان بود^۲ ولی به دلیل تغییر وضع و مرگ محمود، این تدابیر ضایع گردید و این بار اشرف در نظر داشت به خدعه و نیرنگ بر طهماسب دست بیابد، که به سبب هوشیاری بیست و پنج تن از رجال ایران که قبلانیز واسطه میان این دو بودند تدبیرش سرنگرفت. و گرچه این امر به بهای جان آنها تمام شد و پیکی نیز که به منظور اطلاع شاه طهماسب از چگونگی قضایا فرستاده بودند در راه به سیدال خان افغان برخورد و هودهای عاید شاه نکرد ولی اشرف نیز نتوانست به موقع، طهماسب را به دام اندازد و مانع از فرار وی به جانب مازندران شود^۳.

اوضاع ایران و جریان امور کشور در این زمان جالب توجه بوده، اشرف اصفهان، شیراز، کرمان، سیستان، قومس و قسمت غربی خراسان را در تصرف داشت ولی نمی توان گفت که او این کشور را اداره می کرد و اساساً تسلط وی حتی در این مساحت به شهرها و خطوط ارتباطی منحصر بود. چون ارتش او از قندهار که تحت حکومت حسن برادر محمود قرار داشت بیش از معدودی سرباز جدید نمی توانست فراهم آورد و در نتیجه خود را به یک رویه دفاعی محدود کرده بود. شاه طهماسب در مازندران بود و هنوز مجبور بود در آنجا باقی مانده و ناظر وقایع باشد. دولت روسیه در تحت حاکمیت جانشین پتر، کاترین مصمم بود که موقعیت خود را در ایران حفظ کند و این امر را انجام

۱- در این بین خبر رسید که محمود که پادشاه افغانه بود در ماه خرداد سال ۱۱۳۷ هجری قمری یکصد و سی و هفت (۱۱۳۷) هجری قمری بعد از قتل شاهزاده افغانه به قتل رسید و در اصفهان و عارض شده بردست ابن عم خود اشرف که قتل رسید و مجرم و اتوادیه در شهریور مس ۶۶
 ۲- لکهارت، نادر شاه، ترجمه مشفق همدانی، مس ۲۵
 ۳- رجوع شود به مقاله این صفویه ص ۳۱۹ و ۳۲۰

رسانیدن شرایط معاهده‌ای که در تاریخ ۱۱۳۷ هجری مطابق ۲۴ ژوئن ۱۷۲۴ با دولت عثمانی برای تقسیم تمام بخشهای شمالی و قسمت اعظم غربی آن منعقد کرده بودند اقدامی نمی‌کرد و تنها حکومت عثمانی سیاست پیشروی و تجاوز خود را تعقیب می‌نمود^۱

اشرف عبدالعزیز نامی را که سابقاً به‌استر بانی اشتغال داشت^۲ در راس هیئتی به‌عنوان سفارت به دربار عثمانی فرستاد و ضمن ارسال سه نامه که یکی از طرف خود وی برای سلطان، دیگری از جانب اعتمادالدوله اشرف برای وزیر اعظم و سومی که به‌زبان عربی تحریر شده و به‌امضای نوزده نفر علمای افغانی رسیده بود، به‌عبدالله مفتی عثمانی و سایر فقهای بزرگ آن مملکت درخواست نمود که کلیه شهرهای متصرفی ترکها در ایران به وی بازگردد و نیز از مساعدت آنان برای یکسره ساختن کارایرانیان شیعه برخوردار شود. دعاوی نیز سخت‌درمیان طبقات نظامی ترکها دست به کار شده راجع به دخول ایشان به‌جنگ با همکیشان سنی خود و تطبیق آن با احکام شرع بنای پرسش نهادند^۳ ترکها بنا به مصالح خود گستاخی سفرای اشرف را بهانه قرار دادند و به‌وی اعلان جنگ دادند^۴.

مخاصمات میان ترکها و افغانان در ماه مه ۱۷۲۶ در شمال غرب ایران آغاز شد و احمد پاشا والی بغداد به‌سرداری منصوب گردید و با فوجی عظیم به‌اتفاق خانک پاشا حاکم بیه و عبدالرحمن پاشا حاکم همدان و قرا مصطفی پاشا حاکم موصل به تسخیر ملک متصرف فیه افغانان مأمور شده^۵. اشرف که دارای صفات نظامی قابل ملاحظه‌ای بود، یک نیروی اعزامی دوهزار نفری ترک را محاصره نمود و همه را نابود ساخت و این موفقیت در روحیه ترکان تأثیری بسزا بخشیده و به‌علاوه احمد پاشا را مجبور ساخت که متوقف شده و اطرافش را سنگربندی کند. به‌علاوه گروهی را نیز جهت اخلاص در کار سر بازان عثمانی به‌میان اردوی احمد پاشا فرستاد که از وی سؤال کنند « چرا با مسلمانانی که احکام و تعالیم حق همان دیانت را در بر انداختن دولت شیعه را فضا پیروی می‌کنند به دشمنی برخاسته است؟ »^۶ در نبردی که اتفاق افتاد سپاه اشرف مردانه جنگیدند و با وجود غلبه بر ترکها که چندین برابر آنها بودند سرانجام راه مسالمت را در پیش گرفتند. به‌موجب معاهده‌ای که در سال ۱۱۴۰ هجری (۱۷۲۷ میلادی) به‌امضاء رسید مقرر شد که اشرف مقام خلافت

۱- رجوع شود به تاریخ ایران، تألیف سایکس، ترجمه فخر داعی، ص ۳۷۱-۳۷۰

۲- انقراض صفویه، ص ۳۲۴ - ۳- رجوع شود به انقراض صفویه، ص ۷-۳۲۶

۴- سایکس، تاریخ ایران، ص ۳۷۱ - ۵- جهانگشای نادری، به‌اهتمام انوار، ص ۲۰

۶- سایکس، تاریخ ایران، ص ۳۷۱

سلطان را اعتراف نماید و در عوض هم سلطان او را به پادشاهی ایران بشناسد، ایالاتی که عثمانی آنها را در تصرف داشت به سلطان واگذار شد و به عبارت دیگر ایران تجزیه گردید.

جنگ ترکها و افغانها موجب شد که شاه سلطان حسین نگون بخت بطور تأثر انگیزی به قتل رسد به این معنی که احمد پاشا هنگامی که برای نبرد با اشرف پیش می آمد پیامی به وی فرستاد که: «افغانه طایفه ای بی پا و سر و بدون اهلیت مالک سریر و افسرند، چون پادشاهان وارث پادشاهان می باشند، خاقان سعید را به ایشان سپرده از راه ورسم سلطنت عارضی کناره گیرند» اشرف نیز بلا درنگ دستور فرستاد که «پادشاه مغفور» را که در اصفهان بود «از دم تیغ جفا شربت شهادت» چشانند و سرش را به اردوگاه وی آورند. این دستور به مورد اجرا گذاشته شد و اشرف سر شاه سلطان حسین را برای احمد پاشا فرستاد.^۲

از آن پس مبارزه مختصری میان نیروهای اشرف به رهبری محمد سیدال خان با قوای روسیه در محلی بین رودسر و تیمیجان اتفاق افتاد که بالنتیجه به شکست افغانان خاتمه یافت و ناچار به ترک گیلان شدند.^۳ در تابستان سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ میلادی) در اصفهان شهرت یافت که حسین سلطان حاکم قندهار مشغول لشکر کشی برای آغاز نبرد با اشرف است و در عین حال اخبار متواتری به اصفهان رسید که نادر و شاه طهماسب افغانهای ابدالی را شکست داده و در صدد تسخیر اصفهان بر آمده اند، اشرف ناگزیر تصمیم گرفت که خود را برای یک نبرد قطعی آماده کند و به این واسطه «با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و صد و چهل و دو هجری مطابق تخاقوی ثیل به حدود خراسان رایت افراز پیکار شد.»^۴

نخستین نبرد اشرف با سپاهیان پیروزمند ایرانی که تحت نظر فرماندهی شایسته، تعلیم کافی و انضباط دقیق فرا گرفته بودند، در محل نهر مهماندوست دامغان اتفاق افتاد و با اینکه افغانان رشادت بسیاری از خود بروز دادند به شکست آنها انجامید.^۵

- ۱- جهانکشی نادر، ص ۲۰
- ۲- الکهارت، نادر شاه، ترجمه مشفق همدانی ص ۵۱
- ۳- انقراض صفویه، ص ۳۴۰
- ۴- جهانکشی نادر، ص ۹۶
- ۵- میرزا مهدی و محمدحسن هیچ کدام تعداد قوای مدافع و میزان تلفات آنان را به دست نمی دهند. اوتر (Otter) قوای افغانها ۵۰۰۰۰ نفر و قوای ابدالی ۲۵۰۰۰ نفر تخمین می زنند. کال (Cockle) تلفات افغانها ۱۲۰۰۰ نفر و از آن ایرانیان را ۴۰۰۰ نفر معین می کنند. به نقل از انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۳۷۸

ارتش شکست خورده به جانب تهران عقب نشست و دیگر باره در سردره خوار آرایش جنگی به خود گرفت^۱. تدبیر جنگی نادر این بار نیز وی را پیروز گردانید و افغانها «در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری به جانب اشرف که در ورامین می بود فراری و جمعی کثیر به بیغوله فنا متواری شدند»^۲.

اشرف پس از این شکستها وارد اصفهان شد و جمعی در حدود سه هزار نفر از علماء و معاریف و رجال پایتخت را از بیم قیام به قتل رسانید در حالی که سر بازانس بازارها را غارت کرده آتش زدند^۳.

به قول میرزا مهدی خان: «اشرف غلیجائی چون پیش از وقت از سر عسکر روم^۴ که در همدان می بود، استمداد نموده، سر عسکر نیز چند نفر از پاشاهان جلیل الشان را با جمعیت شایان به معاونت او روانه ساخته بود این دفعه رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوبه و استعداد تمام و اقتدار و احتشام مالا کلام طریق مقابله سپرد»^۵.

سپاه کثیر افغان در مورچه خورت مستقر گردید^۶ و اشرف مہیای یک نبرد قطعی برای حفظ سلطنت خود شد. روحیه سر بازان ایرانی بی اندازه خوب بود، گذشته از آن کامیابی های پی در پی سردار بزرگشان چنان آنها را بی پروا نموده بود که در حمله پرمهابت خود تعدادی از توپ های افغانها را متصرف شدند. نبرد به جنگ تن به تن انجامیده به یکدیگر در آویختند و علی رغم حمله های دشمن از پهلو و پشت، فتح با ایرانیان بود و آن چنان به فشار خود افزودند که بقیه توپخانه افغانها را نیز تصاحب کردند. اشرف با از دست دادن توپخانه و بر جای گذاشتن اردوگاهش به سوی اصفهان گریخت. گروهی از سپاهیان عثمانی نیز دستگیر شدند و جنگ به پایان رسید^۷.

اشرف با شتاب هر چه تمامتر خویشتن را به اصفهان رسانید و آماده فرار شد و

- ۱- «سردره خوار که در تاریخ ایران باستان آنرا (در بند خزر) یا «دروازه شرق و غرب آسیا» می نامیده اند دره تنگی است پر پیچ و خم که از شمال و جنوب به کوه های بلند پیوسته، کف دره هر چه به شرق می رود شیب آن بیشتر است و در جنوب آن از راه کویر جاده بیابانی دیگری این دره را دور زده به دهنه غربی می رسد که تنها از این راه می توان به دهنه غربی راه یافت» نورالله لارودی، زندگانی نادر شاه، ص ۶۱
- ۲- جهانکشی نادر، ص ۱۰۱ - ۳ - لکهارت، انقراض صفویه، ترجمه عماد ص ۳۷۹-۳۸۰ - ۴ - احمد پاشا والی بغداد - ۵ - جهانکشا، ص ۱۰۲
- ۶ - محمد کاظم تعداد آنان را صد و بیست و هزار نفر قلمداد می کند، رجوع شود به عالم آرای نادر، جلد اول، ص ۱۷۶ - ۷ - لارودی، زندگانی نادر شاه، ص ۶۵

برای حمل زنان و کودکان و اشیاء قیمتی افغانها، هرچه اسب و الاغ در شهر بود به بیگاری گرفت و سه روز بعد به طرف شیراز فرار کرد^۱.

در شیراز به افغانها فرصت کافی برای جمع آوری نیرو داده شد و اشرف به استمداد از جمعیت اعراب هوله و جماعت سیمقانی و باقی عشایر فارس و بنادر دست زد و به استمداد تمام به مقابله پرداخت^۲. نبرد خونینی در زرقان پنج فرسخی شیراز در گرفت و طی آن اشرف کاردانی و شهامت زایدالوصفی به خرج داد، لکن سرانجام تدبیر فرماندهی و ایمان و فداکاری سربازان ایرانی کار خود را کرد و نادر بر افغانان پیروز آمد و اشرف با قوای منهزم خویش به حال هرج و مرج به طرف شیراز فرار کرد^۳.

اشرف روز بعد محمد سیدال و دو تن دیگر از رؤسای افغانی موسوم به میاصدیق و ملازعفران را به رسم استیمان نزد نادر فرستاد و او پاسخ داد که اگر اشرف سر انقیاد پیش آورد به آنان زینهار خواهد داد، اما در باب نخست، چند تن باقیمانندگان خانواده شاه را که هنوز در چنگ وی گرفتارند، باید آزاد کند. افغانها این عده را عموماً نزد نادر فرستادند^۴، ولی هنوز میاصدیق و ملازعفران به اشرف نپیوسته بودند که وی «از غلبه اضطراب ضبط سکه قرار نکرده، فرار» اختیار کرده^۵ و به همراه عده‌ای از پیروانش به عزم لارگریخت^۶. اشرف به خیال استمداد از ترکها به برادر خود و عده‌ای از لشکریانش دستور داد که با ذخایر باقیمانده وی آهنگ ساحل کرده و در آنجا با کشتی به بصره روند آنها همین قسم عمل کردند ولیکن جملگی گرفتار و کشته شدند^۷. اشرف بیست و پنج تن از اعیان لار را در ارگ مجوس ساخته بود اما آنان بر مستحفظان خویش غالب آمده ایشان را به قتل آوردند و چون قوای افغانان به سرعت به تحلیل می‌رفت به عزم فرار به قندهار به جانب کرمان روی آوردند.

- ۱- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۵۶
- ۲- جهانکشی نادر، ص ۱۰۹
- ۳- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۶۱
- ۴- در کتاب «نادر شاه» از نوری نوشته است که «عموماً مرد بودند» رجوع شود به ص ۶۱ و ۶۲ در کتاب «انقراس سلسله سیهویه» بین الهالین توضیح داده است که «ظاهراً جملگی زن بودند» ترجمه عماد ص ۳۸۴-۵.
- میرزا مهدی خان می‌نویسد: «از جانب خدیو کردون جناب امامت جوان به این رسید که درحالی نجات ایشان میسر است که اسرای خاقان مغفور با اسرای ایرانی که همراه دارند کوراً و اناثاً تسلیم نموده‌اند» جهانکشی نادر، به اهتمام انوار، ص ۱۱
- ۵- جهانکشی، ص ۱۱
- ۶- سایکس، تاریخ ایران، ص ۳۷۵
- ۷- انقراس سیهویه، ص ۳۸۵

لکھارت می گوید : «پایان کار اشرف و چگونگی مرگ وی تا اندازه‌ای محل اختلاف است . لیکن اساسی‌ترین شرح در این باره آن است که حسین سلطان پسرعموی وی بعداً به اطلاع نادر رسانید مبنی بر آن که او به مجرد آن که از فرار اشرف به طرف مشرق اطلاع یافت ، قوائی به عزم جلوگیری از وی فرستاد و اشرف در نزدیکی زرد کوه کشته شد.»^۱

محمد خلیل نیز می نویسد که : «عاقبت در حدود بلوچستان پسر عبدالله بلوچ او را گرفته . بادوسه کس از یاراناش مقتول نموده ، سراورا به پایه سریر پادشاهی فرستاد و در اصفهان به نظر اقدس رسانیدند.»^۲

اشرف به هنگام مرگ ۲۹ یا ۳۰ سال بیش نداشت . او به طور قطع کفایت خود را بر محمود پسرعمو و سلفش به ثبوت رسانیده ، نشان داد که در شقاوت و خونخواری به پای وی نمی رسد^۳

«وی به هر صورت نقش خود را در صحنه خوب بازی کرده بود و بدبختی‌های او بر اثر خطاهایش نبود بلکه بیشتر در نتیجه اوضاع و احوالی بود که بر آنها نظارت و حکومت نداشت و چون شکست خورده بود خیلی خوشبخت بود که به زودی کشته شد»^۴

طغیان محمد خان بلوچ ص ۳۱

در وقتی که محمود افغان از قندهار به صوب اصفهان حرکت کرده بود محمدخان بلوچ که از سرکردگان این قوم بود با اردوی محمودی موافقت کرده و به امارت فوجی از افغانان سرافراز شده بود^۵ و بعد از آنکه «نوبت سلطنت مستعار به اشرف رسید ، از جانب او به سفارت روم»^۶ مأمور گردید . این واقعه بعد از شکست عثمانیها از اشرف

- ۱- نادرشاه ، ترجمه مشفق همدانی ، ص ۶۳ و انقراض صفویه ، ص ۳۸۶
- ۲- مجمع التواریخ ، ص ۸۵ ، محمد کاظم می نویسد که چون : « حسین شاه اندیشید که هرگاه اشرف داخل قندهار شود امور سلطنت و پادشاهی را به هر نحو باشد از کف اختیار من بیرون خواهد نمود ، مقرون به صلاح کار خود آن است که آن را در همانجا به قتل آورم . در دم جمعی از خواص و مقربان خود از جماعت بلوچ را فرستاد که اشرف شاه و بنات افغان را به هر نحو باشد به قتل آورند.» عالم آرای نادری ، جلد اول ، ص ۱۹۲
- ۳- انقراض صفویه ، ص ۳۸۷
- ۴- به نقل از تاریخ ایران ، تألیف سایکس ، ترجمه فخر داعی ، ص ۳۷۷
- ۵- فارسنامه ناصری ، ص ۱۷۲
- ۶- جهاننگشای نادری ، به اهتمام انوار ، ص ۲۱۲

اتفاق افتاد و وقتی که محمد رشید فرستاده ترک به درگاه اشرف ، به عثمانی بازگشت محمد خان که در این تاریخ به حکومت شیراز منصوب بود، به عنوان سفیر مخصوص اشرف به قسطنطنیه عزیمت نمود تا قرارداد صلحی را که بین دو دولت منعقد شده بود به صحنه برساند .

لکهارت می نویسد : «دولت ترکیه مصمم شد به منظور مقابله به مثل با رفتاری که نسبت به محمد رشید در اصفهان به عمل آمده بود برای فرستاده ایران ایجاد مزاحمت نماید. اما برای آنکه وی تحت تاثیر قدرت و عظمت ترکیه قرار گیرد در مورد او تشریفات مفصل انجام گرفت . کلیه منازل واقع در مسیر او تعمیر و سفیدکاری شد و بدین مناسبت وی را «خان سیراسی» یا خان سفیدگر لقب داده اند .^۱ از سفیر استقبال با شکوهی به عمل آمد ولی بنا به گفته یکی از نظاره کنندگان اروپائی ، «ظاهر نا تراشیده و ژولیده و جامه های ناجور و ژنده ایشان آنان را در نظر همچون لولیان صحرائی مجسم می ساخت.»^۲

گویا محمد خان رفتاری بدون انعطاف و احتیاط آمیز داشته و به ویژه از اینکه نامه ای از اعتمادالدوله اشرف برای وزیر اعظم عثمانی نداشته ، مورد بی مهری مقامات آن دولت قرار گرفته است . لکهارت به نقل از استپانیان در مکتوبی که این شخص در تاریخ ۳۱ اوت و یا ۱۱ سپتامبر ۱۸۲۹ به لندن نوشته متذکر می گردد که محمد خان بلوچ چهار روز قبل از این تاریخ «بدون آنکه قرارداد جدیدی منعقد کند یا به منظور تحکیم دوستی ولی نعمت خویش باباب جز اطمینان های شفاهی متقابل قدمی بردارد» عازم ایران شده است.^۳

در مراجعت از اسلامبول ، چون «گشتی افغانان غرق بحر فنا» گشته بود محمدخان «تحفه و هدیه و نامه قیصر را خدمت نواب نایب السلطنه سپرد و به ایالت کوه کلبه برقرار گردید .»^۴ پس از آنکه نادر به واسطه طغیان افغانهای ابدالی قصد سرکریبی آنان را کرد «آن روسیاه که در میان اعیان دولت شاهی به اظهار خود نمایی و ارتعاب سیهات

۱- انقراض صفویه، ترجمه عماد، ص ۳۳۸ - ۲- همانجا، ص ۳۳۸

(Sevin) به نیت دو سیلوس (Comte de Caylus) مورخ - ۱۴ اوت ۱۷۳۹

مجموعه موسوم به نامه های آندرون راجع به قسطنطنیه، باب ۱۴، تاریخ ۱۸۰۲

۱۱-۱۲ به نقل از انقراض صفویه، ص ۳۳۸ - ۳- همانجا، ص ۳۳۹

۴- فارسنامه نامری، ص ۱۷۳

می کرد کج نهادی خود را ظاهر ساخته ، در جنگ ایروان و همدان^۱ منشاء شکست قزلباشیه و مصدر بی حسابات شد»^۲

آنگاه که نادر غائله ابدالیان را خاتمه داد و برای تعیین سرنوشت شاهطهماسب به اصفهان آمد محمد خان را مورد موآخذة زبانی و سرزنش قرار داد^۳ و گویا به دلیل حزم و احتیاط فوق العاده ای که در همه کارها رومی داشته و نیز خدمتی که محمدخان در عین خیانت به وی انجام داده ، بوده، که دوباره خان بلوچ «به رتبه اول و بلکه پیشتر»^۴ می رسد و روزی که نادر قصد خروج از اصفهان نمود «نیر جهانتاب لطف خسروانه ، که در ذره پروری به سان خورشید علم فروغ بخش ساحت احوال نیک و بد عالم» بود «دوباره بدر شبستان روز تیره اش نور پاش» گردیده^۵ و او را به حکومت کوه کیلویه و شوشتر و دزفول منصوب نمود .

به هنگام نبرد اول نادر با توپال عثمان و شکست سپاهیان ایران محمد خان با عده ای سپاهی مامور محاصره بغداد بود و گویا در ضمن همین عقب نشینی است که به واسطه سوء تدبیر او تلفات عظیمی بر ارتش ایران وارد آمده است . وقتی که نادر باز مانده قشون شکست خورده خویش را در همدان گرد آوری نمود ، احمد سلطان کهرلوی مروی را به فارس و قاسم بیگ قرقلو را که به رتبه مهرداری سرافراز بوده به کوه کیلویه تعیین کرد و برای آنکه «این منطقه از وجود شاخصی خالی نباشد»^۵ روانه محل مأموریتشان گردانید .

بنابراین قول میرزا مهدی خان درحینی که محمدخان و امیرخان بیگ به عزم اردوی نادری ، وارد جایدراز توابع لرستان فیلی شده اند محمدخان بافته جوان فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از «کعبه مقصود روگردان» گشته «به هوای افساد به جانب فارس روان» شده و امیرخان بیگ «عازم درگاه معلی» گردیده است^۶ .

نویسنده تذکره شوشتر، می گوید که نادر به : «محمدخان بلوچ که حاکم کوه کیلویه بود اختیار کامل در تمامی آن حدود بداد و به موعد دوماه مرخص و به کوه کیلویه

۱- در متن جهاننگشای نادری تصحیح انوار این عبارت چنین ذکر شده است: «در جنگ میدان ایروان و همدان ... الخ» رجوع شود به کتاب مزبور ص ۲۱۲
 ۲- رجوع شود به جهاننگشای نادری، چاپ مطبعه دین محمدی لاهور: سال ۱۹۲۱، ص ۱۶۳
 ۳- فارسنامه ناصری، ص ۱۷۳ ۴- همان کتاب، ص ۱۷۳ ۵- جهاننگشا ،
 تصحیح انوار ، ص ۲۱۲ ۶- همان کتاب ، ص ۳-۲۱۲

فرستاد و محمدخان درزهاب و ایاب هردو به شوشتر مرور نموده و ابوالفتح خان همراه او بود در مراجعت خیال عصیان نمودند و شهرت دادند که ثانیاً طهماسب قلی خان شکست فاحش خورده مفقود شده است^۱»

محمد کاظم نیز می نویسد که: «چون محمدخان بلوچ روانه دیار حویزه و شوشتر و گرمسیرات گردید در گرفتن ملازم و دادن وجه از خود و رعایا و خزانه که از مداخل آن ولایات به عمل آمده بود مهم سازی نموده و در رنگینی سپاه مشغول بود و نزد اکثر از امرا و سرکردگان سخنان خشونت انگیز نسبت به دودمان علیه نادریه تقریر می نمود.»^۲

باید متوجه بود که شکست نادر از عثمانی ها و طرز رفتاری که پادشاه طهماسب در پیش گرفته بود احساسات عده کثیری را جریحه دار کرده و موجب توجه گروه بسیاری از علاقمندان خاندان صفوی به محمد خان بلوچ شده بود^۳. محمدخان نیز که به هیچوجه خود را از نادر کمتر نمی شمرد درصدد برآمد که با استفاده از همین موقع خاص قدرت را در دست گیرد^۴.

محمد علیخان انصاری یکی از مورخین هندی در توجیه این شورش می نویسد که محمدخان: «پاس اطاعت خان معظم^۵ در خاطر نداشت و قدم دروادی نافرمانی گذاشت و از مملکت فارس گماشتگان خان معظم را بی دخل ساخته. عمال خود گماشت و علم اعانت به نام شاه طهماسب افراشت. اگر چه او خالی از شجاعت نبود لیکن در امور ریاست

۱- سیدعبداله شوشتری، تذکره شوشتر، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۰۵۳ برگ ۵۶ ۲- عالم آرای نادری، جلد اول، ص ۴۶۳ ۳- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۵۴ ۴- محمد کاظم وقتی که نادر، طهماسب قلی خان جلایر و جعفر سلطان زعفرانلو و شاه قلی سلطان قاجار مروی را برای استمالت و ضمنا سر نویسی محمدخان فرستاده پاسخ وی را به نامه نادر چنین نقل می کند: «تو در اوایل حال مرده بودی حقیر و در میان ابنای جنس خود فقیر، هر گاه با دو پست سپید خانوار افشار داشته سلطنت و فرمانروایی داشته باشی و نواب کامیاب شهزاده عالمیان مانت و تمام استبداد را که آبا و اجداد عالی مقدار آن حضرت در استقرار امر سلطنت و دادگری ایران فرستاده بوده اند، عزل نموده، خود را در خیل و محضار السلطنه ساخته، و در آنجا با او در کشش ایران از خاطر خطور می نمایند، در این صورت بنده در کامیاب و صاحب هشتاد هزار خانوار بلوچ است که از نواحی نادر الی سرحد هندوستان معاصر سلطنت ایشانست چرا ادعای فرمانروایی ننمایم والسلام» عالم آرای نادری، جلد اول، ص ۵۲۷ ۵- منظور نادر، است.

اندکی کار به سبکسری می فرمود . به هر حال مردم ستم رسیده که رونق خاندان علیه صفویه می خواستند و خود را به لباس اعتقاد آن می آراستند و لاف بندگی ایشان می زدند . رفیق جان نثار و یار دمساز وی شدند و سپاه شایسته فراهم آمد»^۱

نادر وقتی که به حقیقت احوال محمدخان آگاه شد نامه ای به اسفندیاریک ایلان یی نوشت که در هنگام فرصت سر محمد خان را از تن جدا کند و از آن سونامه دیگری نیز به محمدخان نگاشت و از وی خواست که در خاتمه کار اسفندیار بیک بکوشد . این سیاست رانادر در موارد متعددی بکار بسته است و از جمله می توان در طغیان محمدتقی خان حاکم فارس و نیز شورشی که در اواخر عمر وی به زعامت برادرزاده اش علیقلی خان پیش آمد، ذکر کرد و شگفت آن است که تنهادر بیک مورد و آنهم به واسطه وفاداری فوق العاده طهماسبخان و کیل ، به توطئه مشترک مغضوبان علیه وی نینجامیده است . محمد کاظم که تفصیل این وقایع را داده می نویسد : «چون ارقام مذکور به دست خوانین عظام افتاد هر دو در فکر و اندیشه قتل یکدیگر افتادند . اما به جهت سررشته و وفور استعداد در حراست و صیانت خود مشغول شده غافل نبودند ، چون خوف و رعب ایشان از یکدیگر به نهایت رسید ، لابد این مقدمه را در میانه نهاده ، به هم اظهار نمودند . بعد از اطلاع از چگونگی ارقام با هم عهد و پیمان نمودند که سر از اطاعت نواب پیچیده ، لوای طغیان و مخالفت افراشته ، علانیه به گرفتن ملازم سوار و پیاده مشغول شدند»^۲ احساس نادر این بود که شورش محمدخان چندان خطرناک نیست که او را از ادامه لشکر کشی به طرف خاک عثمانی بازدارد و بنابراین تصمیم گرفت که ختم غائله را به پایان نبرد با ترکها موکول کند .

جلو دار سپاه محمدخان که برای افشای شکست نادر به دزفول رسید چون خود دزفولی بود ، حقیقت حال را به مردم اظهار داشت و راز توطئه محمد خان و هوادارانش را فاش ساخت . به این واسطه مردم دزفول گرد هم آمدند و دروازه ها را بروی او بستند ولی مردم شوستر که از حقیقت حال بی خبر بودند به استقبال وی آمدند و بدین نهج سرنوشت بس تلخ و عبرت افزائی برای خود تدارک دیدند^۳ . حاکم دزفول که قاسم بیک نام داشت برای اعلام حقیقت به مردم شوستر روی آورد ولی شوشریان به

۱ - تاریخ مظفری ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Or.466 ص ۳۳۳
 ۲ - عالم آرای نادری ، جلد اول ، ص ۴۶۴ - ۳ - رجوع شود به عالم آرای نادری جلد اول ص ۵۳۰ و ۵۳۱ و نیز تاریخ مظفری تألیف محمدعلیخان انصاری نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Or 466 ص ۳۳۶-۳۳۵

اراجیف محمد خان، او را تمکین نکردند^۱ و وی به بهبهان روانه گشت و پس از چندی به دست محمد خان گرفتار آمد. ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر به حکومت آن شهر تعیین گردید. اعراب و مشایخ حویزه با محمد خان موافقت کردند و حویزه به سید عبدالرضا برادر سیدعلیخان والی آن شهر تفویض شد^۲. کوه کیلویه را به شیخ فارس آل کثیر واگذاشت و خود از طریق شولستان عبور کرد و در نواحی مسجد بردی شیراز توقف نمود. احمد سلطان مروی نایب فارس که با حدود سه هزار نفر سپاه به جنگ آمده بود شکست یافت و در حصار شیراز متحصن گردید و بعد از سیزده روز، قبول تسلیم نمود و محبوس شد.

با تصرف شیراز کار محمدخان بالا گرفت. اعراب بنادر فارس که سنی و با محمد خان هم‌مذهب بودند با وی موافقت کردند و شیخ جبار کنکابی و شیخ احمد مدنی عوضی لاری دم از یکرنگی با او زدند^۳ عده سپاهیان در این هنگام به ده هزار نفر می‌رسید^۴. نادر که در این موقع به محاصره بغداد اشتغال داشت محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد را به سرداری خوزستان و تارید مفسدین و تمکین سید علیخان والی حویزه مامور کرد. اسماعیل خان خزیمه حاکم قائن را به ایالت کوه کیلویه انتخاب نمود، بهر يك از شهرهای فارس حاکم جداگانه‌ای تعیین نمود و به همراه دوازده هزار نفر روانه آن ایالت ساخت. به طهماسبقلی خان جلایر که در اصفهان بود حکم شد که وارد دشتستان شود تا به اتفاق دیگر سرداران برای دفع فتنه اقدام نمایند^۵.

پس از دیری در پانزدهم رجب سال ۱۱۴۵ ه. ق. نادر فسخ تصمیم نمود و از محاصره بغداد دست کشید توپخانه خود را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان نمود و سپس راه حویزه به شوشتر را که تمام از بیابان می‌گذرد در پیش گرفت ابوالفتح خان حاکم شوشتر را کشت و «قشون را به نهب و اسرو لایت مرخص نمود^۶». گرچه به دستور نادر از کشتن اهالی جلوگیری شده است ولی تباہکاری‌هایی که انجام داده و سردار خشم عظیم وی بوده به مراتب بدتر از کشتار بوده است^۷.

۱ - فارسنامه ناصری، ص ۱۷۴
 ۲ - رجوع شود به تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۱۰۰
 احمد لاسروی، ص ۱۳۰
 ۳ - رجوع شود به مقاله نادر اوردی، مجله خوزستان، ص ۱۰۰
 Références pour Lar médiéval ذیل شماره (۱۴)، Med. B. 1338، کتابخانه مدرسه
 زبان‌های زنده خاوری، پاریس
 ۴ - جهان‌نگشای نادری، ص ۲۲۰
 ۵ - حیدر زکری
 نادری، با اهتمام انوار، ص ۲۲۱-۲۲۰
 ۶ - برای تفصیل این مسئله شوم رجوع
 شود به صفحه‌های ۵۴ تا ۵۶ تدویر شوشتر تألیف سید عبدالکریم شوشتری، مجلس معارف
 نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس
 ۷ - تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۱۳۴

پس از دو روز نادر نجف سلطان رادر شوشتر به حکومت گذارد و از رامهرمز گذشته ، وارد بهبهان شد. کلانتر بهبهان که به محمدخان تمکین نکرده بود، مورد عنایت او واقع گردید . در دو گنبدان به طهماسب قلیخان جلایر و اسماعیل خان خزیمه پیوست و به همراه اردو به جانب سراب سیاه در بند شولستان که محمد خان با پانزده هزار نفر در آنجا سنگر بسته بود عزیمت نمود . روز بعد نبرد آغاز شد و محمد خان که ابتدا پای ثبات در معرکه می فشرد همین که به حضور نادر در اردو آگاه شد « دیده اقبال را کور و چراغ زندگانی را بی نور دیده^۱ » ، دانست که کارش به پایان رسیده است . ناگزیر از بیراهه بدر رفته ، از راه باشت و ممسنی و میمند وارد شیراز شد و زنان خود را برداشت و از راه جهرم عازم لارگشت .

نادر از همان مکان طهماسب قلی خان جلایر را با فوجی متعاقب او مأمور ساخت و او دوروز بعد شیراز را تصرف نمود و زندانیان را آزاد کرد . از ورود محمد خان به شهر لار جلوگیری شد و وی ناگزیر به گرمسیر گریخت . طهماسب قلی خان جلایر پیامی برای شرکتهای کشتیرانی انگلیس و هلند که در بندرعباس مقیم بودند فرستاد و بعد از توضیح مآل کار عثمانیها در بغداد و آنچه که بر محمد خان گذشته است، از آنها درخواست نمود که برای جلوگیری از فرار خان، طاعی از طریق دریا ، کشتیهائی در اختیار وی بگذارند^۲. نمایندگان انگلیسی و هلندی به واسطه کثرت بنادر جنوب انجام امر را مشکل دانستند ولی قول دادند در هر جا که مورد نظر دولت ایران باشد بلافاصله کشتی اعزام دارند .

در این هنگام طهماسبخان جلایر محمدخان راتا دژ شیخ احمد مدنی تعقیب کرد و در اواخر تابستان قلعه را تصرف نمود . شیخ احمد دستگیر شد لکن محمد خان به جزیره کیش فرار کرد . محاصره جزیره وسیله امیرالبحر ایران لطیفخان آغاز شد و محمد خان ناگزیر تسلیم گردید^۳. شیخ علاق ولد شیخ راشد هوله ای حاکم جزیره او را گرفته به شیراز نزد طهماسب قلیخان فرستاد و او نیز به اصفهان نزد نادر روانه اش نمود^۴ . میرزا مهدی خان می نویسد که : « چون مکرر حضرت ظل اللهی از تقصیرات او

۱ - فارسنامه ناصری، ص ۱۷۵ ۲ - رجوع شود به گزارش مورخ ۳ فوریه ۱۷۳۳ از دفتر « یادداشتهای روزانه گمبرون » عمال شرکت هند شرقی انگلیس . جلد چهارم نسخه خطی کتابخانه India office لندن ۳ - نادر شاه، لکهارت ، ترجمه مشفق همدانی، صفحه های ۱۱۲-۱۱۳ ۴ - کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۱۳۴ ،

چشم پوشیده، و منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند. در اول مرتبه که از اصفهان عزیمت بغداد می کردند چون او را به نیابت کوه کیلویه تعیین و روانه می ساختند در عالی قابو گناهان او را يك يك به او شمرده فرمودند: اگر این مرتبه مصدر خیانت و شور بختی شوی، چشمهای تو نمک گیر این اوجاق خواهد گشت. او نیز انگشت قبول بردیده نهاده مرخص شد. در این وقت که این فساد ظاهر از او به ظهور رسید، بعد از ورود او به اصفهان به اشاره همایون در همانجا که این وعده و وعید به عمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت را عبرة للناظرین از حدقه در آورده و چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود، جزای عین را به چشم خود معاینه دیده به فاصله دوسه روز با کوری قدم به راه عدم گذاشت^۱»

محمدشاه گورکانی ص ۵۰

روشن اختر پسر ارشد بهادر شاه در سال ۱۱۳۲ هجری (۱۷۱۹ میلادی) با عنوان محمد شاه برمسند شهریاری هند تکیه زد. سید عبداللہ خان و سید حسن خان که ابتدا فرخ سیر را به قتل رسانیده و سپس موجب مرگ رفیع الدرجات و رفیع الدوله شده بودند^۲. این بار در به تخت رسانیدن وی مجاهدت کافی کردند و به طوری زمام امور را به دست گرفتند که پادشاه را جز اسمی نبود. این عدم اقتدار پادشاه را مضمم کرد که فرصتی یافته خود را مستقل کند و انتقام خون فرخ سیر پسر عم خود را بکشد. فریزر می نویسد: «در اکتبر ۱۷۲۰ م (۱۱۳۳ ه) محمد شاه با حسنعلیخان (سید حسن خان) و چند نفر از امرا با سپاهی بزرگ از اگره حرکت کرد تا نظام الملک را که در دکن استیلا یافته بود، تأدیب نماید. در منزل اول، پادشاه امرا را احتیاط کرد. بعد از چند دقیقه که بار داد برخاسته به خلوت رفت، بعد از رفتن پادشاه بلافاصله محمد امین خان و حیدرقلیخان امیر توپخانه و خان دوران و چند نفر دیگر از امراء که فدوی خانواده سلطنت بودند، شمشیرها کشیده حسنعلیخان و دوسه نفر از دوستان او را به قتل رسانیدند. محمدشاه بعد از این واقعه در پنج فرسخ حرکت کرد و به دهلی مراجعت نمود، برای اینکه سید عبداللہ خان برادر حسنعلیخان را

۱- جهانکشی نادر، به اهتمام انوار، ص ۲۳۱ شب جزیر می نویسد: «همان شب که چشم محمد خان را بدر آوردند، در زندان با حجر خود را در پیش روی خود گذاشتند و از لارودی، زندگانی نادر شاه، ص ۸۸ ۲- فریزر، نادر، نادر شاه، ترجمه ابوالقاسم ناصر الملک، ص ۸۵»

که با قوتی بزرگ در پایتخت بود، گرفتار نماید. سید عبدالله خان بعد از اطلاع از قتل برادر خود سلطان ابراهیم پسر رفیع الشان را به سلطنت خوانده و به قدری که توانست وجه نقد فراهم آورد و تخت سلطنت که شاه جهان به نه کرور لیره (۴۷ کرور تومان) تمام کرده بود شکسته و به قشون داد. بزودی پنجاه هزار سوار فراهم کرد و به مقابله محمدشاه که در سر کد نزدیک مترا بود حرکت کرد. در دوم نوامبر ۱۷۲۰ م (۱۱۳۳ هـ) این دولشکر به هم در آویختند و بعد از جنگی سخت و خونریزی زیاد لشکر عبدالله خان مغلوب و خودش سخت زخمدار و گرفتار شد. سلطان جوان نیز که سید عبدالله خان برای حفظ ظاهر با خود آورده بود گرفتار شد ولی آسیبی به او نرسانیده برای سزای عمل او را مجدداً به محل قدیم در قلعه سلیمکر فرستادند. بعد از این فیروزی محمدشاه جشن برپا نمود. محمد امین خان را به وزارت برقرار نمود و به دهلی مراجعت کرد و عبدالله خان را به حضور آوردند و او دستور داد وی را محبوس نمودند.»

«حیدرقلیخان در نزد محمدشاه خیلی مقرب بود و چندی بعد به ایالت احمدآباد معین گشت. نصرت الله خان والی اجمیر گردید. سر بلندخان از کابل احضار و یکی از وزراء شد. خان دوران میربخش و ملقب به امیرالامرا گردید. در ۱۷۳۱ م. (۱۱۳۴ هـ) شاه کاغذی به نظام الملك که در دکن بود نوشت و او را به دربار خواست که وزارت را بدو تفویض نماید و هرگاه خود او وزارت نخواهد هرکس را او لایق داند بدانجا بجاگاه منصوب فرماید. نظام الملك در جواب نوشت که: «من مردی درویش هستم و هوای چنان مقام بلند ندارم، به ایالت مالوه خود را راضی کرده بودم ولی سیدحسنعلیخان و برادرش به خیال استیصال من افتادند. منم مجبوراً سلاح پوشیدم و به عونالهی دفع خیال فاسد آنها را نموده و خود را حفظ کردم. به اغوای آنها اعلیحضرت پادشاهی با لشکری قوی روی بهمین چرکت کرد. در اینجا هم حفظ قادر متعال شامل حال من گردید. یکی از دو برادر کشته شد و چون شما مرا نوکر صدیق دانستید فسخ عزیمت نموده، و به دهلی مراجعت کردید و در آنجا به آرزوی تمام قلوب امور را مرتب فرمودید و حال به فضل ملوکانه این اقل غلامان را برای شمول این مرحمت عظمی منتخب فرمودید، من چون خود را شایسته چنان منصب نمی دانم و در دربار جمعی هستند که قابلتر و لایقتر به این مقامند از قبول این مقام عذر می خواهم.»

«چون نظام الملك به دربار نیامد محمد امین خان به وزارت باقی ماند و پس از مردن او پسرش قمرالدین خان به جای پدر نشست و هنوز بر این شغل برقرار است و

نظام الملك در دکن به ایالت بیجاپور و حیدرآباد و اورنگ آباد و غیره باقی ماند. اگرچه ظاهراً سر اطاعت پیش داشت ولی به خزانه چیزی نمی داد. تمام مالیات را صرف قشون می کرد به این عذر که دفع شر ماراتاها را که تابع ساهوراجه^۱ بودند بنماید، ولی با وجود این تاخت و تاز آنها را از ممالک پادشاه منع نمی کرد. ماراتاها در اغلب جاها ربع مالیات و در بعضی جاها تمام آنرا برای خود می گرفتند. نظام الملك خوب می دانست که اگر در دربار اسبایی برای برانداختن او فراهم بیاورند با حمایت ماراتاها دفع آنرا تواند کرد^۲.

محمدشاه بدینگونه در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود به چشم، تجزیه ملک و کشور هندوستان را مشاهده می کرد و دسائس دربار را می دید و برای جلوگیری از آن از هر چاره ای عاجز بود^۳. او به شهادت آنچه که در متن کتاب حاضر با روشنی و بی نظری شرح داده شده است، مردی بی اراده و زبون و عاجز بود که شاید در بدترین دوره های تاریخ حیات هند اداره امور کشوری چنان وسیع را به عهده گرفته بود، چه از طرفی مدتها بود که دولت های استعمارگر اروپائی و بویژه انگلستان در آن سرزمین رخنه نموده^۴ و گذشته از تسخیر کلکته در سال ۱۷۰۰ میلادی به تصرف نواحی اطراف گنگ اقدام کرده بودند^۵، و از سوئی فاتح نامنداری چون نادرشاه در ایران به پا خاسته بود که برای رسانیدن سرحدات ایران به مرزهای طبیعی آن در کنار سند مجدانه قیام نموده بود. دربار هند در این تاریخ بی شباهت به وضع سلسله صفوی در روزگار شاه سلطان حسین نبود و بی تردید، همانگونه که مقدر سازمان های حکومتی پورشالی و بی غایت و مقصود است، سرانجامی نیز جز آنچه که بر آن گذشت در انتظارش نمی توانست باشد. سلسله مغولان هند که به وسیله ابراز احفاد تیمور گورکان در آن سرزمین تشکیل شد، داستان درازی دارد که برای توجیه پیوستگی مطالب، ذیلاً خلاصه ای از تاریخ سلاطین سلسله

۱- راجه ساهو در متن کتاب حاضر .
 ۲- رجوع شود به شرح حال ساهو در کتاب
 نادر شاه، ترجمه ناصر الملك، ص ۶۵ تا ۷۶ .
 ۳- کتابت نادر شاه در هند
 مشفق همدانی، ص ۱۶۷ .
 ۴- داستان ماجراجویان انگلیس در هند، ص ۹۰۳
 هجری قمری برابر ۱۴۹۷ میلادی شروع شده است که تا سال ۱۲۷۳ هجری (۱۸۵۷ میلادی) ادامه داشته و پس از یک سلسله نیرنگها و نزو و زها و شعله های سیاسی در این سال به زوال کامل حکومت هندوستان و تصرف قلمرو آن توسط دولت انگلیس شاعر انگلیس خاتمه پذیرفته است، رجوع شود به محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، جلد دوم، ص ۵۶۹ .
 ۵- روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، جلد اول، ص ۱۸-۱۱

مزبور را به نقل از کتاب « طبقات سلاطین اسلام » تالیف لین پول ذکر می نماید .
 « بابر که در پشت پنجم خود به امیر تیمور می رسید به سال ۸۸۸ هجری قمری
 در فرغانه تولد یافت . او در ۹۱۰ قمری بر اثر حمله ازبکان شیانی از آنجا رانده شد
 و به افغانستان آمد . ابتدا بدخشان و سال بعد کابل و در ۹۱۳ قمری قندهار را گشود و
 سپس به عزم تسخیر هندوستان به تدارک پرداخت . در ۹۳۲ قمری باقشونی به جلگه پنجاب
 تاخت و شهر لاهور را گشود . در هفتم رجب ۹۳۲ موفقی شد سلطان ابراهیم لودی
 پادشاه دهلی را در جلگه تاریخی پانی پت مغلوب کند و به واسطه این فتح نمایان بردهلی
 و اگره دست یابد وی به سال ۹۳۷ قمری قبل از آنکه ممالک بنگاله و گجرات و مالوه
 را بگشاید جان سپرد .

پسرش همایون بعد از او تاج شاهی بر سر نهاد و به قصد تکمیل فتوحات پدر به -
 گجرات و مالوه حمله برد ولی بدون از پیش بردن کاری پس نشست . درین بین شیر شاه
 سردار معروف افغانه بنگاله به همایون تاخت و بر اثر خیانتی که به همایون شد ، به تاریخ
 ۹۴۶ قمری لشکریان او بنگاله را ترك و بعداً به واسطه شکست قنوج ، همایون اضطراراً
 به سند رفت و سپس به پناه شاه ایران در آمد . در غیاب او شیر شاه حاکم مطلق هندوستان
 شد و همایون نیز به انتظار روز پیروزی در ایران نشست . چون شیر شاه مرد ، همایون
 به عزم تسخیر هندرایت افراخت و به سال ۹۶۲ قمری دهلی را دوباره گرفت ولی سال
 بعد جان سپرد و پسر چهارده ساله اش اکبر شاه به جای او از تخت شاهی بالارفت . بیرام خان
 سردار اکبر شاه قوای هندی را به سرکردگی هیمو در جلگه پانی پت به سال ۹۶۴ قمری
 شکست سخت داد و اکبر شاه به شاهی هند رسید . او با وجود آنکه جوان بود زمام مملکت
 مفتوحه را در دست گرفت و در سالهای بعد (جونپور) و (مالوه) و (خاندیش) را به تصرف
 خود در آورد و پادشاهان (بیچاپور) و (غلکنده) را خراجگزار خود ساخت ولی قصد
 (دکن) و تصرف آن را نکرد . اورنگ زیب یکی از شاهان این سلسله بعداً به دکن
 تاخت و با وجود آنکه لشکریانش تمام این شبه جزیره را پیمودند باز ناحیه مزبور و
 کوهستانهای جنب آن به تسخیر او در نیامد . بعد از اورنگ زیب جانشینان نالایق و فاسد
 او براریکه حکومت هند تکیه زدند و این گروه بی حال و ضعیف قادر به مقاومت در برابر
 اقوام (سیخ) و (جات) و (مراته) نبودند .

شکست محمد شاه هندی از نادر و فتوحات احمد خان درانی افغانی در هند زمینه

۱ - اقتباس از صفحه های ۷۵۱ تا ۷۵۳ تعلیقات جهانگشای نادری به

اهتمام انوار .

را آماده برای ازین بردن این سلسله کرد . ابتدا طایفهٔ مراۃ و بعد رجبوتها و سپس سیخها و جاتها سراز اطاعت این سلسله باز زدند و سرانجام بر اثر جنگ پلاسی و جنگ بوکسار جز اسم چیزی از این سلسله باقی نماند و سه امپراتور آخر آن دست نشاندهٔ دولت انگلیس شدند و در آخر کار نیز دولت بریتانیا این سلسله را برانداخت .

اینک نام شاهان آنها:

- ۱ - بابر (ظہیر الدین) .
- ۲ - ہمایون (ناصر الدین) .
- ۳ - اکبر (جلال الدین) .
- ۴ - جہانگیر (نور الدین) .
- ۵ - داوربخش
- ۶ - شاہ جہان (شہاب الدین)
- ۷ - مرادبخش (درگجرات)
- ۸ - شماع (دربنگالہ)
- ۹ - اورنگزیب عالمگیر (محی الدین) .
- ۱۰ - اعظم شاہ
- ۱۱ - کامبخش .
- ۱۲ - شاہ عالم بہادر شاہ اول (قطب الدین) .
- ۱۳ . جہاندار (معز الدین)
- ۱۴ - فرخسیر .
- ۱۵ - رفیع المدرجات (شمس الدین) .
- ۱۶ - رفیع الدولہ (شاہ جہان ثانی)
- ۱۷ - نیکوسیر .
- ۱۸ - ابراہیم .
- ۱۹ - محمد (ناصر الدین) . (از نادرشاہ شکست خورد) .
- ۲۰ - احمد
- ۲۱ - عالمگیر ثانی (عزیز الدین) .
- ۲۲ - شاہ جہان ثالث
- ۲۳ - شاہ عالم (جلال الدین) .
- ۲۴ - بیدار بخت .

۲۵ - محمد اکبر شاه ثانی .

۲۶ - بهادر شاه ثانی .

در ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری قمری) این حکومت به دست دولت انگلیس منقرض شد^۱ . «

غلزه ص ۵۳

غلجه یا غلزه که در متون مختلف به اشکال گوناگون آمده است نام یکی از دو طایفه مشهور ساکن در افغانستان کنونی است . اصل وریشه این قبیله محل اختلاف فراوان است . به استناد برخی منابع از قول افغانها نقل می شود که آنها خود را از نسل خانواده سلطنتی یهودا می دانند که به مناطق کوهستانی دور دست افغانستان تبعید شده اند^۲ و با توجه به ادعای مشهور گروهی دیگر نسب سیادت بر خود می بندند و به گفته نویسنده مجمع التواریخ : «به نحوی بیان می نمایند که اثبات ولدالز نائی خود می کنند»^۳ چنانکه وقتی محمود پسر میراویس اصفهان را تسخیر نمود و خود را شاه خواند نقش سکه وی این بیت بود :

سکه زد بر سیم و رزمانند قرص آفتاب
شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب^۴

دکتر معین در حاشیه برهان از دائرة المعارف اسلامی آورده است : « غلچه در فارسی به معنی روستائی است و به قومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان اطلاق می شود که در «وخان» و «بدخشان» اقامت دارند و به زبانهای ایرانی که با فارسی اختلاف دارند تکلم کنند^۵ » سایکس معتقد است که طایفه مزبور از نژاد مختلطی تشکیل یافته و احتمالاً در اصل همان «خلج» بوده است که ادریسی ذکر نموده است^۶ . لکه هارت در شرح جامعی که بر این مطلب نوشته است می گوید که : «غلزائی ها تبار خویش را از طریق ضحاک ستمگر ایرانی^۷ به نوح می رسانند . گویند که چون فریدون دلاور

۱- طبقات سلاطین اسلام ، صفحه های ۲۹۲ تا ۲۹۸
۲- سایکس، تاریخ ایران، جلد ۲ ص ۳۴۰
۳- مرعشی، مجمع التواریخ، ص ۳
۴- مجمع التواریخ ص ۳
۵- دایرة المعارف اسلام ، افغانستان ، طبع فرانسوی ، ج ۱ ص ۱۵۷ ، ستون ۲ «به نقل از دره نادره به اهتمام دکتر شهیدی» ص ۱۲۲
۶- تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی ، جلد ۲ ص ۳۴۱
۷- در افسانه های ایرانی همه جا ضحاک با نسب تازی یاد شده است . در شاهنامه آنجا که سخن از توطئه ضحاک علیه پدر و دستیابی بر مقام او می رود می بینیم : ←

ضحاک را برانداخت و او را بر بالای حفره قلّه دماوند از پای آویخت ، دستور داد تا اولادان (کذا) آن ستمگر را نابود کنند . اما طایفه ضحاک از چنگال آن دلاور جان بدر بردند و به سرزمین وحشی و کوهستانی غور (هزارستان امروز) میان سرچشمه هیرمند و هرات گریخته در آنجا سکنی گزیدند . چند قرن بعد شاه حسین نامی که با چهل و نه پشت به ضحاک می رسید ، وطن خود را ترک گفته به سرزمین کوهستانی کسی غر نزدیک تخت سلیمان مهاجرت کرد . او در آنجا از طرف شیخ بیطین (یابیت یاتبو) نام شخصی پرهیزکار که خود را از احفاد فردی اسرائیلی موسوم به قیس دانسته و بعد از قبول اسلام بر خود نام عبدالرشید گذاشته بود ، مورد استعانت قرار گرفت (قیس از قرار باید در زمان خلافت عثمان بین سالهای ۶۴۴ - ۶۵۵ به خراسان رفته باشد) شاه حسین نزد شیخ بیطین و خانواده وی به سربرده به مرور ایام با متو دختر او سر و سری پیدا کرد . چون والدین دختر از رابطه نهران آن دو آگاه شدند رضا ندادند که شاه حسین متو را به عقد ازدواج خود در آورد و حتی شیخ و پسرانش در صدد قتل شاه حسین برآمدند . مادر متو با جدیتی تمام راجع به گذشته شاه حسین در مقام تحقیق برآمده ، چون بروی مسلم شد که او از تخمه بزرگان است برای پیوند آن دو بترغیب شوهر پرداخت . متو اندکی پس از مراسم ازدواج پسری آورد که طفل را پدر و مادر بزرگ به علت پیدایش خلاف قاعده اش غلزائی یا غلزائی مرکب از دو کلمه غیل به معنی دزد و زائی یعنی پسر نام نهادند . غلزائی پسری موسوم به تلر داشت که از پسر ارشد وی موسوم به برو دو فرزند بنام های توخی و هوتک به وجود آمدند و اینان نام خود را بر دو طایفه معتبر غلزائی گذاشتند .

→ فرومایه ضحاک بیدادگر
به سر بر نهاد افسر تازیان
بدین چاره بگرفت گاه پدر
بریشان بیه شود سود و زیان
رجوع شود به شاهنامه فردوسی ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ، جلد اول ، صفحه های ۲۶ تا ۲۹ .

۱- این قصه تماماً معمول در بسیاری از آثار با مختصر اختلاف در جزئیات یافت می شود ، رجوع شود مخصوصاً به « محزون امان » تألیف نعم الله و وزیر نويس شاه جهان ، دورن (Dorn) آن را تحت عنوان « تاریخ اوغده » به انگلیسی برگردانده است . قسمت ۲ ، صفحات ۸-۴۷ و « تاریخ سلطانی » تألیف محمد خان بن موسی خان درانی و « نژادهای افغانستان » اثر بیلو ، صفحات ۹۹-۹۸ و « یادداشت های درباره افغانستان » اثر راودنی صفحات ۵۸-۶۴ (به نقل از انقراض سلسله مهابه ، ترجمه عماد . صفحه های ۹۲ تا ۹۴)

بنا به تحقیقات بارتولد و مینورسکی شواهدی در دست است که پیوند این قوم را به طایفه خلج که حدود چهارده قرن پیش قسمتی از اتحادیه عظیم خلخ (یا قرق) را تشکیل داده و سرزمین واقع در جنوب و مغرب دریاچه ایسک کل را در تملک خویش داشتند می‌رساند . عشیره خلج به مرور ایام از اتحادیه خلخ جدا شده به مغرب و جنوب غربی کوچ کرده . در نواحی غزنه و بلخ و طخارستان و بست و گوزگانان اقامت گزیده است . به مرور ایام تمایل به افغانی شدن در آنها قوت گرفته و نه فقط زبان بلکه هرگونه خاطره‌ای راجع به اصل و ریشه خود را نیز از دست داده‌اند و تنها رسوم چادر نشینی و گردنکشی را حفظ کرده‌اند^۱ . شاید به همین سبب است که بلیو می‌نویسد :

« نژاد غلجائی کمتر با همسایگان خود آمیزش می‌نماید و در حقیقت در بسیاری از جهات از حیث حکومت داخلی و رسوم ملی خود با دیگر نژادهای افغانستان تفاوت دارد ... طوایفی که در چراگاهها زندگی می‌کنند به شغل راهزنی و غارتگری معروف می‌باشند^۲ » .

مسکن این طایفه در دوران مورد بحث ماکلات غلجه یا به قول مرعشی قلات غلزه بوده است مابین قندهار و غزنین که از آنجا تا چهار باغ که بعضی آنرا قرا باغ نیز گفته‌اند و سرحد قندهار و هنداست، دوسه منزل راه بیش نیست^۳ و قشلاق و بیلاقشان همانجا است^۴ .

در زمان سلطان محمود بعضی از اثقال و احوال او به وسیله این طایفه غارت شده که منجر به مرگ گروه کثیری از آنها شده است. در دوره تیمور نیز قدرت قابل اعتنائی داشته‌اند . در زمان شاه سلطان حسین به تحریک شاه عالم دومین پسر اورنگ زیب شروع به اختلال علیه ایران کرده‌اند که سرانجام به قیام میرویس و انحلال سلسله صفویه کشیده شده است^۵ .

۱ - رجوع شود بالاخص به مقاله پرفسور مینورسکی تحت عنوان « لهجه ترکی خلج » جزو مجله تحقیقات شرقی، جلد ۱، قسمت ۲، صفحات ۴۲۵-۴۲۶ و ترجمه و شرح اوبر « حدود العالم » لندن ۱۹۳۷ صفحات ۱۱۱ و ۳۴۷ و ۳۴۸ (به نقل از انقراض صفویه ص ۹۴) - ۲ - « نژادهای افغانستان » اثر بلیو Bellew به نقل از سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۳۸ - ۳ - مجمع التواریخ، ص ۳۲ - ۴ - تعلیقات جهانگشای نادری به اهتمام انوار، ص ۴۴۰ - ۵ - رجوع شود به انقراض صفویه، ترجمه عماد، صفحه‌های ۹۷ - ۹۶

علوی خان حکیم ص ۱۹۱

نادرشاه در دوران جوانی و آغاز کهنولت دارای سلامتی مزاج بی نظیری بود لکن از سن پنجاه سالگی گرفتار ناراحتی‌های جسمانی گردید که متأسفانه در روحیه و رفتار او اثر بسیار نامطلوب بخشید. عبدالکریم کشمیری مؤلف « بیان واقع » می‌گوید که نادرشاه قبل از لشکرکشی به هندوستان گرفتار مرض معدی شدیدی شد که گاهگاه بر اثر بحران مرض بزندگی بسیار بدبین می‌گشت و دچار خشم شدیدی می‌گردید^۱. قطعاً ریختن دندانهایش این درد را شدیدتر نمود و بعد نیز ضمن لشکرکشی به مازندران و سیستان به مالاریا مبتلا شد که بیش از پیش بینه او را تحلیل برد^۲.

لکهارت می‌نویسد که نادرشاه در حین اقامت در هندگروهی از صنعتگران و هنرمندان هندی را به خدمت طلبید که در جمع آنها می‌توان از برخی هندیان طراز اول نیز نام برد که قبول خدمت در نزد وی نمودند. از جمله مهمترین آنها علوی خان حکیم باشی یارئیس پزشکان دربار را باید ذکر کرد که نادرشاه برای معالجه بیماری استسقائی که قبل از عزیمت به هند داشت، استخدام نمود^۳. علوی خان از آن زمان به عنوان حکیم باشی مخصوص نادر انتخاب شد و به شدت زندگی او را تحت نظر گرفت. این طیب عالیقدر مداوای شاه را محدود به تجویز دارو یا پرهیز از برخی غذاها نمی‌کرد بلکه بیشتر سخنان درشتی به او می‌گفت که کمتر از دارو تلخ نبود. به عبارت دیگر او جداً می‌کوشید با سخنان درشت خود شاه را از عصبانیت و خروج از اعتدال باز دارد و نادر همواره از صراحت لهجه این پزشک رک‌گو خشنود می‌شد و اندرزه‌های وی را به تاز می‌بست، بطوریکه حالش رو به بهبودی کامل نهاد و گاه می‌شد که در ظرف پانزده یا بیست روز از صدور فرمان اعدام خودداری می‌کرد^۴.

علوی خان در تمام مدت بازگشت شاهنشاه ایران از هند و اردو کشی‌های بخارا و خوارزم در کنار وی بود و از سلامت نادرشاه مواظبت می‌نمود. در زمانی که نادر آهنگ عزیمت به داغستان نمود، وقتی که در قزوین اقامت داشت ناگه بر شد برای انجام قولی که به وی داده بود، بدو اجازه دهد که برای زیارت خانان کعبه خدمتش را ترک

۱- رجوع شود به جهانگشای نادری، تعلیقات ابواب ۷۹۸. ۲- لکهارت، نادرشاه.

۳- ترجمه مشفق همدانی، ص ۳۴۴. ۳- لکهارت، نادرشاه، ص ۱۵۴.

۴- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۳۴۵.

گوید^۱ . دور ماندن از حذاقت پزشکی علوی خان و نفوذ قاطع روحی وی موجب شد که حالت روانی و وضع جسمی نادر بزودی به بی اعتدالی و وخامت گراید و وطنیانهای شدید غضبی که گاهگاه بر او مستولی می گردید و برای مدتی به ندرت حادث می شد ، دگر باره به نحو حاد و مکرری ظاهر گردد^۱ .

نبرد کرنال ص ۱۵۱

پس از تسخیر لاهور ، نادرشاه برای انجام نبردی قطعی که در طی آن باید سرنوشت او و سپاهیان پیروزش تعیین شود به جانب دهلی روی نهاد و پس از تصرف قلاع توری و عظیم آباد ، چون شنید که محمدشاه و سپاه هند در کرنال^۲ اقامت گزیده و آرایش جنگی گرفته اند به جانب آن محل حرکت نمود.

نادرشاه ابتدا تصمیم گرفت به « پانی پت » رهسپار شود و رابطه محمدشاه را با دهلی قطع کند ولی به واسطه بی اطلاعی از اوضاع و کیفیت جاده های آن حدود امرداد يك اردوی شش هزار نفری برای اکتشافات و تحقیقات روانه شود . این اردو در حوالی قرارگاه سپاه محمدشاه مصادف با يك عده قوای معتنا به دشمن شده به فوریت عقب کشید و از جنگ طفره رفت ولی در مراجعت به اتباع و بار و بنه سعادت خان مصادف شده تمام آنها را ضبط نمود . از تحقیقی که به عمل آمد معلوم شد که محمدشاه با کمال جدیت خود را برای تعرض حاضر ساخته است^۳ .

- ۱- این امر در تابستان سال ۱۱۵۴ هجری قمری برابر با ۱۷۴۱ میلادی اتفاق افتاد رجوع شود به لکهارت ، نادرشاه، ص ۲۰۰
- ۲- کرنال آبادی بزرگی است در ۱۲۵ کیلومتری شمال دهلی و دهکده کوچک شاه فیروز در ۱۰ کیلومتری کرنال است که بزرگترین جنگ نادرشاه با محمد شاه گورکانی در آنجا در گرفت و از آن تاریخ نام کرنال بر زبانها افتاد ، در بازگشت از هند به فرمان نادرشاه در میدان جنگ شاه فیروز شهر کوچکی به نام «فتح آباد» به یادگار این جنگ بزرگ و تاریخی ساخته شد. لارودی زندگانی نادر شاه، ص ۱۳۷
- ۳- ژنرال کیشمیش اوف ، اردو کشی نادر شاه به هندوستان ، ترجمه اتابکی ، ص ۳۳

نادر شاه پس از آگاهی از وضع خصم با اتخاذ آرایش جنگی به طرف دشمن حرکت کرد . در نیم فرسخی اردوگاه محمد شاه کنار نهر فیض^۱ محل مناسبی را انتخاب نمود و با در نظر گرفتن احتیاطهای لازم امر به توقف داد^۲ .

تعداد قوای نادر شاه پس از وضع ضایعاتی که در اثر صدمات راه وارد شده بود و عدهای که در طی راه برای پادگان قلاع و حفظ خط رجعت اردو مأمور شدند بنا بر قول مورخان بالغ بر هشتاد الی نود هزار نفر بوده است . عده اردوی محمد شاه را تمام مورخان در حدود سیصد هزار نفر و دو هزار فیل و پانصد توپ ذکر کرده اند^۳ .

به این ترتیب نادر شاه با دشمنی سروکار داشت که از حیث عده و اسلحه و وسائل، حائز تفوق مضمحل کننده ای بود و بالاتر از همه اینکه وجود فیل های جنگی در اردوی دشمن موجباتی برای پیم و هراس سپاه ایران فراهم ساخته بود . هانوی حکایت می کند که نادر به منظور مرعوب ساختن پیلان دشمن به جمازه بانان خود کوزه های مملو از نفت و مواد سوختنی دیگر داده بود که در بحبوحه جنگ آنها را آتش زنند و در میان قوای دشمن رها کنند تا پیلان سراسیمه شده پا به فرار نهند^۴ . آرایش قوای ایران به طریق زیر مقرر بود :

- ۱- قراولهای جلو تماس خود را تا شروع به تعرض محافظت خواهند نمود.
- ۲- در خط اول محاربه ، سوارهای سنگین اسلحه با توپخانه سنگین که در جلو آنها زنبورکها را قرار داده بودند که با حکم ثانوی شروع به تعرض می نمایند.
- ۳- در خط دوم پیاده نظام سنگین اسلحه قرار می گیرند و برای تقویت حاضر شده با سایر دستجات همکاری می نمایند .
- ۴- در جناحین جبهه تعرضی افواج سوار یعنی سپاه سوار نظام در تحت ریاست

۱- کیشمیشف آن را «شاه فیروز» و مترجم کتاب وی «شاه فیض» ثبت کرده رجوع شود به «اردو کشی نادر شاه به هندوستان» ص ۳۳ - ۲ - جهان نگاشای نادر شاه به اهتمام انوار، ص ۳۲۲ - ۳- سرهنک، مقتدر، تاریخ نظامی ایران ص ۲۳۶. چپ او را می نه یسد ، «قشون هند باقوائی که تازه از پایتخت هند به اردوگاه نادر شاه رسیدند فردا صبح به جناح چپ جبهه برسند جملاً به ۲۵۰۰۰۰ نفر سوار و پیاده جمع می شد و ۳۰۰۰ عراده توپ سبک و سنگین بوده و دو هزار تاجیک و افغان جنگی نیز آنها را تقویت می داد» جنگ ایران و هند، ص ۴۹ - ۴ - به نقل از نادر شاه ، ترجمه مشفق همدانی ص ۱۸۱ و همچنین رجوع شود به کیشمیشف ، اردو کشی نادر شاه به هندوستان ، صفحه ۳۵ .

- حاجی بيك افشار در جناح چپ وافواج بختیاری در جناح راست قرار گرفتند که قبل از همه شروع به تعرض می نمایند .
- ۵- در خط سوم باز افواج پیاده سبک قرار گرفته يك قسمت از این افواج برای محافظت بنه قشون مأمور بودند .
- ۶- دستجات شتر برضد فیلهای خصم معین شده و در پشت خط اول قرار داشتند تا بوتههای پشت آنها را در موقع تعرض آتش بزنند .
- ۷- قراولان و سوارهای کشیک خانه فرمانده کل قوا در پیشاپیش تمام صفوف قرار گرفته و دستور داشتند نادرشاه را از تمام حرکات دشمن مستحضر نمایند .
- ۸- فرماندهی مستقیم خط اول محاربه را خود فرمانده کل قوا به عهده گرفت و فرماندهی خط دوم به نصرالله میرزا و فرماندهی قوای جناح چپ کمافی السابق با حاجی بيك افشار بود^۱.

آرایش جنگی محمد شاه در چهار خط تشکیل داده شده بود :

۱- عدههای فیل دار به فرماندهی نظرخان .

۲- سپاه خان دوران .

۳- سپاه سعادت خان .

۴- بقیه قوا و توپخانه به فرماندهی محمدشاه^۲.

شیوه‌ای که گروهی از نویسندگان نظامی در توصیف صحنه‌های نبرد میان ایران و هند به کار برده‌اند با آنچه که از برخی مورخان بجا مانده تفاوت‌هایی دارد . به این معنی که نویسندگان دسته اول غالباً نبرد را در دو مرحله بیان داشته‌اند و روز نخست هم نادر شاه را به همراه چهار هزار سوار و يك هزار نفر پیاده مصروف مبارزه با تهاجمات سوار نظام هند دانسته‌اند که در طی آن چند تن از صاحبمنصبان هندی چون شیر جنگ خان و مراد خان و مظفرخان اسیر و زخمی و یا کشته شده‌اند و مرحله دوم جنگ را در روز بعد (۱۵ ذی‌قعدة ۱۱۵۱) دانسته‌اند که تعرض عظیم هندیان آغاز شده و به شکست آنها خاتمه یافته است^۳. نویسندگان گروه دوم به شیوه معمول مبادرت جسته‌اند و ناراحتی

۱- رجوع شود به جمیل قوزانلو، جنگ ایران و هند، صفحه‌های ۴۹ و ۵۰

۲- سرهنك مقتدر، تاریخ نظامی ایران، ص ۲۳۸ نیز رجوع شود به لارودی، زندگانی

نادرشاه، ص ۱۴۳-۱۴۴ ۳- رجوع شود به قوزانلو، جنگ ایران و هند صفحه‌های

۵۱ تا ۵۴ و نیز لارودی، زندگانی نادرشاه، ص ۱۴۵ تا ۱۵۰

سعادت خان نیشابوری را که فرمانفرمای اوده و لکناهور^۱ بوده از تعرض سپاهیان ایران بر بارو بنه وی موجب آغاز بی تمهید جنگ و شکست ارتش هند قلمداد کرده اند^۲.

میرزا مهدی خان نیز ورود سعادتخان برهان‌الملک را «هنگام شام» روز قبل از نبرد قطعی ذکر می کند که «باچهل هزار نفر قشون و توپخانه واستعداد تمام به عزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده» و با وجود اعزام فوجی در همان شب برای مقابله با وی از بیراهه خود را به اردوی محمد شاه رسانیده است^۳. با اینهمه افواج نادری قوای خصم را تعقیب نموده، عده‌ای از آنان را اسیر کرده و مقدار زیادی هم غنیمت به دست آورده اند. مسلم این است که سعادتخان در نبرد پیش قدم بوده است و دیگر امراء لشکر و از جمله خان‌دوران بخشی‌الممالک نیز به تبع وی وارد در میدان کارزار شده اند. لکه هارت به نقل از مورخی که در آن هنگام در کرنال بوده می نویسد: «سپاهیان خان دوران چنین می پنداشتند که نبرد با نادر نظیر رزم‌هایی خواهد بود که روزها بین قوای دولتی و شورشیان در بازار و خیابانهای دهلی روی می دهد لکن بزودی از اشتباه بدر آمدند^۴». نادر شاه با سپاهیان خود به سپاه خان دوران حمله کرد و قریب دو ساعت طرفین با کمال شدت به زد و خورد پرداختند. ضمناً زنبورک‌ها از سمت جبهه و توپخانه هم از جناحین به سپاه خان دوران آتش می نمودند در گیرودار محاربه خان دوران شخصاً مجروح و پسرش با جمعی از سران اردو مقتول شد و در نتیجه سپاه او از هم پاشید و بکلی از خط محاربه خارج گردیدند. سپاه سعادت خان نیز در برابر ارتش پیروزمند ایران تاب مقاومت نیاورد. در این بین اتفاقاً فیل سواری سعادت خان زخمی شد یک نفر از جزایر چیان قشون نادر شاه که غفلة با این حیوان مصادف شد فوراً خود را به فیلان رسانده او را از گرده فیل پائین افکند و خود به جای فیلان سوار شده فیل را به طرف اردوی ایران حرکت داد. این عملیات به قدری سریع انجام گرفت که اطرافیان سعادت خان وقتی از قسبه مطلع شدند، همه متفقاً پشت به میدان محاربه نموده رو به فرار گذاشتند. و قوای احتیاط را هم با خود بردند. یک قسمت مهم توپخانه آنها در میدان محاربه ماند. نادر شاه به واسطه تنگی وقت نتوانست به تعاقب دشمن پردازد و محمد شاه خود را با بقية السیف

۱- لارودی، نادر شاه، س ۱۴۴ — ۲- الهادی، نادر شاه، ترجمه مشفق

همدانی، س ۱۷۹ — ۳- نادر شاه، ترجمه مشفق همدانی، س ۱۸۵

۴- مقتدر می نویسد، «سعادتخان به دست سوارهای پختیاری اسیر و سپاه او متلاشی می گردد» تاریخ نظامی ایران، س ۲۴۰

اردو به سنگرهای که قبلاً تهیه شده بود، رسانیده تحصن اختیار نموده^۱ و «خزائن بی حد و مرو فیلان کوه پیکر و توپخانه‌های پادشاهی و امرائی، باغنائم بسیار و اثاثه افزون بی شمار به حیطة تصرف درآمدند»^۲.

میرزا مهدی خان تلفات سپاه هند را به سی هزار نفر بالغ می‌داند^۳ و کیشمیشف می‌نویسد که تعداد مجروحان و مقتولان جنگ از ۳۶۰۰۰ نفر متجاوز بود، درحالی که کشته شدگان اردوی ایران از ۱۵۰۰ نفر تجاوز نمی‌نمود^۴. لکه‌هارت ضمن نقل نظر حزین که تلفات نیروهای ایران را سه تن کشته و یک مجروح قلمداد می‌کند، معتقد است که هند نیز در این نبرد بیش از ده‌هزار سپاهی از دست نداده است^۵. نادرشاه درنامه‌ای که برای فرزندش رضا قلی میرزا نوشته، تعداد کشتگان ارتش خصم را بیست هزار نفر یاد کرده است^۶. در این جنگ علت عمده فتح و فیروزی همانا تهور و درایت شخصی نادر شاه و تفوق انکار ناپذیر او بر سران لشکر هند بود. کیشمیشف می‌نویسد: «تا آن موقع تاریخ نشان نداده بود که سپهسالار و فرمانده کل اردو پهلو به پهلو ی افراد در میدان کارزار جنگ نماید و در محاربه پیشقدم واقع شده باشد»^۷. گذشته از این، اختلافات و منازعات و حسادت‌های سران ارتش هند با یکدیگر نیز که مانعی برای انجام اشتراك مساعی میان آنان بود، عامل دیگری برای شکست فاحش هندیان محسوب می‌شود به اضافه

۴

- ۱- کیشمیشف، اردو کشی نادرشاه به هندوستان، ص ۳۷ - ۲- جهانگشا، تصحیح انوار، ص ۳۲۶ - ۳- همان کتاب، ص ۳۲۶ - ۴- اردو کشی نادرشاه به هندوستان، ص ۳۷ - ۵- نادرشاه، ترجمه مشفق‌همدانی، صفحه‌های ۱۸۳-۱۸۴
- ۶- سایکس، تاریخ ایران، ج ۲ ص ۴۰۴ و نیز سرجان ملکم، تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی، صفحه‌های ۳۹ تا ۴۱ - ۷- قوزانلو به نقل از «تاریخ هندوستان» می‌نگارد: «روز بیست و پنجم ماه هر دو طرف مشغول دفن مقتولین بودند. تلفات دو محاربه ۱۷۰۰۰ نفر بود و ضایعات قوای ایران از ۲۰۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند. جسد‌های مقتولین هند در مسافت سه فرسخ متفرق بود، مامورین صحیه هند که بیلدار می‌گفتند قدری خاک روی جسد‌ها ریخته، برگشتند ولی ایرانی‌ها تمام مقتولین و مجروحین خود را از میدان محاربه جمع کرده در محل مناسبی قرار دادند و همان شب کشته‌ها را دفن کردند، از قشون هندوستان جمعی چنان زخم برداشتند که قادر بر حرکت نبودند و کسی آنقدر به آنها رحم نکرد که از میدان جنگ به محل مناسبی آورده و معالجه کنند، بیچاره‌ها اندک زمان در میان جسد کشتگان مردند، جنگ ایران و هند، ص ۵۸

که هندیان نتوانستند از کلیه قوای خود استفاده کنند و به قرار معلوم چندین لشکر هندی به فرماندهی خان دوران و سعادت خان به موقع برای حمله مبادرت به پیشروی نکردند و در جناح چپ ارتش نیز بر اثر خود داری نظام الملك از دخالت در جنگ قوای ایران بدون مواجهه قاطع با مانع جلو رفتند^۱.

پس از نبرد نادرشاه سجدات شکر الهی بجای آورد و به سران لشکر و دلاوران و نامداران پاداش بخشید و به قول محمد کاظم: «فرزند ارجمند خود را که موسوم به مرتضی قلی میرزا بود خطاب به نصرالله میرزا نمود»^۲.

بعد از این فتح چون محمد شاه اطراف اردوی خود را به خندق و توپخانه و استحکامات آراسته بود نادرشاه تنها به محاصره سپاه او فرمان داد و چون اغتشاش در اردوی هندیان به منتهی رسید و افراد نظامی غالباً با استفاده از تاریکی شب سنگرهای خود را ترک و فرار می کردند، محمدشاه نوشته‌ای را که شاه ایران از لاهور جهت وی فرستاده و روابط دودمانی و اتحاد قدیم را خاطر نشان ساخته بود «و ثبته نفع و وسیله اعتدال ساخته، روز سیم خلع سلطنت از خود کرده، افسر سروری را از سر بر گرفته، با خوانین و امراء به استظهار تمام وارد دربار سپهر احتشام گردید»^۳.

متعاقب تصمیماتی که در طی این ملاقات و دیدار بعدی دو پادشاه که در تاریخ بیست و ششم ذی القعدة ۱۱۵۱ اتفاق افتاد، گرفته شد، شرایط صلح تعیین گردید. سپاهیان هندی که سران خود را از دست داده و از فرط گرسنگی به ستوه آمده بودند بازگشت به خانه‌های خود را ترجیح دادند و ارتش پیروزمند ایران نیز به منظور استراحت و رفع خستگی مدید در اول ذی الحجه عزم شاهجهان آباد دهلی نمود^۴.

شورش دهلی ص ۱۹۰

دو روز پس از ورود نادرشاه به دهلی در شب یکشنبه یازدهم ذوالحجه ۱۱۵۱ مقدمه واقعه موحشی در این شهر اتفاق افتاد که موجب تلخامی فراوان گشت و گرچه نادرشاه در جریان وقوع حادثه تدبیر فراوانی به کار برد و با دوراندیشی و مهارت بسیار در آن عمل کرد با این همه وسیله‌ای به دست بدگویان داد تا نقشه رانی را متوجه

۱- رجوع شود به نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۸۳. ۲- عالم آرای

نادر، جلد ۲ ص ۴۴۱. ۳- جهانکشی نادر، به اهتمام انوار، ص ۳۲۷.

۴- سرهنک مقتدر، تاریخ نظامی ایران، ص ۲۴۱.

وی گردانند .

بامداد روز شنبه دهم ذی الحججه، دو عید نوروز واضحی باهم تصادف کرده بود و در کلیه مساجد شهر به نام نادرشاه خطبه خوانده شد و چون محمدشاه روز پیش برای دیدن شاهنشاه ایران ، به حضور رسیده بود ، نادر عصر روز دهم برای بازدید وی رفت. در بازگشت از این ملاقات بود که گروهی از مردم کوتاه اندیش چنین شایع ساختند که نادرشاه کشته شده است . عده ای اشتهار دادند که نادرشاه را در قلعه ارك ، کنیزان ترکی و چینی به ضرب گلوله تفنگ کشته اند^۱ . کسی می گفت که : « شاه هند طفلکچه زده و کسی می گفت که عظیم الله خان پیش قبض زده و کس گفته که نادرشاه از بام افتاده و مرد»^۲ و باز شخصی از اجلاف و لجه های شاه جهان آباد صدا از پائین قلعه بلند نمود که : «نادرشاه در قلعه کشته شد»^۳ .

در باره این شایعه و علل تحریک مردم سخنان بسیار گفته شده است^۴ . یکی از - مورخین گمنام هندی^۵ می نویسد که به واسطه مرگ و یا خودکشی سعادت خان برهان - الملك نیشابوری^۶ فتنه آغاز شده است : « وقتیکه تابوتش از قلعه بیرون آوردند در میان شهر فتنه برخاست و مردم مضطرب و متوهم شده ، در کوچه و بازار کوچه بندی نمودند و در محله جوانان که باشند شاه جهان همه اسلحه جنگ پوشیده و از تیرو تفنگ و نیزه و بان و غیر آلات جنگ مسبوط (کذا) مربوط بر بدن خود استوار بسته کوچه بندی نمودند و مورچلها^۷ بستند و در کوچه ها و بازارها مغول نادرشاهی که می یافتند

۱- محمد علی خان انصاری، تاریخ مطفری، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Or.466 ص ۲۶۶ ۲- رجوع شود به صفحه های ۳۱ تا ۳۲ کتاب « اخبار وقایع نادرشاه و فرخ سیر » تألیف مؤلف گمنام، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج شماره Add.316 ۳- محمد علی برهانپوری، مرآت الصفا، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add.65.49 جلد دوم ص ۶۶ ۴- یکی از مورخان می گوید که وقتی نادرشاه در صدد تثبیت قیمت غله بر آمد معامله گران ناراضی او باش را به دور خود جمع کردند و هیاهو برپا ساختند رجوع شود به هربرت جان می نارد، نادرشاه ، صفحه های ۲۵ تا ۳۶ ۵- محتملاً ناصرقلی خان ۶- « سعادت خان همان روز زندگی را بدرود گفته بود. درباره اینکه وی بر اثر زخم های خود در گذشت یا این که مبادرت به خودکشی نمود اقوال مختلف است ولی ظن قوی می رود بر اثر سمی که در ساعت رنج و الم شدید خورده بود زندگی را بدرود گفته باشد. » لکهارت. نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی ، ص ۱۹۰ ۷- در متن (مورچه ها) آمده است.

می کشتند ، تا حدی که ده ده و پنجاه و صدصد که در محله‌ها فرامونده بودند ، کشتن گرفتند و های وهوی در شهر افتاد »^۱

قدر مسلم آن است که از جانب محمد شاه و دیگر زعمای هندی هیچگونه کوششی برای اطفاء نایره این شورش به عمل نیامده است و وسیله سهل انگاری و یامیل باطنی خود اجازه داده‌اند که آشوب اوج بگیرد و از « بد پردازی و شومی مردم قتل عام دردارالخلافت برپا شود »^۲ میرزا مهدی‌خان نیز می‌گوید : « بدون اینکه از جانب محمدشاه اشاره‌ای یا از طرف معارف تحریکی واقع شود ولولۀ فتنه و غلغلۀ آشوب بلندگشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده ، به بعضی از جند منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند ، در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکردند و چند نفر از لشکر ایرانی را به تیغ نافرمانی ذبیحۀ قربانی ساخته خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده و سر پنجه دلیری را به مهمان کشی رنگین کردند »^۳ .

کار فتنه بدین سان بالا گرفت و « فلاش پرخاش خو بر سر فیلخانه نادری رفته ، فیلان باشی را کشته ، فیلان را متصرف شدند و قریب هفتصد کس قزلباش به معرض تیغ هلاک آمد »^۴ و این مقدمه خود موجب تحریک عدۀ دیگری گردید که محتملاً در کمین چنین حوادثی بوده‌اند . محمد کاظم می‌گوید که از پیش توطئه‌ای در میان بوده و « جمعی از هندویان وارونه کار بنکاب خوار که در اصل جهان آباد^۵ به پهلوانی و دلاوری موصوف بودند شب در عالم بنک وجوش به قدر سیصد چهارصد نفر از آن طایفه متفق‌المنظ گردیده که شیخون بر سر اردوی کیوان پوی صاحبقرانی زده‌احدی را زنده نگذارند و در آن شب در محلات و کوچه و بازار جهان آباد (نڈا) افتاده ، اعلی و ادنی آن دیار را مخبر در حساب گردانیدند که در نیمه فردا شب همین^۶

۱ - « کیفیات راهی شدن سلطنت پناه نادر شاه به هندوستان » نندوستان
کتابخانه ملی پاریس به شماره 311 Suppl Pers برک ۳۲ - ۲ - همانجا
به تاریخ محمد شاه (تاریخ شاه درخانی) تألیف شاه درخان فرزند شاه جهان در دومین دوره ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add.65.85 برک ۴۷ - ۳ - جهانکشی نادری ، ص ۲۵۵ - ۴ - غلام علی‌خان ابن روشن الدوازه مقدمه شاه عالم نامه نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add.24.02 برک ۶۲ - ۵ - شاه جهان آباد - ۶ - دهلی .

صدای بوق هندی بلند گردید ، از یمین و یسار حمله بر سپاه اشرا کرده در مکان خواب ایشان را قتل و اسیر خواهیم گردانید . به همین اراده باطله آن طایفه جهال به قدر دوست سیصد هزار نفر از این مقدمه آگاه کرده و در شب موعده از یمین و یسار و محلات و کوچه و بازار با چوب و چماق اولاً به خانه‌هایی که از عساکر منصوره برخی آشنائی به هم رسانیده و به عنوان ضیافت آمده بودند ، ریخته و آن گروه مهمان را به قتل رسانیدند»^۱

شایعه مرگ نادر طوری روح سلحشوران ایرانی راست کرده بود که قادر به ابراز هیچگونه مقاومتی در برابر دشمنان نبودند و وقتی « هنگامه تمام شهر را فراگرفت قزلباشیه که فهم زبان هندیان نمی کردند و خبر از جائی نداشتند متفرق یک یک و دودو در هر کوچه و بازار در گذر بودند و خبر از جائی نداشتند، هندیان غافل برایشان رسیده می کشتند و با آنکه شب در رسید شورش انگیزان بدمال اصلاً آرام نگرفتند و آن هنگامه در افزایش بود»^۲ برخی از بزرگان هندی نیز که از این شایعه آگاه شدند ، نگهبانان ایرانی را که خود درخواست کرده بودند برای حفظ اموالشان مأمور باشند به هلاکت رسانیدند . عده کشته شدگان این فاجعه به سه تا هفت هزار نفر تخمین زده می شود.^۳

۱- رجوع شود به عالم آرای نادری، جلد دوم، صفحه‌های ۴۶۲ تا ۴۶۷ ۲- رجوع شود به غلام حسین بن هدایت علیخان، سیر المتأخرین نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add. 65.77 صفحه‌های ۱۱۸ و ۱۱۹ ۳- اتر otter آنرا ۲۵۰۰ نفر ذکر می کند رجوع شود به کتاب وی

Voyage en Turquie et en Perse, voll. pp. 393-396.

مورخ گمنام دیگری که پایه گفتار خود را بر مستندات شرقی قرار داده: پنجهزار نفر می شمارد

A Genuine history of the late Emperor of Persia, Formerly Called Thamas kouli-kan. pp. 39-40

و باز یکی از نویسندگان گمنام معاصر این ایام تعداد کشته شدگان را شش هزار نفر قلمداد می نماید رجوع شود به کتاب او زیر نام:

Histoire de schach-Nadir, roi de Perse, ci-devant Thamas Kouli-kan pp. 150-153

لکهارت و مینورسکی هر دو رقم سه تا هفت هزار را ذکر کرده اند رجوع شود به لکهارت ، نادر شاه ، صفحه‌های ۱۴۶ تا ۱۴۹ متن اصلی نیز مینورسکی، تاریخچه نادر شاه ، ترجمه رشید یاسمی صفحه‌های ۷۰ و ۶۹

هنگامیکه نخستین گزارش‌های آشوب به نادرشاه رسید باور نکرد و حتی اندکی بر آشفت و سر بازان خود را متهم کرد که عمداً این اخبار را جعل کرده‌اند تا برای تاراج و چپاول شهر محملی بتراشند و آنگاه که از حقیقت ماجرا آگاه شد^۱ یکی از یساولان را امر داد که اوضاع را تحقیق نماید و جریان را به وی گزارش دهد اما آن مرد به محض اینکه از قلعه خارج شد به هلاکت رسید و یساول دومی نیز به همان سرنوشت دچار گردید. در آن هنگام بود که نادرشاه حقایق را دریافت و هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور سرکوبی آشوبگران کرد. لکن آنان بر اثر قلت عده و ظلمت شب نتوانستند چنانکه باید آرامش را در شهر برقرار سازند و آنگاه شاه دستور داد که تمام قوا تا بامداد حاضر به جنگ باشند و تنها در صورتی که مورد حمله قرار گرفتند به دفاع پردازند^۲. بالجمله چون روز شد همان آشوب در اشتداد بود و نادر شاه از قلعه برآمده «از میدان چاندی چوک گذشته عازم مسجد روشن الدوله که متصل کو توالی جیوتره و مقابل برپولبه است و گنبد طلائئ با شکوهی دارد گردید.»^۳ گفته‌اند که چون نادر به مسجد نزدیک شد، از ایوانی یک تیر به سوی او شلیک شد که به وی اصابت نکرد ولی یکی از افسران نزدیک به او کشته شد. شاهنشاه ایران از این گستاخی خشمگین گردید^۴ و پس از تحقیق اینکه آشوب از کدام کوی شروع و از جانب چه جماعتی صورت گرفته است، دستور داد که هر جا یک قزلباش به قتل رسیده احدی رازنده نگذارند. مقارن ساعت نه بامداد بود که سپاهیان ایران به اجرای حکم دست زدند «شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد. فی القور درود بیوار عمارات رفیعہ نقش عالیها سافلها گرفت و مساکن اصحاب شان صفت خانہ زنبور پذیرفت.»^۵ به قول مورخان هندی این قتل عام از «دهلی دروازه» تا «کنهاری باولی» و از «قلعه ارك» تا «مسجد فتحپوری» ادامه داشت. مگر «اکثر محلات دارالخلافت به پاس خاطر بعضی از امرا که توجه شاه به حال ایشان بود از قتل و غارت محفوظ ماند.»^۶

۱- محمد نازم می نویسد: «خلیا بیک» از حمله اجلاس دربار نادرشاه در دهلی در سال ۱۷۰۱ م. در آنجا بود خود را به ارك شاه سی رسانید و به زحمتی چکویکی دادند و او به سرس شاه رسانید. عالم آرای نادری، جلد دوم، ص ۴۶۴. ۲- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۹۱. ۳- محمد علی خان انصاری، تاریخ مظفری، ص ۳۶۶. ۴- قدوسی، نادرنامه، ص ۱۵۵. ۵- جهانکشی نادری، ص ۲۵۶. ۶- محمد علی خان انصاری، تاریخ مظفری، ص ۳۶۶.

«قتلی به افراط کرده شد و اموال به یغما و عیال به اسیری بردند»^۱ و چون ساعاتی این وضع ادامه یافت آخر کار به شفاعت محمدشاه و وساطت قمرالدین خان و آصف جاه^۲ آتش غضب جهان سوز نادرشاه فرو نشست^۳. فرمان امان داده شد و: «حکم فرستاد به جارچی باشی که جارها بکنند به مردمان لشکریان که الحال شهنشاه تقصیرات اهل هند معاف کرد و قتل عام موقوف نمود. باید که کسی به کسی زیادتى ننماید به موجب استماع این آواز جارچیها دست برداشته شمشیرها را در غلاف کرده به مردمان هند امان دادند و اگر کیسه در یا زر سرخ یا از جواهر که به دست داشتند، برتافتند و اگر طلا و نقره و پیرایه مرصع به پای ایشان می آمد هرگز خیم شده نمی گرفتند و اگر پرچهرگان ماهوش و گر خوبان آفتاب چهر بی پردگی به نظر می آمدند اصلاً به طرف آنها نگاه نمی کردند»^۴.

قتل عام در ساعت سه بعد از ظهر موقوف شد و شاهنشاه ایران دستور داد اسرا که به تصرف لشکریان بودند به اولیای ایشان تسلیم شوند و «چون این فتنه از داماد قمرالدین خان سید نیازخان و شاهنواز خان برپا شده بود» و آنها «در خارج شهر متحصن گردیده بودند، عظیم الله خان و فولاد خان به گرفتن ایشان مأمور شدند. آن طایفه را با چهارصد نفر گرفته به دربار حاضر گردانیدند، همگی عرصه تیغ بی دریغ شاه گشتند»^۵.

درباره عده کشته شدگان رقم های اغراق آمیزی^۶ گفته شده است، و برخی این

۱- غلام حسین بن هدایت علیخان، سیر المتأخرین، ص ۱۱۹ ۲- نظام- الملك ۳- غلام علیخان ابن روشن الدوله، مقدمه شاه عالم نامه، برگ ۶۲ (مسجد روشن الدوله که نادرشاه به هنگام قتل عام در آن استقرار داشته مربوط به «جد امجد راقم» بوده است. رجوع شود به همین صفحه از کتاب، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add.24.028. ۴- مؤلف گمنام، عزیمت نادرشاه به هندوستان برگ های ۳۲ تا ۳۵ ۵- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۹۳. میرزا مهدی خان می نویسد: «از زمان طلوع نیراعظم تا زمان غروب این شعله پر شور و شر به زبان نامی رسید» رجوع شود به جهانگشا، ص ۲۵۶. ۶- رضی الدین تفرشی زندگانی نادرشاه، صفحه های ۲۰۲ و ۲۰۳ مجموعه «بیان وقایع ایران که بعد شهادت سلطان حسین روی داد» نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add.68.87 ۷- اتر این تعداد را دو بیست و بیست و پنج هزار نفر قلمداد می کند، رجوع شود به کتاب اوتحت نام: «مسافرت به ایران و ترکیه» جلد اول صفحه های ۳۹۳ تا ۳۹۶ غلام علیخان روشن الدوله سی هزار نفر ذکر می نماید «مقدمه شاه عالم نامه». برگ ۶۲ نویسنده ←

تلفات را به ۸۰۰۰ تن و گاه به ۴۰۰۰۰ تن تخمین زده‌اند. لکه‌هاریت به نقل از سرکار می‌نویسد که: «نظر به محدود بودن محل قتل عام و مدت کوتاه آن عده‌ای که از دم تیغ گذشتند نباید از ۲۰۰۰۰ تن متجاوز باشد ولی عده زیاد دیگر مخصوصاً زنانی را که خود کشتی کردند باید بر این عده افزود»^۱ قدر مسلم آن است که مدت قتل عام از نصف روز تجاوز نکرده و به مجرد استدعای سران هند نادرشاه فرمان عفو صادر کرده است^۲. میرزا مهدی‌خان نیز تعداد کشتگان را از خرد و بزرگ سی هزار نفر ذکر می‌کند^۳.

نکته‌ای که حائز اهمیت بسیار زیاد است نفاذ فرمان شاهنشاه ایران است که به محض اعلان جارچیان افراد سپاه دست از کشتار و خرابی کشیده‌اند و احدی ریارای آن نبوده که خلاف حکم اقدامی به عمل آورد. این مسئله، قدرت فرماندهی و ضابطه محکمی را که در سپاه ایران وجود داشته می‌رساند که مضمون «حکم نادرشاهی» را نیز برای همیشه در خاطرها ثبت کرده است.

درباب اینکه آیا سوای سیاست محکمی که نادرشاه برای رفع غائله در پیش گرفت راه دیگری نیز وجود داشته یا نه سخن بسیار است ولی آن عده از صاحب نظران هندی که عقایدی ابراز داشته‌اند و به ویژه در این قسمت سعی شده است از نظرات آنها استفاده شود نیز پذیرفته‌اند که شاه ایران نهایت متانت و بردباری را ابراز داشته و جز به

→ معاصر دیگر خوشحالچند جمع کشتگان را بیست هزار کس می‌شمارد «تاریخ محمد شاهی مسمی به نادرالزمانی» نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Or.32.88 برگ ۴۲۰ - پدر این شخص جیونرام ناتھ «منشی دفتر دیوانی سویت دارالملک شاه جهان آباد» بوده است. یکی از مؤلفین گمنام که کتابی تحت عنوان «اخلاق و قایل نادرشاه و فرخ سیر» تألیف نموده، می‌گوید: «قریب یک لاک آدم شهر شسته شدند» نسخه خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج به شماره Add.316 صفحات ۳۱ تا ۳۳. دیگری از مؤلفان که کتابی به نام «بیست و دو سال حکومت محمد شاه» به رشته تحریر آورده است تعداد مقتولان را دولک و بیست و پنجهزار کس (۲۲۵۰۰۰ نفر) می‌شمارد. نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره suppl pers 310 برگ ۲۴ تا ۲۶.

۱- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۹۳ - ۲- رجوع شود به انتظام الملك ممتازالدوله راجه المیان سنکه بهاد، خلاصه التواریخ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add.24.084 برگ ۷۳ - ۳- جهانکشی نادرشاهی، ص ۲۵۷

هنگام ضرورت و ناچاری دست به اقدام نزده است^۱ بسیاری از نویسندگان هندی نیز بی ذکر اهمیت فراوان برای این واقعه، در تلو حوادث یادی از آن کرده اند^۲. پس از استقرار آرامش، نادرشاه به کوتوال شهر تأکید کرد که اجساد را جمع آوری کنند و بسوزانند^۳ قلعه دار نیز چنین کرد و باهیزی که از خانه های منهدم بر آمده بود آتشی عظیم بر افروخت و به کمک سربازان، اجساد را از هر فرقه و مذهبی که بودند، جهت جلوگیری از تعفن آنها سوزانید و چند هزار جسد دیگر را نیز به رود ریخت.

ازدواج نصرالله میرزا ص ۲۳۲

در ضمن اقامت در دهلی، نادرشاه برای ایجاد پیوند بیشتر میان دو خانواده سلطنتی ایران و هند در صدد بر آمد که یکی از دختران خاندان گورکانی را جهت فرزندش نصرالله میرزا خواستگاری نماید و به این منظور چند نفر از ندیمان خاص چون حسنعلی خان معیار باشی و میرزا زکی و مصطفی خان بیگلوی ناظر و طهماسب خان و کیل الدوله را به همراه صمصام الدوله وزیر اعظم و قمرالدین خان، به حضور محمدشاه فرستاد، « نهایت چون وی را فرزندی نبود دختر یزدان بخش نواده پورنگ زیب را بدین منظور خطبه کرده به تهیه اسباب سو و آرایش بزم سرور پرداختند»^۴. میرزا مهدی خان می نویسد: « کنار رود جمون محاذی ایوان دیوان خاص هر شب به چراغان مطلع صد هزار بدر و تایلک هفته ایام ولیالی عشرت را رشک روز نوروز و غیرت شب قدر ساختند، هر روز فیلان کوه پیکرو

۱- مینورسکی می نویسد: «حتی هر چند س هندی هم نادر را سفاک و بی رحم نمی شمارد، رجوع شود به سر کار ص ۹-۳۶۰» به نقل از تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشیدیاسمی ص ۷۰-۲- محمد فخرالدین حسین صاحب مرآة الاشباه سلاطین گورکانی هند در احوال نادرشاه می نویسد: «در سال چهارم جلوس خود به دارالخلافة شاه جهان آباد رسیده، مرتکب قتل عام گردید چنانچه از تاریخ غم عام هویدا است» نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Or.182 ص ۷۰-۳- در کتاب «عزیمت نادرشاه به هندوستان» آمده است که نادرشاه حکم کرد: «تا چهار روز لاشه ها را نبردارند (کذا) همین قسم افتاده باشند، همین کردند» تألیف نویسنده گمنام برگ ۳۵-۴- عالم آرای نادری جلد ۲، صفحه های ۴۶۸ و ۴۶۹

گاوان فیل منظر و شیران اژدها مهابت و بیران صاحب صلابت را به جنگ می انداختند»^۱. روز یکشنبه بیست و پنجم ماه محرم سال ۱۱۵۲ نصرالله میرزا به دیدن محمدشاه رفت و بعد از انقضای مجلس موافق آداب و آیین هندیان، خفتان مروارید و مزین به جواهر شاهوار را زیور قامت ساخت. چند قطعه الماس نیز از طرف محمدشاه به وی هدیه شد و سه زنجیر فیل و پنج رأس اسب با ساخت و یراق مرصع برای سواری وی پیش کشیدند^۲. لکهارت به نقل از سرجان ملکم می نویسد که: « بنا بر تشریفات و سنن مغول، خانواده عروس از نصرالله میرزا تقاضا کردند که تاهفت پشت اجداد خود را معرفی کند و چون نصرالله نزد پدر آمد و جریان را حکایت کرد نادر به او گفت: « به آنها بگو که پسر شمشیر و نوه شمشیر و نتیجه شمشیر هستی، بدین طریق به عوض هفت پشت تاهفتاد پشت اجداد خود را شمشیر معرفی کن»^۳.

مراسم عروسی در شب دوشنبه بیست و ششم ماه محرم واقع شد و نادرشاه به قدر پنجاه هزار تومان نقدینه میان فقرا و مساکین شاه جهان آباد به عنوان تصدق و خیرات قسمت نمود^۴.

تخت طاووس ص ۲۳۸

جزو غنائم ارزنده ای که نادرشاه از هندوستان به ایران آورد، یکی تخت طاووس است که سابقاً تخت مخصوص شهریاران مغول هندوستان بوده است شرح این تخت را تاورنیه جواهرشناس معروف فرانسوی که در سال ۱۰۷۶ هجری قمری (۱۶۶۵ میلادی) در زمان اورنگ زیب به هندوستان مسافرت نموده است. در سفرنامه خود آورده که مفاد آن از کتاب « ایران و مسئله ایران » لرد کرزن ۵ سیاستمدار انگلیسی که در اواخر قرن نوزدهم به ایران آمده، نقل می شود. تاورنیه می نویسد: « بزرگترین تخت سلطنتی در قصر شاهی تختی است که به شکل تختخواب های صحرائی ما با نهایت ظرافت ساخته شده، شش پا طول و چهار پا عرض دارد، تشک آن مانند بالش بلند و طولی است و تشک های اطراف آن صاف و تخت می باشد. پوش یا چتر بالای آن در قسمت داخلی با مروارید و الماس آراسته شده و دور لبه آن تماماً مروارید دوزی است. در روی این پوش یک چتر که مانند یک طاق چهاربخش است، طاووسی قرار گرفته، دم آن تمام طلاست و آذین آن از

۱- جهانکشی نادری، به اهتمام انوار، ص ۳۳۲ ۲- جهانکشی، ص ۳۳۲

۳- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۹۵ ۴- عالم آرای نادری، ج ۲، ص ۴۷۰

۵- Lord Curzon

لعل کبود و سایر اجزای قیمتی ساخته شده است . بدنه طاووس از طلای خالص است که از سنگهای قیمتی دانه نشان شده و یک یا قوت بزرگی در سینه آن قرار داده اند و از آن یا قوت یک دانه مروارید آویزان است که پنجاه قیرات وزن دارد . در هر طرف این طاووس دو دانه دسته گل از گلهای مختلف قرار داده شده تمام آنها از طلای خالص می باشد و روی آنها بانهایت ظرافت مینا کاری شده است . هنگامی که شاه روی آن تخت جلوس می کند در مقابل چشم شمایک جواهر شفاف بایک الماس به وزن هشتاد یا نود قیرات گرفته و دور آن الماس را از یا قوت و زمرد دانه نشان نموده اند و طوری قرار گرفته که همیشه در مقابل چشم شاه واقع می شود . این پوش روی دوازده پایه قرار گرفته است و در تمام اطراف آن مرواریدهای غلطان و آبدار به کار رفته است و هر یک از مرواریدها از شش الی ده قیرات وزن دارد . این همان تخت معروف است که به حکم امیر تیمور به ساختن آن شروع نمودند و در زمان شاه جهان به اتمام رسید و معروف است که قیمت آن معادل یک صد و شصت میلیون و پانصد هزار لیور به پول مانتام شده است^۱ .

کرزن در صفحه های ۳۲۲ - ۳۱۷ کتاب خود ثابت می کند که تخت طاووس تهران در زمان فتحعلی شاه ساخته شده است و تخت طاووس معروف نادری در حوادث شومی که پس از کشته شدن نادر شاه اتفاق افتاده ، از بین رفته است . آقای انوار در تعلیقات جهانگشای نادری به نقل از مقاله ممتعی که ذکاء در مجله نقش و نگار نوشته ، می گوید: «چون فتحعلی شاه براریکه شاهی تکیه زد به رسم شاهان ساسانی و کیانی میل به جلوس بر تخت جواهر نشان کرد و برای این منظور به محمد حسین خان نظام الدوله بیگلربیگی اصفهان دستور داد تا صنعتکاران اصفهانی تخت شاهی برای او بسازند . هنرمندان چیره دست اصفهانی پس از سالی تخت مرصعی برای او ساختند و فتحعلی شاه در نوروز ۱۲۱۶ هجری قمری بر این تخت جلوس کرد و آن را « تخت خورشید » نامید . بعدها دل هوسباز آن پادشاه به دام عشق دختر کی که اصل گرجی داشت به نام طاووس افتاد و این دختر که در اصفهان می زیست به امر فتحعلی شاه به معتمد الدوله نشاط سپرده شد تا ادب آموزد و چون به سن ازدواج رسید جزء پردگیان شاهی در آید . دخترک سالی چند رنج ادب برد و به سن ازدواج رسید و آداب درباری یاد گرفت . شاه به فرزند خود شجاع السلطنه دستور داد که مراسم عروسی او را (فتحعلی شاه) با « طاووس » هر چه باشکوهتر برپا کند . پسر محض دل

۱ - محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ص ۳-۱۳۶۲ و نیز

رجوع شود به سایکس، تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی، صفحه های ۴۰۵ تا ۴۰۸

پدر آنچه می توانست سعی کرد، از آن جمله قرار شد که شب زفاف باطاووس بر روی این تخت به سر آید. چون آن شب طی شد تخت خورشید به نام طاووس زوجه شاه نام گرفت و به تخت طاووس موسوم شد. متأسفانه تشابه لفظی بین نام این دو تخت اغلب تواریخ نویسان قاجاری را بر این داشته که تخت خورشید فتحعلی شاه را تخت طاووس نادری دانند در حالی که از آن نادر، جز نام و نشان چیزی دیگر نیست و آنچه به نام تخت طاووس فعلا در کاخ گلستان موجود است تخت خورشید فتحعلی شاه است»^۱.

ارمغان هند ص ۲۳۸

پس از ورود نادرشاه به دهلی، محمدشاه که «سفره افتادگی در بزم ضیافت گسترده» و «مراسم تکریم و تسلیم به تقدیم رسانیده»^۲ بود تمامی جواهرخانه و اثاثه پادشاهی و ذخائر سلاطین پیشین را که در طی قرن‌ها گرد آمده و در دستگاه سلطنت موجود بود در پیشگاه نادرشاه به معرض عرض در آورد و هر چند که به قول میرزا مهدی خان، شاه «نظر اعتنا بر آن کنوز و خزائن» نیفکند و «دامان نیازمندی را از قبول آن در چید» باز به واسطه اصراری که محمدشاه در پذیرش آنها داشت ناگزیر «معمدان امین به ضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند»^۳ و وقتی که در عرض چند روز «ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحروکان و ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع به جواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان به قلم آمد که محاسبان اوهام و دفتر نویسان افهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند»^۴.

صرف نظر از تخت طاووس که ذکر آن در همین اوراق گذشت و به قول میرزا مهدی خان دو کرور جواهر که هر کروری صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود، لآلی غلطان و الماس‌های رخشان که نظیرشان در خزاین هیچیک از شاهان سلف و سبق وجود نداشت نیز به مخزن دولت نادری منتقل شد و آنگاه از روز هجدهم ذیحجه ۱۱۵۱ هـ. ق. سازمانی با شرکت عظیم‌الله خان و وکیل سینارام استاندار پنکاله با هدف اداره کارهای دفتر و حسابداران درباری و طهماسب قلی خان جلایر در خانه سر بلندخان تشکیل شد و جمع آوری

۱- رجوع شود به تعلیقات جهان‌نگشای نادری، به اهتمام انوار، صفحه‌های ۷۴ تا ۸۱.

۲- جهان‌نگشای نادری، تصحیح انوار، ص ۲۲۸

۳- همان کتاب، ص ۲۲۸

۴- همان کتاب، صفحه‌های ۳-۳۳۲

غرائم جنگ اقدام نمود . نخست فهرستی از میزان دارائی توانگران کشور هند برداشتند و سپس به فراخور دارائیشان مبلغی به پای آنها نوشتند^۱ .
میزان خراج ثروتمندان تقریباً تا پنجاه درصد میزان دارائی آنان تعیین می شد نادرشاه دستور اکید داده بود که درموقع اجرای این عمل از هرگونه خشونت و بدرفتاری بامردم خودداری شود^۲ .

هنگامی که میزان بدهی همه اهالی معلوم شد و مقرر گردید که دهلی مجموعاً دو کروڑ خراج بپردازد ، نظام الملك و سر بلندخان و سه تن دیگر از اشراف مأمور جمع آوری وجوه گردیدند . مأمورین کوتوال هند به اتفاق نسقچی های ایرانی خانه به خانه را بازرسی می کردند و از هر صاحبخانه میزان دارائی و درآمد وی را استفسار می کردند و برای هر کس به نسبت دارائی او باجی تعیین می نمودند^۳ . ملکم می نویسد : « اما دادن وجه بر مردم هند چندان صعب نبود که طریقه اخذ آن . و چون محصلین وجه مزبور از اهالی خود هندوستان بودند ، فرصت غنیمت دانسته بنای اخذ و طلب گذاشتند و به جهت هر ده هزار روپیه که به خزانه نادر رسانند چهل یا پنجاه هزار برای خود می گرفتند و بدین سبب مردم را اذیت و آزار می کردند تا آنچه دارند بروز دهند به نوعی که جمعی کثیر از مردم از فرط شکنجه و عقوبت هلاک شدند و بسیاری از معتبرین هندو یا به جهت اینکه در معرض استخفاف و استحقار در نیابند یا به سبب اینکه مال را عزیزتر از جان می داشتند خود را تباہ کردند.»^۴

پس از مرگ سعادت خان ، نادرشاه يك دسته نیرومند از سپاهیان ایران را مأمور تصرف ثروت وی نمود و نیز تمام دارائی خان دوران و مظفرخان را جمع آوری کرد . هیئتی که برای اخذ خراج معین شده بود تا تاریخ دهم محرم ۱۱۵۲ به بر آورد و گرد آوردن پیشکش ها پرداخت و بنا به گفته فریزر سیاهه آنرا به شرح زیر به پیشگاه شاهنشاه ایران تقدیم داشت . پیشکشی محمدشاه :

- ۱- جواهر و سنگهای گرانبهای پادشاه هند و دیگر شاهزادگان ۹۳،۷۵۰،۰۰۰ تومان
- ۲- تخت طاووس و نه تخت مرصع دیگر و افزار ساخته از زر و سیم ۳۳،۷۵۰،۰۰۰ تومان
- ۳- موجودی زر و سیم خزانه پادشاهی هند و تقدیمی خود محمدشاه ۳۵،۷۵۰،۰۰۰ تومان

۱- لارودی، زندگانی نادرشاه، ص ۱۶۲ ۲- نادرشاه، ترجمه مشفق، ص ۱۹۶
۳- همان کتاب ، ص ۱۹۶ ۴- سر جان ملکم، تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی، ص ۴۲

- ۴- اثاثیه کاخهای پادشاهی هند ۱۱،۲۵۰،۰۰۰ تومان
 ۵- ظروف زروسیم (که گداخته و سکه زدند) ۱۸،۷۵۰،۰۰۰ تومان
 ۶- پارچه‌های زربفت گرانها ۷،۵۰۰،۰۰۰ تومان
 ۷- افزار جنگی : توپ، تفنگ، شمشیر، نیزه، دشنه ۳،۷۵۰،۰۰۰ تومان
 پیشکشی مهاراجه‌ها و سرداران و بزرگان کشوری و لشکری :
 ۸- مهاراجه‌ها و سرداران و استانداران ۷۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان
 ۹- کانون افسران ارتش هند ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان
 ۱۰- پیشکشی مظفرخان ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان
 ۱۱- پیشکشی نظام‌الملک و قمرالدین‌خان ۱۱،۰۰۰،۰۰۰ تومان
 ۱۲- پیشکشی بازماندگان خان دوران سپهسالار هند ۳،۷۵۰،۰۰۰ تومان
 ۱۳- دارائی سعادت‌خان برهان‌الملک ۱،۱۲۵،۰۰۰ تومان
 جمع^۱ ۳۲۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان

مورخان و نویسندگان دیگر هر کدام در باره میزان وجوه بر آوردهائی دارند که جهت مقایسه و ملاحظه ذیلا به ذکر تعدادی اکتفا می‌شود :

- ۱- سر جان ملکم در کتاب تاریخ ایران ۷۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی
 ۲- سرپرسی سایکس ۹۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی
 ۳- ث.ف. لافوز در کتاب تاریخ هند ۳۳۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی
 ۴- ژنرال کشمیشف در کتاب جنگهای نادرشاه ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی
 ۵- براون در کتاب تاریخ ادبیات ایران ۸۷،۵۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی
 ۶- مینورسکی در کتاب تاریخچه نادرشاه ۱۱۰،۰۰۰،۰۰۰ روپیه هندی
 ۷- فروغی (ذکاءالملک) تاریخ ایران از ۳۰۰ تا ۷۰۰ کروڑ تومان
 ۸- عباس اقبال در کتاب تاریخ عمومی از ۳۰۰ تا ۸۷۰ کروڑ تومان
 ۹- عبدالله رازی همدانی در کتاب تاریخ ایران از ۴۰۰ تا ۸۰۰ کروڑ تومان
 ۱۰- ویلهلم اشتولس در کتاب اوضاع تجارتي ایران ۱۰۷۵،۰۰۰،۰۰۰ روپیه
 لکهارت جمع وجوه و جواهرات را بالغ بر هشتاد کروڑ (۷۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روپیه) قلمداد^۲ می‌کند .

۱- لارودی، زندگانی نادرشاه، س ۱۶۳-۱۶۴ ۲- همان کتاب، س ۱۶۵
 ۳- نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، س ۱۹۶

در میان سنگهای گرانبهائی که نادرشاه به ایران آورده سهدانه الماس گرانبها به نام «دریای نور» و «کوه نور» و «ارلو» از همه سنگین تر و پربهاتر بوده اند. دریای نور اینک در موزه جواهرات سلطنتی ایران است ولی کوه نور که سرنوشت مشغول کننده ای داشته، پس از مدت ها دست به دست گشتن، سرانجام در موزه امپراطوری بریتانیا جای گرفته است^۱ و ارلو پس از مرگ نادرشاه و فروش آن به یک بازرگان ارمنی، به کاترین دوم امپراطریس روسیه فروخته شده و اینک در موزه مسکو است^۲.

گذشته از این غنائم، نادرشاه شصت هزار جلد از کتابهای خطی گرانبها که برخی از آنها را خود از کتابخانه پادشاهی هند جدا کرده بود به ایران آورد. این کتابها به آستان قدس رضوی و کتابخانه شاهی تهران سپرده شد و نیز دو بیست عراده توپهای سنگین، ۱۰۰۰ زنجیر پیل، ۱۷۰۰۰ اسب و ۱۰۰۰۰ شتر از هند به ایران آورد. محمد شاه یک هزار سوار از بهترین سواران گاردشاهی خود را با اسب و اسلحه جنگی همراه نادرشاه نمود و این سواران همیشه با موکب همایونی همراه بودند^۳.

ارتش ایران ص ۲۵۰

هنگامی که نادرشاه برای رهائی ایران قیام نمود و نخست بار زمام سپاه و سپاهیان را در دست گرفت، هنوز اصول نظام دوره صفوی برقرار بود بخصوص که در طی سالیان

۱- رجوع شود به توضیحات لارودی در کتاب «زندگانی نادرشاه» صفحه های ۱۶۶ تا ۱۶۹ طبق روایات، این الماس از قدیمترین روزگاران دارندگان خود را همیشه به کشتن داده است بدینگونه :

«۱- کارنا، پهلوان باستانی هند نخستین دارنده آن کشته شد. ۲- اویه- فین، تاج و تخت خود را از دست داد. ۳- راجه مالوا تخت شاهی بر افتاد. ۴- نادرشاه کشته شد. ۵- شاهرخ نابینا و ناچار به تسلیم آن شد. ۶- گرگ- سینگ «راجه پنجاب» از نواده های رنجیت سینگ زهر خورانیده شد. ۷- شیر سینگ در هنگام جشن تیر خورد. ۸- دلب سینگ از انگلیسی ها شکست یافت و گنجینه های هنگفت و پادشاهی خود را از دست داد. ولی اینک از ۲۲ رجب ۱۲۴۶ (سوم ژوئن ۱۸۵۰) در موزه امپراطوری بریتانیا است و عاقبت آخرین دارنده آن معلوم نیست.»

۲- لارودی، زندگانی نادرشاه، ص ۱۶۹ به نقل از مقاله آقای جمال زاده در مجله کاوه، چاپ برلن. ۳- از مقاله سعید نفیسی در «مجله شرق» به نقل از لارودی، زندگانی نادرشاه ص ۱۶۹

دراز بی خبری و بعد هم شکستهای پیاپی ، روحیه مردان سپاهی به یکبار سست و ضعیف شده و به حقیقت از ترتیبات سپاهگیری نشانی برجای نمانده بود . نادر که بی تردید در ردیف بزرگترین نوابغ نظامی عالم است بیش از همه یک سرباز بود و به مسائل خاص ارتشی و جنگی توجه داشت ، تنها بیست سال پس از سقوط خاندان صفوی توانست که مرزهای فلات ایران را به حدود اصلی خود برگرداند و گذشته از آن امپراطوری پهناوری به وجود آورد که یادآور دورانهای مجد و عظمت باستانی ملتش باشد .

لکهارت می نویسد : « نزدیک کردن نادر به ناپلئون به هیچ روی شگفت انگیز نیست زیرا بین این دو فرمانده بزرگ و وجه شبه فراوانی وجود دارد و همچنین تشبیه نادر به اسکندر کبیر از طرف نویسندگان شرقی از هر حیث به مورد است . و نیز همانند دانستن نادر با تیمور لنگ تعجب آور نیست در عین حال بسیاری از مورخان نادر را به همکار جوانتر خود فردریک کبیر تشبیه می کنند که از لحاظ نبوغ فرماندهی و تسخیر کشورهای پهناور و مهارت در تجهیز قوا و عقیده به اهمیت سرعت حرکت ارتش فوق العاده به نادر نزدیک است ، از حیث تاکتیک جنگی بدون اغراق می توان گفت نادر به مراتب از کلیه لشکر کشانی که نامشان رادر بالا بردیم برتر است »^۱ .

قدرت سازماندهی و سرباز بارآوری نادر بی نظیر بود و این مرد روستائی گسنام که جوانی را در پریشانی و بی سروسامانی گذرانیده بود بزودی در پناه نبوغ خدا داد توانست روان تازه ای در کالبدهای افسرده سربازان ایرانی دمدم ، اعتماد به نفس از دست رفته آنها را بدیشان بازگرداند و با متجلی کردن لیاقت و استعداد بی نظیری که در خمیره هم میهنان اوست ، مقامی را که سزاوارند در عرصه تاریخ بدانها بخشند .

گرچه اندیشه های عظیم این مردداهی در همه زمینها بروز می کرد^۲ اما از آنجا که موقعیت دشوار مملکت اقتضا داشت ، او نیز ناگزیر بود که همه هم خود رادر بار اول ، مصروف سپاه و تقویت روحیه ارتشیان کند و تنها وسیله ای را که می توانست نام اقتدار از دست رفته کشور را بدان بازگرداند ، نیرومند نگاه دارد .

گویا نخستین اصلاحی که نادر در سپاه ایران به عمل آورد در سال ۱۱۲۲ هجری قمری بود که در طی آن به تغییر نظام عهد صفوی پرداخت و ترتیب سربازگیری مخصوصی معمول

۱- نادرشاه ، ترجمه مشفق همدانی ، ص ۳۳۱

۲- رجوع شود به

Pere Fazin, Lettres edificantes et curieuses. pp. 316-319

داشت که ایران مجدداً صاحب قشون معظم همیشگی و تحت السلاح گردید^۱. بعد از جنگ دوم با افغانان، نادرشاه اساس سپاه دائمی را کاملاً آماده داشت و آن قراولان خانۀ نادر شاه و توپچیان قدیم بوده اند که باقیمانده فوجهای توپخانۀ دورۀ صفویه به شمار می آمدند. هفت فوج پیاده و اسلحۀ زیاد نیز از دورۀ صفویه برقرار بود و این ریشه هرچه زودتر قوت گرفت.

قشون منظم نادرشاه، سربازانی دائم، لشکریانی مرتب و همه مطیع یک نوع نظامات خاص نادری و مقررات معمولی آن دوره بودند. در آن ایام سربازگیری ایلجاری و داوطلبانه مرسوم بود. اصول خدمات داخله و طرز ساخت بسیار سخت بود ولی حقوق و جیره نظامیان مرتب و کافی و دائمی بود^۱.

هم نادر مصروف بر این بود که پیش از همه وضع سپاه را آراسته بدارد و در تقویت ارتشیان بکوشد، چه بی تردید در روزگار او نیز مانند زمان ماتنها توانائی و نیرومندی بوده است که می توانسته حتموق حتمۀ هر ملت را حفظ کند و از تطاول زورمندان در امان بدارد. این است که به موازات پیشرفتهای و فتوحاتی که نصیبش می شده به این جنبۀ خاص از قدرت ملی توجه بیشتری مبذول می داشته است، کیشمیشف وضع ارتش ایران را در ابتدای ظهور نادر چنین بیان می دارد:

« پیاده سه قسم و سه دسته بودند، دستۀ اول سنگین اسلحه یعنی جزائرچی، دستۀ دوم سبک اسلحه یعنی تفنگچی، دستۀ سوم تیرو کمان داشتند. اسلحۀ دستۀ اول که جزائرچی باشد عبارت بود از تفنگهای بزرگی که موقع جنگ روی سه پایه نصب، آنگاه خالی می نمودند و سرباز می بایست سه پایه را با خود داشته باشد، در سفر و حضر وزن تفنگهای مزبور تقریباً پنج من و نیم بود. اسلحۀ دستۀ دوم تفنگهای فیله ای بود و اسلحۀ دستۀ سوم تیرو کمان بود. این دستۀ پیاده نظام تقسیم به فوج شده، هر فوجی دارای هزار نفر سرباز و لباس آنها تمام یک رنگ بود یعنی نیم تنه شان آبی و کلاهشان نشانی بود که معین می کرد صاحب آن از چه فوج است یک قدره هم علاوه بر تفنگ در کمر داشتند. دستۀ دیگر سنگین اسلحه بودند که از خانوادۀ های محترم و نجبای ایران می گرفتند و لباس آنان زره و چهار آئینه بود و هر دسته نیزه و شمشیر داشتند ولی فرق مابین سنگین اسلحه و سبک اسلحه این بود که سوارهای سنگین اسلحه یک سپر هم داشتند. توپخانۀ ایران مرکب از توپهای بسیار

۱- جمیل قوزانلو، تاریخ نظامی ایران مختصر، صفحه ۶-۸۷

سنگین و زنبورك بود . در سفر زنبورکها را بار شتر می نمودند و چون حمل و نقل توپ به علت سنگینی وزن صعوبت و اشکال داشت غالباً مانع و علت تعطیل کارسوار و غیره می گردید . گذشته از قشون سابق الذکر چند دسته دیگر برای انجام خدمات ذیل معین می شدند :

اول نسقچی و تکلیف آنها این بود که در موقع جنگ محافظت و محارست لشکر نمایند . به این معنی که در عقب لشکر می ایستادند که کسی از آنها فرار نکند و یا آنکه بدون جهت از دسته خارج شود و اسلحه نسقچیان مزبور شمشیر بود و مجاز بودند که کسی را که لباس ذلت فرار می پوشد ، از خلقت (کذا) حیات و کسوت زندگانی عاری سازند و تکلیف دیگرشان حفظ اموال لشکریان و سایر انتظامات داخله اردو بود و در واقع به منزله پلیس نظامی و ژاندارمهای اروپا بودند و عده آنها زیاده از سیصد نفر نبود . ثانیاً قراول که می بایستی در حین عبور لشکر از پلها و جسرها و باطلاقها و غیره حفظ نظام و ترتیب افواج را بنمایند و نظارت مقصرین هم با آنها بود . ثالثاً جارچی که اظهار و اعلان احکام صادره از رئیس لشکر در عهده آنها بود که در اردو منتشر می ساختند و بعضی امور از این قبیل نیز به آنها رجوع می شد . رابعاً چرخچی و مقدمه الجیش که تعیین معسکر و اقامتگاه لشکر و تفتیش عده و وضع و ترتیب لشکر خصم را می نمودند و ملاحظه طرق و شوارع نیز به عهده آنها بود . خامساً کشیکچی که حفظ منزل رئیس و اردو با آنها بود و عده کشیکچیان مزبور شش هزار نفر بود که به سه دسته منقسم می شدند و هر دسته سه روز نوبت کشیک داشتند و اسلحه آنها نسبت به سایرین اهمیت و مزیت داشت و در عوض کلاه ، عمامه سفید بزرگی بر سر می نهادند که نصف صورت آنها را هم احاطه می کرد ^۱ .

درباب ترکیب سپاه ایران می توان گفت که به اقتضای طبیعت امپراطوری و وسعت خاک هر فرمانروائی ناگزیر بوده است که سپاهیان خود را از میان دسته های مختلف برگزیند . در ابتدای کار چون حامیان نادر خراسانیها بودند ، بالطبع اکثریت مردان سپاهی حاضر در رکاب وی را خراسانیان تشکیل می دادند و بعدها با مرور ایام و استیلای بردنکر مناطق ایران ، از میان طوایف جنگجوی هر ناحیه ، گروهی جهت خدمت در ارتش انتخاب می شده اند . این که مورخینی چون لکنهات با وجود وسعت دید خود در برخی از دهها ، به نادر نسبت داده اند که در صدر تنظیم سپاهی مرکب از افراد غیر ایرانی ^۲ بوده ، مطابق

۱- ژنرال شمشیف ، محاربات نادر شاه ، نسخه خردی کتابخانه ملی ایران ، ص ۵۵-۵۶

۲- رجوع شود به لکنهات ، نادر شاه ، متن اصلی کتاب در دسترس

« محاصره هرات و سرکوبی اندالیسان » ص ۵۴

کاملاً نادرست و مخالف با واقع است، چه به شهادت مندرجات همان کتاب^۱ در هیچ زمان نادرشاه از سربازان اصیل خود که پشتیبان قاطع و ثابت وی در تمامی جنگها بوده اند، غافل نبوده است. به اضافه که خارجی شمردن مردم هرات و دیگر سکنه فلات ایران نسبت به ساکنان فرضاً اصفهان و شیراز، خود يك نوع بیعدالتی است که مخالف خون و روان و نوامیس نژادی يك ملت کهنسال است.

بہتر است گفته شود کہ نادرشاه نیز مانند دیگر فرمانروایان مقتدر و بزرگ تاریخ صرف نظر از افزایش تعداد مردان جنگی کہ خواه و ناخواہ بہ گروہی از آنان در ہر نقطہ می شدہ است دست یافت، ناگزیر بودہ است بہ منظور تمکین اقوام تابع، گروہی از برجستہ ترین نمایندگان رزمی آنہارا بہ خدمت گیرد و در صنف سپاہیان از وجودشان استفادہ نماید. این نکتہ را بہ کرات در طی لشکرکشی های وی بہ مناطق مختلف ملاحظہ می نمائیم کہ فی المثل بعد از تسخیر يك ناحیہ، تعدادی از جوانان را برای انجام وظیفہ در اردوی شاہنشاهی بہ خدمت خواندہ است. برای نمونہ می توان بہ چند فقرہ از این قبیل اکتفا کرد. در سال ۱۱۵۲ھ. ق. زمانی کہ نادرشاه پس از فتح دہلی سرزمین سند را تسخیر می کند محمد کاظم می نویسد:

« مقرر فرمود کہ موازی چہل ہزار نفر از دیار سند در عرض دہ یوم ملازم گرفتند و ولدان شاہ قلی خان معظم الیہ (کیا نصیر سابق) کہ يك نفر آن مسمی بہ محمد مراد بك و دیگری بہ غلام شاہ بيك موسوم بود سرداران ملازم رکابی کردہ، مأمور آن گردانید کہ در رکاب ظفر انتساب عازم مملکت ایران گردند »^۲

آنگاہ کہ سرزمین ماوراءالنہر بہ تسخیر درمی آید: « بیست ہزار سوار از ترکمان و اوزبکیہ بخارا و سمرقند در سلك ملازمہ انعقاد یافت »^۳

۱- L. Lockhart, Nadir Shah, A critical Study based mainly upon Contemporary Sources London 1938.p.228

۲- عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۴۸۸ ۳- مؤلف گمنام «خلاصہ تاریخ احوال سلاطین از ابتدای سلطنت کہ کیومرث بودہ تا اواخر فتح علی شاہ» نسخہ خطی کتابخانہ موزہ بریتانیا بہ شمارہ Or.3333 برگ ۱۴۲ این کتاب عنوان دیگری ہم دارد، «خلاصہ تاریخ پادشاہان عجم و غیرہ کہ در مملکت ایران سلطنت کردہ اند» و نیز رجوع شود بہ عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۵۴۴ محمد کاظم تعداد ملازمان بہ خدمت پذیرفته را سی ہزار نفر می شمارد ولی میرزا مہدی خان تعداد آنہا را ہشت ہزار نفر ذکر می کند، جہانگشای نادری، ص ۲۷۳

وباز وقتی که جماعت لزگی داغستان تمکین می کنند وشمخال، رئیس آنان پس از دو سال مبارزه در سال ۱۱۵۶ تسلیم می شود « صاحبقران دوران موازی دوازده هزار نفر ملازم رکابی از آن طایفه گرفته و »^۱
در تصرف خوارزم ملاحظه می شود که: « حضرت ظل الله چهار هزار نفر از اوزبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسۀ خوارزم را سان دیده، انتخاب و ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته به خراسان مأمور »^۲

واز این قبیل می تران نظائر بسیاری آورد، و آنگاه معلوم می شود که گرفتن ملازم از سرزمینهای مفتوح امری الزامی بوده و منحصر به شخص شاهنشاه نبوده است، چنانکه لطفعلی خان کوسه احمدلو نیز که بنا به امر شاه به سوی سمرقند رفته بوده، پس از سرکوبی ایلات عرض راه، « سرکردگان و سرخیلان آن طوایف رسائل به خدمت سردار کثیرالقدر فرستاده، از راه اصلاح درآمدند، سردار معظم الیه ملتمس آن طوائف را به عز قبول مقرون داشته، مشروط به آنکه موازی شش هزار نفر ملازم رکابی داده، ناز همه جهت محفوظ و مصون بوده، در سلك سایر اخلاص کیشان صاحبقرانی منخرط بوده به خدمات مرجوعه شاه افراسیاب جاه اشتغال ورزند، جماعت مذکور به ناچار چون به هر جهت خود را غریق محیط بلادیدند تن به قضا و دل به رضا داده »^۳.

وقتی که به سال ۱۱۵۵ نادرشاه در تدارک مبارزه با عثمانی هاست، محمد کاظم دسته های سپاه را بدین نحو برمی شمارد:

« به سرداران و سرکردگان و سرخیلان و مینباشیان و یوزباشیان و پنجاهباشیان و دهباشیان قدغن فرمود که تدارک سه ساله جهت تسخیر مملکت روم گرفته، در آن حدود ۴ سان عساکر منصور را ملاحظه فرمود. اولاً عساکر نصرت مآثر خراسان را به حضور ساطع العور خواسته، اولاً سان غازیان افشار ساکنین ایورد و در بجزون و درون و راز و قو نازیه و چهچه و مهنه و پیش بلوک و دارالثبت کلات را ملاحظه و بعد از اتمام آن عساکر مشهور و مروی و سرخسی و زورآبادی و دربندی و مردحورانی را تسخیر، بعد از اتمام آن عساکر اکراد خبوشانی و الهداغی و بعد سان غازیان بیات نیشابوری و قلیچی و عساکر سبزواری سبزواری و اسفراین و جوین و آمویش و عرب سبچاره و میان دشت و پس از آن بعد از اتمام آن عساکر شاملوی هراتی و هزارجات و جمشیدی و تابینی و کل اویمانات را و بعد از آن

۱- جهانکشان نادرشاه، ص ۲۷۸

۲- عالم آرای نادرشاه، جلد ۲، ص ۵۷۲

۳- آذربایجان

۳- همان کتاب، جلد ۲، ص ۶۴۴

غازیان ابدالی و قلجائی و لزگی فراہمی و قندھاری را ملاحظہ ، بعد از اتمام آن غازیان بلوچستان را تشخیص ، چون اسامی نفری را کہ محرر این اوراق از لشکر نویسان مشخص نمود ، موازی شصت و پنجهزار نفر خراسانی بہ تعداد آمد و بعد از اتمام آن طایفہ عساکر عراقی را ملاحظہ فرمود از اصفہان و قم و کاشان در جزین و فراہان و یزد و کرمان از طایفہ بلوار (کذا) و بختیاری موازی چهل و پنجهزار نفر بہ قلم آوردند ، و از جماعت فارسی و طایفہ فیلی و گرمسلی (کذا) ولاری و بندری و ششتر و حویزہ و غیرہ موازی پنجاہ ہزار نفر سان دید و از مملکت تبریز و مراغہ و ارومی و سلدوز و سوق بلاق و دمبکی و برکشاد و آہار قراداغ و گنجہ و قراباغ و رده و سمد و پروان و طوایف ارامنہ ساکن طوق و غیرہ و تفلیس و کل گرستان و شیروان و شماخی و مغان و آن نواحی و نخجوان و داغستان و از ایلات و احشامات از قبیل افشار و مقدم و بیات و قاجار و لزگی و ترکمان و دمبلی و قراداغی و سایر طوایف کہ قلم از تعداد آن عاجز و قاصر است ، موازی شصت ہزار نفر در آن محل ، در حضور فیض گنجور صاحبقرانی حاضر و از نواحی قلمرو علیشکر کہ ہمدان و کرمانشاہ است بیست و پنج ہزار نفر حاضر و از عساکر ماوراءالنہری و خارزمی (کذا) و قزاق و قرابلایق دشت قبچاق موازی شصت ہزار نفر نامدار نیزہ دار ناوک انداز خنجر گذار موجود و موازی ہفتاد ہزار نفر از طایفہ غزنین و کابل و جلال آباد و پیشاور و لاہور و شاہجہان آباد و ملتان و کشمیر واکرہ و نکہور (کذا) و دکن و سایر بلاد ہندوستان و سند مستعد و آمادہ از نظر کیمیا اثر در گذشتند . چون میرزا بدیع الزمان و میرزا ہاشم لشکر نویسان دیوان اعلیٰ بہ کل اسامی و نفری کہ عساکر برداشتند (کذا) سیصد و ہفتاد و پنج ہزار نفر ملازم رکابی در آن نواحی موجود بود و در رکاب سعادت فرجام حاضر بودند »^۱ .

پیدا است کہ ادارہ اموریک چنین سپاہی تاچہ پایہ دشوار می نمودہ ، وچہ تدبیر و شایستگی و جربزہای باید بہ کار می آمدہ ، تا کارہای آن را از ہر جهت تدارک می دیدہ است ، آنچه روشن است این است کہ تنها کفایت شخص شاہ بودہ کہ می توانستہ ، اتحاد و اتفاقی در میان دستہای مختلف ارتشیان فراہم آورد و در جنگہا از استعدادہای خاص ہر گروہ بہ صورت شایستہ و کامل برخوردار شود و گر نہ بہ طوری کہ دیدہ می شود جانشینان او ہیچیک آن لیاقت را نداشتند کہ بتوانند ضابطہهای نادری را حفظ کنند و ایران را بزرگ و سزاوار مقام واقعی آن نگاہ دارند^۲ .

۱- عالم آرای نادری، جلد ۳، صفحہهای ۲۰ تا ۲۲ ۲- رجوع شود بہ

گلستانہ، مجمل التواریخ بعد نادر، تصحیح مدرس رضوی، صفحہهای ۳۲ تا ۳۴

صرف نظر از سپاهیان که اعزام آنها بعهده فرمانروایان محلی بوده در مناطق داخلی غالباً نمایندگان اعزامی از مرکز بوده‌اند که به ضبط امور می‌پرداخته‌اند و تعداد سر بازان را از هر ناحیه برمی‌گزیده و به خدمت می‌فرستاده‌اند. نماینده تجار تی شرکت هند شرقی در بندر عباس جزو وقایع سال ۱۷۴۵ میلادی (۱۱۵۸ هـ) می‌نویسد :

« شاهنشاه دستور داده است که تعداد شصت هزار مرد سپاهی از سراسر کشور گرد آوری شود. مین‌باشی که به اتفاق سردار^۱ از نوامبر به اینجا آمده بودند به همراه هشتصد نفر از سر بازانی که به خدمت پذیرفته بودند امروز به قصد شیراز عزیمت کردند و در نظر دارند که حدود سه هزار نفر از آنجا انتخاب کنند »^۲

پیدا است که برای تأمین هزینه‌های این اردوی عظیم پول فراوانی ضرورت داشته است که به هر تقدیر تأمین آن به دوش آحاد مردم کشور بوده است. هانوی میزان مخارج دویست هزار نفر از سپاهیان نادر شاه را به حدود بیست میلیون قران^۳ تخمین زده است که طبق بر آوردی که او خود از درآمدهای امپراطوری ایران به عمل آورده تهیه و مصرف می‌گردیده است.^۴

و نیز محرز است که به واسطه توجه مستمر شاه به وضع نظامیان و علاقه وافری که او خود به ترتیب و تنظیم وسائل معاش این طبقه داشته، شغل سپاهیگری حائز اعتبار فراوانی بوده است و زندگی آنان بالنسبه از رفاه و آسایش برخوردار بوده است بخصوص که بعد از هر فتحی نیز در خزائن گشاده می‌شد و آنقدر « از نقد و وجه به نامداران و سپاهیان به صیغه مواجب و انعام شفقت » می‌فرمود که هر يك « صاحب جاه و ثروت » می‌گردیدند. محمد کاظم که خود اردوی نادری را پس از بازگشت وی از هند در هرات داده،

۱- فرمانروای نادری
 ۲- از گزارش مورخ ۱۴ نوامبر ۱۷۴۵ در تاریخ ایران و آشور
 روزانه کمپرون، جلد ۵، نسخه خطی کتابخانه East India office، ص ۳
 ۳- ۶۴۴ میلیون لیره استرلینگ
 ۴- عام‌الارای نادری، جلد ۲، ص ۶۴۴
 ۵- رجوع شود به J. H. Harnay, An historical account of the British trade over the Caspian Sea ... vol II, pp. 26-27.
 کشمیشف می‌نویسد: « رسمشان در اخیسار سواد سات برعوشن بود تا که به قهر و غلبه از اهالی قراء و ایلات می‌گرفتند و احياناً اگر کسی معارضت می‌نمود ناچار از چشیدن شرمت مرک بود و بعضی را هم به اسیری گرفته می‌آوردند و محاربات نادر شاه، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران، ص ۷۱

چنین تعریف می کند: « در آن اوان حسب الرقم مطاع نیز به عهدۀ کلبعلی خان ولد بابا علی بیک افشار که بیگلربیگی و صاحب اختیار الکاء مرو شاهجهان بود، صادر گردیده بود که باموازی یک صد نفر از سر کرده واعیان الکاء مرو وارد دارالسلطنۀ هرات و به شرف زیارت آستان مروت نشان مشرف و در آن اوان مسود این اوراق نیز با عالی جاه بیگلربیگی وارد دارالخلافة شهنشاهی گردید. چون به نواحی چشمه قلمفر رسید و از بالای خامۀ ریگی که نظر بدان سپاه قیامت نشان و آن لشکری پاییان انداخت لشکری ملاحظه کرد که عقل انسان از گفتگوی آن عاجز و چشم بیننده در هیچ روزگاری چنان سپاهی عالی تبار آراسته ملاحظه نکرده بود در هیچ عصری وزمانی غواص محیط روزگار چنان گوهری به بار نیاورده و ندیده و نشنیده. از سپاهیان آن شمه ای تقریر نمایم سایر ملازم که تاین است و منصبی او را نمی باشد لاقلاً سه نفر یتیم و دوسه نفر اسیر اناث و اولاد از او در این اسفار بعمل آمده و سه راس اسب و دو راس استر و دوسه نفر اشتر که دو اب سواری و بارگیری آن بود و چادر سه سری و دوسری دو باب و یک نفر ملازم کمتر از هفت و هشت نفر نبود و سایر دهباشیان و پنجاهباشیان و یوزباشیان و پانصدباشیان و مینباشیان علی هذه القیاس»^۱

تعداد سپاهیان به طور مسلم همیشه تغییر می کرده و به تناسب احتیاج و امکانات کم و زیاد می شده است ولی هنر عظیم و نبوغ نظامی شاه را می باید در آن دانست که از حد اقل مردان جنگی حداکثر استفاده را می برده و با شیوه های مخصوص نبرد و غافلگیری خود، گاه اردوی خصم را که تا چند برابر ارتش او بوده درهم می شکسته است.^۲

تردید نیست که به موازات تجربیهائی که در جنگها به دست می آمد و نیز مقدمات بیشتری که فراهم می گردید، سازمانهای نظامی نیز تغییراتی به خود می دیدند و این نیز با ملاحظه پیشرفت های دائمی ارتش ایران و پیروزی هایش در برابر دشمنان امری الزامی بوده است. قوزانلو در باب آخرین اصلاحات نظامی نادر شاه می نویسد:

« بعد از غلبه بر حکمرانان ممالک توران نادر شاه در سنه ۱۱۵۴ هـ . مقرر داشت که طبقه نظامیان شاهنشاهی تشکیل بیابد. این نظامیان عالی مقام هر یک مشاغلی داشتند حائز اهمیت مخصوص، چنانکه در آن وقت سلاطین عثمانی در امپراطوری دولت آل عثمان طبقاتی به نام سران سپاه (ینکچری) تأسیس نموده بودند، در ایران نیز این طبقه ممتاز گشتند. اشخاصی که به لقب سالاری نایل شدند عبارت بودند از وزراء، اعضاء مشاورین حرب، سرداران اردو، رؤسای صنوف مختلفه ارتش. نادر شاه به طبقه

۱ - عالم آرای نادری، جلد ۲، صفحه های ۵۰۸ و ۵۰۹ - ۲ - داستانهای

محاربات متعدد نادر شاه با عثمانی ها و نیز نبرد کرناال شاهد مدعا است.

نظامیان عالی عطایای مالی و تیولات عظیمه بخشید ، از لحاظ تجهیزات ارتشی تغییرات عظیم واقع شد . تا اواخر ارتش کشی به ممالک توران يك قسمت ارتش از هنگهای محلی و يك قسمت از سپاهیان داوطلب با اجرت بودند و لکن بعد از این جنگ خدمت اجباری برای صیانت میهن خدمت نظام از وظایف عمومی گردید و در سنه ۱۱۵۵ هـ . کاملتر شد و از روی اصول منظمه ، افراد ملت به خدمت سربازی دعوت شدند . تشکیلات نظام هم تغییر کرد . کوچکترین واحد « جوخه » بود که از نه نفر سرباز و یک نفر وکیل به عنوان « ده باشی » تشکیل می شد . از ده « جوخه » يك « دسته » ساخته می شد که به رئیس آن « یوزباشی » می گفتند . از ده « دسته » يك « فوج » به وجود می آمده که به فرمانده آن « مین باشی » می نامیدند . و از اتحاد ده « فوج » « يك لشکر پیاده » و از « سه فوج سوار » هم يك « تیپ سوار نظام » فراهم می شد که تشکیلات تپی فقط منحصر به سوار نظام بود . به لشکر پیاده يك تیپ سواره و يك فوج توپخانه ملحق می گردید . عده افراد هر لشکر تقریباً به پانزده هزار نفر می رسید و از سه لشکر يك اردو تشکیل می شد که مخصوصاً این واحد بعد از جنگهای توران مضبوط و مرتب گردید . کلیه کشور ایران به پنج منطقه اردوئی تقسیم شد . منطقه اردوی اول خراسان ، منطقه اردوی دوم قفقازیه . منطقه اردوی سوم کرمانشاهان و اردوی چهارم در فارس و اردوی پنجم در قندهار ساخلو بوده اند . کلیه نیروی جنگی ایران ۲۲۵۰۰۰ نفر بود . برای این ارتش دائسی آذوقه جنگی لوازمات (کذا) حربی بسیار لازم بود . پس بر عده دستگاههای ارتشی و جباخانه افزوده که وسایل سریعتر و مؤثرتری برای ساختن اسلحه و آذوقه جنگی فراهم سازند . از همه مرتبتر باروتخانه دولتی بود . برای تهیه شوره ، از کف انبارهای زیر زمینی تهیه شد که باروت ارزانتر تمام شود . توپ ریزی در اصفهان بقدری مرتب شد که در سنه ۱۱۵۴ هـ . ق . عده توپهای ارتش ایران با توپهایی که از هندوستان آورده اند بالغ بر پنج هزار توپ بود . جباخانه و قورخانه های ارتش در هر روز پانزده تفک بیرون دادند اما با وجود این مساعی جمیله با احتیاجات نتوانستند بر آیند ... نارهای نیروی بری و بحری اشتغال روزانه وی بود و بدین جهت ارتش ، قوی ، مرتب ، راحت و منظم بود . نیروی بحری از سال ۱۱۵۴ هـ . به بعد در نظر او یکی از لازمه (کذا) حتمی کشور بود و به واسطه مستشاران بحری در خلیج فارس و دریای خزر بحریه منظمی ایجاد نمود . آرزو داشت که هم در آبهای ساحلی ایران صاحب نفوذ باشد و هم تجارت بحری ایران رونق گیرد . اما در قسمت کشتیرانی در بحر خزر گرفتار رقابت روس ها گردید و چندان تازنی از پیش نبرد . از طرف دیگر نظر به توسعه کشور شاهنشاهی جمعیت ایران به سی میلیون رسید .

اداره این ممالک عظیم هر قدر به طرز ماهرانه هم می شد، لکن مستلزم مخارج هنگفت بود مصارف جنگی و بودجه ارتش همگی محتاج پول بسیار بود...»^۱

داستان نیروی دریائی ایران در این ایام نیز خود، سردرازی دارد که باید توجهش را به جای دیگری موکول نمود.

تسخیر ترکستان ص ۲۵۴

پس از انجام کار هند، نادر شاه تصمیم گرفت که ترکستان را اشغال نماید. سرزمینی که به نام ترکستان یا توران نامیده می شود، دشت پهناوری است در آسیای مرکزی که ۱۹۰۰ کیلومتر طول و ۱۳۰۰ کیلومتر عرض دارد. این دشت پهناور از شمال به دریاچه آرال و خاک سبیری از خاور به کشور چین ورشته کوههای تیان شان و منطقه کاشغر و از جنوب در مرز افغانستان به کوههای پامیر و هندوکش و رود آمودریا (جیحون) می رسد. در مغرب آن نیز همه جا دریاچه خزر قرار دارد.^۲ هنگام لشکر کشی نادر شاه این سرزمین به دو استان بزرگ و چندین شهرستان کوچک منقسم بود. بخشهای شمالی رود آمودریا مانند بخارا، سمرقند، تاشکند، فرغانه، خوقند در دست بازماندگان چنگیز بود که ابوالفیض خان بر آنها فرمانروائی می نمود و منطقه دوم یا خوارزم در دست خانهای اوزبک بود که مرکز شان شهر خیوه به حساب می آمد^۳ و در این تاریخ در تصرف ایلبارس خان بود.

پیدا است که هدف عمده نادر شاه صرف نظر از نیل به مرزهای تاریخی و قطعی فلات ایران، سرکوبی کامل غارتگرانی بود که به سیاق قرنهای مدید زندگی خود در این منطقه، دائماً به شهرهای مهم خراسان هجوم می آوردند و موجب کشتار و خرابی بسیار می گردیدند، به اضافه که در موقع عزیمت نادر شاه به هند، ایلبارس حاکم خیوه با لشکر انبوهی برای تسخیر خراسان حرکت کرده و به واسطه نفاق که در میان فرماندهان اردوی عظیم او پیش آمده بود، نتوانسته بود که به انجام نیات خویش توفیق

۱ - رجوع شود به جمیل قوزانلو؛ تاریخ نظامی ایران (مفصل)، جلد اول،

صفحه های ۶۴۸ تا ۶۵۲. ۲ - لارودی، زندگانی نادر شاه. ص ۱۷۷

۳ - همان کتاب، صفحه های ۱۷۸ و ۱۷۹

یابد^۱. ایلبارس یکبار دیگر نیز در سال ۱۱۴۸ ه.ق. و به هنگامیکه نادر مشغول اخراج ترکها از آذربایجان بود دو دسته بزرگ از ترکهای یموت را به حمله و چپاول در شمال غربی خراسان برانگیخته بود که با وجود شکست وی از کردهای محل، خاطرۀ تلخ خرابکاری- هایش از ذهن فرمانروای ایران بیرون نرفته بود^۲.

در هفتم ماه جمادی الاول ۱۱۵۳ اردوی همایونی از طریق ماروچاق و چیچکینو و اندخود عازم بلخ شد و به قوشخانه یک فرسخی آن شهر رسید و نیاز محمد قوش بیگی را به والیگری بلخ و خطاب خانی سرفراز کرد و چون سابقاً سردار بلخ « هزار و صد فروند کشتی که هزار من بار برمی داشت به امر همایون روی آب آمویه مهیا و آماده کرده بود، مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر و توپخانه رانیز نقل کشتیها کرده، آن دریای آتش را باغله و ذخایر بیحد از روی آب روانه سازند»^۳. در هفدهم ماه مزبور به معبر کلیف وارد شدند و پس از ده روز راه پیمائی در محاذات جیحون به کوکی نزول کردند. در این جا بود که رحیم خان پسر حکیم بی اتالیق که از زمان سابق تا آن وقت از امرای عمدۀ توران بوده، با حاکمان حصار و قرشی و بیشتر رؤسای آن سوی جیحون به خدمت نادر شاه رسیدند و مورد عنایت وی قرار گرفتند. از این به بعد چون خط سیر اردو از میان برخی طوایف ترکمن و ازبک می گذشت، رضا قلی میرزا به فرماندهی قسمت جلودار تعیین و مأمور شد همه جا دو منزل جلوتر از قوای عمدۀ حرکت کند و ستون دیگری نیز به فرماندهی علی قلی خان در ساحل شمالی رود جیحون به موازات سپاه جلودار پیشروی نماید^۴. ستون رضا قلی میرزا بدون تصادف به مانع و ستون علی قلی خان پس از برخورد با بعضی طوایف آن حدود و گرفتن عدهای اسیر و پیمودن ده منزل به چهار جوی رسیدند. چون این محل معبر میان رود جیحون و واسطه بین هدف اول بخارا، و هدف دوم خیوه بود و خطوط مواصلات سرتاسر ترکستان در اینجا یکدیگر را قطع می نمودند بدین لحاظ چهار جوی به عنوان مبداء عملیات انتخاب شد و دستور صادر گشت اردوگاه آنجا را به حال دفاع در آورند^۵. و نیز مقرر شد که «استادان خبرمند در مدت چهار پنج یوم در گذرگاه جسر بسیار مرغوب قوی بنیاد بر روی آب ستند که دو

۱- عالم آرای نادر، جلد ۲، صفحات ۲۸۲ تا ۲۹۲

۲- لکهارت، نادر شاه، ترجمۀ مشفق همدا، ص ۲۳۷-۲۳۶

۳- جهانگشا، نادر، ص ۳

۴- سرهنگ محمد باقر، نظامی ایران، صفحات ۳۴۹

۵- همان کتاب، ص ۲۵۸-۲۵۹

شتر باردار درمقابل هم از آن بالا براه می‌رفتند»^۱ .
 قوای عمده به تدریج از پل عبور کردند و روز چهاردهم ماه نادر شاه خود از
 جیحون گذشت . حکیم بی‌آتالیق که وزیر و مدارالیه حکومت بخارا بود با جمعی از
 اشراف و بزرگان به خدمت شاهنشاه ایران رسیدند . پیشنهاد آنها این بود که نادر شاه
 مدتی را در منطقه قراکول اقامت نماید و مهمان ابوالفیض خان باشد آنگاه در میان
 آنها ملاقاتی حاصل شود و سپاه ایران بدون عزیمت به بخارا بازگردد . محمد کاظم
 می‌نویسد که : «خاقان گیتی‌ستان از چرب و نرمی و خوش‌گویی حکیم آتالیق محظوظ
 گشته گفت عین صلاح است هرگاه پادشاه افراسیاب جاه درین مکان هم وارد درگاه
 خلافت مدار مروت نشان گردد ، کمال شفقت و مرحمت را بدان معمول داشته ، حسب-
 الخواهش آن معمول و مرتب خواهم داشت»^۲ .

هنگامیکه حکیم آتالیق نزد ابوالفیض خان بازگشت و پیام شاه را به‌وی ابلاغ
 نمود ، فرمانروای بخارا تصمیم گرفت که با پیشکش و ارمغان کافی به خدمت شاهنشاهی
 بار یابد ولی در این موقع گروهی از نواحی میان‌کال وارد شدند و او را به کمکی که از
 مناطق سیحون و از ولایات خجند و تاشکند و قرقان و اهدجان و نمکنان و مرغیلان از سرحد
 کاشغر می‌آمد ، امیدوار نمودند . این طوایف از یونج ، مین ، نایمان ، قنقرات ، کنه کسر ،
 غیات ، بیات ، ارمند ، جغتای ، قزاق و غیره بر روی هم موازی یکصد هزار می‌شدند
 که به جهت خونخواهی آدینه قلی دادخواه که در جنگ رضا قلی میرزا به قتل رسیده بود
 وارد می‌گردیدند^۳ . ابوالفیض خان با مشاهده وضع تصمیم به پایداری اتخاذ کرد و با
 وجود مخالفت حکیم آتالیق که از راه تدبیر ، موافق مبارزه با نادر شاه نبود ، سرچنگ
 پیش گرفت .

روز بعد نبرد آغاز شد قوای ازبک حمله شدیدی را شروع کردند لکن به محض
 این که توپها با زنبورکهای ایران شلیک کردند ، وحشت و آشفتگی شدیدی در صفوف
 دشمن ایجاد گردید زیرا هنوز ازبکها توپهای بزرگ نادر را ندیده بودند^۴ . با این‌همه
 ازبکها مجدداً متمرکز شدند و مبادرت به حمله کردند و نادر شاه چنان به حمله متقابل

۱- عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، ص ۵۲۵ ، میرزا مهدی‌خان می‌نویسد : «در

عرض سه‌روز جسرمتین آب امویه مرتب و...» جهانکشا ، ص ۳۵۰

۲- عالم‌آرا ، جلد ۲ ص ۵۲۶ - همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۵۲۷ .

۴- قدوسی ، نادرنامه ص ۱۹۰ و نیز رجوع شود به لکه‌هارت ، نادرشاه ، ترجمه مشفق

همدانی ، ص ۲۴۰

شدیدی پرداخت که فرمانده قوای آقملو گرفتار وحشت و هراس عجیبی شد و با سپاهیان خویش فرار اختیار نمود. ابوالفیض خان نیز که «قوت مقابله را از خود مسلوب و سپاه تر کمانیه و اوزبکیه را که در این مدت از اقصای ممالک ترکستان فراهم آورده بود در جنب چیره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت، جز انقیاد چاره ندیده، با حکیم بی اتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقباء و اشراف و قضاة و امراء و اعیان خود با جمعیت تمام از باب اطاعت درآمده، روی امید به دربار سپهر احتشام آورد»^۱. ابوالفیض خان با تحف و هدایای بسیار که از آن جمله یکی شمشیر و یکی چهار آئینه امیر تیمور گورکان و مغفروزره چنگیز خان بود به جانب اردوی شهریار ایران حرکت نمود، نادرشاه به همان ترتیب که پادشاه هند را پذیرفته بود، نصرالله میرزا و علیقلی خان را به استقبال وی فرستاد^۲ و عصر روز دوشنبه بیستم ماه مزبور او را به حضور پذیرفت.

پس از ورود به بخارا، نادر شاه مقرر داشت که خطبه به نام وی خوانده شود و سکه نیز به همین صورت زده شد. شاه و مردم بخارا موظف گردیدند که خوراک روزانه نیروهای ایران را تأمین نمایند و نسقچیان نادری نیز حفظ نظم و امنیت شهر را به عهده گرفتند.

بدین طریق تمامی منطقه ماوراءالنهر از خاور و شمال خاوری بخارا تا سمرقند در دست قوای ایران افتاد. در همین موقع چند نفر از بیگلربیگیان و سران لشکر را به همراه فوجی از سپاه روانه سمرقند ساخت تا طایفه یوز را که بنا به اعلام حکیم اتالیق «عنان سرکشی و مخالفت برتافته، همیشه اوقات با پادشاه افراسیاب جاد یاغی و طاغی بوده اختلال کلی به ولایات محروسه می‌رسانند گوشمالی دهند»^۳. لطفعلی خان پسر بابا علی بیک کوسه احمدلو را هم در رأس سپاه مزبور قرار داد که پس از رفع فتنه آن طایفه سنگ قبر امیر تیمور گورکان را که یک پارچه سنگ یشم بود با یک زوج درهفت جوش که در مسجد جامع آن شهر نصب کرده‌اند، برداشته به مشهد بیاورد^۴.

محمد کاظم می‌نویسد که پس از این که نادر حدود سی هزار نفر از قوای این ارتش را داخل در سپاه خود نمود و فرماندهی آنان را به یکی از پسران حکیم اتالیق سپرد^۵.

۱- جهانکشا، نادری، به اهتمام انوار، صفحه‌های ۳۵۰-۳۵۱

۲- عالم‌آرای نادری، جلد ۲، ص ۵۳۵ - ۳- همان کتاب، ص ۲۸۱، ص ۵۴۳

۴- همان کتاب، جلد ۲، صفحه‌های ۴-۵۴۳ - ۵- همان کتاب، ص ۲۸۱، ص ۵۴۳
میرزا مهدی خان این تعداد را بیست هزار تن ذکر کرده است، رجوع شود به جهانکشا، تسحیح انوار ص ۳۵۱

در پانزدهم رجب ۱۱۵۳ ه.ق. (۱۶ اکتبر ۱۷۴۰ م.) به تازگی برودوش ابوالفیض خان «به خلعت آفتاب طلعت زینت امتیاز و اعتبار و فرق دولتش به افسر گوهر نگار زیور و افتخار یافت»^۱ با اینکه امراء ترکستان پدر بر پدر به لقب خانی مشهور بودند، نادر شاه برای تشویق و دلگرمی ابوالفیض خان او را به خطاب شاهی مفتخر نمود و تاج مرصعی بر سر وی نهاد. بعد قراردادی فی مابین بسته شد که مطابق آن، رود جیحون مرز طبیعی ایران و بخارا تعیین گردید و بلخ با تمام شهرستانهای آن تا چهار جوی به خاک کشور شاهنشاهی ضمیمه شد.^۲

برای تحکیم روابط دوستانه نیز وصلت‌هایی بعمل آمد^۳ و سه روز پس از عروسی شاه و برادر زاده اش علی قلی خان با دوتن از دختران ابوالفیض خان، نصرالله میرزا و علیقلی خان عازم مشهد شدند. در همین هنگام طهماسبقلی خان جلایر به فرمانداری و فرماندهی کل قوای ایران در نواحی متصرفی هندوستان تعیین شد و زمام اختیار ممالک شمالی آب اتک از حد تهتها و سند و پیشاور الی تبت به وی تفویض گردید.^۴

با اینهمه شهریار ایران دور اندیشی عمیق خود را مبنی بر تضعیف دشمنان دیرینه از دست نداد و مقرر فرمود که حدود چهل هزار نفر از سربازان اوزبک که در رکاب ابوالفیض خان بودند به همراه سرداران آنها به اردوی شاهنشاهی بپیوندند و به فرمانروای بخارا نیز اطمینان داد که در صورت تمایل برای سرکوبی بداندیشان و سرکشان می‌تواند

۱- جهان‌نگشا ص ۳۵۱ ۲- مقتدر، تاریخ نظامی ایران، ص ۲۶۰

۳- محمد کاظم شرح مشعبی درباره داستان خواستگاری دختران ابوالفیض خان برای رضاقلی میرزا و علیقلی خان برادر زاده نادر شاه می‌نویسد که مورخان و نویسندگان دیگر از وی نقل کرده‌اند و می‌گویند چون دختر کوچکتر از حیث جمال ظاهر و کمال باطن بر دختر بزرگتر برتریهای آشکاری داشت رضاقلی میرزا وسیله زنان حرم از پدر درخواست مزاجت با وی را نمود، اما نادر از این کار خوش نیامد و آن را دلیل استقلال رأی و عدم تمکین پسر دانست و دختر بزرگتر را به همسری خود پذیرفت. پاسخ رضاقلی میرزا به اصرار نادر که: «هرگاه چنین است مرا کدخدائی در کار نیست و اگر خداوند عالمیان نظر شفقتی به من داشته باشد عنقریب صبیبه پادشاه خطا و ختن را چنان نماید که به عقد من درآید» گویا مورد سوء تفهیم لکهارت قرار گرفته و به ترجمه ناقص کلام، مورد استناد دیگر نویسندگان قرار گرفته است. رجوع شود با عالم‌آرای نادری، جلد ۲، صفحه‌های ۵۴۶ - ۵۴۴ ۴- جهان‌نگشا، به اهتمام انوار، ص ۳۵۲

از ملازمان ایرانی استفاده نماید^۱.

موقعی که نادر شاه در بخارا بود بنا به پیشنهاد ابوالفیض خان پیکری به اتفاق دو تن از بزرگان پیش ایلبارس خان فرستاد و پیشنهاد کرد که نزد او بیاید و از کرده‌های پیشین ابراز ندامت نماید. چون ایلبارس اتمام حجت شاه را شنید فرستادگان را کشت و به سخنان تهدید آمیز او نیز وقعی ننهاد^۲.

میرزا مهدی خان می نویسد که نادر شاه در شانزدهم ماه رجب از خارج بخارا کوچ کرده، عازم خوارزم شد. به نظر می رسد که این تاریخ خروج اردوی ایران از شهر باشد چون به طوریکه می دانیم او در تاریخ پانزدهم ماه تاج بخشی کرده و نیز دودختر خان بخارا را جهت خود و برادر زاده اش خواستگاری نموده است^۳.

در خواجه قلعه‌سی (هفتاد و دو کیلومتری سرجسر) شاه خبر یافت که جماعت زیادی از تراکمه و ازبک در شش فرسخی چهار جوی ازدحام نموده قصد حمله به اردوگاه را دارند. نادر شاه شبانه با چند هنگ سوار معجلا به طرف پل حرکت کرد و مقارن صبح از پل گذشته به انتظار رسیدن بقیه افواج یک روز در ساحل آن طرف معطل گردید. روز دیگر با قوای کافی شخصا به عزم سرکوبی و متفرق ساختن آن طوایف عزیمت کرد و طوری جمعیت ایشان را غافلگیر نمود که پس از زد و خورد مختصری عده زیادی به اسارت در آمده و مابقی فراری شدند^۴.

پس از این پیروزی که در ناحیه «شیرحاجی» به وقوع پیوست سپاه ایران پنج روز دیگر در آن مکان توقف کرد و به وسیله کشتیهائی که پیش از آن تهیه شده بود از روی رود جیحون عبور کرده. در بیست و هشتم ماه عزیمت متعقد نمود و در سیزدهم ماه شعبان ۱۱۵۳ به موضع دوه بونی^۵ رسید که ابتدای خوارزم است^۶.

محمد کاظم که وقایع نبردهای خوارزم را به تفصیل ذکر کرده است می نویسد که

۱- عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۵۴۶-۵۴۷ ۲- نادرشاه، جلد ۱، ص ۱۸۴
 ۳- رجوع شود به جهانکشا، تصحیح انوار اصفهانی، ص ۳۵۳-۳۵۱
 ۴- مقتدر تاریخ نظامی ایران، ص ۶۱. محمد کاظم می نویسد که نادر شاه ۳ ماه پس از خروج از سپاهیان مروی را که بلاد آن دیار بودند و با ازبکها جنگهای فراوان کرده بودند در آغاز نبرد به خدمت خواسته بود. عالم آرای، جلد ۲، ص ۵۵۰ ۵- جهانکشا، جلد ۱، ص ۱۸۴
 این نام را «دوه بونی» به معنی «گردن شتر» ضبط کرده است. رجوع شود به نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۲۴۴ و محمد کاظم آنرا «دیوه بونی» می نویسد. عالم آرای، جلد ۲، ص ۵۵۵ ۶- جهانکشا، تصحیح انوار، ص ۳۵۵

میان اردوی ایلبارس و سپاه ایران در نزدیکی فتک مبارزه شدیدی رخ داده و قشون ترکمانان به جانب قلعه هزار اسب فرار کرده است. در کنار هزار اسب نیز مبارزه هولناکی میان طرفین به وقوع پیوسته که منجر به شکست ایلبارس خان گردیده و او که قبلاً آب جیحون را به اطراف قلعه سرازیر کرده بوده به میان دژ که حصارى متین و امن بوده، پناه آورده است.^۱

نادرشاه چون به استحکام هزار اسب و میزان آذوقه‌ای که در آن انبارشده بود آگاهی یافت و از طرفی دانست که نمی‌تواند توپهای خود را به اندازه لازم به دژ نزدیک کند و حمله‌جبهه‌ای به آن را دور از احتیاط می‌دانست^۲، درصددبر آمد که به طریق دیگری اقدام نماید و خوشبختانه دانست که کوچ و کلفت و خزاین ایلبارس خان در قلعه خانقاه می‌باشد، پس مصمم شد که به جانب آن روی کند، اتفاقاً این شیوه مؤثر واقع گردید و هنوز موب نادری يك منزل بیش حرکت نکرده بود که اردوی ترکمان از هزار اسب بیرون آمد و به وسوسه طوایف «یموت و تکه و باقی ترکمانیه آن ولایت که از کم‌خردی به‌زیاده سری معتاد بودند به عزم دستبازی پای جرات پیش گذاشت.»^۳

از چند فرسخی قلعه خانقاه قسمت جلودار ایران بادسته‌های سوار دشمن تماس پیدا کرد و دیری نگذشت که جمعیتی از ازبک‌ها نیز در پهلو چپ نمودار شدند اما بامراقبتی که درتأمین سپاه شده بود از هر طرف با حمله‌های شدیدی دفع گردیدند و پیشروی سپاه ایران با سرعت ادامه یافت. ایلبارس ناچار باتمام جمعیت خود در حوالی قلعه شروع به حمله نمود و رزم‌سختی بین طرفین درگیر شد. با اینکه ایلبارس و سواران او متهورانه می‌جنگیدند ولی در اثر تلفات زیادی که به آنها وارد شد بیش از دو ساعت تاب مقاومت نیاورده، گریزان به داخل قلعه پناهنده شدند.^۴

پادگان دژ سه روز به شدت مقاومت کرد و پس از آن که دیوارهای قلعه به ضرب توپ‌های سنگین صدمات فراوان دید، سپاهیان ایران مهبای حمله به آن گردیدند و از طرفی

۱- عالم‌آرای نادری، جلد ۲، صفحه‌های ۵۵۸ تا ۵۶۱ گمان می‌رود در این بخش، گفتار او که شاهد نزدیک اتفاقات بوده و وسیله همشهریان، مروی خود که نقش مهمی در این مبارزه‌ها داشتند، اطلاعات کافی به دست می‌آورده، بر نوشته‌های میرزا مهدی که به اجمال تمام پرداخته، اولویت داشته باشد. رجوع شود به جهانگشا، به‌اهتمام انوار، ص ۳۵۵ - ۲ - لکه‌هات، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۲۴۵

۳- جهانگشا، تصحیح انوار، ص ۳۵۵ - ۴ - مقتدر، تاریخ نظامی ایران، ص ۲۶۳

بسیاری از یاران جنگی ایلبارس نیز اورا ترك کرده و به سوی اورگنج گریخته بودند و وی از معاونت بقیه اطمینان نداشت^۱ . ناگزیر از در تسلیم در آمد و نامه ای مبنی بر درخواست شفاعت نگاشت شهریار ایران که از زحمت افزائی دائمی وی آگاه بود پس از بیان شمه ای از کردار گذاشته او اعلام داشت : «بهر نحو که رأی او قرار گیرد و بقای دولت خود را در آن بینداز آن قرار معمول دارد»^۲ .

محمد کاظم می گوید که ناصحان خیر اندیش برای آنکه مبادا پایمال حوادث روزگار شوند به او گفتند که : «شهریار آفاق تقصیرات شمارا به عفو مقرون داشته به جان امان داد»^۳ و او به همراه جمعی از امرا و ارکان دولت خود به حضور شاهنشاه ایران بار یافت و مقرر شد که در کنار خیمه فتحعلیخان افشار برادر مادری نادر برای وی خیمه زنند. میرزا مهدی خان می نویسد که با وجود این که نادر قصد داشته وی را به شیوه معمول خود مشمول عفو قرار دهد ولی به ملاحظه سیاهکاری های او و کشتن فرستادگان شاه «فرمان شاهنشاهی به حکم عدل از در دادخواهی در آمده اورا بابت نفر از رؤسای اشرار که در جمیع مواد هنگامه آرای فساد بودند به یاسارسانیدند»^۴ و والیگری را به طاهرخان نواده محمدخان چنگیزی که از خدمتگزاران دولت نادری بود ، عنایت نمودند.

پس از تسلیم خانقاه مراوین نام افسر مهندس روسی از طرف ابوالخیرخان فرمانده قزاقها که به امداد ایلبارس آمده بود به حضور رسید^۵ و درخواست امان اورا اعلام نمود . با وجود موافقت شاه ، ابوالخیرخان اطاعت و فرمانبرداری را فوق طاقت دانسته «توسن گریز را به مهمیز انصراف زد»^۶ و به جانب قزاق فرار نمود . با اینهمه مردم خیوه به تشویق فرمانده خود عبدالرحمن بیک تصمیم به مقاومت گرفتند و از مذاکره با نمایندگان نادر ، خودداری نمودند در نتیجه پادشاه ایران مصمم به حمله شد و هیجده توپ و شانزده خنجره انداز شروع به حمله بر شهر نمودند. از طرف دیگر به وسیله کندن چندین نهر ، آب خندق اطراف

۱- عالم آرای نادری ، جلد ۲ ، ص ۵۶۵ - ۵۶۴ - ۲ - همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۵۶۶ - ۳ - همان کتاب ، جلد ۲ ، ص ۵۶۷ - ۴ - جهانکشا ، ص ۳۵۷ - ۵ - نادر شاه ، ترجمه مشفق همدانی ، ص ۲۴۶ - ۶ - جهانکشا ، به اهتمام انوار ، ص ۳۵۸ .

شهر را بزودی خارج کردند . از بکها پس از دوز پافشاری عاجز شده ، عده ای از رؤسا وریش سفیدان خود را انتخاب کردند و برای درخواست عفو به اردوگاه ایران فرستادند . درخواست آنها پذیرفته شد و شهر تسلیم گردید.^۱

دوازده هزار نفر از ایرانیان که در طی مهاجمات ازبکان به اسارت درآمده بودند ، در این موقع آزاد شدند . به امر نادرشاه آنها را به هر یک از خویشان و اقربایشان که حاضر بودند ، سپردند . به تمامی آنها آذوقه و وسائل حرکت داده شد که به ولایات خود بر-گردند و نیز مقرر شد که عده ای از آنان در قلعه ای در چهار فرسنگی ایبورد ، در موضعی موسوم به چشمه خلجان که بهمت شهریار ایران عمارت شده و به خیمه آباد موسوم گشته بود ساکن شوند.^۲

در شمار اسیران ازبکها دوتن انگلیسی به نام های: تمپسن و هک وده نفر روسی نیز بوده اند که نادرشاه از قید اسر آزادشان نمود و بهر یک مبلغی زروسیم مساعدت فرمود تا به کشور خود روند.^۳

شاهنشاه ایران حدود پانزده روز در خیمه بسربرد و حدود چهار هزار نفر از ازبکان را در خدمت ارتش ایران پذیرفت و پس از سپردن زمام امور خوارزم به محمد طاهر-خان روز هفده رمضان ۱۱۵۳ از خیمه حرکت کرد و از همان راهی که آمده بود به جانب چهار جوی مراجعت کرد . پس از چند روز راحت باش در چهار جوی ، روز ۴ شوال از طریق مرو و کلات متوجه مشهد شده ، در ۲۹ شوال وارد این شهر گردید.^۴

هنرمندان هندی که به ایران آمدند ص ۲۳۸

میل به جنگ و انجام نبردهای فراوان نادرشاه را از شامل دراموردیگر و بویژه آن بخش که با هنر مربوط است باز نمی داشت . گرچه اویش از همه و بیش از هر چیز یک نایب عظیم نظامی است ، اما شواهدی در دست است که نشان می دهد در هر فرصت به تشویق صاحب هنر می کوشیده و وجود آنان را مغتنم می شمرده است .

در بازگشت از هند و دقایق گفته شود در حین اقامت در آن سرزمین شهریار ایران با علاقه خاصی به گردآوری صاحبان حرف پرداخت و به طوری که معلوم است جمعیتی از هر دسته فراهم آورد و به سوی ایران گسیل داشت . مورخی هندی که شرح حال محمد شاه گورکانی را نوشته است می گوید : «معماران و نجاران و خاتم بندان و درودگران و نقاشان و غیره سکنه شهر که در کسب خودها (کذا) یکتا بودند از هر صنف انتخاب کرده

۱- مقتدر تاریخ نظامی ایران ص ۲۶۴ ، ۲- جهانگشا ؛ به اهتمام

انوار ، ص ۵۳۹ ۳- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی ، ص ۲۴۸-۲۴۹

۴- مقتدر، تاریخ نظامی ایران ص ۲۶۵ - ۲۶۶

وچیده و خرج حسب الطلب به هر يك داده ، همراه خزانہ پیشتر روانہ ساخت و تاکید نمود کہ در ولایت رسیدہ ، بہ دستور قلعه و آبادی شاہ جهان آباد ، شہر آباد و قلعه احدث نمایند»^۱ .

سعید نفیسی می نویسد کہ در جزو غنائم مختلف ہند ، نادر شاہ «صدتن از خواجہ سرایان ۱۳۰ نویسنده ۲۰۰ آہنگر ۳۰۰ بنا ۱۰۰ سنگتراش و ۲۲۰ درودگر بہ قندہار فرستادہ و نقشہ شہر شاہ جهان آباد را برداشتند، تا در ایران شہری مانند آن برای پایتخت بسازند ولی بسیاری از ہنرمندان آنان در راہ لاهور گریختند . برای سرگرمی سپاہیان چندین دستہ از خنیاگران و نوازندگان و بازیگران ہندی را نیز از ہند بہ ایران آوردند»^۲ .

گرچہ بقول بازن، کشیش یسوعی کہ در روزگار اخیر عمر نادر با وی بود ، «دربار وی اردوگاہش بود . چادری ، قصرش بہ حساب می آمد و تختش در میان سپاہیانش . مستقر شدہ بود»^۳ با این ہمہ گویا او قصد داشتہ است کہ برای خود پایتختی درست کند . با این کہ بقعہ مسکن خود را در مشہد بنا نہاد و بہ آبادی آن شہر ہمت گماشت ولی مسجل نیست کہ قطعاً در صدد پایتخت ساختن آن شہر بودہ است^۴ . ظاہراً این تصمیم نادر بہ واسطہ کثرت اشتغالات وی پس از بازگشت از ہند و گرفتاریہای سنوات آخر زندگانی اش ہیچگاہ بہ جامہ فعلیت در نیامدہ است و آنچه کہ ما می دانیم تنها در باب ہنرمندانی است کہ در زمینہ های کشتی سازی ، نقاشی ، خنیاگری و اموری از این قبیل بہ فعالیت پرداختہ اند .

بارزترین نشانہ کشتی سازی ہندیان تہیہ ہزار کشتی بر روی رود آموی (جیحون) است کہ با کمک درودگران ایرانی تہیہ شدہ و «مشمول بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت ساختہ» و آنرا کہ «مخصوص رکوب مقدس» بودہ «بہ نقاشی و طراحہی پرداختہ بودند»^۵ .

۱- مؤلف کمنام، بیست و دو سال حکومت محمد شاہ، ترجمہ حبیبی، نظامی، چاپ ملی پاریس بہ شماره 310 Suppl-pers برک های ۲۷ و ۲۸ . ۲- معانی شہر بہ نقل از لارودی ، زندگانی نادر شاہ ، صفحہ های ۱۶۹ و ۱۷۰ .

3- Bazin , Lettres édifiantes et curieuses.P.311.

۴- مینورسکی بہ نقل از اثر می گوید کہ نادر از ہند بہ سمت استانبول و بعد بہ ایران جندی آورده بود کہ نزدیکی ہمدان (دریاوردہ) می نویسد : قندہار (شہر کوشاہ دہلی بر آوردند » تاریخچہ نادر شاہ ، ترجمہ اشید یاسمی ، ص ۱۲۲ .

۵- جهانکشای نادری ، بہ اهتمام انوار ، ص ۳۵۰ .

همچنین می‌دانیم که تصاویری از نادر به وسیله نقاشان هندی تهیه شده است که دوتای آنها اینک درموزه هند و اداره هندوستان لندن باقی مانده است^۱. ولی از باب خنیاگران و نوازندگان، که مورد علاقه خاص شاهان بوده‌اند و به ترتیب معمول زمان، در مراسم جشنها و پذیرائیها هنرنمایی می‌کرده‌اند، باید از سلیقه و یا علاقه مخصوص نادر گفتگو نمود.

بدیهی است که اینگونه هنرمندان در کشور ایران نیز به حد کفایت بوده‌اند^۲ و تنها توجه نادر به گردآوری زبده استادان فن و غنی‌تر ساختن هنرها، موجب جلب آنها شده است^۳.

به هنگامی که شاه از کار مهم تاجبخشی به پادشاه گورکانی فراغت می‌یابد، مجلس جشنی ترتیب می‌دهد، یکی از مورخان معاصر هندی شرح جالبی از باب توجه نادر به خنیاگران می‌نگارد «بعد از فراغ مقدمات، ارباب طرب هندی را طلب داشته بساط انبساط گسترده به جهت افزای خاطر خویش می‌گشت، چنانچه لوریای در حضورش این شعر خواند:

دلربایانه دگر بر سر ناز آمده‌ای ازدل من چه بجا مانده که باز آمده‌ای؟
محظوظ گشته حکم کرد که چهار هزار روپیه به پای جیو انعام داده، همراه اردو بردارند، پای جیو بیچاره را به مجرد اصغای گممه همراه بردن، خوردن دشوار و مردن گوارا شده، شکمش جاری گردید، نزدیک بود که جان شیرین از بن نازینش بدر رود! آخر کار به تلبیس تمارض از چنگک پلنگ نجات یافت»^۴.

۱- رجوع شود به نادر شاه، ترجمه مشفق همدانی، صفحه‌های ۳۴۹ - ۳۴۸

۲- رجوع شود به قدوسی، نادرنامه، ص ۲۹۷ و نیز یادداشتهای آبراهام خلیفه ارمنی که در جشنهای تاجگذاری نادر، شاه در دشت مغان در ۱۱۴۸ حاضر بوده و توضیحاتی در این باره داده است، ترجمه روانشاد عبدالحسین سپنتا، ص ۹۸-۹۷

۳- محمد کاظم وقتی که نادر شاه جشنی در دهلی آراسته بوده و می‌خواست است که تاج سلطنت هند را بر سر محمد شاه بگذارد می‌نویسد: «واژترنمات اهل طرب دل‌های غم‌دیدگان منهج و فرحان گشته و چند نفر از مطربان اهل ایران که به حسن صورت و خوانندگی از مشاهیر آفاق بودند در آن روز مسرت اندوز چون عندلیب هزارستان گلشن آن بزم را به نغمات دلنشین و خواندن غزلیات رنگین از حافظ و کلیم مزین ساخته بود و به الحانی که بایست ادا می‌نمود» عالم‌آرای نادری، جلد ۲، ص ۴۷۲

۴- خوشحالچند، تاریخ محمد شاهی مسمی به نادرالزمانی، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره 3288 . or . ص ۴۲۱-۴۲۰

زمانی که نادرشاه از هند بازمی‌گردد در هرات مجلس نشاطی برپا می‌کند. محمد کاظم که خود شاهد صحنه بوده است می‌نویسد: « و از جمله عجاایات (کذا) که مسود این اوراق ملاحظه نمود؛ يك زنجیر فیل بسیار بزرگ با دو فیل بچه به مجلس در آوردند و جل مروارید دوزی بر بالای آن انداخته و خلخال‌های طلا و نقره بردست و پای آن بسته به مجردی که چشم آن فیلان بر حضرت صاحبقران افتاد، دستهای خود را خم کرده به کرنش شهنشاهی مشرف گشتند و بعد از آن سازندگان سازها را به نوازش در آوردند و مرد فیلبان در پیش روی آن ددها به بازی کردن درآمدند که آن فیلان نیز به نحوی رقاصی می‌کردند که گویا صاحب اصول مملکت فرنگ و رقص بر نغمه چنگ بوده، بعد از ساعتی که فیلان رقاصی را به اتمام رسانیدند، چند رأس بز پرخط و خال عجیب که در مملکت ایران ندیده بودم به مجلس در آوردند و آن جانوران نیز به هوی سازندگان رقاصی بسیار کرده و ساکت شدند و چند رأس عوامل با جل‌های زربفت آوردند، آنها نیز به صنعت تمام رقاصی کرده بدر بردند و دیگر دسته به دسته رقاصان و تقلیدگران ایرانی و هندوستانی و فرنگی به مجلس آمده، هر يك به طرز و صوت خود مقلدی و بازیگری کرده ساکت می‌گشتند»^۱.

این هنرمندان که به میل خود در این کشور می‌زیسته‌اند ضمناً وظیفه‌دار آموزش فنون خویش به عملاً طرب ایران بوده‌اند و چهار سال پس از بازگشت نادر شاه از هند است که می‌بینیم وقتی که در ۱۱۵۶ ه.ق. قصد تسخیر بغداد را نموده و سفير هند نیز برای تقدیم هدایای ارسالی محمد شاه به حضورش باریافته است وی را «مشمول نوازشات خاقانی، و رخصت انصراف ارزانی داشته مساوی پنج لك که هر یکی به اصطلاح این عصر پنج هزار تومان باشد جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهر خانه خاس جدا و با صد و يك زنجیر فیل کوه اندام و جمعی از ارباب طرب هندی که در سلك مطربان سرکار انتظام داشتند، چون جمعی را قانون سازندگی و فنون نوازندگی به طریق هند آموخته و در رقص و رامشگری ماهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز مرخص ساخته، فرستادند»^۲.

در دوره نادر همه جا التقاط پدیده‌های ذوقی ایرانی و هندی که به دستور وی فراهم می‌شده به چشم می‌آید و از جمله باید از آن در تهیه تختی که به نام «تخت نادری» و برای برابری با «تخت طاووس» درست شده، ذکری به میان آورد. مورخ راستکار

۱- عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۵۱۷ ۲- جهان‌نگشای نادری، ص ۲۹۷

و درستگوی دربار که هر جا می توانسته به روشنی سخن گفته است ، می نویسد : « چون تخت طاووسی که در ایام سلاطین سالفه هندوستان صورت اتمام و بعد از تسخیر شاه جهان آباد به جواهر خانه همایون انتقال یافته بود، همت بلند شاهنشاهی که اورنگ نه پایه فلك راپست ترین پایه درجات شأن خود می داند بر آن تعلق یافت که در برابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن و شایسته چنان شاهنشاهی فیروز بخت باشد مکلل به جواهر آبدار و لآلی شاهوار ترتیب دهند ، لهذا بعد از حرکت از شاه جهان آباد به حکم همایون استادان صنایع کار و مهارت پیشگان جواهر نگار هندی و ایرانی به سر انجام آن تخت و خیمه گوهر آگین پرداخته ، در مدت يك سال که ایام راه بود به همت خسروی از لآلی غلطان و گهرهای درخشان که هر يك باخراج اقلیمی برابر و در بها با گوهر شب چراغ ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و فر ترتیب داده، خیمه ای نیز درخور آن مکلل به مروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام ساختند و به تخت نادری موسوم گردید»^۱.

در مورد خیمه ای که ذکرش گذشت عبدالکریم کشمیری توصیف کاملی دارد که حکایت از ذوق سلیم و کمال هنرنمایی به وجود آورندگان آن می کند و نیز تأییدی است بر اصالت این نظر که اگر نادر شاه از بخت بد مردم و کشور ایران به آن بیماری خانمان سوز آخر عمر مبتلا نمی گردید چه توجهاتی می توانست به کارهای ظریف و صنایع دیگر میهنش مبذول دارد و چگونه اندیشه باریک بین خود را در گوشه و کنارهای ترتیبات اجتماعی رسوخ دهد^۲.

طاهر خان ص ۲۵۷

پس از تسخیر خوارزم و گشتن ایلبارس خان فرمانروای سرکش آن ، نادر شاه، طاهر میرزا نامی را که به قول محمد کاظم « از سلسله بلند مرتبه چنگیز خانی » بود و «اباعن جد و نسل بعد نسل در مملکت هرات زاد و ولد نموده و در آن سفر^۳ در رکاب

۱- جهاننگشای نادری صفحه های ۲۶۹ و ۲۴۰ ۲- رجوع شود به ترجمه

« بیان واقع » اثر عبدالکریم کشمیری تحت عنوان : Voyage de l'nde à la Mekke . Langlés . pp . 33 - 34 - 35

۳- در متن (صفر) آمده است.

سعادت فرجام صاحبقرانی بود و به خدمات مرجوعه قیام داشت»^۱ به خلعت پادشاهی و جیقه [کذا] فرمانروائی سرافراز ساخت و مقرر داشت که در ساعت سعد همه امرا و ارکان وی را تعیین کنند و طاهر خان را با «عظمت تمام و سر رشته مالا کلام» برداشته به قلعه خیوه ببرند و بر تخت سلطنت بنشانند. در این هنگام گروهی از سران ازبک از قبول طاهر بیک به فرمانروائی خوارزم، سر باز زدند، در قلعه را مسدود نمودند و از ورود شخصی که به یقین مورد اعتماد و اعتقاد آنها نبود، امتناع ورزیدند. طاهر خان چون وضع را به این صورت دید، برگشت و خود را به حضور نادرشاه رسانید و این بار به دستور شاه، توپچیان به کوبیدن دیوارهای شهر پرداختند و ازبکان چون جز قبول اراده وی راهی نداشتند ناگزیر به فرمانبرداری گردیدند. این بار طاهر بیک به همراه اعزه و اعیان شهر وارد محل حکمرانی خود گردید و نادر دسته‌ای از قوای خود را به حمایت وی گماشت^۲.

محمد کاظم می گوید که نادر در آن محل «به لفظ گهر بار فرمود که این سلطنت و فرمانروائی که ما به طاهر خان شفقت فرمودیم، گویا اجل او نزدیک رسیده باشد»^۳. طاهر خان در حین مراجعت نادرشاه تا ناحیه فنک به مشایعت وی آمد و پس از اصفاء او امر شاهنشاه ایران از باب محافظت و محارست سرزمینی که تحت حکم وی بود، بازگشت. محمد کاظم که جامعترین روایات را درباره حکومت وی دارد توضیح می دهد که پس از سه ماه از رفتن سپاهیان ایران میان طاهر خان و یاریم دیوان و کوچک دیوان کدورت و نزاع ظاهر شد و سرکردگان مزبور به طایفه آراالی پناه بردند که از طاهر خان ناخشنود و رنجیده خاطر بودند. نور علیخان آراالی که از اعتقاد جنگیز است با استعانت مردم کرلان و دیگر مخالفان شهر خیوه را محاصره نمود و چون در این تاریخ نادر خود سرگرم مبارزه بالزگیها بود به واسطه بعد مسافت دستور وی مثنی بر عزیمت نصرالله میرزا والی خراسان برای اعانت خان در مانده تقواست به وقوع مؤثر افتد. طاهر خان مدت درازی مردانه جنگید و با وجود بی وفائی امرا ایران خود را در قلعه پناه برد و تا آنگاه که آذوقه داشت سرسختانه مبارزه کرد. چون وضع پناه پناهی انجامید و قحط و غلا بیداد کرد، ناچار کفن به کردن احمد و حصار را کشود و به خدمت نور علیخان رسید. وی در سنه ۱۱۵۵ دستور داد که طاهر خان را به جهت خون

۱- عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۵۷۱ ۲- انبساط، نادر شاه، ترجمه

مشفق همدانی، ص ۲۴۹ ۳- عالم آرا، جلد ۲، ص ۵۷۲

ایلبارس به قتل رسانند^۱ .

با این همه به واسطه خشکسالی فوق العاده‌ای که پیش آمده بود نور علیخان نتوانست بیش از شش ماه در آنجا بماند و از طرفی به واسطه نافرمانی مردم خیوه در صدد بازگشت به آرال بود که عزیمت نصرالله میرزا را باسی هزار سپاه به سوی آن شهر شنید از این جهت تدبیر را در آن دید که به استقبال شاهزاده شتابد و با توضیح موقوفه، عذر گذشته را بخواهد. نصرالله میرزا مراتب را به پیشگاه پدر عرضه داشت و از جانب شاه مسئول جماعت اوزبک مورد قبول قرار گرفت و دستور داده شد که ابوالغازی خان فرزند کوچک ایلبارس خان را که در مشهد بود به خدمت نصرالله میرزا بیاورند و به عنوان فرمانروای جدید روانه خوارزم نمایند. فرمان نادر شاه انجام شد و «ابوالغازی خان در سن چهارده سالگی به خلعت شاهی و جیغه پادشاهی مفتخر گردید» و در میان شادی اهالی خوارزم بر تخت اجدادی خود متمکن گردید^۲ .

۲ - عالم آرای

۱ - عالم آرای نادری، جلد ۲، ص ۶۳۹ - ۶۳۶

نادری، جلد ۲، ص ۶۴۲ - ۶۴۰

فہرست اعلام

اعظم اللہ خان - ۱۷۵

افراسیاب - ۴۲

افلاطون (فلاطون) - ۳ - ۸۱

اللہ یار خان - ۳۲

ایلبارس خان - ۲۵۶ - ۲۵۷

«ب»

باجی راد - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۹ - ۹۸ - ۹۹ -

۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

باقر بیرمخان [میرزا ...] - ۱۶۸

بجی سنگھ سوائی - ۶۱

بخشی الممالک - صمصام الدولہ منصور

جنک ...

بدن سنگھ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱

برہان الملک سعادت خان تیشا ... - ۵۲

۵۳ - ۵۴ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ -

۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۲۲ - ۱۲۲ -

۱۲۵ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -

۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۵ -

۱۷۷ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -

۱۹۰

«الف»

ابراہیم بیگ منکباشی لالومی - ۱۸۸

ابوالحسن (ولد خواجہ غیاث اعتماد الدولہ)

۷۴ -

ابوالمنصور خان - ۱۰۲ - ۱۰۳

ابھی سنگھ [راجہ ...] - ۹۰ - ۹۵ - ۹۶

احمد پاشا - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۹

ارسطو - ۸۱

اری فوجدار خان بلوچ - ۲۱۲

اسحق خان - ۱۸۴

اسمعیل قلی خان سپہسالار - ۱۸ - ۱۹

اشرف - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۲۵ - ۲۶ -

۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۱۲۹

اصلان خان قلی آقاسی - ۶ - ۸۱

اعتماد الدولہ قمر الدین خان چین بہادر - ۶۴ -

۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۲ - ۱۰۱ -

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -

۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۹۳ - ۲۱۳

«ر»

رامچند بندیلہ [راجہ ...] ۶۹-۷۰-۷۱

۷۴-

رذاقلی [میرزا ...] ← رذاقلی میرزا

رذاقلی میرزا ۴۶-۲۵۴

روح اللہ خان بخشى الممالك - ۱۶۸

«ز»

زال (پددرستم) - ۴۲

زکریا خان بہادر - ۵۱-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۴

۱۵۰-۲۳۵-۲۵۱-۲۵۲

«س»

ساہو [راجہ ...] - ۷۸-۸۵-۸۹-۹۸

سعدی شیراز [مصلح الدین ...] - ۲۳۱

سلطان حسین [شاہ ...] - ۶-۱۸-۳۹-

۱۲۸

سلیمان شکوہ [سلطان ...] - ۲۳۲-۲۳۳-

۲۳۴

سید درگاہی - ۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰

سینا [راجہ ... ابن سیوا] - ۹۸

«ش»

شاہجہان - ۲۴۳

شاہ شرف بوعلی قلندر - ۱۵۳-۱۵۴-

۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷

شرزہ خان (ولدشرزہ خان) - ۱۳۰

شہاب الدین محمد سلطان خرم شاہجہان - ۷۴

۲۴۳-

شیو منکھہ (شیو سنکھہ) - ۱۱۷-۱۱۸

بہادر شاہ - ۷۰-۷۸-۹۴

بہدوریہ [راجہ ...] - ۶۸

بہر شکوہ (برادر سلیمان شکوہ) - ۲۳۴

بہکونت ارارو - ۶۹-۷۰-۷۱-۷۴

بیتھورا [راجہ ...] - ۲۳۱-۲۴۶

بیرمخان [بن بیرم خان بن روح اللہ خان بن خلیل

اللہ خان بن میر میران نعمت اللہی] - ۴۹-

۱۷۰

«ت»

تغال (وزیر روم) - ۳۹

«ج»

جینگہ [راجہ ... (جنکھ)] - ۷۵-۸۳

«چ»

چنگیز خان - ۱۷۸-۱۹۴-۲۵۷

«ح»

حافظ شیراز - ۲۱

حسن خان کوکہ [میر ...] - ۴۸-۹۹-۱۱۳

۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹

حسین خان (نبیرہ میرویس) - ۵۳-۱۲۹

حکیم تقرب خان - ۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵

«خ»

خان بہادر زکریا خان احراری ← زکریا خان

بہادر خلیل اللہ خان (ابن میر میران نعمت اللہی)

- ۱۶۸

«د»

داود [میرزا ...] - ۵

علی وردی خان مہابت جنگ ناظم لملک-۵۷
 عمدۃ الملک امیر خان (ولد عمدۃ الملک امیر خان)
 ۱۱۸-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۴۷
 ۲۱۹-۱۸۴-۱۱۹-
 عنایت الہ بیک منک باشی [میرزا ...]-۸-۹
 عیسیٰ-۷

«غ»

غیاث اعتماد الدولہ [خواجہ ...]-۷۴-۷۵

«ف»

فولادخان حبشی - ۲۰۵ - ۲۱۷ - ۲۲۰-
 ۲۳۶

«ق»

قاسم درویش [خواجہ ...]-۱۸۲
 قطب الدین ایبک [سلطان ...]-۲۴۶
 قطب الدین بختیار اوشی ناکی [خواجہ ...]
 ۱۵۶-۱۱۱-۹۹

«ک»

کبک خان - ۱۷۸

کمال اسماعیل - ۱۰۵

«م»

مامی رام - ۸۴
 مبارز الملک سرباندخان بہادر - ۲۷-۱۱۲-
 ۲۱۵-۲۱۲-۲۱۳-۲۰۸
 محمد امین خان بہادر اعتماد الدولہ-۶۴
 محمد بہادر [سلطان ...]-۲۳۲-۲۳۳-
 محمدخان بلوچ - ۳۱-۳۲-۳۳-
 محمدخان ترکمان - ۱۲۶-۱۲۸-

«ص»

صمصام الدولہ خواجہ عاصم - ۱۸۲
 صمصام الدولہ منصور جنگ بخشی الممالک
 ۱۰۱-۹۳-۷۴-۷۱-۷۰-۶۶-۵۰-
 ۱۱۰-۱۲۸-۱۴۳-۱۴۴-۱۶۰-
 ۱۷۴-۱۷۰-۱۶۶

«ط»

طاہر خان - ۲۵۷
 طہماسب خان جلاہیر (تہماس ، تہماسب)-
 ۲۵۳-۱۸۸-۱۸۷-۱۷۶
 طہماسب قلی خان سپہسالار ← نادرشاہ
 طہماسب میرزا (بن شاہ سلطان حسین) - ۶-
 ۳۹-۳۷-۳۶-۳۳-۲۷-۲۵-۱۳-۷
 ۱۲۸-۴۶-۴۵

«ع»

عاقل بیک کنیل پوش - ۱۶۷
 عالمگیر (برادر سلطان مراد بخش)-۲۳۴
 عباس میرزا (ولد شاہ طہماسب)-۳۹
 عبدالرحیم ماہی گیر - ۱۳۰-۱۳۸
 عبدالصمدخان - ۱۵۰-۲۳۵
 عرفی [مولانا ...]-۲۴۳
 عظیم اللہ خان - ۶۹-۱۸۱-۲۱۳-۲۱۴-
 ۲۱۷
 علاء الدین خلجی [سلطان ...]-۱۵۵
 علوی خان حکیم - ۱۹۱
 علی مردانخان شاملو - ۸۱-۱۲۶
 علی نقی دیوان - ۲۳۴

«ن»

نادرشاه افشار - ۴-۵-۱۵-۲۴-۴۵-۸۱-
 ۱۲۴-۱۲۵-۱۲۸-۱۲۹-۱۴۵-
 ۱۴۹-۱۵۹-۱۶۴-۱۷۵-۱۷۷-
 ۱۹۷-۲۱۸-۲۳۰-۲۳۲-۲۳۷-
 ۲۵۴

نادرقلی بیک افشار ← نادرشاه

ناصرخان (ولد ناصرخان) - ۱۳۰-۱۳۸-
 ۱۳۹-۲۴۱-۲۵۲-۲۵۳-
 نثار محمدخان (شیرجنگ) - ۱۷۳-۱۷۵-
 ۱۹۰

نصر اللہ میرزا (میرزا نصر اللہ) - ۱۸۴-۲۳۲-
 ۲۳۴-۲۳۷

نظام الملک - ۶۰-۷۵-۷۸-۱۴۳-۱۴۴-
 ۱۵۲۴-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-
 ۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-۱۸۱-۱۸۲-
 ۱۸۳-۱۸۵-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۶-
 ۲۱۹-۲۲۳-۲۴۹

نور الدین جہانگیر - ۱۵۴

نوروز [ملا ...] - ۱۹-۲۰-۲۱

«و»

ولیت بندیلہ - ۶۹

«ی»

یوسف ذئی - ۲۵۲-۲۵۳

محمد خدا بندہ خوارزمشاہ [سلطان ...] - ۱۹۵-
 محمد شاہ [سلطان ...] - ۵۰-۵۲-۷۰-
 ۷۵-۸۱-۸۸-۹۲-۹۴-۹۹-۱۱۲-
 ۱۲۴-۱۳۶-۱۴۳-۱۶۰-۱۷۵-
 ۱۸۱-۱۸۵-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-
 ۱۹۱-۲۱۹-۲۲۴-۲۲۸-۲۳۰-
 ۲۴۴-۲۴۶

محمد صادق بیرمخان [میرزا ...] - ۱۶۸-
 محمد علی خان قلر آقاسی - ۶-۸۱-۱۲۶-
 محمود غلزہ - ۴-۸-۹-۱۱-۲۶-۲۹-
 محی الدین محمد اورنگ زیب - ۶۱-۷۸-
 مراد بخش [سلطان ...] - ۲۳۴

مرتضی خان میر تزک - ۲۱۳-۲۱۶-
 مرید خان - ۱۲۳-
 مظفرخان (برادر صمصام الدولہ) - ۶۶-۹۳-
 ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۲

معز الدین سام [سلطان ...] (شہاب الدین غوری) -
 ۲۴۶-

ملک محمود خان سیستانی - ۵-۱۵-۱۶-۱۸-
 ۲۱-۲۴-

مولوی - ۲۰-
 میرزا پهلوزی (شاهنوازخان) - ۱۴۱-
 میرزاخان [میر ...] - ۶۹-
 میرویس غلزہ - ۱۲۹-

مکان‌ها

اورگنج - ۲۵۷-۲۵۶-۲۵۴
 ایران - ۳-۴-۱۹-۲۶-۳۵-۳۸-۴۲
 ۵۹-۱۲۹-۱۳۶-۱۴۷-۱۴۹-۱۶۳
 ۱۶۷-۱۶۸-۱۷۳-۱۸۶-۱۸۹
 ۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۱۱-۲۱۲
 ۲۲۲-۲۲۹-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷
 ۲۳۸-۲۴۰-۲۴۷-۲۴۸-۲۵۳-۲۵۴
 ایرج بهاندیر - ۶۸

«ب»

بخارا - ۱۹۵-۱۷۸-۴۶
 بغداد - ۳۱-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۹
 ۱۹۶
 بلخ - ۲۶
 بندینة نهنه - ۷۲-۶۸
 بنخالا - ۵۶-۵۷-۵۸-۶۱-۹۷
 بوره کیره - ۱۵۸
 بوندی - ۷۹
 بهکهر [قلعه ...] - ۲۳۵

«آ»

آیز - ۶۱-۷۵

«الف»

ابزر باجان (ابزر بايجان، ابزر جان) - ۶-۹
 ۳۵-۴۳-۵۳-۲۵۷
 ایبورد - ۴-۵-۲۴
 اجمیر - ۹۷
 اجین - ۹۸-۹۹
 احمد آباد گجرات - ۱۵۴
 ادھراج - ۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۸-۸۹
 ۹۰-۹۱-۹۵-۹۸-۱۰۰-۱۰۸
 اسلام آباد منھرا - ۱۲۰
 اکبر آباد - ۶۲-۵۵-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶
 ۶۷-۶۸-۷۵-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰
 ۱۰۲-۱۲۰-۲۰۸-۲۱۱-۲۴۲
 ۲۴۴
 البرز - ۹۸
 اوده نور کھپور - ۵۲-۱۲۴-۱۵۹

«پ»

پانی پت - ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸

پرکنہ دتیسا - ۶۹

پنجاب - ۲۵۰-۵۳

پورب - ۹۷

پیشاور - ۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۴۸

۱۴۰ - ۱۹۶ - ۲۳۵ - ۲۵۰ - ۲۵۲

۲۵۳

«ت»

تبریز - ۹-۱۱-۳۵

توران - ۱۸۶-۱۶۸-۱۶۷-۵۹-۳

تون - ۲۱-۱۵

تہتہ بہکھر (بندر) - ۲۳۵-۹۷-۸۱

«ج»

جزیرہ پیکو - ۶۰

جکنت اوربہ - ۵۷

جلال آباد - ۱۳۲

جودھپور - ۹۵-۹۰-۶۱

«چ»

چول مغان - ۴۲

چهارگنبد - ۵۶

چین - ۲۰۵-۱۶۷-۱۱۲

«ح»

حبش - ۵۹

حلب - ۵۵

«خ»

ختا (خطا) - ۲۰۵-۵۹

خراسان - ۲۱-۱۷-۱۵-۱۲-۱۱-۵-۴

۲۵ - ۳۲ - ۴۲ - ۵۳ - ۱۹۵ - ۲۴۳

۲۵۷

خوارزم - ۲۵۵-۲۵۴-۳

«د»

داغستان - ۲۵۷

دربند شروان - ۳۳

دریای جمہ (جون) - ۱۰۴-۱۰۲-۶۴

۱۵۶-۱۵۴

دریای جیحون - ۴۶-۴۲-۴

دریای زخار - ۲۵۰

دریای عمان - ۸۰-۵۶

دریای نربدہ - ۸۳-۷۹-۷۶-۶۱-۶۰-۵۵

دریای نیلات اتک - ۲۱۰-۱۴۲-۱۳۵

۲۵۲-۲۳۵

دکن - ۶۲-۶۱-۶۰-۵۸-۵۶-۵۵

۶۳ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹

۸۰ - ۸۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۹

۱۶۸-۱۱۶-۱۱۵

دماوند (کوه) - ۹۸-۱۳-۱۲

دہلی - ۲۱۹-۱۹۴-۱۵۶-۱۵۵-۱۳۶

«ر»

روم - ۵۳-۴۲-۴۱-۳۹-۳۸-۳۵-۳۴

۲۴۳-۲۰۵-۱۲۹-۵۹

ری - ۱۱

ریز باد پیکو - ۹۸

«س»

سابنهر - ۸۵-۹۱

سانکانیر - ۶۱-۷۵

سبزوار - ۴۵-۱۲۸

سراندیب - ۶۰-۹۸

سرونج - ۹۳

سرهند (سهرند) - ۱۲۴-۲۵۱

سوالک - ۲۳۲

«ش»

شام - ۲۴۳

شاهجهان آباد دهلی - ۴۹-۵۲-۵۴-۶۳

۷۵-۷۶-۸۳-۹۳-۹۹-۱۱۰-۱۲۹

۱۴۱-۱۴۷-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۹

۱۶۷-۱۸۷-۱۹۵-۲۰۲-۲۰۹

۲۱۰-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۲-۲۴۴

۲۴۶-۲۴۷-۲۵۳

شروانات - ۴۲

شیراز - ۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۲

۱۲۶-

شیرکده - ۱۲۰

«ص»

صفاهان - ۳-۴-۶-۸-۱۵-۱۸-۱۹

۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۳-۳۷

۱۱۲-۲۴۰

«ط»

طیس - ۱۵-۲۱

طوس - ۵

طهران - ۱۱-۱۲-۱۳

«ع»

عراق عجم - ۳-۵-۱۰-۱۱-۴۲-۵۳

۲۳۷-۲۴۳-۲۵۴-۲۵۷

عراق عرب - ۳۹

«غ»

غزنین - ۴۹-۵۰-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰

۱۳۲-۱۴۲-۲۱۱-۲۳۵-۲۴۶

۲۵۰

«ف»

فارس - ۱۱-۳۱-۴۲-۵۳-۲۵۴

فرات (بحر) - ۴-۴۲

فریدآباد - ۶۳-۲۰۸-۲۱۱-۲۴۴

«ق»

قرشی - ۴۶

قروین - ۳۹

قسطنطنیه - ۱۱۲

قندهار - ۳-۴-۱۸-۴۵-۴۶-۵۳-۱۲۵

۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۲-۱۴۲

۱۹۶-۲۴۵-۲۵۰-۲۵۴

«ک»

کابل - ۳-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۵۱

۵۳-۹۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۲

۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹

۱۴۰-۱۴۲-۱۸۴-۱۹۲-۱۹۶

۲۱۱-۲۳۵-۲۵۰-۲۵۲-۲۵۳

کافلمین - ۱۹۶

کافزی [بنظر می رسد این رسم کافری باشد]

۱۳۲-

کالکا - ۱۱۰

کتور - ۱۳۲

کربلائی معلی - ۱۴۶-۱۹۶

کرمان - ۴-۲۹

کرنال - ۵۳-۱۲۴-۱۵۲-۱۵۶-۱۷۴

کشمیر - ۹۷-۱۳۲-۲۳۴

کوالیر (قلعہ) - ۶۲-۶۸-۹۷-۹۸-۲۳۲

۲۳۴-

کیرانہ سو - ۱۵۳-۱۵۴

«گ»

گجرات - ۵۵-۹۷-۲۳۴

گنگ - ۵۷

گیلانات - ۴۲

«ل»

لاہور - ۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۱۲۴-۱۳۹

۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۵۳ - ۱۹۷

۲۳۵-۲۴۲-۲۵۱

«م»

مازندران - ۴۲

مالوہ - ۶۲-۶۵-۸۹-۹۶-۹۹

ماوراءالنہر - ۱۷۸-۲۳۵-۲۴۳

مخصوص آباد - ۵۷

مدرسة روشن الدولہ ظفرخان - ۱۹۲

مشہد مقدس - ۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۵

۱۴۶-۱۹۶-۲۵۴-۲۵۷

مصر - ۵۵-۵۹-۷۶-۸۵-۱۱۲

مغرب (سرزمین) - ۵۹

مکہ - ۵۹

ملتان - ۹۷-۱۴۱-۱۴۴

مورچہ خوار - ۲۵-۲۷-۲۹

میرتھہ - ۶۱-۹۰-۹۵

«ن»

نادر آباد قندھار - ۱۴۱-۱۴۲-۲۵۳-۲۵۴

نجف اشرف - ۱۴۶-۱۹۶

مزور - ۶۲-۶۷

«و»

وزیر آباد - ۱۵۶

«ه»

ہرات - ۵-۳۲-۳۳

ہمدان - ۴۰

ہندوستان (ہند) - ۳-۳۹-۴۸-۴۹-۵۰

۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱

۶۷ - ۷۸ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۹۶

۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۲۲ - ۱۲۴

۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰

۱۳۲ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۱

۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷

۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۶۲

۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸

۱۶۹ - ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶

۱۹۷-۲۰۱

«ی»

یخی مکر آباد - ۷۵

یزد - ۸ - ۱۰

یمن - ۵۹

-۲۱۵-۲۱۲-۲۱۰- ۲۰۸- ۲۰۲

- ۲۲۴- ۲۲۳-۲۲۲-۲۳۱-۲۱۹

-۲۳۶- ۲۳۵- ۲۳۱-۲۳۰-۲۲۸

-۲۴۳- ۲۴۰- ۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷

-۲۵۲- ۲۴۹- ۲۴۷-۲۴۶-۲۴۴

۲۵۴

هندوکوه - ۲۳۵

ماخذ و مراجع

- ۱- آبراهام گاتوغي كوس (كاتوليكيوس) ، منتخباتي از يادداشتها، ترجمه عبدالحسين سپنتا، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷
- ۲- ابن روشن الدوله ابن بهكهاربخان بهادرستم جنگ ابن روشن الدوله ظفرخان (غلامعلي خان)، مقدمه شاه عالم نامه، نسخه خطي كتابخانه موزه بریتانیا لندن، به شماره Add. 24. 028
- ۳- ابن فضيل خان بن محمد كامل الحارثي البدخشي (محمد افراسياب). شگرف نامه عهد مبارك، نسخه خطي كتابخانه ملي پاریس، به شماره suppl. Pers. 309
- ۴- ابن محمد حفيظ انصاري (محمد اسلم) ، فرحت الناظرين، نسخه خطي كتابخانه ملي پاریس به شماره، Suppl. Pers. 245.
- ۵- ابن محمد صادق حسيني نيشابوري نجفي برهانپوري (محمد علي) ، مرآت الصفا، نسخه خطي كتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره های Add 65. 39 و Add. 65. 49. (در ۲ جلد)
- ۶- همان مؤلف، برهان الفتوح ، نسخه خطي كتابخانه موزه بریتانیا، لندن ، به شماره or. 18.84.
- ۷- ابن ملامصطفى شيخ الاسلام وقاضي اردلان (محمد شريف). زبدة التمه اربعه جلد، نسخه خطي كتابخانه مركزي دانشگاه كيمبريج به شماره Browne or. Ms. G 1B
- ۸- استر آبادي (ميرزا مهدي خان)، جهانكشاي نادري. به اهتمام ملك دين محمد چاپ مطبعة دين محمدی لاهور ، سال ۱۹۲۱
- ۹- همان مؤلف، همان كتاب، تصحيح انوار، تهران سال ۱۳۴۱

۱۰- همان مؤلف، درة الاصغر، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول به شماره

F ۷۶۲

۱۱- اقبال (عباس)، خاندان نوبختی، تهران

۱۲- ابن ممتاز الملك (انتظام الملك ممتازالدوله مهاراجه کلیان سنکه بهادر دستور

جنگ)، خلاصه لتواریخ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره Add.24.084.

۱۳- ابن هدايت على خان ابن السيد عليم الله خان بن سيد فيض الله الطباطبائي الحسني

(غلامحسين)، سير المتأخرين، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن، به شماره

Add.65.99. (در ۲ جلد)

۱۴- انصاری پاپتی (محمد علی خان)، تاریخ مظفری، نسخه خطی کتابخانه

موزه بریتانیا، لندن، به شماره or.466.

۱۵- پرویز (عباس)، از عرب تا دیالمه، تهران ۱۳۳۸

۱۶- پیرنیا (حسن مشیرالدوله)، ایران باستان، جلد اول، چاپ افسر تهران، ۱۳۴۱

۱۷- تفرشی (رضی الدین)، بیان وقایع ایران که بعد شهادت سلطان حسین روی

داد و زندگانی نادرشاه، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن، به شماره Add.65.87.

۱۸- حزین (شیخ محمد علی)، سفرنامه پاکشده محمدی، تهران ۱۳۲۴

۱۹- خوشحالچند ولد جیونرام کلتهیه منشی دفتر دیوانی صوبه دارالخلافة

شاه جهان آباد، تاریخ محمدشاهی مسمی به نادرالزمانی، نسخه خطی کتابخانه موزه

بریتانیا به شماره or. 32.88. (در ۲ جلد)

۲۰- دروویل (سرهنگ گاسپار)، سفرنامه، ترجمه جواد محیی، تهران ۱۳۳۷

۲۱- دیورانند (سرماتیمر)، نادرشاه، ترجمه آقا سید محمد علی ایرانی مدرس

نظام کالج حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ ه. ق.

۲۲- سایکس (ژنرال سرپرسی)، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی

گیلانی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۳

۲۳- شاکرخان، تاریخ محمدشاهی یا تاریخ شاکرخانی، نسخه خطی کتابخانه

موزه بریتانیا، لندن، به شماره Add. 65. 85.

۲۴- شفق (دکتر رضازاده)، تاریخ ادبیات ایران، چاپ هفتم، تهران ۱۳۲۹

۲۵- شوشتری (سید عبدالله بن نورالدین)، تذکره شوشتر، نسخه خطی کتابخانه

ملی پاریس به شماره Suppl. Pers. 1053

- ۲۶- صنعتی زاده کرمانی، نادر فاتح دهلی، چاپ اول تهران ۱۲۲۵
- ۲۷- فخرالدین حسین (محمد)، مرآة الاشباه سلاطین گورکانی هند، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا به شماره 182. or.
- ۲۸- فردوسی، شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، جلد ۱ تهران، ۱۳۳۵
- ۲۹- فریزر (جیمز)، تاریخ نادرشاه افشار، ترجمه ابوالقاسم ناصرالملک، تصحیح و نشر علی محمد مجیرالدوله، تهران ۱۳۲۱ ه. ق.
- ۳۰- فسائی (حاج میرزا حسن)، فارسنامه ناصری، تهران.
- ۳۱- قدوسی (محمد حسین)، نادرنامه، خراسان. ۱۳۳۹
- ۳۲- قطره چهار محالی (میرزا عبدالوهاب)، شمس التواریخ، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کیمبریج، به شماره Browne or. Ms. G. 17
- ۳۳- قوزانلو (جمیل)، تاریخ نظامی ایران (مختصر). تهران ۱۳۱۲
- ۳۴- همان مؤلف. تاریخ نظامی ایران. جلد اول، تهران ۱۳۱۵
- ۳۵- همان مؤلف. جنگ ایران و هند. چاپ دوم. تهران ۱۳۰۹
- ۳۶- کرونینسکی، عبرت نامه، ترجمه عبدالرزاق بن نجفقلی. نسخه خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره ۱۰۷-ج
- ۳۷- کسروی (احمد)، تاریخ پانصد ساله خوزستان. تهران ۱۳۳۰
- ۳۸- کیشمیش اوف (رنرال). محاربات نادرشاه درهرات و قندهار و هندوستان و وقایع اتفاقیه بعد از فوت او. ترجمه مصطفی الموسوی مترجم زبان روسی وزارت خارجه، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران. به شماره ۱۶۲/ف
- ۳۹- گلستانه (ابوالحسن بن محمد امین وزیر کرمانشاهان). مجمل التواریخ پس از نادر با ذیل زین العابدین کوهسره ای در تاریخ زندیه. به اهتمام مدرس رضوی. تهران.
- ۴۰- گیلاننتر، گزارشهای گیلاننتر یا سقوط اصفهان. ترجمه از متن ارمنی به انگلیسی به وسیله دکتر کارومیناسیان با مقدمه و ترجمه فارسی محمد مهریار استاد دانشکده ادبیات اصفهان، اصفهان ۱۳۴۳
- ۴۱- لکهارت (لارنس)، انقراض سلسله صفویه، ترجمه عماد. تهران ۱۳۲۳
- ۴۲- همان مؤلف، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی. تهران ۱۳۳۱
- ۴۳- لوی (حبیب)، تاریخ یهود ایران، جلد سوم. تهران ۱۳۳۹
- ۴۴- مالکم (سرجان)، تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی. همدان ۱۸۶۷ م.

- ۴۵ محمد کاظم وزیر مرو، نامه عالم آرای نادری، با مقدمه میکلوخوما کلائی، مسکو ۱۹۶۰ (سه جلد)
- ۴۶- محمد محسن، زبدة التواریخ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره 34. 98. or.
- ۴۷- محمود (محمود)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، چاپ دوم، جلدهای ۱ و ۲ و ۵ تهران ۱۳۳۶
- ۴۸- مرعشی صفوی (میرزا محمد خلیل)، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ ه. ق.، به اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۲۸
- ۴۹- مقتدر (سرهنگ غلامحسین)، تاریخ نظامی ایران، تهران ۱۳۱۷
- ۵۰- منشی بهبهانی (عبدالنبی)، بدایع الاخبار، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن به شماره 10. 978. or.
- ۵۱- میرزا محمد کلانتر فارس، روزنامه، به اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۲۵
- ۵۲- مینورسکی (ولادیمیر)، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشیدیاسمی، تهران ۱۳۱۳
- ۵۳- نراقی (حسن)، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران ۱۳۴۵
- ۵۴- ولد همت خان (غلامحسین خان)، ذکر السیر، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره 309. pers. Suppl.
- ۵۵- هدایتی (هادی)، تاریخ زندیه، تهران ۱۳۳۴
- ۵۶- مؤلف گمنام، احوال نادرشاه (اخبار نادرشاه)، نسخه خطی کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن به شماره ۵۷۳
- ۵۷- مؤلف گمنام، اخبار وقایع نادرشاه و فرخسیر، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه کیمبریج به شماره 316. Add.
- ۵۸- مؤلف گمنام، تاریخ بیست و دو سال حکومت محمد شاه، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره 311. Pers. Suppl.
- ۵۹- مؤلف گمنام، تاریخ پادشاهان عجم و غیره که در مملکت ایران سلطنت کرده اند (خلاصه تاریخ احوال سلاطین از ابتدای سلطنت که کیومرث بوده باشد تا اواخر فتحعلی شاه)، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا، لندن، به شماره 33.33. or.
- ۶۰- مؤلف گمنام، تاریخ هند، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره 1484. Sup. plPers.
- ۶۱- مؤلف گمنام، تواریخ نادرشاهی (حادثه نادرشاهی)، نسخه خطی کتابخانه

- آصفیه حیدرآباد دکن ، به شماره ۱۲۱۵۰
- ۶۲- مؤلف گمنام، ذکر احوال نادرشاه ، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا
لندن، به شماره Add. 16. 885
- ۶۳- مؤلف گمنام، فتح نامه نادرشاه بعد از فتح هند به فرزند خود رضاقلی میرزا
با نامه احمد پاشا به نادرشاه و جوابی که نادرشاه به احمد پاشا نوشته، نسخه خطی
کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن، به شماره ۱۲۱۳۸
- ۶۴- مؤلف گمنام، فهرست اسامی راجه‌ها و پادشاهان، منقول از روی دستورالعمل
کتاب هادی علی خان، نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا ، لندن، به شماره Add. 65.87.
- ۶۵- مؤلف گمنام ، کیفیات راهی شدن سلطنت پناه نادرشاه به سمت هندوستان ،
(وقایع تسخیر قندهار و عزیمت نادرشاه به هندوستان) نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، به شماره
Suppl. Pers. 311
- ۶۶- مؤلف گمنام ، واقعه خرابی دهلی به عهد محمد شاه از ورود نادرشاه ،
نسخه خطی کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن ، به شماره ۱۲۱۵۲
- ۶۷- مؤلف گمنام، وقایع جنگ نادرشاه، نسخه خطی کتابخانه آصفیه حیدرآباد
دکن ، به شماره ۱۲۱۴۳

مآخذ و مراجع

(به زبانهای خارجی)

(نسخه‌های خطی Manuscripts)

FRANÇAIS

- 1- GENTIL
souverains de l'Indoustan ou Empire of Mogol, Paris.
Bibliothèque Nationale. No. Mss. Fr. 24. 219.
- 2- OLLER (Jean)
Journal de mon voyage de Constantinople à Ispahan.
Paris, Bibliothèque Nationale. No. Nouv. acq. Franç 10.062.

ANGLAIS

- 1- The Archives of the East India Office (company) at the India
Office Library representing the period of Nadir Shah, volume

IV (1728–1737), V (1737–1745) and VI (1746–1752) of the PERSIA-PERSIAN GULF.

TURQUE

1- AUTEUR INCONNU

Tarikh-e Nader Shah, Bibliothèque Soleymaniyah, Istanbul, No. Esat. 217.

(نسخه‌های چاپی Imprimés)

FRANÇAIS

- 1- De la Mamy de clairac (Louis André), Histoire de la Perse, depuis la commencement de ce siècle, 2 vol. Paris 1750.
- 2- Ducerceau (P.J.A.), Histoire des révolutions de Perse, depuis le commencement de ce siècle jusqu'à la fin du règne de l'usurpateur ASZRAFF. 2 vol. Paris 1742.
- 3- Bazin (Père), Lettres édifiantes et curieuses (mémoires sur les dernières années du règne de Tahmas Kouli Khan et sa mort tragique). 4 ème vol. Paris 1780.
- 4- Langlès (L.), Voyage de l'Inde à la Mekke, par Abdoul Kerym favori de Tahmas-Qouly-Khan, extrait et traduit de la version anglaise de ses mémoires, avec des notes géographiques littéraires, etc. Paris 1797.
- 5- Moginié (Daniel), L'illustre paisan ou mémoires et aventures de Daniel Moginié où se trouvent plusieurs particularités, anecdotes des dernières révolutions de la Perse et de l'Indoustan et de règne de Thamas Kouli Kan. Lausann, 1744.
- 6- Otter (Jean), Voyage en Turquie et en Perse avec une relation des expéditions de Tahmas Kouli Khan. 2 vol. Paris, S.D.
- 7- Auteur Inconnu, Histoire du Schach Nadir, Roi de Perse, ci-devant Thamas Kouli Kan. Ecrite sur les mémoires les plus certaines et les plus authentiques. Genève 1744.
- 8- Auteur Inconnu, Histoire de Thamas Kouli Kan, nouveau Roi de Perse, ou Histoire de la dernière révolution de Perse, arrivée en 1732. Paris 1742.
- 9- Auteur Inconnu, Relation historique des révolutions de Perse, sous Thamas Kouli Kan, jusqu'à son expédition dans les Indes, tirée de différentes lettres écrites de Perse par les Missionnaires Jésuites. Paris 1780.

ANGLAIS

- 1- Arunova (M.R.), Firmans by Nadir Shah Afshar (1736-1747) as a source for historic studies. Moscow 1960.
- 2- Browne (E.G.), A literary history of Persia, vol. III. Cambridge 1928.
- 3- Fraser (James), The history of Nadir Shah, formerley called Thamas Kouli Khan. 2ème edition. London 1742.
- 4- Hanway (Jonas), A historical account of the British trade over the Caspian Sea, with a journal of travels from London through Russia into Persia and, back again through Russia, Germany and Holland, to which are added, the revolutions of Persia during the present century with the particular history of the great usurper Nadir Kouli. 4 vol. London 1753.
- 5- Lambton (Miss A.), Landlord & Peasant in Persia. London 1953.
- 6- Lockhart (L.), Nadir Shah, a critical study based mainly upon contemporary sources, London 1938.
- 7- Lockhart (L.), The Navy of Nadir Shah, proceedings of the Iran Society, 1st vol. 1 ère part, London 1935.
- 8- Maynard (Herbert John), Nadir Shah, the Stanhope essay for 18th. Oxford 1885.
- 9- Sarkar (Sir Judanath), Fall of the Mugal Empire, vol. I. Calcutta 1932.
- 10- Anonymous, A genuine history of the late Emperor of Persia, formerly called Thamas Kouli Kan, translated from the original Persian manuscript into Dutch by order of the honourable John Albert Sechterman, President of the Dutch Factory of Bengal, and now done into English, 4th edition, London 1747 (1ère edition 1741).



